



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا  
علیها یصی

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# نسخ الشریح

تصنیف حضرت امام محمد باقر علیه السلام

تالیف

میرزا حسین قاسمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ناسخ التوارىخ زندگانى امام محمد تقى جواد الائمه عليه السلام

نويسنده:

محمد تقى لسان الملك سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات دينى

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
ناسخ التواریخ زندگانی امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام جلد ۲	۶
مشخصات کتاب	۶
اشاره	۶
[ علوم فاخره و آداب باهره و اخلاق ساطعه ] حضرت جواد علیه السلام	۷
بیان وقایع سال دویست و پانزدهم هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله	۲۳
اشاره	۲۳
بیان برخی از حوادث و سوانح سال دویست و پانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله	۲۶
بیان علت حرکت فرمودن حضرت امام محمد جواد علیه السلام با ام الفضل بجانب مدینه طیبه	۶۲
بیان اراده مأمون بن هارون الرشید در قتل حضرت جواد علیه الصلوٰة والسلام	۶۵
بیان انزجار طبع مبارک حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه و حرکت از بغداد و آمدن بمدینه	۷۴
بیان وقایع سال دویست و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم	۷۹
اشاره	۷۹
بیان حوادث و سوانح سال دویست و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله	۸۰
بیان وقایع سال دویست و هفدهم هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم	۸۲
اشاره	۸۲
بیان حوادث و سوانح سال دویست و هفدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله	۸۹
بیان تفسیر بعضی از آیات شریفه که در کتب عدیده از حضرت جواد علیه السلام و ارداست بعلاوه بعضی از بیانات	۳۸۶
فهرست جزء دوم ناسخ التواریخ احوالات حضرت جواد علیه الصلاٰة والسلام	۴۰۴
درباره مرکز	۴۱۱

## ناسخ التواریخ زندگانی امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام جلد 2

### مشخصات کتاب

جزء دوم از ناسخ التواریخ

زندگانی معصوم نهم حضرت

امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام

تألیف

مورخ شهیر و اندیشمند محترم عباسقلیخان سپهر

بتصحیح و حواشی دانشمند محترم

محمد باقر بهبودی

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زرگس قمی

ص: 1

اشاره

## [ علوم فاخره و آداب باهره و اخلاق ساطعه ] حضرت جواد علیه السلام

و دیگر در بحار الانوار و کافی از احمد بن زکریای صیدلانی از مردی از بنی حنیفه از اهل بست و سجستان مروی است که گفت در آنسال که حضرت ابی جعفر علیه السلام در اول خلافت معتصم اقامت حج فرمود بمراقبت آنحضرت مفاخرت داشتم یکی روز در آنحال که در خدمتش بر مانده به طعام مشغول بودم و جماعتی از اولیای سلطان در آنجا حاضر بودند عرض کردم فدایت شوم همانا والی ما مردی است که بدوستی و تولی شما اهل بیت ممتاز است و در دیوان خراج او خراجی بر من ثبت است خداوند تعالی مرا فدای تو گرداند اگر رأی مبارکت قرار بگیرد که مکتوبی بدو فرمائی تا در حق من احسانی نماید مفید است.

حضرت جواد فرمود او را نمیشناسم عرض کردم فدایت شوم این مرد بطوریکه در پیشگاه مبارکت عرض کردم از دوستان شما اهل بیت است و رقم همایونت برای من نزد او سودمند است، پس حضرت جواد صلوات الله تعالی و سلامه علیه کاغذی برگرفت و در آن نوشت :

«بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فان موصل کتابي هذا ذکر عنک مذهباً جميلاً و ان مالک من عملک ما احسنت فيه فاحسن الي اخوانک واعلم ان الله عز وجل سائلک عن مثاقيل الذر والخردل» .

بنام یزدان بخشایشگر مهربان پس از حمد خدا و ثنای خالق ارض و سما همانا این مرد که نامه مرا میرساند از تو مذهبی جمیل مذکور کرد همانا در این عمل که تر است چندانکه به نیکوئی کار کنی برای تو بهره نیکو رساند و ترا سودمند سازد پس تا توانی با برادران دینی خودت نیکوئی بکن و دانسته باش که خداوند عزوجل از

مقالها و اوزانی که بقدر ذر و خردل باشد از تو پرسش خواهد کرد، اشارت باین آیه شریفه است «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره»

مرد بستی گوید چون بسجستان رسیدم خبر من بحسین بن عبدالله نیشابوری پیوست که اینوقت والی ملک سجستان بود باستقبال من راه بر گرفت و احترام و توقیر رقم مبارک و دستخط امامت آیت را تا دو فرسنگ از شهر بیرون شتافت.

پس آنرقم همایون را بدو دادم بگرفت و ببوسید و بر هر دو چشمش بگذاشت و با من فرمود حاجت چیست گفتم مرا باجی برگردن است که در دیوان تو ثبت است والی یفرمود تا آن باج را در دفترش از من برداشتند و گفت تا من بحکومت و امارت این شهر باقی هستم تو از ادای خراج معافی و باج نگذار.

پس از آن از عیال هندی من پرسید از مبلغ و شماره ایشان در خدمتش بعرض رسانیدم پس فرمان داد مبلغی که من و ایشان را برای گذران روزگار و رزق و روزی کافی باشد چندانکه حیات دارد بدهند و این اضافه بر رفع خراجی بود که در دیوان او بنام من ثبت بود و همه سال مباشران عمل از من میگرفتند و او مقرر داشت که چندانکه زنده باشد در زمان حکومت و عمل او مرتفع دارند و من تا اوزنده بود از دادن خراج آسوده و معاف بودم و هم چنان در تمام اوقات زندگانش صله او از من قطع نشد تاوفات نمود.

یاقوت حموی گوید بست به فتح بام موحد و سکون سین مهمله و تاء مثناه فوقانی از نواحی آذربایجان است و بست بضم بام شهری است در میان سجستان و غزنین و هرات و از بلاد گرم سیر است و انهار بسیار دارد و باساتین فرح انگیز ممتاز است و ابوالفتح بستی که از اعیان فضلالی نامدار است و در طی مجلدات مشکوة الأدب بشرح حالش اشارت کردیم بهمین شهر منسوب است.

و نیز در بحار الانوار و خرایج مسطور است که محمد بن ولید کرمانی گفت بحضرت ابی جعفر بن الرضا صلوات الله علیهما تشرف جستم و بر آندر که بر پیشگاه سرای مبارکش بود جمعی کثیر را دریافتم از آنجا نزد مسافر آمدم و در آنجا بنشستم تا نوبت زوال آفتاب



در رسید پس اداء نماز را بر پای شدیم و چون نماز ظهر را اداء کردیم احساس حسی را از پشت سر خودم نمودم چون ملتفت شدم حضرت ابی جعفر علیه السلام بود بجانب آنحضرت برفتم تا کف مبارکش را ببوسیدم و از آن پس آنحضرت جلوس فرمود و از مقدم من سؤال فرمود آنگاه با من فرمود «سلم من تدارك آنرا نموده و گفتم سلامت و رضیت یا بن رسول الله.

اینوقت خدای تعالی هر گونه اندیشه در دل من بود برگرفت و منجلی ساخت حتی اینکه اگر کوشش ها می نمودم و خویشتن را بجایی می رسانیدم که بسوی شك و ریب عود نمایم بآن امید واصل نمیشدم و از آن پس بامدادان پگاه به پیشگاه مبارکش بازگشتم و از باب اول بر شدم و بآنطرف که در پیش روی من جای خیل بود برفتم و هیچکس را نیافتم که او را از آمدن خود با خبر سازم و من متوقع بودم که براهی دست یابم که مرا با آنحضرت راهنمایی کند و هیچ کس را برای این کار بدست نیاوردم چندانکه روز بلندی گرفت و گرما سخت شد و چندانم گرسنگی فروگرفت که بناچار آب همی آشامیدم تا حدت و حرارت گرسنگی را چاره کنم .

و همی در سوز و گداز بودم که بناگاه پسری نزد من آمد و خوانچه را که بر آن الوان طعام بود حمل کرده بود و پسری دیگر پدید شد که طشت و ابریق بدست اندرش بود و بیامدند تا در پیش روی من بگذاشتند و گفتند امر فرموده است که بخوری پس بخوردم و چون فراغت یافتم آنحضرت نمودار شد من باحتشام قدوم مبارکش بر خواستم پس امر بجلوس نمود و بخوردن اشارت کرد.

و من دیگر باره شروع بخوردن نمودم و آنحضرت نظر بانغلام آورد و فرمود: کل معه ینشطه تو نیز با وی بخور تا بمیل و نشاط آید و من بخوردم تا سیر و فارغ شدم و خوان طعام را بر گرفتند و غلام برفت تا آنچه از خوانچه طعام و ریزه های خوردنی از خوان بریخته بود براندازد آنحضرت فرمود مهمه ما کان فی الصحراء فدعه و لوفخذشاة و ما کان فی البیت فالقطه چنین نکن چنین نکن آنچه از خوان مانده در بیابان بماند اگر چه ران گوسفندی باشد بجای بگذار یعنی برای حیوانات بیابانی بگذار و آنچه در خانه بماند بر چنین .

آنگاه فرمود سؤال بکن عرض کردم خدایم بفدایت گرداند در باب مشک میفرمائی فرمودان بی امر ان يعمل له مسك في فار فكتب اليه الفضل يخبره ان الناس يعيرون ذلك اليه فكتب يافضل اما علمت ان يوسف كان يلبس ديباجاً مزروراً بالذهب و يجلس على كراسى الذهب فلم ينتقص من حكمته شيئاً وكذلك سليمان».

بدرستیکه پدرم علیه السلام فرمان داد که برای او مشکى بعمل آورند در فاری و مشکدانی فضل بآنحضرت نوشت و خبر داد که مردمان این کار را بروی عیب گرفته اند آنحضرت در جواب مرقوم فرمود ای فضل آیا نمیدانی که یوسف پیغمبر جامه دیبای زرتار برتن میآد است و بر کرسیهای طلا می نشست و این کار از مراتب حکمت و منزلتش

آراست چیزی نکاست و همچنین سلیمان پیغمبر یزدان یعنی او نیز در ظاهر کار بروش سلاطین جامه و آئین داشت بعد از آن حضرت جواد علیه السلام امر فرمود تا از بهرش غالیه بچهار هزار درهم ساختند.

پس از آن عرض کردم برای موالی و دوستان شما در ازای دوستی شما چیست فرمود « ان ابا عبدالله كان عنده غلام يمسك بغلته اذا هو دخل المسجد فينما هو جالس و معه بغلته اذأقبلت رفقة من خراسان فقال له رجل من الرفقة هل لك يا غلام ان تسئله ان يجعلني مكانك واکون له مملوكاً واجعل لك مالى كله فاني كثير المال من جميع الصنوف اذهب فاقبضه و انا اقيم معه مكانك فقال أساله ذلك.

فدخل على ابي عبد الله عليه السلام فقال جعلت فداك تعرف خدمتي و طول صحبتي فان ساق الله الى خيراً تمنعني قال اعطيك من عندي وامنحك من غيري فحكى له قول الرجل فقال ان زهدت في خدمتنا و رغب الرجل فينا قبلناه وارسلناك.

فلما ولى عنه دعاء فقال له انصحك لطول الصحبة و لك الخيار : إذا كان يوم القيمة كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متعلقاً بنور الله و كان امير المؤمنين متعلقاً برسول الله صلوات الله و سلامه عليه و آله و كان الائمة متعلقين بامير المؤمنين عليه السلام و كان شيعتنا متعلقين بنا يدخلون مدخلنا و يردون موردنا.

فقال الغلام بل اقيم في خدمتك و اوثر الاخرة على الدنيا و خرج الغلام الى الرجل

فقال له الرجل خرجت الى بغير الوجه الذى دخلت به فحكى له قوله وادخله على ابي عبدالله عليه السلام فتقبل ولاءه و امر للغلام بالف دينار ثم قام اليه فودعه وساله أن يدعو له ففعل .

حضرت ابي عبدالله عليه السلام را غلامی بود که هر وقت آنحضرت بمسجد درآمدی استر سواری آنحضرت را نگاهدار بودی و در آن اثناگه آنحضرت در مسجد نشسته و استر آن حضرت با آن غلام بود ناگاه جماعتی از خراسان روی نمودند و مردی از آنان با آن غلام گفت آیا میتوانی از حضرت ابي عبدالله عليه السلام خواستار شوی که مرا بجای تو مقرر فرماید و من مملوك آنحضرت باشم و تمام اموال خودم را بتو باز گذارم؟ چه من مردی متمول و از جمع صنوف و اقسام اموال بسیار دارم هم اکنون برو و آن اموال را بگیری و من در مکان تو در خدمت آنحضرت اقامت میکنم غلام گفت این خواهش را از آنحضرت مینمایم .

پس بخدمت امام عليه السلام برفت و سخنان آنمرد را بعرض رسانید فرمود اگر در خدمت ما بی میل و رغبت شده و آنمرد بخدمت ما راغب گردیده است او را می پذیریم و تو را به راه خودت میگذاریم چون غلام از حضور مبارکش روی بر تافت و برفت امام عليه السلام از در رحمت و عنایت و نظر سعادت مندی غلام او را بخواند و فرمود محض پاس طول صحبت و خدمت تو این نصیحت و پند رابا تو میگذارم و خیر خواهی ترا فرو گذار نمیکنم و آنوقت مختاری بهر طور خواهی رفتار کن همانا چون روز قیامت چهره برگشاید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنور خدا تعلق جوید و امیرالمؤمنین بنور رسول خدا علاقه بگیرد و ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم بامیر المؤمنین صلوات الله علیه متعلق گردند و شیعیان ما بما متعلق شوند و بمدخل ما اندر آیند و بمورد ما ورود نمایند .

غلام چون این سخنان را بشنید عرض کرد بلکه من نیز در خدمت تو اقامت و مفاخرت نمایم و آخرت را بر دنیا بر میگزینم این بگفت و نزدیک آنمرد بیرون شد چون خراسانی غلام را بدید و حالتش را بنوعی دیگر دریافت گفت این حال که اکنون

داری و نزد من بیرون آمدی غیر از آن حالی است که نزد من اندر شدی غلام آن حکایت را بدو بگذاشت و او را بخدمت ابی عبدالله علیه السلام درآورد و آنحضرت و لاء آنمرد را بپذیرفت و نیز امر فرمود هزار دینار سرخ به غلام بدادند پس از آن بدو برخاست و باوی وداع کرد و خواستار دعاء شد و چنان کرد که خواست .

چون این داستان بپای آمد محمد بن ولید کرمانی عرض کرد ای سید من اگر عیال و اولادم در مکه نبودند بسی مسرور و شادمان میشدم که در این پیشگاه مدتهای متمادی مقیم باشم پس مرا اذن و اجازت بداد وقال توافق عما پس از آن حقه که از آن حضرت بود در حضور مبارکش بگذاشتم با من فرمان کرد که برای خودم بردارم ابا و امتناع نمودم و گمان کردم این کردار از بابت خشمناکی آنحضرت است پس بمن بخندید و فرمود خذها اليك فانك توافق حاجة - این را برگیرچه برای نو حاجتی روی میدهد پس بمکان و منزل خود بازشدم و شطری از نفقات من از میان رفته بود و در همان ساعت که بمکه وارد شدم بآن حاجتمند گشتم .

راقم حروف گوید : تعلق پیغمبر بنور خدا باز میرساند که آنحضرت نور خدا است و از میان آنانکه به نبوت و رسالت مفتخر شده اند اختصاص و امتیاز دارد و اینکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید من به پیغمبر در میآویزم یعنی بنور خدا علاقه میجویم و اینکه فرموده ائمه هدی سلام الله علیهم بامیر المؤمنین علاقه می گیرند یعنی بنور خدا و مصطفی و مرتضی صلوات الله علیهم تعلق جویند شاید از نور خدا دین خدا را نیز خواسته باشند .

و این کنایت از آن است که رسول خدا و ولی خدا و ائمه هدی همه بربیک نهج و رویه و از یک نور و یک روح میباشند اما اصل آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیر المؤمنین معلوم شود و اینکه حضرت صادق علیه السلام با آن غلام آن معاملت را مرعی داشت شاید برای این است که غلام سالها در آستان مبارکش مشغول خدمت بوده و بسعادت فطری امتیاز داشته است آنحضرت نخواست است بطمع مال از چنین سعادت و خدمت محروم و دچار وبال گردد.

دیگر اینکه آنمرد خراسانی قیمت خدمت در آن آستان مبارک را اندک شمارد چه جماعت سیاهان دارای عقلی کامل و ثباتی با دوام نیستند بلکه تلون طبع ایشان هر ساعتی لونی پذیرد و اندیشه پیش آورد اما فیض شامل و نظر کامل امام علیه السلام که مری کل است هیچ کس را بی بهره نگذارد و حق به ذیحق رساند .

و دیگر در بحار الانوار از کتاب معرفة الجسد از حسین بن احمد تمیمی مروی است که حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام در زمان خلافت مأمون فصادی را بخواست تا رگ بگشاید و با فصاد فرمود افسد فی العرق الزاهر رگ زاهر مرا برگشای رگ زن عرض کرد ای سید من تاکنون باین رگ شناسا نبوده ام و هرگز نشنیده ام آنحضرت آنرگ را بدو بنمود و چون آن رگ را بزدآبی زرد از آن روان شد و همی بیامد تا طشت پر پر گشت گشت پس از آن باقصاد فرمود رگرا نگاهدار و بفرمود تا طشت را خالی کردند و دیگر باره با فصاد امر کرد تا دست از رگ برداشت و آن آب جاری شد و مقداری کمتر از دفعه نخست بیامد آنگاه فرمود اکنون رگ را بر بند و چون بر بست بفرمود تا یکصد دینار سرخ بآنمرد فصاد بدادند.

رگ زن بگرفت و نزد یوحنا بن بختیشوع شد و آن حکایت را بدو بگذاشت یوحنا گفت سوگند با خدای هرگز این رگ را تا نظر در کتب طب داشته ام نشنیده ام لکن در اینجا فلان اسقف هست که سالهای درازش بر سر برچمیده است بیا تا بدو شویم اگر علمی در این امر باشد نزد او است و الا هرگز قدرت نیابی که بر کسی دست یابی که بر این علم واقف باشد پس راه بر گرفتیم و نزد اسقف در آمدیم و آن داستان را باز گفتیم اسقف مدتی سربزیر آورد و بعد از آن گفت یقین و صریح است که این مرد یا باید پیغمبر یا از ذریه پیغمبری باشد.

و دیگر در بحار الانوار از زرقان صاحب ابن ابی داود و صدیق او مروی

است که یکی روز ابن ابی داود از خدمت معتصم آمد و سخت غمگین بود .

راقم حروف گوید: گویا ابن ابی دواد باشد.

بالجمله میگوید گفتم این اندوه از چیست گفت بیست سال بر میگذرد که چنین

بلیت و خفتی که مرا امروز رسید نرسیده بود گفتم این حکایت از کجا و از کیست گفت ازین اسود ابو جعفر بن محمد بن موسی است که امروز در حضور امیرالمؤمنین بمن وارد شد گفتم این حال چگونه است گفت مردی سارق را بیاوردند و او خود اقرار کرد که سرقت کرده است و خلیفه پرسید تطهیر او باینکه بروی اقامت حد نمایند بچه نهج است فقهای که در مجلس او بودند و محمد بن علی علیهما السلام را نیز حاضر کرده بودند تا کشف این مسئله را بنمایند و از ایشان پرسید که قطع دست دزد از چه موضعی واجب است من گفتم از کرسوع است .

جوهری گوید کرسوع استخوان پیوند سردست از سوی خنصر است . کوع بمعنی استخوان ساق دست از سوی انگشت ابهام است و جمع آن اکوع است کاع نیز لغتی است در آن و از هری گوید کوع طرف استخوانی است که پهلوی رسخ ید است و محاذی با انگشت نراست و این هر دو عبارت از دو استخوان هستند که متلاصق در ساعد می باشند و یکی از این دو از دیگری دقیق تر است و دو طرف این دو استخوان نزد مفصل کف با هم ملتی میشوند پس آن يك را که پهلوی خنصر است کرسوع و آن يك را که پهلوی ابهام است کوع گویند و این هر دو استخوان دوساعد ذراع باشند .

بالجمله میگوید معتصم گفت در این حکم که تو میکنی حجت چیست گفتم برای اینکه یدعبارت از اصابع و کف است تاکر سوع، خداوند تعالی میفرماید در باب تیمم فامسحوا بوجوهکم وایدیکم جماعتی از حاضران در این سخن با من اتفاق کردند و جمعی دیگر گفتند و اجب این است که از مرفق ببرند معتصم گفت بر این تأویل چه دلیل دارید گفتند از آنجا که چون خداوند در امر غسل و شستن برای وضوء میفرماید «وایدیکم الی المرافق این کلام دلالت بر آن مینماید که احداث و حد قرار دادن دست همان مرفق است، میگوید :

اینوقت معتصم روی بحضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام آورد و گفت یا ابا جعفر تو در این امر چه میگوئی؟ فرمود ای امیرالمؤمنین این قوم در این امر تکلم کرده اند معتصم گفت مرا از آنچه این جماعت تکلم کرده اند بازگذار بفرمای نزد تو چه چیز است فرمود

ای امیرالمؤمنین مرا ازین کار معفو بدار ، معتصم گفت ترا بخدای سوگند میدهم که آنچه ترا در این امر رأی و حکم است بفرمای.

فرمود «اما اذا اقسمت على بالله انى اقول انهم اخطأوا فيه السنة فان القطع يجب ان يكون من مفصل اصول الاصابع فيترك الكف» چون مرا بخدای سوگند میدهی من میگویم این جماعت در سنت بخطا رفتند و از سنت برکنار شدند چه باید از مفصل اصول اصابع و بیخهای انگشتان قطع شود.

معتصم عرض کرد حجت در این چیست فرمود قول رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم سجود و سجده نهادن بر هفت عضو است روی و دو دست و دو زانو و دو پای پس اگر دست او را از کرسوع یا مرفق ببرند برای او دستی باقی نمیماند که بر آن سجده نماید و خداوند تعالی میفرماید «وان المساجد الله مساجد و آن اعضاء که بر آن سجده برند مخصوص برای خدای است و مقصود از مساجد همین اعضاء هفت گانه ایست که بر آن سجده میبرند «فلا تدعوا مع الله احداً، و آنچه بخدای اختصاص داشته باشد قطع نمیشود .

معتصم ازین کلام و این علم عالی در عجب شد و فرمان داد تا دست سارق را از مفصل انگشتان بدون کف قطع کردند ابن ابی داود گفت از مشاهدت این حال قیامت بر سرم قیام گرفت و آرزومند شدم که من زنده نبودم .

زرقان میگوید ابن ابی داود گفت بعد از سه روز نزد معتصم رفتم و گفتم نصیحت و دولتخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است و من او را سخنی میگویم اگر چه میدانم باین سبب جای در جهنم مینمایم گفت این چیست گفتم چون امیر المؤمنین جلوس کند و جمعی از فقهای رعیت او و علمای ایشان برای انجام امری از امور دینیه که وقوع یافته فراهم شوند و ندانند حکم آن چیست و آنجماعت آنچه را که رأی دارند و میدانند در حکم آن امر بدو خبر دهند و در این محضر و مجلس اهل بیت او و سرهنگان و سرکردگان و وزراء و نویسندگان او حاضر باشند و مردمان از آن سوی درگاه او گوش فراداشته باشند تا ازین مجلس و این جماعت چه بیرون می تراود .

آنگاه امیرالمؤمنین تمام آراء و اقوال و احکام ایشان را برای سخن مردیکه

يك پاره ازین امت قائل بامامت او هستند و مدعی بر آن میباشند که این مرد برای خلافت و امارت از امیر المؤمنین شایسته تر و برتر است ناپسند و لغو شمارد و بآنچه او حکم داده است اجراء بدارد و حکم تمام فقهاء را فروگذارد چه صورت پیدا میکند .

میگوید رنگ معتصم ازین کلمات دیگرگون شد و از آنچه اور امتنبه ساختم بیداری و هوشیاری گرفت و گفت خداوندت در ازای این نصیحت که نمودی پاداش نیکو دهد و روز چهارم با یکی از نویسندگان وزرای خود امر کرد تا آنحضرت را بمنزل خودش دعوت نمایند حضرت جواد علیه السلام از قبول این دعوت امتناع فرمود و گفت تو میدانی من بمجالس شما حاضر نمیشوم آن کاتب دیگر باره گفت تو میدانی من تو را بطعام دعوت کرده ام و نیک دوست میدارم که بساط مرا در قدم مبارک در پیمائی و ثیاب مرا از قدم بگذرانی و من باین کار تبرک جویم چو فلان بن فلان از وزراء خلیفه بسیار دوست میدارد که بملاقات با برکاتت برخوردار شود.

پس آنحضرت تشریف بخش مجلس و منزل او شد و چون طعام بیاوردند و آن حضرت از آن بخورد احساس زهر فرمود پس مرکب سواری خود را بخواست صاحبخانه خواستار شد که در آنجا اقامت فرماید فرمود بیرون شدن من از سرای تو برای تو خوب تر است و آنروز و آنشب آن زهر در گلوی آن حضرت جای داشت تا روح مبارکش به اعلیٰ علین پیوست صلوات الله وسلامه علیه .

در کتاب اصول کافی از علی بن ابراهیم از پدرش مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر ثانی علیه السلام تشریف حضور داشتم بناگاه صالح بن محمد بن سهل در آمد و این صالح از جانب آنحضرت متولی موقوفات قم بود آنگاه عرض کرد یاسیدی مرا از ده هزار در هم بحل دار چه این مبلغ را اتفاق کرده ام فرمود: « أنت فی حل » تو بحل هستی.

چون صالح بیرون شد ابو جعفر علیه السلام فرمود: احدهم یتب علی اموال حق آل محمد وایتامهم و مساکینهم و فقراءهم و أبناء سبیلهم فیأخذهم ثم یجیشی فیقول اجعلنی فی حل اترأ ظن الی اقول لا أفعل واللہ لیسألنهم اللہ یوم القیمة عن ذالک سئوالاً حیثاً یکی از ایشان بر اموال حق محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و ایتام و مساکین و فقراء و أبناء سبیل



ایشان دست طمع می افکند و میبرد پس از آن میآید و میگوید مرا بحل گردان آیا چنان میبینی که گمان میکنند که من میگویم چنین نمی کنم، سوگند با خدای که خداوند پرشش میکند ایشان را در روز قیامت از این امر پرسشی سریع .

در کتاب مکارم الاخلاق از محمد بن ولید مسطور است که گفت در حضور حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام مشغول خوردن طعام بودم تا فارغ شدم و خوان طعام را برگرفتند و غلام خواست آنچه از ریزهای طعام بریخته بود برچیند فرمود آنچه در صحراء باشد بجای بگذار اگر چند ران گوسفندی باشد و آنچه در خانه بماند تتبع کن و برچین و باین حدیث با قدری تفاوت اشارت شد .

در فصل الخطاب مسطور است که حضرت ابی جعفر ثانی روزیکه وارد مدینه طیبه شد با جماعتی تغذی فرمود و چون هر دو دست مبارکش را از غمر یعنی چربی گوشت که بر دست بماند بشست هر دو دست مبارك را بر روی و سرخود بمالید از آن پیش که بر دستمال بمالد و عرض کرد اللهم اجعلنی ممن لا یرهق وجهه قتر ولاذلة .

ازین پیش در ذیل خطبه حضرت جواد علیه السلام در تزویج ام الفضل دختر مأمون مذکور داشتیم که خطبه دیگر را که در مکارم الاخلاق بحضرت رضا و حضرت جواد منسوب است در ذیل بیان علوم و آداب و اخلاق حضرت جواد یاد مینمائیم اکنون در این مقام بوعده وفا میکنیم.

صاحب مکارم الاخلاق مینویسد چون رضا و در نسخه دیگر ابو جعفر محمد بن علی الرضا سلام الله علیهما دختر مأمون را برای خود تزویج فرمود این خطبه را قرائت نمود:

«الحمد لله متمم النعم برحمته والهادی الی شکره بمنه و صلی الله علی محمد خیر خلقه الذی جمع فیه من الفضل ما فرقه فی الرسل قبله وجعل تراثه الی من خصه بخلافته و سلم تسليماً و هذا امیر المؤمنین زوجنی ابنته علی ما فرض الله عز وجل للمسلمات علی المؤمنین من امساک بمعروف او تسریح باحسان و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا أزواجه و هو اثنتا عشرة اوقیة و نش علی تمام الخمسمائة وقد نحلتها من مالي مائة الف درهم زوجتني يا امیر المؤمنین قال نعم ، قال قبيلت ورضيت .»

سپاس بخداوندی اختصاص دارد که محض رحمت کامله خود انواع نعم متکثره را برای آفریدگان خود بعد اتمام و اکمال رسانید و شکر چنین نعمت را که جز از راه فضل و عنایت حضرت احدیت نیست و موجب مزید نعمت است بسبب من کثیر خود هدایت نمود تا بشکر او راه یابند و از این شکرانه بفرزونی نعمت که در آن نیز شکری دیگر واجب میشود برخوردار گردند و سلام و درود بر بهترین آفریدگان و سردفتر فرستادگانش محمد محمود صلی الله علیه و آله وسلم باد که تمام فضائل و مآثر و مفاخری که در همه پیغمبران پیش از وی بود بجمله در وجود مبارکش جمع و موجود فرمود آنچه خوبان همه دارند و را تنها هست و میراث خود را بآنکسان که بخلافت وی اختصاص دارند مقرر و محول ساخت و سلم تسلیماً.

واینک امیرالمومنین یعنی مأمون است که دختر خودش را با من تزویج نمود بطوریکه خداوند عزوجل فرض کرده است برای زنهای مسلمه بر مردهای مومن که تا زنی را در زوجیت خود دارند به نیکوئی و خوشخوئی و ملاطفت و اتفاق برحسب وسع و بضاعت رفتار نمایند و چون نخواهند بطور خوش و بذل مهر مقرر مطلقه سازند.

و من برای دختر مأمون و صدق و کابین او همان مبلغ را بذل میکنم که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم در صدق از واجش بذل فرمود و آن مبلغ عبارت از دوازده اوقیه و نش آن یعنی نصف آن است که پانصد درهم تمام است و از اموال خودم صد هزار در هم باین زوجه عطا کردم ای امیرالمومنین با من تزویج میکنی گفت بلی فرمود قبول کردم و رضا دادم.

در مجمع البحرین مسطور است که در خبر است که مهور نساء آل محمد اثنا عشر اوقیه و نش کابینهای زنان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم دوازده اوقیه و نصف آن است چه ش بفتح نون و تشدید شین معجمه بمعنی بیست در هم است که نصف اوقیه است پس هر اوقیه چهل در هم و دوازده اوقیه و نصف اوقیه پانصد در هم میشود و نیز نش بمعنی نصف از هر چیزی است.

و نیز می نویسد اوقیه بضم الف و سکون واو و قاف و یاء تحتانی مشدده بمعنی

چهل در هم است و جوهری گوید در از منه سابقه نیز همین وزن بوده است و اما امروز مطابق وزنی که متعارف در میان مردم و تقدیر اطباء است ده مثقال و پنج يك هفت يك درهم است و مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب حلیة المتقین در آنجا که از اسب تاختن و گرو بستن میفرماید رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم اسب بکر و تاختند و گرو را برچند اوقیه

له نقره بستند که هر اوقیه تخمیناً بیست و يك مثقال نقره باشد گمان می رود این اختلافات بواسطه تغییر از منه یا قیمت و بهای آن باشد والله اعلم .

و هم در کتاب مکارم الاخلاق مرقوم است که مستحب است که در تزویج خطبه حضرت رضا علیه السلام را محض تبرک قرائت نمایند چه این خطبه مبارکه در معنی خود جامعیت دارد و آن این است:

الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه وافتتح بالحمد كتابه و جعله اول جزاء محل نعمته و آخر دعوى اهل جننه و صلى الله على محمد خير بريته و على آله ائمة الرحمة و معادن الحكمة و الحمد لله الذي كان في نبأه الصادق و كتابه الناطق ان من احق الاسباب بالصلة و اولى الامور بالتقدمة سبباً أو جب نسباً و امراً أعقب حسباً فقال جل ثناؤه و هو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و كان ربك قديراً و قال تعالى و انكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امامتكم ان يكونوا فقراء يعنهم الله من فضله و الله واسع عليم و لو لم يكن فى المناكحة و المصاهرة آية محكمة و لا سنة متبعة لكان فيما جعل الله فيها من بر القريب و تأليف البعيد ما رغب فيه العاقل اللبيب و سارع إليه الموفق المصيب. فاولى الناس بالله من اتبع امره و انفذ حكمه و امضى قضائه و رضى جزائه و نحن نسأل الله تعالى ان ينجز لنا و لكم اوفق الامور .

ثم ان فلان بن فلان من قد عرفتم مروته و عقله و صلاحه و نيته و فضله و قد احب شركتكم و خطب كريمتكم فلانة و بذل لها من الصداق كذا فشفعوا شافعكم و انكحوا خاطبكم في يسر غير عسر ، اقول قولی هذا و استغفر الله لي و لكم .

بالجملة در این خطبه مبارکه از فواید مزاجت و حکمت نکاح که موجب ازدياد و بقای نسل و اتحاد بیگانه با بیگانه و پیوند رشته خویشاوندی و دوستی و حفاوت

بدون مقدمه و اطاعت امر خداوند و متابعت سنت سنیة مصطفی صلی الله علیه و آله و قبول آن بدون اینکه امر را مشکل و دشوار با مهر و صدق و نفقات را اگر انبار و اسباب تعطیل یا قطع رشته مواصلت کردند اشارت میفرماید .

و ازین پیش در ذیل کتاب احوال حضرت امام رضا علیه السلام و تزویج ام حبیبه دختر مأمون اظهار نمودیم که در ذیل کتاب احوال حضرت جواد و تزویج ام الفضل دختر مأمون بخطبه آنحضرت که بعضی بحضرت جواد نسبت دادهاند اشارت خواهد شد و اکنون بتوفیق خدا در این مقام مرقوم گردید و مأمون در خطبه که برای نکاح خوانده و در مروج الذهب مسطور است و در جای خود مذکور میشود اغلب این کلمات را تضمین کرده است .

و هم در مکارم الاخلاق در ذیل کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در باب تزویج مسطور است که سنت محمدیه در صدق پانصد درهم است و من زاد علی السنة رد الی السنة، و میفرماید مهر السنة از آن روی بیا نصد در هم مقرر گردید که خداوند عزوجل بر خود واجب ساخته است که تکبیر نگوید او را هیچ، مؤمنی بصد تکبیر و تسبیح ننماید او را بصد تسبیح و تهلیل ننماید او را بصد تهلیل و تحمید نکند او را بصد تحمید و صلوات نفرستد بر پیغمبر و آل پیغمبر بصد صلوات و از آن پس بگوید: اللهم زوجنی من الحور العین مگر اینکه خداوند تعالی حورانی از بهشت با او تزویج فرماید و این پانصد تکبیر و تسبیح و تهلیل و تحمید و صلوات را مهر آن حوریه بگرداند و در خبر دیگر که از خطبه رسول خدا در تزویج فاطمه زهرا با علی مرتضی صلوات الله علیهم مذکور است میفرماید بر چهارصد مثقال نقره تزویج نمودم .

در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که بنان بن نافع گفت از علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کردم و عرض نمودم فدایت کردم بعد از تو صاحب این امر یعنی امامت کیست با من فرمود ای پسر نافع یدخل علیک من هذا الباب هذا الباب من ورث ما ورثته من قبلی وهو حجة الله تعالی من بعدی فبینا انا کذاک اذ دخل علینا محمد بن علی علیه السلام .

فلما بصر بی قال لی یا بن نافع الا احدثک بحدیث انا معاشر الائمة اذا حملته

امه يسمع الصوت من بطن امه اربعين يوماً فاذا اتى له في بطن امه اربعة اشهر رفع الله تعالى اعلام الأرض فقرب له ما بعد عنه حتى لا يعزب عنه حلول قطرة غيث نافعة ولا ضارة وان قولك لابي الحسن من حجة الدهر والزمان من بعده؟ فالذى حدثك ابو الحسن ما سالت عنه هو الحجة عليك فقلت انا اول العابدين .

ثم دخل علينا ابو الحسن فقال لي يا بن نافع سلم و أذعن له بالطاعة فروحه روحى و روحى روح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

از همین در بر تو وارد میشود کسی که وارث میشود هر چه را بوراثت دارم از جانب خودم و این لفظ از جانب من وارث میشود دلالت بر موارثت خاصه ولایتیه و علوم فاخره باهره امامت است میفرماید و اوست حجة خداوند تعالی بعد از من پس در همان اثنا که در این حال بودم بناگاه محمد بن علی علیهما السلام بر ما درآمد .

و چون مرا بدید با من فرمود ای نافع آیا حدیث نکنم ترا بحدیثی همانا گروه ائمه چون مادرش بدو بارور شود تا چهل روز در شکم مادرش صدای را میشنود و چون چهار ماه از مدت او در شکم مادرش بگذرد خداوند تعالی اعلام زمین را بلند میگردد لاجرم هر چه دور است از وی بد و نزدیک میشود تا بآن حد و اندازه که حلول و نزول یقظره باران که در آن سود یا زیان است بروی پوشیده و دور نمی ماند یعنی بر تمام قطرات باران که از آسمان نازل شود و بر منافع و مضار آن عالم و دانا باشد و بدرستی که سخن تو در حضرت ابی الحن که پس از وی حجت دهر و زمان کیست پس همان چیزی را که ابو الحسن برای توحید فرمود و از آن سؤال کردی همان حجت بر تو است پس عرض کردم من اول عابدین و پرستندگانم .

پس از آن حضرت ابی الحسن علیه السلام بر ما درآمد و با من فرمود یا بن نافع تسلیم کن و اذعان و اقرار نمای برای ابو جعفر بطاعت چه روح او روح من و روح من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم است.

راقم حروف گوید: چنانکه کراراً در طی این کتب شریفه اشارت شده است کلمات ائمه اطهار صلوات الله علیهم و اخبار و علامات ایشان بر همه کسی مکشوف نتواند

بود و هر وجودی بر این جودیه‌های علم و جبال فضایل و کواکب آسمان فواضل آگاهی نتواند گرفت کسی چه داند مراد از چهل روز در شکم مادر و شنیدن صوت چه معنی دارد این چهل روز چیست و این صوت کدام صوت و این چهار ماه بچه معنی است و مراد از اعلام زمین چه باشد لا یعلمه الا الله تعالی والراسخون فی العلم - این طفل یکشنبه ره

صد ساله می‌رود.

خالق مادر و پدر و صوت و اعلام زمین هر چه بیافرید بطفیل وجود ایشان آفرید سال و ماه و هفته و روز و ساعات و دقائق و توانی و آنات را در پیشگاه قدمت ایشان چه مقام و رتبت و دور باش ابدیت ایشان جای چه دعوی زمان و مدت است .

آنکه او باعث ایجاد همه الوان است \*\*\* علت خلقت این از منه والوان است

خود می‌فرماید روح من روح رسول الله است برای تیزهوش فهیم فکور عاقل همین کلمه کافی است که در هر حرفش صد هزاران معنی است .

و هم در آن کتاب مسطور است که در يك مجلس جماعت شیعه بروایت ابراهیم بن هاشم سی هزار مسئله از آنحضرت پرسیدند و آنحضرت جواب آنمسائل را بتمامت بداد و این هنگام در سال از عمر شریفش بیای رفته بود و باین خبر مشروحاً اشارت شد.

و هم در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که جناب عبدالعظیم حسنی رضوان الله تعالی علیه بحضرت ابی جعفر سلام الله تعالی مکتوبی بفرمود و از غایط و سبب بدبوئی آن سؤال نمود آنحضرت فرمود «ان الله خلق آدم فکان جسده طیناً وبقی اربعین سنة ملقی

فلذا لك تمر به الملائكة تقول لا مر ما خلقت وکان ابلیس یدخل فی فیه ویخرج من دبره صار مافی جوف ابن آدم منتناً خبیثاً غیر طیب».

چون خداوند تعالی آدم علیه السلام را بیافرید جسدش گل بود و مدت چهل سال همانطور بیفتاده بود و فرشتگان خدای بر آن جسد می‌گذشتند و همی گفتند برای یک امری آفریده شده است و شیطان در دهان و یاندر و از دبرش بیرون میشد باین واسطه آنچه در اندرون فرزندان آدم است ناخوش بوی و خبیث و غیر طیب است .

«و يقال اذا بال الانسان او تغوط یردد النظر اليهمالان آدم علیه السلام لما هبط من الجنة

ص: 17

لم يكن له عهد بهما فلما تناول الشجرة المنهية اخذه ذلك فجعل ينظر الى شئىء يخرج منه فبقى ذلك فى اولاده لانه تغدى فى الجنة وبال وتغوط فى الدنيا».

و گفته اند که چون انسان گمیزراند یا پلیدی فرستد بهر دو آن نگران آید و این حال بسبب آن است که چون آدم علیه السلام از بهشت هبوط نمود بهیچیک ازین دو عادت و آشنائی نداشت و چون از شجره منیه تناول نمود این دو حال بدو دست داد و همی بآنچه از وی دفع میشد نظاره میفرمود و این تردد و نظر در فرزندانش بماند چه آن حضرت در بهشت تغذی و در دنیا بول و پلیدی افکندازین پیش در ذیل کتب سابقه و کتاب تلبیس ابلیس از کیفیت بهشت دنیا و هبوط آدم و مآکولات و مشروبات آنجا و آنچه راجع باین مسائل بود شروع مفصله مسطور و بیانات و تحقیقات وافیه، شد این معنی بدیهی است که عوالم بهشتی هر چند بهشت دنیا هم باشد با عوالمی که بآن اندریم مجانس نیست و عوالم لطیفه ظریفه را با مهابط کثیفه غلیظه تفاوتها است که جز بر ارواح شریفه مکشوف نیست.

### بیان وقایع سال دویست و پانزدهم هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله

#### اشاره

در این سال مأمون خلیفه عصر از مدینه السلام بغداد بجنگ مردم روم روی نهاد و حرکت او در روز شنبه سه روز از شهر محرم بجای مانده و بقولی ارتحال او از شماسیه بسوی بر دان روز پنجشنبه بعد از نماز ظهر شش روز از ماه محرم الحرام سال دویست و پانزدهم بود و در آن هنگام که از مدینه السلام حرکت کرد اسحق بن ابراهیم بن مصعب را با مارت بغداد بعلاوه سواد و حلوان و شهرهای دجله برقرار فرمود.

و چون مامون راه بر نوشت و بتکریت رسید محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ایطالب علیهم السلام از مدینه طیبه در شهر صفر در شب جمعه الی همین سال بتکریت تشریف بداد و بدانجا با مأمون ملاقات فرمود مأمون در حضرتش

ص: 18

تقدیم جایزه نمود و بآن حضرت امر نمود که بدخترش ام الفضل اندر شود چه ام الفضل را چنانکه سبقت گذارش گرفت با آنحضرت تزویج کرده بود پس آنحضرت در سرای احمد بن یوسف که در کنار دجله واقع شده بود برام الفضل در آمد و در آنجا اقامت فرمود و چون ایام حج در رسید اهل خود را و عیال خود را از آنجا بیرون برد تا بمکه معظمه رسید و بعد از اقامت حج در مدینه طیبه بمنزل مبارکش برفت و در آنجا اقامت فرمود.

و از عبارت طبری تفاجزه وامره ان یدخل بابتته ام الفضل وکان زوجها منه فادخلت علیه فی دار احمد بن یوسف التي علی شاطیء دجلة فاقام بها فلما کان ایام الحج خرج باهله وعیاله حتی اتی مکه ثم الی منزله بالمدينة فاقام بها « چنان میرسد که آنحضرت بعد از عقد ام الفضل از بغداد بمدینه رفته و سالی چند در مدینه بود و در این سال که مأمون حرکت کرد ام الفضل با او بود و آنحضرت را احضار کرده است تا زوجه اش را تسلیم نماید تا زفاف واقع شود .

و این خیر مخالف اخبار سابقه تزویج ام الفضل و جشن و شیلان مأمون (1) و اخبار بعد ازین است که آنحضرت پس از مدتی که بازوجه خود ام الفضل بماند از مأمون منزجر شد و با تقاق زوجهاش بمدینه طیبه تشریف بخش گردید مگر اینکه گوئیم چون مدتی ام الفضل از مدینه از آنحضرت بمأمون شکایت کرده است مأمون او را ببغداد احضار کرده و نزد خود نگاهداشته باشد تا در این سال او را با خود حرکت داده و آنحضرت را از بغداد دعوت کرده و زوجه او را تسلیم نموده باشد و خدای تعالی بحقایق احوال اعلم است بالجمله مأمون از راه موصل راه نوشت تا منبج رسید.

یاقوت حموی گوید منبج بفتح میم و سکون نون و باء موحد و جیم شهری قدیم و کبیر و وسیع است میان آن و فرات سه فرسنگ و تا حلب ده فرسنگ راه است و از منبج بطرف دابق وازدابق بجانب انطاکیه و از انطاکیه بطرف مصیصه شد و از آن پس از مصیصه بیرون شد و بطرطوس کوس کوفت و بعد از آن از طرسوس در نیمه شهر جمادی

ص: 19

---

1- شیلان یعنی سفره لیمه عروسی.



طرسوس بفتح طاء مهمله وراء مهمله و دوسین مهمله و در میان هر دو سین و او ساکنه شهری است در سرحدات و ثغور شام در میان حلب و انطاکیه و بلاد روم در میان آن و اذنه شش فرسخ فاصله است رودخانه بردان ما بین جریان دارد و قبر مأمون در این شهر است بالجمله عباس بن مأمون نیز از ملطیه راه بر سپرد و مأمون در کنار قلعه که قره نام دارد اقامت کرد تا گاهی که بغلبه و قوت آنقلعه را فتح و بویرانی آن امر نمود .

و این حکایت روز یکشنبه چهار روز از جمادی الاولی بجای مانده اتفاق افتاده و چنان بود که مأمون قبل از این فتح حصنی را که ماجده می نامیدند برگشود و بر مردم آنجا منت نهاد و خراب نکرد و بعضی گفته اند که چون مأمون در کنار قره فرود آمد با مردم آنجا جنگ نمود و ایشان در طلب امان بر آمدند و ایشان را امان بداد و اشناس را بسوی قلعه سندس مأمور کرد اشناس برفت و رئیس آن قلعه را حاضر پیشگاه ساخت و نیز مأمون عجیف و جعفر خیاط را بصاحب قلعه سنان فرستاد و مردم آن قلعه فرمان پذیر و مطیع شدند

قره باقاف وراء مهمله وهاء قریه ایست نزدیک بقادسیه و ذوالقره بآنجا منسوب است .

سنان بلفظ سنان نیزه است حصن سنان در بلاد روم است و ابن اثیر اسناد رقم کرده است و بجای نون دال مینویسد اما در معجم البلدان این لفظ بادال مسطور نیست.

و در این سال ابو اسحق بن رشید از مصر انصراف گرفت و مأمون را پیش از آنکه بموصل داخل شود ملاقات کرد و نیز منویل و عباس پسر مأمون در رأس العین بملاقات مأمون نایل گردیدند .

حموی میگوید رأس عین و بقولی رأس العین که معروف بهمین است و بعضی الف و لام را جایز نمیدانند و شاید نظر باصل آن که رأس عین الخابور و مضاف است دارند و خابور را بواسطه طول حذف کرده اند و در اشعار قدیمه بالف و لام استعمال شده است شهری است بزرگ از شهرهای جزیره میان حران و دنیسر و دارای چشمه های بسیار است و این آبها بدو شعبه جمع میشود یک شعبه در ظاهر شهر است که بوستانها و

کشتهای بسیار را آب میدهد و آندیگر از زیر شهر بیرون میآید و آسیابهای بسیار را میگرداند و ساحت دیگر نهی بزرگ است که همان خابور است و شهرها و قریه ها دارد و کشتیها میگردد و بفرات میریزد.

و در این سال مأمون از آن پس که از زمین روم بیرون آمد بجانب دمشق رهسپر شد، در بعضی کتب نوشته اند در این سال مأمون ببلاد رومیة الصغری براند و در میان لشکر اسلام و سپاه قسطنطنیه جنگ در گرفت و منشأ این جنگ این بود که مأمون یکتن از معمارهای معروف را که از اهل تسالی و در زمره خدمه سلطان روم بود برای بنیان بعضی ابنیه احضار کرد و پادشاه روم از فرستادن او دریغ فرمود: لهذا نائره حرب مشتعل گردید .

### **بیان برخی از حوادث و سوانح سال دویست و پانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله**

در این سال عبدالله بن عبید الله بن عباس بن محمد اقامت حج نهاد و مردمان راجح اسلام بگذاشت و در این سال قبیصة بن عقبه السوائی جانب دیگر جهان جهید.

یاقوت حموی گوید سواء بمدالف باسین مهمله قریه ایست از اعمال شعر وسوی بضم اول وقصر الف آبی است از هراء از ناحیه سماوه و خالد بن ولید گاهی که از عراق آهنگ شام داشت از قراقر بدانسوی روی آورد و بعضی گفتند سوی رودخانه ایست که اصلش دهناء است.

جوهری گوید قبیصه آنچه با سر انگشتان گرفته شود و نام مردی است.

و هم در این سال ابو یعقوب اسحق بن طباخ که فقیهی پخته کار و خامی مطبوخ بود از مسلخ اییات و مطبخ امنیات دیکدان شکم و سفره نعم بنهاد و روح انسانی را از ظلمت کده قالب حیوانی و خاکستر خانه عالم فانی برخشنده محفل سرای جاودانی منزل داد.

و نیز در این سال علی بن الحسین بن شقیق صاحب ابن مبارك عبدالله جانب دیگر جهان گرفت ازین پیش در ذیل مجلدات مشکوة الادب و در سوانح سال یکصد و هشتاد و یکم بشرح حال ابی عبدالرحمن عبدالله بن مبارك مروزی زاهد و عالم معروف اشارت شد . و نیز در این سال ثابت بن محمد کندی عابد عالم محدث رخت اقامت به سرای آخرت کشید.

و هم در این سال هوذة بن خلیفة بن عبدالله بن عبید الله بن ابی بکره مکنی بابی الاشهب از جمرات شهاب مرگ ازین خاکستر سرای ویران بدیگر جهان جاویدان راه نوشت .

و هم در این سال ابو جعفر محمد بن حارث موصلی با آنچه از حراثت خود در ویده بکشت زار مکافات اعمال آنسرای تحویل و تسلیم کرد.

و هم در این سال ابو جعفر محمد بن حارث موصلی جامه زندگانی بمنزل جاودانی برد.

و هم در این سال مکی بن ابراهیم التیمی بلخی در بلخ بدر افق زندگانی را از شهر بند حیات بسلخ کشید وی از مشایخ و اساتید بخاری در صحیح بخاری است نزدیک بصد سال در این سرای پر ملال روز شب انتقال و آخر الامر رشته حیات را بدشنه ممت انفصال داد .

و هم در این سال ابوزید سعید بن اوس بن نایب انصاری لغوی نحوی که نودوسه سال در تحصیل علم لغت و نحو بانحاء زحمات روزگار نهاد روزگارش پایان رسید و از خاک لحد منزل گزید از این پیش در ذیل مجلدات مشکوة الادب بشرح حال وی اشارت نمودیم و در شمار ائمه ادب بود اما لغت و نوادر را بدیگر علومش غلبه بود بمذهب قدری میرفت و اصمعی او را تبجیل و تجلیل مینمود و میگفت پنجاه سال است تورئیس و سید ما هستی و او را مصنفات عدیده است و در مدت عمرش تا بصد سال باختلاف سخن کرده اند و وفات او را در بصره و بعضی در سال دویمت و شانزدهم دانند.

و هم در این سال محمد بن عبد الله بن مثنی بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری قاضی

بصره مسند قضاوت را بگذاشت و بدیگر جهان روی برگماشت و قضاوت را با قاضی کل و قاضی الحاجات تسلیم کرد.

واندرین سال ابوسلیمان دارانی زاهد در دار یا وفات کرد دار یا بفتح دال مهمله والف وراء مهمله ویا مثناه تحتانی والف مقصوره قریه بزرگی است از قراء دمشق که در غوطه دمشق واقع است.

یاقوت حموی گوید: قبر ابی سلیمان زاهد معروف دارانی در این قریه و زیارت گاه است شیخ فریدالدین عطار علیه الرحمه در تذکره الاولیاء مینویسد: شیخ کامل عالم ابوسلیمان دارانی رحمة الله علیه یگانه وقت و لطیفه عهد بود وی را از کمال لطف ریحان القلوب میگفتند و در ریاضت سخت و جوع مفرط شانی عظیم داشت چنانکه او را بندار الجایعین گفتند هیچکس ازین امت بجوع او صبر نتوانست کرد و او را در معرفت و حالات غیوب القلوب و آفات عیوب النفس حظی عظیم است و دارای کلماتی عالی و اشاراتی لطیف بود و از دارا که نام دهی است در شام باشد و صحیح همان داریای دمشق است چه داراه با الف ممدوده و دار بدون الف نام موضعی مشهور و منزلی معروف از جماعت عزب از نواحی بحرین است که اور اجوف دارا گویند و در حماسه ابی تمام طائی در این شعر مذکور شده است.

لعمرك ما میعاد عینیک والبكاء \*\*\* بداراء الا أن تهب جنوب

و داری مقصود شهری است در جزیره در لطف کوه ماردین در میان آن و نصیبین از بلاد جزیره واقع است و لشکرگاه دارا پسر دا را شاهنشاه ایران با اسکندر در آنجا بود و اسکندر در این زمین دارا را بکشت و دخترش را تزویج نمود و در مکان شکر گاه دارا این شهر را بساخت و بنام دارا موسوم کرد و نیز دارا نام قلعه استوار در جبال طبرستان و نیز نام رودخانه در دیار بنی عامر است و از این جمله مکشوف افتاد که ابو سلیمان مذکور منسوب بهمان داریا میباشد.

بالجمله احمد حواری که مرید وی بود گوید یکی شب در خلوت بنماز بودم در

آن میان راحتی عظیم یافتم دیگر روز با ابوسلیمان بگفتم گفت ضعیف مردی که هنوز تراخلوت در پیش است در خلاء دیگری و در ملاء دیگری و در دو جهان هیچ چیز را آن خطر نیست که بنده را از حق تواند بازداشت .

و ابوسلیمان گفت شبی در مسجد بودم و از سرما آرام نبود در وقت دعا یکدست پنهان کردم آسایشی بزرگ از راه این دست بمن رسید و در خواب شدم هاتقی آواز داد ایسلیمان آنچه روزی آن دست بود که بیرون کرده بودی دادیم اگر دست دیگر بیرون بودی نصیب وی نیز برسیدی سوگند خوردم که هرگز دعا نکنم در سرما و گرما مگر هر دو دست بیرون کرده باشم و گفت سبحان الله آن خدائی که لطف خود را در ناکامی و نامرادی نهاد .

و گفت وقتی خفته بودم ورد من فوت شد حوری دیدم که مرا گفت خوش میخسبی و پانصد سال است که مرا در پرده برای تو می آریند و گفت شبی حوری دیدم از گوشه که میخندید و روشنی او تا بحدی که صفت نتوان کرد گفتم این روشنی و جمال از کجا آوردی گفت شبی قطره چند از دیده باریدی از آن آب روی من این همه بها و کمال از آن است که آب چشم شما پاکان گلگونه روی حوران است هر چند بیشتر خوب تر و گفت : مرا عادت بود که بوقت نان خوردن نمک بیاورندی تا نان بر نمک زدمی شبی در آن نمک کنجدی بود خورده شد یکسال وقت خود گم کردم جائیکه کنجدی نمی گنجد صد هزار شهوت با دل تو آمیخته ندانم چه خواهی کرد.

و نیز گفت دوستی داشتم که هر چه خواستی بدادی یکبار چیزی خواستم گفت : چند خواهی حلاوت دوستی او از دلم برفت و گفت بر فلان خلیفه انکار خواستم کرد دانستم که قبول کند بیندیشیدم لکن مردمان بسیار بودند ترسیدم مرا بنگرند و صلابت آن انکار در دلم شیرین گردد آنگاه بی اخلاص شوم و گفت مریدی دیدم در مکه معظمه که بجز آب زمزم هیچ نخوردی گفتم اگر این آب زمزم خشک شود چه خوری برخاست و گفت جزاك الله خيراً چند سال زمزم پرست بودم این بگفت و برفت .

احمد حواری گفت در وقت احرام لبیک نگفتی چه حق تعالی با موسی علیه السلام وحی فرستاد که با ظالمان امت خود بگویی تا مرا یاد نکنند زیرا که هرگاه که ظالم مرا یاد کند من او را بلعنت یاد کنم پس گفت شنیده ام که هر کسی نفقه حج را از مال شبهت پاک ننماید و آنگاه گوید لبیک وی را گویند لا لبیک ولا سعیدیک حتی ترد مافی یدیک .

حکایت کرده اند که پسر فضیل طاقت شنیدن آیه عذاب نداشت از فضیل بن عیاض پرسیدند که پسر تو بدرجه خوف بچه رسید گفت باندکی گناه این سخن را با سلیمان گفتند گفت کسی را که خوف بیش بود از بسیاری است نه از اندکی آن .

نقل است که صالح بن عبدالکریم گفت رجا و خوف در دل مؤمن دو نور است گفتند کدام یک روشن است گفت رجا چون سخن با بیسلیمان رسید گفت سبحان الله چگونه این سخنی است که ما دیده ایم همانا از خوف تقوی و صوم و صلوات و اعمال دیگر زایش بگیرد و از رجا نخیزد.

و گفت من میترسم از آتشی که آن عقوبت خدای عزوجل است یا میترسم از خدائی که عقوبت او آتش است و گفت اصل همه چیزها در دنیا و آخرت خوف است از حق تعالی هرگاه که رجا بر خوف و امید بر بیم غالب شود دل فساد یابد و هرگاه که خوف در دل داشم باشد خشوع بردل ظاهر گردد و اگر دائم نگردد و گاهگاه خوفی بردل میگذرد هرگز دل را خشوع حاصل نیاید و گفت از دلی خوف جدا نشود الا که آن دل خراب گردد .

یک روز احمد حواری را گفت چون مردمان را بینی که برجا عمل میکنند اگر توانی تو بر خوف عمل کن.

لقمان حکیم با پسر خود گفت از خدای بدانگونه ترسیدن گیر که از رحمتش نومید نشوی و امیددار بخدای آنطور امید داشتنی که در آن از مکرش ایمن نباشی -

و گفت چون دل خود را بشوق اندازی بعد از آن در خوف انداز تا آشوق را خوف از راه برگیرد یعنی تو در این ساعت بخوف و بیم نیازمند تری از آنکه بشوق

و گفت فاضلترین کارها خلاف نفس است .

راقم حروف گوید : یعنی در آنچه نفس اماره خواهان لذات نفسانیه و معاصی و منکرات و منهیات باشد پس عموماً نشاید گفت فرضاً اگر نفس طالب کسب مرضات خدایا عبادت و اطاعت و معروف باشد نشاید برخلاف آن اقدام کرد، پس خلاف نفس در آنچه بر خلاف شرع و رضای خدا و سنت مصطفی است واجب است بالجمله میگوید هر چیزی را علامتی است علامت خذلان دست برداشتن از گریستن است.

و هر چیزی را زنگاری است زنگار نوردل بحد سیر شدن خوردن است.

و میگفت احتلام عقوبت است از جهت اینکه علامت سیری است. راقم حروف گوید : چون اندک خورند و شکم را از بار و بخار سنگین راحت بخشند روح را آسایش و صعود بمعارج عالیه و کسب افاضات سامیه گذارش است و چون بسیار خورند قوه حیوانی و جسمانی بیفزاید و بوساوس شیطانی و طلب کامرانی در افتد و روح نفسانی نیرومند و بر روح انسانی غلبه کند و از کسب افاضات آسمانی و تأییدات یزدانی و تقرب بحضرت سبحانی بازماند و تعلق بجسم و جسمیات ارضیه بسیار گردد و شهوت قوت گیرد چنانکه در بیداری و خواب خواهان کامرانی و لذات جسمانی و هواجس حیوانی شود.

میگفت هر که سیر و بسیار خورد شش چیز بروی چیره شود :

در عبادت حلاوت نیابد و حفظ وی در یادداشت حکمت اندک شود و از شفقت بر خلق محروم بماند چه گمان میبرد تمام مخلوق مانند اوسیرند و عبادت بروی گران گردد و شهوت در وی زیادت گردد و همه مؤمنان گرد مساجد گردند و او پیرامون مزابل و گفت : گرسنگی در حضرت خدای عزوجل از خزانه ایست که جز به آن کس که وی را دوست بدارد عطا نفرماید و گفت چون آدمی سیر شود تمام اعضای او بشهوات گرسنه شود و چون گرسنه شود جمله اعضای او از شهوات سیر گردد یعنی تا شکم سیر نگردد آرزومند شهوت میگردد.

ص: 26

و میگفت گرسنگی کلید آخرت است و سیری کلید دنیا یعنی چون شکم را از پر خوردن آسودن بخشند از ابخره غلیظه کثیفه بر آساید و بر قوت روح حیوانی چندان نیفزاید که بر روح انسانی غلبه کند و او را از مدارج و معارف عالیه و کسب افاضات سامیه و مدارك خاصه که اسباب تحصیل مرضات الهی و تکمیل مراتب شریفه اخرویه است محروم نسازد و مغلوب نفس اماره نگرداند پس کلید بهشت بدست آورد.

و اگر بر خلاف این رود دارای زخارف و شهوات دنیویه شود عقل را مغلوب هوای نفس اماره سازد و از بهشت بی نصیب و از فیوضات باقیه اخرویه مهجور گردد و آوای ای بی نصیب گوشم وای بی نوالیم از درون دل برکشد و صدای حسرت آمیز حیرت انگیز پالیتی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً را گاهی که مسموع نگردد بلندگرداند و ندای اخساء

را ولا تکلم انک مغرور فی دار الغرور ومحسور فی دار السرور ومهجور من الغلمان والحوار متواتر و بلند یابد و نتیجه حب الدنیا رأس کل خطیئه و شکم پرست از هوا جس نفسانی و وسوس شیطانی خدا پرست را باز داند.

و میگفت هر گاه ترا حاجتی از حوائج دنیا و آخرت باشد هیچ مخور تا آنوقت که آن حاجت روا گردد بسبب اینکه سیر خوردن عقل را متغیر کند و بر تو باد بگرسنگی چه نفس را ذلیل کند و دل را دقیق و علم آسمانی بر تو ریزش کند .

و می گفت اگر شبی یک لقمه از حلال کمتر خورم دوست تر دارم از آنکه تا صبحگاه نماز کنم زیرا که شب آنوقت در رسد که آفتاب فرو شود و شب دل مؤمن آنگاه بود که معده از طعام آکنده بود و میگفت شکیبائی نجوید از شهوت دنیا مگر نفسی که در دل او نور بود .

و میگفت باز نگشت آنکه باز گشت مگر نفسی که در دل او نور بود که با خرتش مشغول میدارد و گفت چون الله که از راه راستی باز رسیدی باز بگشتن آید .

و فرمود خنک آنکه در همه عمر خویش یک خضوع باخلاص دست دادش .

و میگفت هرگاه که بنده خالص شود از بسیاری وسواس و ریا نجات یابد.

و میگفت اعمال خالص اندک است و میگفت اگر صادقی خواهد آنچه را در دل



دارد صفت کند زبانش کار نکند .

و گفت صدق بازبان صادقان با هم برفت و نامی در زبان کاذبان بماند و میگفت هر چیزی را زیوری است و زیور دل صدق خشوع است و میگفت صدق را مطیه و مرکب بارکش خویش ساز و حق را شمشیر خرد بگردان و خدای را پایان طالب خود بدان.

و می گفت قناعت از رضا بجای ورع است از زهد این اول رضا و آن اول زهد .

و می گفت خدای را بندگان هستند که شرم دارند با او معاملت کنند بصبرش، معاملت میکنند با او برضا یعنی اندر صبر معنی آن بود که من خود صبر دارم اما در رضا هیچ نبود و چنانکه باشد چنان نماید صبر بتو تعلق دارد و رضا بدو و گفت رضا آن است که از خدای تعالی بهشت نخواهی و از دوزخ پناه نطلبی.

راقم حروف گوید: اگرچه در زبان اهل تصوف هست.

میشناسم طایفه از اولیاء\*\*\* که زبانشان بسته باشد از دعا

اما سلب بیم و امید و رجاء و خوف از طریقه معصوم نرسیده است بلکه بر خلاف آن هزاران کلمات در دعا و استعاذه وارد است و در قرآن مجید بسیاری آیات در هر دو معنی رسیده است ربنا آتانا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و زوجنا من الحور العین و ادخلنا جنات النعیم و امثال آن

و می گفت برای زهد حدی و برای ورع نهایی نمیشناسم و لکن راهی از وی میدانم .

و گفت از هر مقامی حالی بمن رسید مگر از رضا که از آن جز بوئی بمن نرسید با اینهمه اگر خلق عالم را بدوزخ برند و همه از روی کراهت بروند من برضا روم زیرا که اگر رضای من بدوزخ در شدن نباشد باری رضای اوست .

و می گفت ما در مقام رضا بجائی رسیدیم که اگر هفت طبقه دوزخ در چشم راست ما نهند در خاطر ما نگذرد که چرا در چشم چپ ننهادند.

راقم حروف گوید گفتن بزبان آسان و نهادن بر دیدگان مشکل و از عشق تا بصبوری هزاران منزل و توانائی بر چنین بردباری منوط بتفضل حضرت باری است باری باری سنگین و یاری غیر دلنشین و استعاذه برب العالمین از واجبات است و در هر حال امید برحمت رحمانی و خوف از غضب یزدانی لازم و از شرایط عبودیت و غرض ضعف مخلوق

وقدرت خالق است .

اگر امیر المؤمنین علیه السلام عرض میکند خدایا تو را عبادت میکنم نه بواسطه طمع در جنت و نه خوف از عذاب دوزخ بر این است که عرض میکند «بل وجدتك اهلا لذلک» برای آن است که هر وقت کسی حق را بحقیقت اهل و حق عبادت و پرستش دید بهشت و دوزخ هر دو را صاحب و قاسم است و البته هر چه مطلوب او است بدو میرسد معذلک شبی هفتاد دفعه از خوف الهی مغشی علیه میافتد و مناجات و کلمات حضرت زین العابدین و سایر ائمه طاهرین بلکه حضرت خاتم الانبیاء و تمام انبیای مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین برای سرمشق تمام آفریدگان کافی است .

و می گفت تواضع آن است که در عمل خود هیچ عجب پدید نکنی و گفت هرگز بنده تواضع نکند تا گاهی که نفس خود را نداند و هرگز زهد نکند تا نشناسد که دنیا هیچ نیست و زهد آن است که آنچه تو را از خدای تعالی باز دارد ترك آن کنی و گفت علامت زهد آن است که اگر کسی صوفی و پشمینه در تو پوشد که بهایش سه درم باشد بدل اندرت رغبت صوفی نباشد که پنج درم همش قیمت باشد و گفت بر هیچ کس برزهد گواهی مده بجهت آنکه او در دل از تو غایب است و در ورع حاضر و گفت ورع در زبان سخت تر است که سیم وزر در دل.

و می گفت حصن حصین نگاهداشتن زبان است و مغز عبادت گرسنگی است و دوستی دنیا سر همه گناهان است و میگفت تصوف آن است که بر شخص افعالی میرود که جز خدای تعالی نداند و پیوسته با خدای بود چنانکه جز خدای نداند .

و می گفت تفکر در دنیا حجاب است در آخرت و تفکر در آخرت ثمره حکمت و زندگی دلها است . و میگفت از عبرت علم زیادت شود و از تفکر خوف .

نقل است که اگر کسی در خدمت ابی سلیمان از معصیتی صحبتی کردی زار بگریستی و گفت بخدای سوگند در طاعت چندان آفت میبینم که حاجت بمعصیت نیست ممکن است يك علت آن این باشد که درباره طاعات و عبادات ریا و سمعه باشد و آفت این مسئله بسیار است و میگفت عادت دهید چشم خود را بگریه و دل را بفکرت.

و می گفت اگر بنده هیچ نگرید مگر بر آنکه چه ضایع کرده است از روزگار خویش تا این غایت او را این اندوه تمام است تا وقت مرگ و گفت هر که خدای را شناخت دل را فارغ گرداند از فکر او و مشغول باشد بخدمت او میگردید بر خطاهای خویش و میگفت در بهشت صحراهاست چون بنده بذکر مشغول شود بنام او فرشتگان درختها می نشانند پس چون بنده ذکر نکند ایشان نیز بس کنند.

و میگفت هر که پند دهنده خواهد باید در اختلاف روز شب نگرد و میگفت هر که نیکی کند بروز شب مکافات یابد و گفت هر که در شب نیکی کند در روز مکافات یابد و گفت هر که بصدق از شهوت باز آید حق تعالی از آن کریمتر است که او را عذاب کند و آن شهوت از دلش ببرد.

و میگفت هر که بنکاح و سفر و حدیث نوشتن مشغول باشد روی بدنیا آورد مگر زن نیک که او از دنیا نیست بلکه از آخرت است یعنی ترا فارغ دارد تا بکار آخرت مشغول شوی اما هر کسی ترا از حق بازدارد از مال و اهل و فرزند شوم است گویا مقصود از لفظ « حدیث افسانه و داستان سرائی است وگرنه کلیه احادیث و اخبار معصومین همه از برای دل از دنیا و زخارف آن که موجب اشتغال قلب است از حق برداشتن و تخم سعادت و عبودیت و معرفت کاشتن و ثمرش را در دیگر سرای برگرفتن و راه هدایت را از چاه ضلالت پشناختن و بعرصه توحید تاختن و طریق تکمیل و ترقی و بقای نفس ناطقه و امثال آن را دریافتن است .

و میگفت هر عمل که برای آن به نقد دنیا ثوابی نیابی بدانکه آنرا در آخرت جزائی نخواهی یافت یعنی راحت قبول آن طاعت باید که اینجا به تو رسد و گفت آن یک نفس سرد که از دل درویشی برآید بوقت آرزویی که از یافت آن عاجز آید فاضلتر از هزار ساله طاعت و عبادت توان گردد و گفت بهترین سخاوت آن بود که موافق حاجت بود و میگفت آخر قدم زاهدان اول قدم متوکلان است و گفت اگر غافلان بدانند که از ایشان چه فوت میشود از آنچه ایشان در آند همه از سختی بمفاجات بمیرند.

و گفت حق تعالی عارف را بر بستر خفته سر بگشاید و روشن گرداند آنچه هرگز

نگشاید ایستاده را در نماز و گفت عارف را چون چشم دل گشاده شود چشم سر بسته شود یعنی جز او هیچ نه بیند چنانکه هم او گفت نزدیکترین چیزی که بدو بخدای تعالی قربت جویند آن است که خدای بردل تو مطلع است از دل تو داند که از دنیا و آخرت نمیخواهی الا او را و گفت اگر معرفت را صورت کنند بر جای هیچ کس ننگرد بروی

الا که بمیرد از زیبایی جمال او و تیره گردد همه روشنائیها در جنب او را .

و گفت معرفت بخاموشی نزدیکتر است که سخن گفتن و دل مومن روشن است بذکر و ذکر و یاد خدای اوست و انس و راحت وی و معاملات او تجارت او ، و مسجد دکان او و عبادت کسب او و قرآن بضاعت او و دنیا مزرعه او و قیامت خرمن گاه او و ثواب حق تعالی ثمره رنج .

و میگفت بهترین چیزی در این روزگار ما صبر است و صبر دو قسم است صبری است بر آنچه آنرا نخواهی و صبری از آنچه طالب آنی در هر چه تراهوا بر آن دعوت کند و حق ترا از آن نهی فرمود و گفت چیزیکه دروشر نبود شکر است در نعمت و صبر است در بلا و گفت هر که نفس خود را قیمتی داند هرگز حلاوت خدمت نداند و گفت اگر مردم گرویدند خوار کنند چنانکه من خود را خوار گردانیدم و گفت هر چیزی را کابینی است و کابین آخرت و بهشت ترک دنیا است.

و میگفت در هر دلی که دوستی دنیا قرار گرفت دوستی آخرت از آندل رخت برداشت و گفت چون حکیم دنیا را ترک کرد بنور حکمت منور شد و گفت دنیا در حضرت خدای عزوجل کمتر است از پریشه و قیمت آن چیست تا کسی در آن زاهد شود .

و گفت هر کسی بخدای تعالی بتلف کردن نفس خویش وسیلت جوید، خدای تعالی نفس وی را بروی نگاهدارد و او را شایسته بهشت گرداند.

و گفت خدای تعالی میفرماید که بنده من اگر از من شرم داری عیوب ترا از مردمان پوشیده دارم و زلتها و لغزشهای ترا از لوح محفوظ محو کنم و روز قیامت و هنگام شمار و حساب با تو استقصاء نکنم و مریدی را گفت چون از دوستی خیانتی بینی

عتاب مکن که باشد که در عتاب سخنی شنوی از آن سخت تر مرید گفت چون بیاز مودم چنان بود.

احمد حواری گفت یکروز شیخ جامه سفید پوشیده بود گفت کاشکی دل من در میان دلها چون پیراهن من بودی در میان پیراهنهای این قوم جنید رحمة الله علیه گفت احتیاط وی چنان بود که بسیار بودی معنی چیزی در دلم آمد از نکتههای این قوم و عذر آنرا نپذیرم الا بد و گواه عدل از کتاب و سنت و در مناجات گفتی الهی چگونه شایسته خدمت تو بود آنکه خدمتکار تو نتواند بودن یا چگونه امیدوار برحمت تو آنکه شرم ندارد از معصیت تو، ابوسلیمان مذکور صاحب معاذ جبل بود و علم از وی فرا گرفت.

نقل است چون وفاتش نزدیک رسید اصحاب گفتند ما را بشارت ده که بحضرت خداوند غفور میروی گفت چرا نگوئی که بحضرت خداوندی میروی که بصغیره حساب کند و بکبیره عذاب و حسابان بدهد بعد از وفات بخوابش دیدند گفتند خداوند عزوجل بانو چکرد گفت رحمت فرمود در حق من و لکن اشارت این قوم مرا عظیم زیان داشت یعنی انگشت نمای بودم در میان اهل دین والسلام.

و هم در این سال ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبد الملک اصمعی لغوی بصری ازین سپنج سرای غرور بجانب تاریخ نمای گور شتافت.

ابن اثیر میگوید نود و سه سال روزگار بر نهاده بود ازین پیش در ضمن مجلدات مشکوة الادب بشرح حال این امام اهل لغت و نحو و نوادر و اخبار و غرایب در ضمن این کتب مبارکه بیاره حکایات و مجالسات و مصاحبات او با خلفا و اعیان و فضلالی زمان اشارت رفت وی از مردم بصره است و در زمان هارون الرشید بیغداد آمد و چون یکی از اجدادش اصمعی نام داشت او را اصمعی گفتند ابو عبیده و اصمعی را در یک میزان دانند و ازین پیش حالت حفظ و احاطه این دو عالم لغوی در محضر هارون در باب شمردن اعضای اسب به ترتیب حروف تهجی مذکور شد و بعضی او را از جمله مبغضین حضرات معصومین علیهم السلام دانند و او را هجو کرده اند نعوذ بالله تعالی من هذه العقيدة الذميمة الفاسدة الوخيمة .

ابو احمد عسکری گوید مأمون بسی کوشش و حرص داشت که اصمعی از بصره بدرگاه او آید و اصمعی قبول نمیکرد و بضعف بنیه و کبر سن حجت می جست لاجرم مأمون مسائل مشکله را انتخاب کرده بدو میفرستاد تا جواب بنویسد .

در تاریخ ابن خلکان از ابوالعباس مبرد مروی است که روزی رشید با زوجهاش ام جعفر زبیده خاتون بشوخی و مزاح سخن میراند و با او گفت کیف اصبحت یا ام نهر چگونه بامداد نمودی ای ام نهر؟ زبیده ازین سخن اندوهناک شد و ندانست معنی نهر در اینجا چیست لاجرم کسی را به اصمعی فرستاد و ازین کلمه پرسید اصمعی گفت جعفر بمعنی نهر کوچک است و هارون الرشید این معنی را اراده کرده است اینوقت زبیده خاتون خرم و آسوده شد در فارسی گفته اند :

جعفری دیدم که بر جعفر سوار \*\*\* جعفری میخورد و از جعفر گذشت

و حکایت قوه حافظه و هوش و فراست اصمعی در محضر حسن بن سهل در عراق و کیفیت رقاع پنجاهگانه در ذیل احوال او مسطور شد و بعضی وفات او را در مرودانسته اند .

در کامل مبرد مسطور است که اصمعی میگفت از جمله دعوات پدرم این کلمات بود که قرین اجابت میگشت «اللهم اجعل خیر عملی ما قارب اجلی» وهم اصمعی گوید پدرم در دعای خود عرض میکرد: اللهم لا تکلنا الی انفسنا فنعجز ولا الی الناس فتضیع و نیز اصمعی گوید که ابو عثمان مازنی با من حدیث کرد و گفت ابوزید مرا حکایت نمود که وقتی مردی اعرابی در حلقه یونس نحوی بر فراز سرما توقف کرد و گفت الحمد لله کما هو اهله و اعوذ بالله ان اذکر به و أنساه خدای را حمدی باید که شایسته آن است و پناه میبرم بخدای که او را یاد کنم و از یاددهم .

«خرجنا من المدینة مدینة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثلاثین رجلا ممن أخرجته الحاجة وحمل المكروه لا یمرضون مریضهم ولا یدفنون میتهم ولا ینتقلون من منزل الی منزل وان کرهوه والله یاقوم لقد جعت حتی اكلت النوی المحرق ولقد مشیت حتی انتعلت الدم وحتى خرج من قدمی بخص ولحم کثیر .

افلا یرحم ابن سبیل و فل طریق و نضو سفر فانه لا قلیل من الاجر ولا غنی عن

ثواب الله عز وجل ولا عمل بعد الموت وهو الذي يقول جل ثناؤه من ذا الذي يقرض الله قرصاً حسناً فيضاعفه له ملي وفي ماجد واجد جواد لا يستقرض الله من عوز ولكنه يبلو الاخير

سی نفر از شدت فقر و فاقه از مدینه الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بیرون شدیم و روزگار درویشی و پریشان حالی ایشان بدان پایه رسیده بود که مرضای خود را توانائی پرستاری و معالجت نداشتند و مردگان خود را بضاعت کفن و دفن نیافتند و اگر چند در منزلی برایشان سخت و دشوار و تنگ و ناهموار میگذشت استطاعت تغییر منزل و مکان را در خود ندیدند ای قوم سوگند با خدای چندان گرسنگی و جوع بر من چیره شد که از عدم مأكولات و استطاعت خرید خوردنی ناچار شدم دانه خرما را که در آفتاب سوخته بخورم و چندان پیاده راه سپردم که از خون موزه پوشیدم یعنی با پای برهنه چندان برخس و خار و سنگ و کلوخ و ریک و خاک گام زدم که هر دو پایم مجروح و خونین گشت چنانکه اگر کسی دیدی گمان بردی موزه سرخ بر پای دارم و چندانکه از قدم من گوشتهای کف پایم فروریخت آیا مردی نیست که بر ابن سبیل و وامانده طریق و گداخته رنج و تعب سفر ترحم کند چه هیچ اجری را قلیل نشاید شمرد و از ثواب خدای عزوجل بی نیاز نشاید بود و چون آدمی از اینجهان که سرای عمل است بیرون شد دیگر عملی در کار نیست چه سرای آخرت سرای مکافات و مجازات است .

و خدای تعالی جل ثنائه میفرماید کیست که بخداوند تعالی قرض بدهد بقرض الحسنه تا خداوندش دو چندان عوض بخشد خدای تعالی غنی بالذات و خزائنش آکنده و لا یفنی و بآنچه وعده دهد وفا کند و ماجد و واجد و جواد است و استقراض او نه از راه فقر و درویشی و نداشتن است بلکه میخواهد اخیار را بیاموزد ابو العباس مبرد میگوید مراد از بخص باباء موحده و خاء معجمه و صاد مهمله آنگوشتی است که قدم بر آن سوار است و اصمعی چنین گفته است و دیگری گفته است که آن گوشتی که بواسطه فاسد شدنش سفیدی با آن مخلوط گردد و در آن حلول نماید چنانکه را جز گوید :

یا قدمی ما اری لی مخلصاً\*\*\*هما اراه او تعودا بخصاً

و هم در کامل مبرد از ابو عثمان خزاعی معروف است که اصمعی میگفت سه کس

را بایستی نبیل شمرد تا گاهی که حال ایشان مکشوف شود یکی مردیکه سوارش بینی یا اینکه او را فصیح و کلمات او را معرب و عربی یا بی و دیگر آنکس را که از وی بوی خوش بشنوی و سه کس را بایستی کوچک و حقیر شمرد تا گاهی که حال و مقام او را از روی تحقیق بازدانی یکی کسیکه در محفلی باشد و از وی بوی باده ارغوانی بشنوی و استشمام نمائی یا اینکه در شهری از شهرهای عربستان بنگری که بزبان فارسی سخن میکند یا مردی را که نگران شوی در کوی و برزن در قدر سخن میراند .

مقصود این است که چون کسی را سوار بنگرند البته توقیر باید کرد چه استطاعت و لیاقت این را دارد که سوار شده و شاید صاحب شغل و مأموریت و اعتبار باشد اما نه این است که حتماً چنین است شاید مرکبی بعاریت گرفته یا بسرقت و شیادی و خیانت برده یا میخواهد اسباب اعتبار و عزت فوری فراهم نماید و باین وسیله مردمان را در دام بکشد و از اموال ایشان بانحاء مختلفه کامیاب شود یا اینکه در پی شر و فتنه انگیزی یا موافقت و مرافقت با خائنان و دشمنان می رود یا فرار برقرار اختیار کرده است الی غیر ذلک .

و آنکس که بزبان و لغت عرب که افصح و اوضح و اوسع لغات و السنه است سخن نماید البته بایستی او را بردیگران که دارای این حیثیت و ملاحظه نیستند ترجیح داد و بجلالت و نبالت شناخت اما نه این است که بالصراحه باین مراتب حکم کرد زیرا که ممکن است شخص فصیح البیان و ذلق اللسان باشد لکن از علوم و فضایل و نبالت و جلالت و اصالت و تقوی و عفت و آثار بزرگی و عقل و فطانت و امثال آن عاری و یکی از جهال زمانه باشد .

و اما آنکس که در محفل و مجلس و مورد حضور جماعتی بوی نبید از وی استشمام نمایند البته بایستی او را صغیر و از عقل و هوش و ذكاء بی نصیب دانست چه شخص خردمند کامل راضی نشود که هم رنگ همگنان نباشد و در محضری که مردمی حاضر و شاید اغلب بهوشیاری نامدار و بعقل و فهم استوار کامکار باشند مست و از خود بی خبر اندر شود و هیچ نداند که اقوال و افعال او برچه نحو باشد و چگونه بر حرکات و کلمات و اطوار



نایسند اقدام نماید و خود را در انظار خوارکنند یا شری و فسادى از وی نمودار گردد که اسباب آشوب و منجر بمجازات بلکه هلاک و دمار و هزاران مرارت و خسارت شود .

اما معدلك تصریح به تصغیر و تکدیر و تحقیر او نتوان کرد شاید او را مرضی بود و بناچار بیک مقداری که عقل را برنتابد و مغز را تیره و چشم را خیره نکند بر حسب وجوب آشامیده است و بهیچ وجه در مشاعر او خللی نیفکنده و حرکات و سکنات و کلمات و بیانات و هنجار و اطوارش را از حد مزدم عاقل انحراف نداده و دارای فضایل و مقامات عالیه و عقل وافی و تدبیر کافی و طبع برخوردار و اوصاف حمیده نامدار است .

واما آنکس که در شهرستان عرب بفارسی سخن کند و در محلی که زبان فصیح بلیغ روشن و لغات فصیح و وسیعه در کار است بزبان فارسی یعنی غیر فصیح که چنانکه عهده تعبیر از مافی الضمیر و تضمین لطایف دقیقه و دقایق لطیفه و کنایات و اشارات و استعارات و بیانات بدیعه بتواند برآید نتواند تکلم کند و مفضل را برفاضل و مرجوح را بر راجح و اجنبی را بر قریب تقدم بخشد .

البته برحقارت و صغارت و پستی رتبت و دنائت طبع بیاید حمل کرد چه این چنین مردم که از زبان خود بگذرند آنهم زبانی که ترجیح بر سایر السنه و لغات دارد اهتمامی در کار دین و مذهب و وطن و ملت خود و ذهاب آن نخواهند داشت چنانکه هر مملکتی را که نوبت زوال و آغاز ایدبار پدیدار آید اول چیزیکه در آن خلل افتد زبان اهل مملکت است که دلالت بر ضعف عقل و عدم مایه و پایه اشخاص کند.

و با این حال نتوان در حق این مرد بصغارت و حقارت حتمی حکم نمود چه میساید حکمتی در اینگونه اقدام یا مانعی برای او در توجه بزبان عربی و فصیح باشد لکن در مراتب فضل و کمال و علم و دانش و اوصاف حمیده امتیاز داشته باشد و آن کسیکه در امر قدر و قضای الهی که امری بس صعب و از مسائل مشکله معضله بلکه لاینحل است در کوچه و بازار سخن کند و نزاع نماید البته محل طعن و دق است و میتوان برجهل و عدم کمال عقل و رسائی فهم او حمل نمود اما حکم قطعی و بتی نشاید نمود چه تواند بود که صورتی پیش آمده است که او را مجبور و ناچار بآن اقدام ساخته و دفع الوقت و تحویل

بدیگر مقام جایز نبوده است و این مرد یکی از فلاسفه و عقلا و اهل معنی و بیان و کلام و مجادلات و مناظرات و مجالسات و محاورات عالیه و از اعما جیب زمان باشد .

و دیگر در آن کتاب مسطور است که اصمعی گفت با مردی اعرابی که او را بکذب و دروغ گوئی میشناختم گفتم آیا هرگز برستی سخن کرده باشی گفت «لولا اصدق فی هذا لقلت لا ، اگر نه آن بودی که اگر بگویم هرگز راست نگفته ام این خود سخنی است مقرون بصدق میگفتم آری هیچوقت راست نگفته ام و این کلامی بس لطیف و ظریف است .

در جلد سوم عقد الفرید مسطور است که اصمعی گفت پاره مشایخ ما حدیث نمود که ابن طاوس گفت بخدمت عبدالله بن حسن روی نهادم مرا در خانه در آورد که بانواع زینتها و فرشهای حریر آراسته بود پس نطعی برای من بگستردند و بر آن بنشستم و دو پسرش محمد و ابراهیم کودک و مشغول بازی بودند چون در من نگران شدند یکی با آن دیگر گفت میم و دیگری با آن گفت جیم چون این سخن بشنیدم گفتم اما و اوونون آن دو کودک مستغرق خنده و بخدمت پدر خود شدند .

و هم در آن کتاب مذکور است که اصمعی گفت مردی قاضی اهواز شد و ارزاق و وظایف او نمیرسید و بطول انجامید و چندان امر معاش بروی سخت افتاد که نتوانست در امر گوسفند کشان قربانی کند یا انفاق لازم بجای آورد و این شکایت را بزوجه خود نمود و از آن حال عسرت و سختی معیشت و عدم امکان تدارک قربانی بازگفت زنش گفت غمگین مباش و دلریش مشو چه مرا خروسی است چاق و فربنی کرده ام چون روز عید قربان اندر آید آن را ذبح میکنیم .

این حکایت بهمسایگان وی رسید سی عدد قیچقار یعنی گوسفند فربنی پروار برای قاضی بفرستادند و او در مصلی خود و ازین امر بی خبر بود و چون بمنزل خود بیامد و آن گوسفندهای قربانی را بدید باز وجه اش گفت این گوسفندها از کجا است گفت فلان و فلان برای ما فرستاده اند و نام جمعی را بر زبان آورد قاضی گفت ایزن این خروس را

نيك بدار و محافظت كن چه اين خروس در حضرت مهيمن قدوس از اسحق بن ابراهيم اكرم است چه خداوند برای قربانی وي يك گوسفند فرستاد و برای اين خروس سی عدد گوسفند فرستاد .

راقم حروف گوید یکی از فضایل جناب قضاوت مآب این است که اسمعیل بن ابراهيم علیهما السلام را از اسحق فرق نمی داد.

در زهر الربیع مسطور است که اصمعی گفت وقتی در بیابانی مرور نمودم پس بخانه بیامدم وزنی نیکو جمال بدیدم آن زن بر حسب طریقه میهمان نوازی طعامی بمن بیاورد من از فزونی حسن دیدارش که مهر را شعاع و ماه را دثار ساخته بود بشگفت اندر شدم و پس از ساعتی مردی از کنار بیابان نمایان شد که چهره بس قبیح و دیداری بس کریه و رنگی چون چرده زنگی داشت چون بدرون خیمه در آمد آنماه خیمگی بجانبش برخاست و عرق از صورت بسود و بخدمات شروع فرمود و معلوم شد آنمرد قبیح شوهر ماهروی ملیح است چون خواستم از سرای ایشان بیرون شوم آن زن را طلب کردم و گفتم تو با این حال و جمال بی مثال چگونه بچنین شوی کریه التمثال همالی گفت بلی از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی شنیده ام که فرمود «الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر» ایمان بر دو بهر است یک قسمت آن صبر و نصف دیگر شکر است و من چون نگران این حسن و جمال شدم که خداوند متعالم همال گردانیده بر این گونه عطیت شکر حضرت احدیت را میگذارم و چون بر کراحت و قبیح دیدار شویم میپویم و بویش را می بویم بر این بینوائی شکیبائی گیرم تا هر دو قسمت ایمان را تمام گردانم اصمعی گوید چون این سخن استوار و این بیان سعادت شعار را از آن سروقد مهردیدار بشنیدم از فصاحت وی شگفتی گرفتم .

شیخ بهائی علیه الرحمه در کتاب مخلاة میگوید اصمعی گفت وقتی یکی از دوستانم از من مبلغی بقرض خواست گفتم نعم و کرامه لکن دل مرا بگروگانی که دو برابر این وجه باشد آرام بخش گفت ای ابو سعید آیا بمن وثوق نداری گفتم دارم و اینک خلیل خداوند است که به پروردگارش وثوق داشت و معذلك عرض کرد لیطمئن قلبی - و نیز در آن کتاب از اصمعی حدیث کرده اند که گفت مردی اعرابی را بدیدم که یکصد و

بیست سال روزگار بر نهاده بود گفتم تا چند روزگارت دیرباز و دراز است گفت حسد را بگذاشتم لاجرم در جهان باقی ماندم و این کنایت بخود اصمعی نیز اشارت دارد .

و هم در آن کتاب مسطور است که اصمعی گفت در آنحال که در پاره اسفار خود اندر بودم مردی اعرابی را در روزهای بسی سرد و سرمای شدید نگران شدم که آتش بر افروخته و خود را بشعله آتش گرم مینمود و کهنه عبائی پاره بر تن داشت و سالی فراوان بر سر بگذرانیده و این شعر میخواند :

إذا الله أعطاني قميصاً وجبة \*\*\* اصلی له حتی اغیب فی القبر

و ان لم یکن الاسواها عباءة \*\*\* مخرقة مالی علی البرد من صبر

أیحسب ربیان اصلی عاریاً \*\*\* و یکسوگیری کسوة البرد والحر

ولا الظهر الا یوم شمس وفیئة \*\*\* وان غیمت فالویل للظهر والعصر

اگر پیراهان و جبه خداوند کریم بمن عطا فرماید تاگاهی که جای در گور کنم برای او نماز میگذارم لکن اگر مرا جز این باره عبا نباشد نتوانم بر سر ما صبر و شکیبائی نمایم آیا پروردگار من چنان میداند که با تن عریان نماز خواهم گذاشت و دیگری را جامه که بکار سرما و گرمای بیاید بر تن بپوشاند و هم چنین نماز ظهر را جز روزیکه آفتاب سایه افکند نمیگذارم و اگر روزی باشد که آفتاب در زیر بر باشد وای بر نماز ظهر و نماز عصر و چنان روز بی فروز

اصمعی میگوید چون این اشعار را بشنیدم گفتم یا اخا العرب اگر خداوندت کسوه بپوشاند نماز میگذاری گفت آری به پروردگار سوگند نماز میکنم پس آنچه از فزونی کساء خود با خود داشتم بآن اعرابی بدادم ، اعرابی بگرفت و پوشید و تیمم نمود با اینکه آب در پیش رویش بود.

گفتم ای مرد برای تو جایز نیست که تیمم کنی با اینکه آب بتو نزدیک باشد گفت من در این کار از تو داناتریم پس از آن بنماز در آمد و نشسته نماز کرد گفتم ای مرد این حال نیز برای تو روانیست با اینکه توانائی بر پای داشتن نماز را ایستاده داری گفت چنین

نیست زیرا که من اعتذار در حضرت پروردگار را موجود دارم پس از آن تکبیری برانند و گفت بسم الله الرحمن الرحيم و در نماز خود این اشعار را همی بخواند :

اليك اعتذارى في صلاتي قاعداً \*\*\* على غير طهر مومياً نحو قبلي

فمالي ببرد الماء يارب طاقة \*\*\* ورجلى فلا تقوى على حمل ركبتى

ولكننى احصى صلاتي جاهداً \*\*\* واقضىكها يا رب في وقت صيفتى

فان انا لم افعل فانت محكم \*\*\* لصفحك راسي بعد نتفك لحيتى

ای پروردگار من بحضرت تو معذرت میجویم که نشسته نماز میگذارم که مطهر نیستم که بجانب قبله روی آورم ای پروردگار من را طاقت و تارب آن نیست که با آب سرد و ضوء و تطهیر بسازم و حال اینکه از شدت ضعف دو پای من آن قوت که دو زانوی مرا حمل نماید نیست اما من نمازهای نگذاشته خود را در کمال سعی بشمار میآورم و چون زمان تابستان و گرمی روزگار گردید قضای آنرا در حضرتت مینمایم و اگر آنچه شرط کرده ام در تابستان بجای نیاورم ترا حکومت میدهم که سر و گردن مرا با مشت بکوبی و ریش مرا از بن تراشی باید از جناب اعرابی ممنون و متشکر بود که این مقدار اختیار با پروردگار قهار گذاشت و مجازات ترك صلوة را به پشت گردنی و تراش ریش رضا داد.

در آن کتاب از اصمعی مروی است که گفت از مردی اعرابی شنیدم که میگفت اسرع الناس جواباً من لم يغضب لا توقدن بين جنبيك جمرة الغضب و اردد من اسائك بالحلم فان شجر النار اذا الحت عليها الرياح تحاكت اغصانها فتشتعل ناراً و تحرق من اصولها .

سریعترین مردمان از حیث جواب کسی است که خشم نکند، هرگز دل خود را کانون جمرات و پاره های آتش خشم نساز و بدل اندر نیفروز و چاره آن را بآب بردباری بکن چه درخت آتش و آتش فروزنده چون بادهای وزنده بسیاری بر آن و زندگی گیرد بشاخهای آن سرایت کند و بآتش فروزنده بر افروزد و آخر الامر از ریشه و بیخ بسوزد .

و نیز در مخلاة مسطور است که اصمعی میگفت بر شما باد بخوردن طعام صبحگاهی

چه در این مبارکت سه خاصیت مندرج است یکی طیب نکهت و خوشبوئیدهان دیگر اطفاء مره و خاموش شدن آتش صفرا دیگر اعانت بر مروت، گفتند تغذی را چه اعانتی بر مروت تواند بود گفت اعانت آن این است که نفست را مایل و خواهنده غذای دیگری نمیکند یعنی آنچه تو بضرورت باید بخوری بهره دیگری میشود .

و نیز در مخلاة مذکور است که وقتی اصمعی بر خلیل بن احمد نحوی در آمد و خلیل بر حصیری صغیر نشسته بود چون اصمعی را بدید اشارت کرد تا بر حصیر بنشیند اصمعی گفت اگر من نیز بر این حصیر بنشینم جای بر تو تنگ شود خلیل گفت مه ان الدنیا باسرها لا تسع متباغضین و ان شیرافی شبر یسع متحابین تمام پهنه زمین برای دو تن دشمن تنگ و یک و ژه در یک و ژه برای دو تن دوست پهناور است.

و هم در آن کتاب مسطور است که اصمعی گفت وقتی دختری خوردسال در صحرا بدیدم گفتم این ابابک پدرت در کجاست آندختر چون این سخن بشنید بر صورت بزد بعد از آن گفتم این ابیک گفت ای جاهل بگو این ابوک مقصود وی این بود که این مبتداء و ابوک خبر و هر دو مرفوع و آب از اسماء سته و در حالت رفع بواو و در نصب بالف و در حالت جر بیاء است جائنی ابوک رایت ابابک مررت بابیک.

در کتاب اعلام الناس در ذیل خلافت معتصم عباسی بالمناسبه مسطور است که یکی روز اصمعی را مردی از کرام اعراب بمهمانی بخواند اصمعی میگوید من با آن اعرابی بطرف بیابان روان شدیم در نوبت طعام پاطیه یعنی پیته که دو گوشه داشت و روغن بر روی آن طعام نشسته بود بیاوردند پس برای خوردن طعام بنشستیم در این حال دیدیم مردی اعرابی زمین را در هم میشکافد و میآید چون بما رسید بدون اینکه او را بخوانیم بنشست و بخوردن مشغول شد چنانکه روغن بر پا و پاچه او میریخت با خود گفتم حاضران را باید بخوانم و بخندانم و این شعر بگفتم :

كانك اثلة في ارض هش \*\*\* اتاها وابل من بعدرش

چون این شعر بشنید بچشم آغیل در من در نگرید و گفت کلام مؤنث و جواب مذکر است و انت -

كانك بعرة في است كبش \*\*\* مدلاة وذاك الكيش يمشى

گویا تو پشکل فوچی که آویخته و آن قوچقار در رفتار باشد گفتم آیا بگفتن شعر دانائی یا اشعار را روایت میکنی گفت چگونه شعر نمی گویم و حال اینکه من مادر شعر و پدر شعرم گفتم همانا نزد من قافیه ایست که بغضائی محتاج است گفت هر چه نزد خود داری بیاور .

چون این سخن بشنیدم در بحار اشعار و بحور ابیات غوطه ور شدم و هیچ قافیه از او مجزومه صعب تر ندیدم و این شعر بخواندم:

قوم بنجد قد عهدنا هم \*\*\* سقا هم الله من النو

گفتم آیا میدانی نو چیست گفت :

نو تلالا في دجا ليلة \*\*\* حالكة مظلمة لو

گفتم لوجه چیز است گفت:

لوساد فيها فارس لانشى \*\*\* على بساط الارض منطو

گفتم منظو چیست گفت:

منطوى الكشح هضيم الحشا \*\*\* كالباز ينقض من الجو

گفتم جو بچه معنی است گفت :

جو السماء و الريح تعلويه \*\*\* اشتم ریح الارض فاعلو

گفتم فاعلو چی است گفت:

فاعلو الماعيل من صبره \*\*\* فصار نحو الأرض ينعو

گفتم ینمو بچه معنی است اعرابی گفت :

ینعو رجالا للفتنا شرعت \*\*\* کفیت مالا قوا و یلقوا

اصمعی میگوید دانستم که بعد از فناء چیزی نیست لکن خواستم کار را بروی سنگین دارم پس گفتم یلقوا چه چیز است اعرابی گفت:

ان كنت ما تفهم ما قلته \*\*\* فانت عندی رجل بو

گفتم بو چیست گفت :

البوسلخ قد حشى جلده \*\*\* يالف قرنان تقوم أو





گفتم او چه چیز است اعرابی گفت :

او اضرب الراس بصوانة \*\*\* تقول في ضربتها قو

ترسیدم اگر پرسم قویچه معنی است مرا بزند و شعر را بکمال رساند پس سخن را بگردانیدم و گفتم امشب تو میهمان من هستی گفت جز مردم لشیم از کرامت ابا نمی کنند پس بازوجه خود گفتم برای ما مرغی طبخ کن چون به پخت برای او حاضر کردم و من و زوجه من و دو پسر من و دو دخترم نیز بیامدیم و بنشستیم و گفتم ای بدوی تو خود قسمت کن .

گفت سر مرغ برای سرور رئیس است و سرش را بمن داد و گفت دو پسر بمنزله دو بال هستند و دو بال را بدو پسر بداد و دو دختر را دو پای مرغ بداد و گفت برای زن عجز است و دنباله مرغ را بدو بداد و گفت من زانرم و زور مراست پس تمام مرغ را بخورد (1) و منو سایرین بدو نظاره همیکردیم و آنشب را بحدیث و صحبت بگذرانیدیم .

و چون صبح دمید با زوجه خود گفتم پنج عدد مرغ خانگی برای ما ساخته کن چون ببخت نزد وی حاضر شدم و گفتم ای بدوی قسمت کن گفت بازگوی اراده شفع یا وتر داری گفتم خداوند یکتا و طاق است و یکتا را دوست میدارد گفتگویا مقصودت فرد و یکی است گفتم بلی گفت برای تو و زوجه یک دجاجه است که فرد فرد باشد یعنی تویکتن و زوجه ات یک تن و هر یکی یک فرد شمرده میشود و یک دجاجه برای شما میگذارم تا از عدد و ترنگذرم و خواهش ترا بجای آورم و دو پسر و یک دجاجه سه عدد میشود که سه فرد و طاق هستند و دو دختری و یک دجاجه نیز همین حکم ، را دارد.

و من یک فرد و دو دجاجه دیگر دو فرد که جملگی سه فرد و طاق هستیم بجای می مانیم .

من گفتم من باین راضی نمیشوم که خودم و زوجه ام و چهار تن پسر و دخترم سه

ص: 43

---

1- زورسینه مرغ است، یعنی سینه مرغ را که گوشتی لطیف دارد خود بخورد .

دجاجة که هر يك را يك نيمه مرغ بهره افتد قسمت بریم و توبه تنهائی دو دجاجة بهره یابی .

اعرابی گفت گویا اراده شفع و جفت جفت را داری؟ گفتم آری گفت تو و دو پسر و یکدجاجة که چهار عدد و جفت جفت میشود و زنت و دخترت و یکدجاجة و آنهم چهار و جفت جفت میشود و من و سه دجاجة قسمت میبرم که دو جفت و چهار عدد میشود و در این قسمت سه دجاجة باعربی و دو دجاجة بماشش آن عاید و راه سخن مسدود گردید و يك عدد از قسمت سابق بیشتر برد و گفت سوگند با خدای از این قسمت روی بر سی تا بم اصمعی میگوید دو مره در شعر و يك مره در تقسیم دجاجة بر من غلبه کرد و برفت .

و دیگر در کتاب زهر الاداب مسطور است که بعضی از روایان اخبار خبر داده اند که با ابونصر راویه اصمعی در بساتین گلهای احادیث و اشعار و ادب و انوار آن بصحبت مشغول بودیم تا از اصمعی و فضایل او سخن آوردیم آنمرد گفت اصمعی معدن حکم و بحر علم بود جز اینکه روزی را مشاهدت کردیم که مانند آنروز نیافته بودیم .

و این حال چنان است که مردی اعرابی بیامد و در حضور ما بایستاد و سلام بفرستاد و گفت از میان شما کدام يك اصمعی هستید اصمعی گفت اینك منم اعرابی گفت آیا مرا اجازت نشستن میدهید او را اجازت بدادیم و از حسن ادب او با اینکه اعراب بجمله جافی و بیرون از ادب هستند در عجب شدیم.

اینوقت اعرابی روی با اصمعی آورد و گفت ای اصمعی تویی آنکسیکه این جماعتی که در اینجا حاضرند چنان دانند که در شعر و عربیت و حکایات اعراب از همه کس اثقب و اعلم هستی؟ اصمعی گفت در این کسان پاره از من اعلم و بعضی از من فرودتر هستند اعرابی گفت آیا برای من از شعر اهل حضر روایت نمیکنید تا بر شعرای اصحاب خود اقتداء کنم و بسنجم اصمعی این شعر را که در مدح مسلم بن عبدالملک است برای مرد اعرابی قرائت نمود :

امسلم انت البحران جاء وارد \*\*\* ولیث اذا ما الحرب طار عقابها

وانت كسيف الهندواني ان غدت \*\*\* حوادث من حرب مغيب عباها

وما خلقت اكرومة في امرىء له \*\*\* ولا غاية الا اليك مآبها

كانك ديان عليها موكل \*\*\* بها وعلى كفيك يجرى حسابها

اليك رحلنا العيس اذ لم نجد لها \*\*\* اخاتقة يرجى لدية ثوابها

میگوید چون اعرابی این ابیات را بشنید تبسمی نمود و سر خود را جنبش همی داد و مارا گمان افتاد که بواسطه اینکه شعر را بیسنیدیده است این حال نمایان کند لکن نه چنین بود بلکه گفت ای اصمعی این شعری مهلهل و کم مایه و کهنه بافته است و خطای آن از صوابش بیشتر است و حسن روی و حسن روایت خواننده عیوبش را می پوشاند.

تشبیه نموده اند در این اشعار نا استوار پادشاه را در حال مدح نمودن بشیر درنده و حال اینکه شیر حیوانی است که بوی دهانش ناخوش و گندیده و منظرش ناپسند است و بسیار باشد که اماء و کنیز کان ما او را میرانند و میدوانند و کودکان ما باوی بازی میکنند و همچنین پادشاه را چون خواهند مدح نمایند بدریا تشبیه نمایند با اینکه هر کسی بر دریا نشیند صعب و دشوار است و هر کس آبش را بخورد تلخ است و نیز پادشاه را بشمشیر تشبیه کنند با اینکه شمشیر بسیار افتد که فی الحقیقه خیانت کند و در حال ضربیه و ضربت کندی نماید چرا برای مدح نمی خوانید چنانکه کودکان ما گفته اند اصمعی گفت صاحب شما چه گوید گفت میگوید :

اذا سألت الوری عن کل مکرمة \*\*\* لم یعز أکرهما الا الی الهول

فتی جواداً اذاب المال نائله \*\*\* فالنبل یشکر منه کثرة النبل

الموت یکره ان یلقى منيته \*\*\* فیکره عندلف الخیل بالخیل

لوزاحم الشمس القی الشمس کاسفة \*\*\* اوزاحم الصم الجاها الی المیل

امضى من النجم ان نابته نائبة \*\*\* و عند اعدائه اجرى من السیل

لا یستریح من الدنیا وزینتها \*\*\* ولا تراه لیها صاحب الذیل

یقصر المجد عنه فی مکارمه \*\*\* کما یقصر عن افعاله قولی

ابونصر میگوید بخدای سوگند که از این اشعار که از وی شنیدیم مبهوت و متحیر ماندیم میگوید بعد از آن اعرابی تاملی کرد آنگاه با اصمعی گفت آیا برای من شعری نمیخوانی که نفس را از شنیدن آن آرامش و قلب را آرام آید؟ اصمعی این شعر ابن رقاع عاملی را بخواند:

و ناعمة تجلو بعود اراكة \*\*\* مؤثرة يسبي المعانق طيبها

كان بها خمراً بماء غمامة \*\*\* اذا ارتشفت بعد الرقاد غروبها

أراك الى نجد تحن وانما \*\*\* منى كل نفس حيث كان حبيبها

اعرابی از استماع این اشعار متبسم شد و گفت ای اصمعی این شعر نیز بدون اول و مافوق آن نیست چرا برای من انشاء شعری چنانکه من گفته ام نمیکنی اصمعی گفت فدایت شوم چه گفته ای؟ اعرابی این شعر بخواند:

تعلقها بکراً وعلقت حبها \*\*\* فقلبي عن كل الوری فارغ بکر

اذا احتجبت لم يكفك البدر ضوئها \*\*\* وتكفيك ضوء البدر ان حجب البدد

وما الصبر عنها ان صبرت وجدته \*\*\* جميلا وهل في مثلها يحسن الصبر

وحسبك من خمر يفوتك ريقها \*\*\* ووالله ما من ريقها حسبك الخمر

ولوان جلد الذر لاس جلدھا \*\*\* لكان للمس الذر من جلدھا اثر

ولولم يكن للبدر ضداً جمالها \*\*\* و تفضله في حسنھا لصفا البدر

ابونصر میگوید اصمعی با ما فرمود آنچه شنیدید بنویسید اگرچه بالیش دشته بر جگرهای لطیف و رقیق باشد میگوید آن مرد اعرابی یکماه نزد ما بماند و اصمعی برای او پانصد دینار سرخ فراهم کرد و اعرابی برفت و گاه بگاه نزد ما می آمد تا اصمعی بمرد و اصحاب ما پراکنده شدند.

و هم در عقد الفرید مسطور است که اصمعی گفت ابراهیم بن قعقاع ابن حکیم با من حدیث کرد که وقتی عمر بن خطاب در حق مردی فرمان کرد کیسی بدهند آنمرد گفت خیط را هم میگیرم عمر فرمود کیس را هم بگذار مقصود نهایت سختی و دقت کار جناب عمر است.

در جلد اول مستطرف مسطور است که اصمعی گفت در بصره شیخی را بدیدم که منظری خوب و خوش و جامه های فاخر بر تن داشت و در پیرامونش جمعی حاضر و در خدمتش آمدوشد بود خواستم عقل او را بازدانم پس بدو سلام کردم و گفتم سید و مولای مارا چه کنیت است؟ گفت ابو عبدالرحمن الرحیم مالک یوم الدین ازین معنی بخندیدم و قلت عقلش بر من معلوم گشت و کثرت جهلش ثابت شد معذلك با این قلت عقل و کثرت جهل که او را بود بازارش از رونق نایستاد و آمد و شد مردمان از خدمتش موقوف نشد و بسیار باشد که مردی موسوم بعقل و دانش و مرموق بعین فضل و بینش باشد لکن حالتی ازوی ظاهر شود که حقیقت حال و مقدار او را مکشوف نماید و برقلت عقل و اخلال وی گواهی دهد

و دیگر در ثمرات الاوراق مسطور است که اصمعی گفت در مجلس هارون الرشید حاضر بودم و مسلم بن ولید نیز حضور داشت در این حال ابو نواس شاعر اندر آمد رشید با ابو نواس گفت بعد از اینکه از حضور ما برفتی چه شعری بنظم در آوردی گفت اگر چه در صفت خمر باشد رشید گفت خداوندت بکشد اگر چه در باب خمر باشد ابو نواس این شعر را بخواند و گفت - نمت عن لیلی ولم انم تا پایان رسید آنگاه این شعر را از جمله اشعار بخواند:

فتمشت في مفاصلهم \*\*\* کتمشی البرء فی السقم

رشید گفت سوگند با خدای خوب گفتمی ای غلام ده هزار درهم بای نواس بده.

میگوید چون از خدمت رشید بیرون شدیم مسلم بن ولید با من گفت هیچ نگران حسن بن هانی هستی چگونه مضمون شعر مرا میدزدد و بواسطه آن مال و خلعت میبرد گفتم کدام معنی را از شعر تو سرقت کرده است گفت در این شعر که میگوید فتمشت فی مفاصلهم گفتم تو چه گفته؟ مسلم گفت گفته ام:

كان قلبي وشاحها اذا خطرت \*\*\* وقلبها قلبها في الصمت والخرس

تجری محبتها فی قلب رامقها \*\*\* جری السلافة فی اعضاء منتكس

راقم حروف گوید در صورتیکه ابونواس عالماً متعمداً ازین معنی سرقت

کرده است الفاظ و عبارات را بطوری بحلیه فصاحت و رجاحت و ملاححت پوشش ساخته که فصاحتش سرقتش را بسرقت ربوده است چنانکه بر ناقدان اشعار فصیحه پوشیده نخواهد بود .

و نیز در ثمرات الاوراق مسطور است که اصمعی گفت یکی روز باهنگ خدمت شخصی کریم که همیشه بطبع جود و بذلش بدو شدم برفتم و بر در سرایش در بانها بدیدم که مرا از ادراک حضورش مانع شدند در بان گفت ای اصمعی سوگند باخدای مرا بر در سرای خود نگذاشته است که مانند تو کسی را مانع شوم مگر بواسطه رقت حال و

تنگدستی خودش پس رقعہ بدو نوشتم و این شعر را رقم کردم :

إذا كان الکریم له حجاب \*\*\* فما فضل الکریم علی اللئیم

آنگاه گفتم این رقعہ را بد و رسان پس برفت و باز آورد و بر پشت آن نوشته بود

إذا كان الکریم قليل مال \*\*\* تحجب بالحجاب عن الکریم

و با آن رقعہ کیسه فرستاده که در آن پانصد دینار سرخ بود با خود گفتم سوگند با خدای این خبر را بتحفه نزد مأمون میبرم چون مأمون مرا بدید گفت ای اصمعی از کجا میرسی گفتم از خدمت مردی می آیم که از تمام طوایف و قبائل جز امیر المؤمنین کریمتر است گفت وی کیست پس آن ورقه و صره دنانیر بدو نمودم و آن خبر را بعرض رسانیدم چون مأمون آن صر را بدید گفت این کیسه از بیت المال من است و بناچار باید آن مرد را بنگرم گفتم ای امیر المؤمنین سوگند با خدای من سخت شرمگین میشوم که او را بدستیاری فرستادگان و مأمورین تو خانف بگردانم مأمون با یکی از خواص خود گفت با اصمعی راه برگیر و چون این مرد را بتو بنمود با او بگوی امر امیر المؤمنین را اجابت کن لکن او را پریشان خاطر مدار .

میگوید چون آنمرد را نزد مأمون حاضر کردند مأمون گفت تو آنکس نیستی که دیروز در حضور ما بایستادی و از سختی روزگار خود شکایت کردی و ما این صره پانصد دینار را بتو بدادیم و اصمعی نزد تو آمد و تو در ازای یک بیت این صره را بدو دادی؟ گفت بلی ای امیر المؤمنین از تنگی معاش خود قسم بخدای دروغ نگفتم لکن از

خداوند تعالی آزرم گرفتم که قاصد خود را جز بهمان طور که امیر المؤمنین قاصد شرا اعاده داد باز گردانم.

مأمون چون این سخنان بشنید گفت خیر تو با خداوند باد همانا عرب کریمتر از تو نژائیده است بعد از آن در اکرام و انعام آنمرد مبالغت ورزید و او را از جمله ندنمان خود گردانید .

و هم در آن کتاب مسطور است که مردی جولاه تمام سال را بکسب خود میپرداخت و در ایام اعیاد و جمعاعات تعطیل نمی نمود و چون گل روی میگشود دستگاه جولاهی را بر هم میپیچید و با صوتی بلند میخواند :

طاب الزمان وجاء الورد فاصطلحوا \*\*\* مادام للورد ازهار و انوار

چون در گلستان گل دمید جام مل باید بر کشید و چندانکه گل در بوستان باشد جام مل با دوستان باید نوشید و چون بخوشی و کامرانی با دوستان و ندیمان خود باده ارغوانی میخورد این بیت را تغنی میکرد :

اشرب علی الورد من حمراء صافية \*\*\* شهراً وعشراً و خمساً بعدها عددا

شراب ناب بنوش و در کنار گل از باده ارغوانی کناری مجوی و یکماه و پانزده روز بدینگونه شبه بروز و روز بشب آور و براین حال در تمام مدت نمود گل اشتغال داشت و چون زمان طلوع گل منقضی میشد دیگر باره بکار خود و جولاهگیری باز میگشت و این شعر را با صوتی بلند میخواند :

فان یقنی ربی الی الورد اصطحب \*\*\* وان مت والهفی علی الورد والخمر

سألت اله العرش جل جلاله \*\*\* یواصل قلبی فی غبوق الی الحشر

اگر پروردگارم تا سال دیگر و نمایش گل دیگر باقی بگذارد کار بصبحی میگذارم و از شراب ناب دل را خراب میگردانم و اگر بمردم چه بسیار اندوه و افسوس دارم که از گل و مل و بوستان و دوستان محروم ماندم از خداوند عرش جل جلاله خواستار میشوم که دل و جان مرا تاقیامت از غبوق مهجور ندارد مأمون گفت همانا این مرد بچشمی جلیل بگل نظاره کند لاجرم شایسته چنان است که او را بر چنین مروت اعانت

کنیم پس فرمان کرد تا در هر سال ده هزار در هم در هنگام نمایش گل و افزایش مل بدو عطا و مقرر کنند.

و نیز در مستطرف مسطور است که در کلمات حکمت سمات حکما مسطور است أبغض الناس الى الله المثلث مبعوض ترین مردمان در حضرت یزدان مثلث است اصمعی در معنی این لفظ میگفت هو الرجل الذی یسعی باخیه الى الامام فیهلك نفسه واخاه وإمامه».

مثلث در اینجا عبارت از مردی است که از برادر ایمانی و دینی خود به نزد پیشوا و قاضی عصر سعایت و فتنه انگیزی کند و در این سایت و سخن چینی خودش و برادرش و پیشوایش را که بواسطه آن سعایت بحکومت بیرون از حق باز داشته است بهلاکت افکند.

و دیگر در جلد دوم مستطرف مسطور است که اصمعی گفت زنی بدویه دیدم که بیدای جمال را از نور چهره خورشید مثال روشن و گلستان کمال را از بالای سرو آسا آراسته گلشن ساخته و هزاران واله شیدا در رواق دیدار مجلس آرایش دل از جان باخته و او را شوهری قبیح المنظر بود که هر آئی از کراحت دیدارش خنجرها بر جگر بنشست و با آن سیمین سیاه گیسو گفتم ای ماه آسمان دلربائی و مهر سپهر جان فزائی هیچ رضا میدهی که چهره که چهره ره ماه منوال را در فراش چنین قبیح المنظر دیو آسال در سحاب ظلمت بیفکنی .

آن ماه خیمه حسن و جمال گفت شاید این مرد در آنچه در میان او و پروردگار اوست پسندیده و نیکو باشد و خداوند برای اجر و مزد او مرا بهره او ساخته باشد و مرا در آنچه در میان من و پروردگارم هست اسائن و ناصوابی باشد ازین روی عذاب مرا در این دنیا بمعاشرت و مزاجت او گردانیده باشد آیا راضی نشوم بآنچه خدای تعالی بآن راضی است .

نوشته اند وقتی مردی مخنث اقامت حج نمود و مردی قبیح الوجه و نکوهیده چهره را بدید که همی استغفار نماید و استعانه کند گفت ای محبوب من «ما اراك تبخل بهذا الوجه علی جهنم» هیچ شایسته نمیدانم که این دیدار را بر جهنم بخل نمائی یعنی



اگر بجهنم شوی شرار دوزخ از دیدار این روی زشت و این برزخ معذب میشود در اینصورت از چه روی در حضرت پروردگار استغفار کنی تا از دوزخ رستگار شوی .

و هم مردی زشت روی نکوهیده دیدار با مردی گفت مرا د ملی در اقبیح مواضع یعنی نشیمنگاه من بیرون آمده است آنمرد گفت دروغ میگوئی هذا وجهك ليس فيه شيء اينك صورت تو است و در آن چیزی نیست یعنی صورت تو از است تو و سایر مواضع قبیحه زشت تر است و اگر راست گوئی این دمل باید در چهره تو که اقبیح مواضع است سر بیرون کند.

و هم در آن کتاب از اصمعی مسطور است که میگفت مردی اعرابی را بدیدم و ازوی در طلب انشاد اشعار شدم پس شعری چند بخواند و خبری چند بگفت من از جمال و کمال و سوء حال او در عجب شدم اعرابی سکوت کرد و نخواند .

و نیز در مستطرف مسطور است که اصمعی گفت در آن اثناء که من درباره مقابر بصره خفته بودم ناگاه دیدم کنیز کی بر روی گوری همی ناله و ندبه و زاری و بیقراری کند و این شعر را که خبر از دلش میداد میخواند:

بروحی فتی اوفی البریه کلها \*\*\* واقواهم فی الحب صبراً علی الحب

جان من فدای جوانمردی باد که از تمام مردم وفایش بیشتر و در مقامات حب و صبر نمودن بر حب قوی النفس تر بود اصمعی میگوید گفتم ای جاریه بچه جهت از تمام بریت اوقی و بچه علت اقوی بود جاریه گفت ای مرد این جوان پسرعم و عاشق من و من نیز در هوای او بودم و این جوان اگر خواستی این عشق را آشکارا کند دچار زحمت و صدمت میگشت و اگر پوشیده میداشت ملامت میدید لاجرم دو بیت بگفت و همی آن شرح حال را مکرر بخواند تا بمرد سوگند باخدای چندان بروی ندبه و زاری نمایم تا من نیز مانند او بمیرم و درگوری پهلوی گورش جای بگیرم گفتم ایجاریه آندو شعر چیست گفت :

يقولون لي ان بحت قدغرك الهوى \*\*\* وان لم ابح بالحب قالوا تصبرا

فما لامريء يهوى و يكتنم امره \*\*\* من الحب الا ان يموت فيعذرا

و از آن پس آنجاریه چنان نمره برکشید که جاننش از جهان روی بدیگر جهان آورد .

و هم در آن کتاب مسطور است که اصمعی گفت وقتی در طلب شتر گمشده خود پیرون شدم و سرمائی سخت بود و من بطایفه از طوایف عرب پناه برده جماعتی را بنماز نگران و در نزدیکی ایشان شیخی را بدیدم که خود را در عباى خود پیچیده و از شدت سرما میلرزید و این شعر را میخواند :

ا یارب ان البرد اصبح کالحاً \*\*\* و انت بحالی یا الهی اعلم

فان كنت يوماً فی جهنم مدخلی \*\*\* ففی مثل هذا الیوم طابت جهنم

اصمعی میگوید از فصاحت آن شیخ در عجب شدم و گفتم با شیخ آیا حیا نمیکنی که قطع نماز میکنی با اینکه پیری فرتوت هستی و بقیه حکایت اصمعی باشیخ و اشعار یکه قرائت کرد در همین اوراق مسطور شد .

و هم در آن کتاب مسطور است که اصمعی حکایت نمود که پیرزالی کهن سال از زندهای عرب در طریق مکه در کنار جوانانی چند که مشغول خوردن شراب ناب بودند بنشست و آنجوانان از روی ظرافت قدحی بآن عجز بخوراندند چون بیاشامید از اثر شراب جانی و روانی خوش و تازه گرفت و تبسمی بنمود آنجوانان چون این حال را بدیدند قدحی دیگر از شراب ارغوانیش بنوشاندند از اثر نبیذ چهره زردش گلگون شد و خندان گشت پس قدح سوم بدو بخوراندند .

اینوقت کیفیتی دیگر در وجودش نمود گرفت و گفت مرا از زنان خود که در عراق هستند خبر دهید آیا شراب میخورند گفتند آری قالت زین ورب الکعبه والله ان صدقتم مافیکم من یعرف اباه گفت اگر چنین است که میگوئید و زندهای شما شراب خوارهاند و راست میگوئید سوگند با خدای تعالی همه ز ناباره اند و در میان شما یکتن نخواهد بود که پدرش را بشناسد یعنی فرزند زانیه است و عجز این سخن را از آنجا گفت که چون شراب بخورد و مست گردید از کیفیت نبیذ و تقویت آن شهوتش بجنید

و حالتش بگردید و خواهان مجامعت گردید و از روی برهان گفت اثر شراب چنین و چنان است و از اینجا حرمت شراب و نهی صاحب شریعت صلی الله علیه و آله وسلم معلوم میشود ، يك جهش این است که چون مرد یا زن بخورد نیروی قوی یابد و طالب زنا گردد و در نسل اختلال و مایه زوال شود.

و هم در مستطرف مسطور است که از وی ازین شعر مخنساء خواهر صخر که در مرثیه صخر گفته است گاهی که صخر بدرود جان و جهان نمود پرسیدند :

یذکرنی طلوع الشمس صخرأ\*\*\*واند به لکل غروب شمس

هر روز آفتاب سر کشد مرا بیاد صخر میآورد و چون غروب کند بند به او دلالت نماید و گفتند از چه روی خنساء اختصاص بافتاب داد و از قمر و کواکب دیگر نام نبرد اصمعی گفت ازین روی که عادت صخر بر آن بود که چون آفتاب طلوع کردی بغارتگری بناختی و چون غروب نمودی با میهمانهای خود بعشرت بنشستی و ضیافت کردی لاجرم خنساء او را در حال طلوع و غروب آفتاب یاد نمودی و صفت کردی که بردشمنان غارت بردی و دوستانرا بضيافت نشاندی .

و در زینة المجالس و پاره کتب مسطور است که اصمعی گوید وقتی در بادیه میرفتم ناگاه بقصبه رسیدم زنی را دیدم از خیمه بیرون آمد مانند آفتاب که از مطلع افق طالع گردد ، یا ماه از ورای سحاب تیره نماید پیش آمده مرا مرحبا گفت و بموضعی اشارت کرد تا فرود شدم و از وی جامی آب بخواستم گفت مرا شوهری است که بی اجازت او در آب و نان او تصرف نکنم و در وقت بیرون رفتن او اجازت نطلبیدم که اگر میهمانی رسد او را ضیافت کنم و او پیش ازین مرا رخصت نداده است که اگر گرسنه و تشنه شوم در آب و اطعام افزون از مقدار احتیاج تصرف نمایم اکنون تشنه نیستم والا شربت آب خود را بتو میدادم مقداری شیر برای من گذاشته آنرا بیاشام.

پس قدحی شیر بمن آورد از آن حسن و ملاحظت و عقل و فصاحت بتحیر اندر شدم در این اثناء اعرابی سیاه چرده از گوشه بادیه بیرون آمد با دیداری سخت و نکوهیده چون بخیمه درآمد و مرا بدید مرحبا بگفت زن پیش دویده عرق از جبین وی بسترد

و چندان خدمت و طاعت کرد که کنیزان نسبت بخداوندان خود نکنند و بقیه این حکایت و حدیث الایمان نصفان در حکایات سابقه مسطور شد.

و هم در آن کتاب رقم کرده اند که اصمعی گفت نوبتی در اثنای سفر بقبیله بنی عذره رسیده نزول نمودم و بیشتر آن قبیله مردم عاشق پیشه عشق اندیشه باشند و برقت دل و لطافت ن طبع موصوف چون بقبیله مذکور رسیدم بوثاق شخصی فرود آمدم و پس از لحظه بیرون آمدم و بگرد قبیله گردش همیکردم ناگاه جوانی نزارتر از هلال آسمانی با رخی زعفرانی آتشی در دیگ میافروخت و با خویشتن زمزمه نیکو مینمود گوش فرا داشتم شعری تازی که بفارسی باین معنی است میخواند :

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست \*\*\* تا ساخت مرا تهی و پرساخت ز دوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت \*\*\* نامیست زمن با من و باقی همه اوست

از یکی پرسیدم این جوان کیست و این حال چیست گفتند وی بر آن دختری که تو بوثاقش اندری عاشق است و با اینکه از اقوام اوست ده سال است دیدار بدیدار یکدیگر شاد خوار ننموده اند من بخانه باز آمدم و از حال آنجوان بآن دختر تقریر کردم دختر گفت راست گوید دلش بروی من دچار وبعشق من گرفتار است گفتم عرب رعایت خاطر مهمان را از فرایض شمارند من اکنون میهمان شما هستم از تو خواستارم که يك امروز از دیدار مهر آسایت این تشنه دیدار را کامروا سازی گفت صلاح وی در این نیست، گمان کردم بهانه میکند .

گفتم ای دختر از گرفتاری قیامت براندیش يك دفعه نظری بگرفتاران کمند گیسویت بفرمای و این عذر را در کنار گذار دختر گفت مهر و محبت من نسبت باین جوان بیش از عنایت تو است اما میدانم مصلحت او نیست که دیده بدیدارم گشاید و چون عذر مرا بگوش نمی سپاری هم اکنون برو و نزد او بنشین تا من بر شما گذری نمایم اصمعی میگوید نزد آن جوان برفتم و گفتم آگاه باش که از دل دلدار تو التماس کرده ام تا خود را بتو بنماید .

در این سخن اندر بودم که ناگاه آن دختر از دور پیدا شد و خرامان و دامن کشان میگذشت و گردی از دامانش برهوا بلند میگشت چون نظر جوان بروی بیفتاد نعره زده در آن دیکدان افتاد تا او را از آنجا بیرون آوردم چند جای از اندامش سوخته بود و من بخانه مراجعت کردم آن دختر با من عتاب کرده گفت آنچه امروز باین نامراد رسید بسبب تو بود و اینک ترا معلوم گردید که او چون طاقت رفتار ما را ندارد چگونه تاب دیدار ما را بخواهد داشت از قبیله عذره پرسیدند سبب چیست که هر کس در قبیله شما عاشق شود بمیرد گفت «لان في قلوبنا خفة وفي نساءنا عفة دلهای ما نازک و نازنینان ما بعفت نامدار برخوردارند ازین روی چون در این قبیله کسی عاشق شود پرده عفت مانع ادراك نعمت وصال لذت است لاجرم در اندوه حرمان و گذارش عشق مهربان میمیرد .

و نیز در زينة المجالس مذکور است که اصمعی گفت وقتی بسفیری میرفتم و شب هنگام و باران از آسمان میبارید راه گم کردم ناگاه آتشی از دور بدیدم بروشنائی آتش راه بر گرفتم و سادات اعراب را عادت بر آن بود که در شبها آتش برافروختند تا اگر غریبی راه را یاوه کند بفروغ آن بطرف آبادی روان شود و این آتش را نار القری خواندند .

چون نزدیک رسیدم مردی را دیدم برسر توده ریگ ایستاده میگوید ای غلام آتش برافروز که امشب بنهایت سرد است و بادخنک میوزد باشد که میهمانی بجانب ما توجه نماید اگر امشب میهمانی بخانه من آید ترا از مال خود آزاد کنم چون این سخن بشنیدم پیش رفته سلام کردم بسرور تمام جواب داده مرا فرود آورده سه شبانه روز مهمان وی بودم هر روز شتری میکشت و هیچ وقت از من نپرسید از کجا آمدی و بکجا میروی و مال تو چند است.

بعد از سه روز با او گفتم ای جوانمرد دیده گردون گردنده مانند تو بخشنده ندیده با اینکه در حق من از هیچگونه ملاحظت مضایقت نفرمودی هرگز از من نپرسیدی که از کجائی و مقصد تو کجاست اعرابی شعری گفت که مضمونش این است هرگز با میهمان خود نگویم شما کیستید و از کجائید و تا چندروز توقف میکنید بلکه جان و مال خود را فدای او کنیم و در روژ و داغ آب دیده بر چهره روان سازیم .

و هم اصمعی گوید نوبتی در قبیله نزول کردم و در میان بادیه در حین وصول زنان و دختران قبیله پیش آمده مرحبا گفتند و بارگیر مراکشوده بمنزل بردند و چندانکه در آن قبیله بودم مرا خدمت کردند و چون سه روز برگذشت و عزیمت بر حرکت نمودم و خواستم بار برشتر بندم هیچ کس بمدد من نیامد در ماندم و آواز دادم که شما در هنگام نزول من انواع دلداری و یاری بجای آوردید و اکنون بی موجبی مرا گذاشته مدد نمیکنید تا شتر را بار و راهوار دارم سبب چیست شعری در جواب خواندند که بر این مضمون بود ما در هنگام فرود آمدن میهمان بخدمت او میپردازیم اما چون خواهد باز شود ننگ داریم او را بر رحیل یاری کنیم .

یعنی میهمان چنان گمان کند که از میزبانی خسته شده ایم و اینک باکمال میل و رغبت ساخته حرکت دادن او و فراغت از ضیافت او میباشیم کاش این اعراب بادیه که بغارت گری و مردم کشی و نهایت قساوت و شقاوت و عدم تربیت و سختی مکان و معیشت معروف هستند زنده شوند و مردگانی را در لباس زندگان بنگرند که مهمان را از دور همی خواهند با تیر و شمشیر زنند و چون بیاید اظهار کراهت و چون برود بشاشت نمایند بالجمله حکایات و روایات عجیبه اصمعی بسیار است چنانکه در طی کتب سابقه و لاحق مذکور شده و میشود.

### **بیان علت حرکت فرمودن حضرت امام محمد جواد علیه السلام با ام الفضل بجانب مدینه طیبه**

چنانکه در ذیل تشریف فرمائی حضرت ملاذ عباد امام محمد جواد شافع یوم التناد از خراسان بیغداد و تزویج ام الفضل سبقت گزارش گرفت و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار و جلاء العیون مرتباً مینگارد و ما نیز در این مقام خلاصه آنرا مذکور میداریم که هر کس خواهد مطالعه کند صورت اجمالی که از روی ترتیب باشد دریابد

میفرماید حضرت جواد در زمان وفات پدرش حضرت رضا صلوات الله علیهما نه ساله و

بروایتی هفت ساله و در زمان شهادت امام رضا در مدینه طیبه بود و بعضی از شیعیان بواسطه صغر سن شریفش در امامت آنحضرت که درین سن قلیل وعدم بلوغ چه صورت دارد تأملی داشتند .

یعنی عوام شیعیان والأحواس را در حق فرزندان امام که برایشان نص و تصریح از طرف امام سابق شده بود اگر چند جای در گاهواره داشته و شیر خوار باشند بهیچ وجه تردیدی و تشکیکی نیست و همان شئونات را که در چهل و پنجاه ساله دانند در چهار ماهه و پنج ماهه خوانند و همان تصرفات و معجزات و اوصاف و اخلاق و قدرت و علوم و فضایل و مناقب و اسباب امامت را دروی شمارند چنانکه کراراً باین معانی اشارت رفته است بلکه درباره دیگر مردم نیز که بیرون از شمار عرصه امامت هستند و در وجود ایشان تقوی و تقدیمی بر امثال خودشان است جهاتی را قائل میشوند که با میزان کلی موافق نیست.

چنانکه در شخص حسن بن مطهر علامه حلی اعلی الله مقامه قائل هستند که در سن غیر بلوغ دارای رتبت اجتهاد و محل رجوع و تقلید است و در حق شاهپور ذوالاکتاف که در سن کودکی بسلطنت نشست تدابیری می نگارند که عقلای چهل ساله آن لیاقت را دارند و ازین مردم در هر عصری اگر تفحص نمایند پیدا میشوند که قبل از آنکه زمان بلوغ را دریابند در فنی یا صنعتی یا علمی یا مقالتی چیزی بروز کند که مایه تحیر عقلای زمان میشود پس در این صورت چگونه دیدار مراتب و معالم عالیه از وجود مبارك امام علیه السلام که دارای ارواح قدسیه خاصه و انوار شریفه مخصوصه الهیه و افاضات سامیه سبحانیه هستند بعید باید شمرد « ان هو الا شقاق بعید ».

بالجمله چون جماعت عوام شیعیان را این تأمل رویداد علماء افاضل و اشراف و امانت شیعه روی باقامت حج آورده پس از فراغت از مناسک حج در مدینه طیبه بخدمت این امام والا مقام پیوستند و چنانکه مسطور شد از وفور مشاهدت معجزات باهره و کرامات زاهره و علوم فاخره و کمالات قاهره آنحضرت که عقل از ادراکش قاصر و قلم از رقمش فاطر ، بود بامامت آن یکتاگوهر بحر ولایت و زیبا اختر برج امامت اقرار کردند و آثار ریب و شبهت را از مرآت قلوب بزدودند و بنعمت یقین نائل شدند حتی اینکه بروایت

کلینی و دیگران در يك مجلس یا چندروز متواتر سی هزار مسئله از غوامض مسائل از آن معدن علوم و فضائل پرسش نمودند و از همه جواب شافی شنیدند.

چون مأمون بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام در السنه وافواه مذکور وبهدف طعن ودق و ملامت و نکوهش دچار بوده خیال او بانجا انجامید که در این کار چاره کند و خود را از چنان بلیت برهاند و خود را از آن جرم و خطا بیرون آورد پس عریضه بحضور ولایت دستور معروض و قدوم مبارکش را در نهایت اعزاز و اکرام و تبجیل و تجلیل خواستار گشت .

چون امام جواد علیه السلام از مدینه راه برگرفت و بعد از طی براری و صحاری بیغداد وارد شد پیش از آنکه مأمون را ملاقات فرماید روزی مأمون بقصد شکار سوار شد و داستان باز و ماهی بطوریکه مشروحاً سبقت گذارش گرفت پیش آمد و مأمون را از مشاهدت آن معجزه عجیب افزون شد و گفت حقا که توئی فرزند برومند امام رضا و از فرزند آن حضرت این عجایب و اسرار بعید نیست پس آنحضرت را طلب کرده در مراتب اعزاز و اکرام سعی جلیل نمود و ام الفضل دختر خود را بنحویکه مذکور شد با آن همه بذل و بخشش و جشن و سرور بآنحضرت تزویج نمود و مدتی آنحضرت را نزد خود در کمال اعزاز و تکریم و توقیر بداشت .

لکن ام الفضل نظر بفطرت اصلی با آنحضرت موافقت نمیکرد تا چرا آنحضرت بدیگر جواری و زنان توجه میفرمود و مادر امام علی النقی را بروی ترجیح میداد و ام الفضل مکرر از آنحضرت شکایت میکرد و مأمون به شکایتش گوش نمی سپرد و شایسته نمیدانست که با آن معاملتی که با امام رضا علیه السلام نموده بود از آن بعد نیز متعرض اذیت و آزار اهل بیت رسالت گردد و این کار را مناسب حال خود نمی دانست و ساکت بود .



## بیان اراده مأمون بن هارون الرشید در قتل حضرت جواد علیه الصلوة والسلام

در مناقب ابن شهر آشوب و بحار و کشف الغمه و کتب اخبار از محمد بن ابراهیم جعفری از حکیمه بنت امام رضا علیه السلام مسطور است که گفت و بقول ابن شهر آشوب از حکیمه بنت ابی الحسن قرشی از حکیمه بنت موسی بن عبدالله از حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی النقی علیهم السلام مروی است که در روز هفتم وفات حضرت جواد علیه السلام بمجلس ام الفضل دختر مأمون در آمدم و اوراجز عناک دیدم و بشدتی در اندوه و جزع و گریه و ناله بود که بییم داشتم رگ دلش پاره شود و مردمان به تسلیت و تعزیت وی بیامدند و از مناقب و فضایل و مفاخر آنحضرت بر میشمردند .

در این حال ام الفضل یاسر خادم و جمعی از کنیزان را بخواند و با من گفت ای حکیمه اعجوبه و مسئله بس غریب و معجزه بس بزرگ از ابو جعفر ابن الرضا با تو مذکور میدارم که هیچ کس مانندش را نشنیده باشد گفتم بفرمای تا چیست گفت بسیار افتادی که حضرت جواد جاریه تزویج فرمودی و مرا بغیرت افکندی و اگر در خدمتش شکایت کردم سخن سخت در جواب آوردی و در روایت بحار و منهج الدعوات از حکیمه دختر حضرت جواد عمه امام حسن عسکری علیهم السلام است که چون وفات کرد به تسلیت زوجه آنحضرت ام عیسی دختر مأمون برفتم و شدت حزن و جزعی در وی دیدم که از سختی گریستن خود را میکشت و بروی بیمناک شدم که مبادا زهره اش برهم شکافد.

و در آن حال که مشغول شرح کرم و حسن خلق و شیم آنحضرت و آن شرف و اخلاص که خدای بدو عطا فرموده و آن عز و کرامت یزدانی و امثال آن بودیم ام عیسی گفت آیا ترا خبر ندهم از آنحضرت بشیئی عجیب و امری جلیل که فوق وصف و مقدار باشد گفتم آن چیست گفت چنان بود که من بسیاری بر آنحضرت غیرت میبرد و بسی مراقبت داشتم و هیچوقت از مراقب غفلت نمیکردم و بسا بودی که خبرها میشنیدم که با دیگر جواری نیز اختلاط میفرماید و این شکایت را با پدر میگذاشتم پدرم مأمون

میگفت ای دخترک من بر این امر سکون و آرام گیر و از وی حمل کن چه او بضعه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم است.

و یکی روز که من در جای خود نشسته بودم ناگاه زنی خوش روی و خوش گفتار نزد من بیامد و مرا سلام بداد گفتم تو کیستی گفت من از فرزندان عمار بن یاسر و زوجه ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام هستم .

چون این سخن بشنیدم چنان آتش غیرت و گداز عصبیت در من گرفت که قدرت بر احتمال آن نیافتم و همی خواستم از سرای بیرون شوم و سر در بیابان و امصار و بلدان گذارم و نزدیک بود و سوسه شیطانم بدا تجادلالت کند که آن زن را آسیبی رسانم معذالك خشم خود را فروخوردم و با اونیکی نمودم و در تقدیم کسوه و هدیه قصور نمودم و چون از خدمت آنزن بیرون آمدم بی تاب و طاقت برخاستم و نزد پدرم مأمون شدم و از آن خبر باز گفتم .

پدرم در این هنگام مست طافح بود و زمین از آسمان و کوه از دریا نمیشناخت بانگ برزد ای غلام زود شمشیر بران حاضر ساز پس شمشیر بیاورد و مأمون بر نشست و گفت سوگند بخداوند البته او را بخوادم کشت و چون نگران این حال شدم گفتم انا الله وانا الیه راجعون با خود و شوهرم چه کردم و همی لطمه بر سر و صورت خود زدم و پدرم در چنان حالت بر حضرت در آمد و یکسره شمشیرکین بر آنحضرت بزد تا او را قطعه قطعه کرده سر مبارکش را نیز با تیغ از تن جدا ساخت و از آنجا بیرون شد و من نیز از عقب فرار کردم و این کار در آنحال بود که آنحضرت خوابیده بود و یاسر خادم حضور داشت و مأمون مانند شتر مست کف کرده باز شد .

و چون بمنزل خود باز شدم و بجامه خواب اندر آمدم تا بامداد از خواب و آرام بیگانه بودم و چون روشنی روز بلندی گرفت نزد پدرم شدم و اینوقت مشغول نماز بود و از مستی برسته بود گفتم یا امیرالمؤمنین هیچ میدانی در شب گذشته چه ساختی و بقولی یا سر خادم که در آن شب با جمعی از خدام حضور داشتند این سخن با مأمون گذاشت و گفت امری عجیب از تو رویداد مأمون گفت سوگند با خدای ندانم چه کردم وای بر

تو باز گوی چه کردم؟ گفتم تو با شمشیر کشیده بخوابگاه پسر رضا علیهما السلام بتاختی و او را در آنحال که بخواب اندر بود بنداز بند جدا کردی و سرش را با تیغ خونریز بریدی و از آنجا بیرون شدی.

مأمون از کمال حیرت و دهشت گفت و بلك چه میگوئی گفتم آنچه را کردی بگفتم مأمون از کمال دهشت و خطر آن امر عظیم نعره بر کشید و گفت ای یاسر این ملعونه چه میگوید؟ یاسر گفت در آنچه گوید بصدقت مقرون است مأمون گفت انا لله وانا الیه راجعون هلاك شدیم و رسوای خاص و عام گردیدیم ای یاسر وای بر تو بسوی ابو جعفر بشتاب و خبری صحیح بیاور.

یاسر شتابان برفت و شادمان بازگشت و گفت ای امیر المؤمنین ترا بشارت باد گفت چه خبرداری گفت چون بمنزل آنحضرت برفتم نگران شدم برای مسواک قعود فرموده و قمیص و دواجی بر اندام مبارك او است و بقولی چون یاسر با مأمون گفت شمشیر بسیاری بر آن حضرت زدی و بدن مبارکش را از هم جدا ساختی مأمون چندان برسر و صورت خود طپانچه بزد که بیهوش گشت و بعد از آن یاسر را برای اخذ خبر بفرستاد، یاسر برفت و بازگشت و گفت آنحضرت را دیدم که در کنار آب نشسته مسواک میکند سلام دادم و خواستم تکلم نمایم بنماز ایستاد و اینک باز آمدم و در کار آنحضرت متحیرم.

و بروایتی یا سرگفت بآن خیال در آمدم که بدن مبارکش را بنگرم آیا از ضربت آن شمشیر اثری باقی است عرض کردم دوست همی دارم که این پیراهن را که بر بدن مبارک داری مرا ببخشایی تا از برکتش تبرک جویم آنحضرت نظری بمن بگشود و تبسمی فرمود گویا آنحضرت بآنچه بیندیشیدم دانا بود پس از آن فرمود أکسوک کسوة فاخرة ترا بجامه فاخر پوشش کنم عرض کردم جز این قمیص را که بر تن داری نخواهم آنحضرت پیراهن را از تن خود بیرون کرده و اندام همایونش را بجمله بمن مکشوف ساخت سوگند با خداوند هیچ نشانی از ضربت تیغ در بدن مبارکش نیافتم.

چون این سخنان بگذاشتم بسجده شکر بیفتاد و هزار دینار سرخ در مژدگانی یاسر بداد و گفت سپاس خداوندی را که مرا بخون او مبتلا نساخت پس از آن گفت ای

یاسر از آمدن این ملعونه یعنی دخترش ام الفضل بشکایت به نزد من وگریستن های او در پیش روی من بیاد دارم و اما از رفتن خودم بسوی آنحضرت در خاطر ندارم یا سرگفت سوگند باخدای همواره بر آنحضرت شمشیر میزدی و من و دخترم بتو نظر داشتیم و با آنحضرت نگران بودیم تا او را قطعه قطعه و پاره پاره ساختی و از آن پس شمشیرت را برگلوی مبارکش نهادی و اورا ذبح کردی و همی کف بردهان داشتی و همه مینمودی .

مأمون گفت الحمد لله بعد از آن با من گفت یا سر قسم بخداوند اگر بعد ازین بآنچه گذشته است چیزی بر زبان بگذرانی البته ترا بقتل میرسانم بعد از آن با یاسر گفت بیست هزار دینار برای ماهیانه فلان ماه (1) بحضرتش تسلیم کن و سلام ما را برسان و خواستار شو تا سوار شود و بدیدار ما بیاید و نیز بجماعت بنی هاشم و اشراف و سرهنگان و اعیان بفرست تا در رکابش سوار شوند و نزد من بیایند و به در آمدن در حضرت او و سلام بر او بدایت گیرند یاسر بر حسب فرمان رفتار نمود و آنجماعت را حاضر ساخت و آنحضرت آن جمله را اجازت داد و با یاسر فرمود آیا عهد ما بین من و مأمون چنین بود عرض کردم یا بن رسول الله این زمان وقت عتاب نیست بحق محمد و علی علیهم السلام از آنچه کرده هیچ چیزی را تعقل نمیکند .

آنگاه آنحضرت بتمام اشراف اجازت داد که بحضور مبارکش تشریف جویند مگر عبدالله و حمزه را که دو پسر حسن بودند چه این دو تن از آنحضرت نزد مأمون بناصواب سخن میراندند و پیایی سعایت میکردند و از پس آن حضرت برخاست و سوار شد و آنجماعت نیز در رکاب مستطابش بودند و بنزد مأمون شد مأمون پیشانی مبارکش را ببوسید و او را در صدر مجلس بنشانند و فرمان داد تا مردمان در گوشه بنشستند و همی از آنحضرت معذرت میخواست.

ابو جعفر علیه السلام فرمود : « عندی نصیحة فاسمعها منی » پند و نصیحتی نزد من داری از من بشنو عرض کرد بفرمای فرمود : اشیر عليك بترك الشراب المسکر آشامیدنی را که مسکر باشد ترك بکن عرض کرد پسر عمت فدایت باد البته این نصیحت ترا

ص: 62

---

1- بلکه : باضافة فلان مرکب سواری ( شهری ) .

مجلسی علیه الرحمه میفرماید: شهری که در عبارت متن است که مأمون با یاسر گفت « احمل الیه عشرة آلاف وبقولی عشرین آلاف دینار و قدم الیه الشهري الفلانی وسله الركوب الی » و خواستار شوکه بجانب من سوار گردد بکسرشین معجمه نوعی برادین است و بروایتی چون نیز خبر صحت و سلامت وجود مبارکش را بمأمون بیاورد مأمون سجده شکر بگذاشت و هزار دینار بدو بداد و گفت بیست هزار دینار برای ابو جعفر بیر و سلام مرا بدو برسان .

چون پیامد خواستم بدن مبارکش را بنگرم که از آن زخمها نشانی هست یا نیست عرض کردم یا بن رسول الله باین پیراهن که بتن اندر داری مرا مخلع نمیفرمایی تا برای کفن خود نگاهدارم آنحضرت پیراهن خود را بیرون آورده بمن داد و فرمود چنین شرط شده بود میان ما و او؟ عرض کردم فدایت گردم از آنعمل مطلقاً خبری ندارد و شرمنده و پشیمان است و چون نظر کردم بهیچوجه نشانی در بدن همایونش نبود و نزد مأمون بازگشتم و آنچه را که بگذشته بود بگفتم.

مأمون اسب و شمشیر که در دست داشت بآنحضرت فرستاد و از آن پس بام الفضل پیغام فرستاد که اگر از این بیعد بار دیگر سخنی شکایت آمیز از آنحضرت از تو بشنوم جز بکشتن تو خوشنود نخواهم شد و خودش بخدمت آنحضرت پیامد و او را در بر گرفت امام علیه السلام مأمون را نصیحت فرمود که ترك مشروب خمر نماید و مأمون در دست مبارکش تائب گشت و حضرت جواد علیه السلام دعائی به مأمون تعلیم و فرمود که چون شب این دعا با من بود ضرری از آنزخمها بمن ترسید و آن دعاء در کتاب مهج الدعوات مسطور است و انشاء الله تعالی از این بعد در مقام خود مرقوم میگردد و تا مأمون زنده بود از برکت آن

دعا از تمامت بلاها محفوظ بود و بسیاری از بلاد و امصار برای او گشوده گشت .

و بروایتی در مناقب ابن شهر آشوب است چون مأمون آن خبر وحشت اثر را بشنید بگریست و گفت بعد ازین دیگر چه چیز باقیماند اینحال برای عبرت پیشینیان و آیندگان کافی است و بعد از آن مینویسد مأمون بآن حضرت ترحیب و ترحیب نمود

و او را در بغل آورد و گفت اگر در حق من چیزی در نظر آوردی و بر من خشمگین هستی از من در گذر و آشتی کن فرمود چیزی نیافته ام و جز خیر چیزی نبوده است از آن پس مأمون گفت همانا باین حضرت بدستگیری خراج شرق و غرب تقرب میجویم و دشمنان خدای را برای کفاره این کار که از من آشکار شده است دچار هلاک و دمار میگردانم پس از آن مردمان را اذن و اجازت داد و مائده طعام بخواست .

و در روایتی دیگر چون یاسر نزد مأمون باز شد گفت بدن مبارکش را نگران شدم که مانند عاج بود که بمس صفرتی رسیده باشد و هیچ نشانی از زخم در آن بدن مبارک نبود مأمون بسیاری بگریست و گفت با اینحال چیزی باقی نماند « ان هذا لعبرة للاولین و الاخرین، و گفت ای یاسر اما از سوار شدن خود بسوی آنحضرت و شمشیر برگرفتن و در آمدن خودم بآنحضرت بیاد دارم و از خروج خودم هیچ یاد ندارم و نیز از انصراف خودم بمجلس خود بخاطر ندارم پس چگونه بوده است امر من و رفتن من بسوی آنحضرت خدای لعنت کند بر این دختر لعنتی و بیل (1).

هم اکنون نزد این ملعونه شو و بگو پدرت میگوید قسم بخدای اگر بعد ازین روز نزد من بیائی و از آنحضرت شکایت کنی یا بدون اذنش بیرون شوی انتقام آن حضرت را از تو میکشم پس از آن در خدمت ابن الرضا برو و از من سلام برسان و بیست هزار دینار بحضرتش تسلیم کن و آتشهری را که من در شب گذشته بر آن سوار میشدم بدو برو از آن پس جماعتهاشمین را امر کرد تا بر آنحضرت در آیند و سلام فرستند یا سر آنجمله را بجای آورد و آنحضرت فرمود عهد میان پدرم و میان اوومیان من و او چنین بود که گاهی با شمشیر بر من هجوم بیاورد آیا نمیدانست برای من ناصری است و در میان من و او حاجزی است.

عرض کرد یا سیدی یا بن رسول الله این عتاب را بگذار سوگند با خدای و بحق جدت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هیچ چیز از کار خود را نمیدانست و تعقل نمیتوانست و هیچ او را معلوم نبود که در کدام نقطه از زمین جای دارد و اینک در حضرت خدای نذری بصدق

ص: 64

و راستی کرده و سوگند خورده است که بعد از این هیچوقت مست نشود چه این کار از حبائل شیطان است یا بن رسول الله چون نزد او بیانی از این امور هیچ نفرمای و او را بر آنچه از وی روی داده است عتاب، مکن فرمود سوگند با خدای من عزم و رأی بر این گونه داشتم. پس از آن جامه های خود را بخواست و بپوشید و تمام مردمان در خدمتش برخاستند تا بمأمون درآمدند چون مأمون آنحضرت را بدید پذیرائیش برخاست و آنصدر کارگاه وجود را بصدر خود گرفت و ترحیب نمود و هیچ کس را اجازت نداد تا بخدمتش اندر آید و یکسره با آنحضرت بحدیث و راز گوئی و مسامرت مشغول بود و چون مدتی بر این برآمد ابو جعفر فرمود ای امیرالمؤمنین مأمون عرض کرد لبیک و سعدیک فرمود برای تو نزد من نصیحتی است آنرا بپذیر، مأمون عرض کرد بالحمد والشکر یا بن رسول الله این نصیحت چیست فرمود: « احب ان لا- تخرج باللیل فانی لا آمن عليك هذا الخلق المنکوس و عندی عقد تحصن به نفسک و تحترز به من الشرور و البلیا و المکاره و الافات و العاهات کما انقذنی الله منك البارحة و لو لقیته به جیوش الروم و الترتک و اجتمع عليك و علی غلبتک أهل الأرض جمیعاً ما تهبأ لهم منك شیء إذن الله الجبار و ان احببت بعثت به الیک لتحترز به من جمیع ماذکرت لك، قال نعم فاكتب ذلك بخطک وابعثه الی قال نعم .»

دوست همی دارم که شب هنگام بیرون نشوی چه من ازین مردم منکوس بر تو ایمن نیستم و نزد من عقد و دعا و تعویذی است که بسبب آن از تمامت شرور و بلایا و آفات و عامات خودرادار حصن حفظ و حراست الهی محفوظ میداری چنانکه خداوند تعالی مرا در شب گذشته بهمین وسیله از تو نگاهداشت و اگر با این عقد با لشکرهای روم و ترک برخوردی و تمام مردم روی زمین بر تو خواهند بغلبه فراهم شوند برای ایشان هیچ چیزی مهیا نشود و باذن خداوند جبار قدرت نیابند و اگر دوست میداری این دعا را برای تو بفرستم تا بدستیاری آن از جمله آنچه ترا گفتم محفوظ و محروز بمانی مأمون عرض کرد آری این حرز را بخط مبارکت بنویس و برای من بفرست فرمود آری .

یاسر میگوید چون حضرت ابی جعفر علیه السلام شب را بروز رسانید در طلب من بفرستاد و چون بحضرتش مشرف شدم و در حضور مبارکش بنشستم بفرمود تا پوست آهونی که از زمین تهامه بود بیاوردند و از آن پس این عقد را بخط همایونش بنوشت و از آن بعد فرمود ای یاسر این نوشته را نزد امیرالمؤمنین ببر تا برای آن قصبه از نقره بسازند که آنچه مذکور میدارم بر آن لوله نقش کنند .

و هر وقت بخواهد که آنرا بر بازوی خودش بر بندد بر بازوی راستش به بندد و وضوئی نیکو و سابغ بسازد و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحة الكتاب و هفت دفعه آية الكرسي و هفت مرتبه شهد الله و هفت مرتبه والشمس وضحیها و هفت مره واللیل اذا یغشی و هفت مره قل هو الله احد را بخواند و چون از این جمله فارغ شد آنوقت این لوله را در هنگام شدائد و نوائب بر بازوی راست خود بحول الله و قوته و ازهر چه برسد و از آن حذر کند به بندد و شایسته چنان است که این امر در حال طلوع قمر در برج عقرب نباشد و اگر مأمون با این حال با مردم روم و پادشاه ایشان حرب کند باذن خدا و برکت حرز برایشان غلبه نماید و انشاء الله تعالی این حرز مبارک در مقام خود مسطور میشود .

در کشف الغمه نیز باین خبر اشارت رفته و میگوید از حکیمه دختر امام رضا علیه السلام این حدیث وارد شده است و میگوید چون ام الفضل از دیدار زوجه آنحضرت که از اولاد عمار یاسر بود خشمگین بنخدمت مأمون آمد و اینوقت مأمون مست و لا یعقل و بی خبر بود و ساعتی چند از شب گذشته و مأمون را از حالت خود خبر داد و گفت ابو جعفر ترا و مرا و عباسی و فرزندانش را دشنام میدهد و آنچه را که آنحضرت نفرموده بود بدروغ نسبت داد الی آخرها .

صاحب کشف الغمه علی بن عیسی الاربلی بعد از نگارش این خبر مینویسد: بعقیدت من در این خبر نظری باید نمود و گمان میکنم که وضع کرده اندچه ابو جعفر علیه السلام گاهی که در مدینه بود زوجه دیگر میگرفت و این وقت مأمون در مدینه نبود تا دخترش با آنحضرت شکایت کند و اگر بگوئی برای اقامت حج آمده بود در جواب میگویم



مأمون در حال حج شراب نمی خورد و ابو جعفر علیه السلام در بغداد وفات کرد و زوجه اش در خدمتش بود و با وجود این خواهر آنحضرت چگونه بعد از وفات آنحضرت را دیده است و چگونه با هم فراهم شدند با اینکه آنحضرت در بغداد و حکیمه در مدینه بود و این زنیکه از فرزندان عمار یاسر است در مدینه به تزویج آنحضرت در آمده پس چگونه ام الفضل او را از نظر بسپرده است و فوراً بیای شده است و نزد پدر خود مأمون رفته است در تمام این فقرات دقت نظر لازم است والله اعلم .

معلوم باد چنانکه بعضی از محدثین اخبار نیز اشارت کرده اند نمیتوان چنین از علمای حدیث در کتب معتبره خود یاد کرده اند از موضوعات

خبری را که جمعی دانست و وقعی بآن نگذاشت چه در این اخبار مختلفه بچند حکیمه نام اشارت رفت یکی دختر امام رضا علیه السلام و دیگری دختر حضرت جواد و دیگری دختر ابوالحسن قرشی چه ضرر دارد مقصود دختر حضرت جواد علیه السلام باشد که در زمان معتصم عباسی که آنحضرت و ام الفضل را ببغداد طلب کرده و در آنجا شهید شده حکیمه نیز با آنحضرت بوده یا همان حکیمه دختر ابوالحسن قرشی باشد.

و نیز ممکن است که حضرت جواد در آن چند سال که در بغداد نزد مأمون بود زوجه دیگر نیز اختیار کرده باشد و ام الفضل در مدینه میگذرانیده و مأمون اقامت کرده و برای دیدار آن حضرت و دختر خود بمدینه آمده باشد و این قضیه روی نموده است

یا قبل از زفاف با ام الفضل زوجه دیگر داشته باشد چنانکه ازین پیش در ذیل وقایع سال دویست و پانزدهم هجری که مأمون بحرب مردم روم از بغداد سفر کرد و بتکریت رسید حضرت جواد در آنجا بملاقات مأمون تشریف قدوم داد و مأمون ام الفضل را در سرای احمد بن یوسف بآنحضرت فرستاد و آنحضرت او را بمدینه طیبه برد و اینوقت بیست سال از عمر مبارکش برگزشته بود چه زیان دارد که بعضی زوجات را تزویج نموده باشد .

و نیز مکشوف میدارد که ممکن است از معجزه آنحضرت در نظر یا سر و ام الفضل چنان نموده نموده آید که مأمون آنحضرت را بضرب شمشیر قطعه قطعه نموده باشد نه اینکه در حقیقت بقتل رسانیده باشد چنانکه از همان کلمه که بمأمون فرمود از برکت این حرز در شب گذشته خداوند تعالی مرا از تو یعنی از گزند تو برهانید اگر چه حیات و ممات و خواب و بیداری برای ایشان یکسان است خود ایشان مالک موت و ممات و ایاب و حساب و کتاب هستند اثر هر چیزی باشارت ایشان است اگر خود نخواهند مأمون چیست و قوت بازو و اثر تیغ او و نیروی بازو و حرکت و سکون و خواستن و ناخواستن و تصور و تخیل او از کجاست .

### **بیان انزجار طبع مبارک حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه و حرکت از بغداد و آمدن بمدینه**

چون مأمون الرشید و علماء و قضاة و مفسدین و سعاہ و منافقین و روات بغداد نگران شمس طالعه و بدور لامعه و بحار زاخره و جبال ذاخره علوم و فضایل و فنون و فواضل و انوار و مآثر و اسرار و مفاخر حضرت ولی خالق عباد امام محمد جواد صلوات الله و سلامه علیه الی یوم التناد شدند و بازار مکاید و حیل و عواید و دغل و نمایشهای سراب و بنیانهای یباب خود را بواسطه وجود حق نمود آن مقصود هر قاصد من جمیع الجهات کا سد و فاسد دیدند آتش بغض و حسد در کانون وجود همه افروخته و علامات کید و کین از قلوب همه افراخته شد.

و چون هر چه کردند و هر تدبیر بنمودند کاری ساخته نگشت و همه با دست تهی و انبان خالی و صدور بیرون از علم و استعداد یکی خود را امیر المؤمنین و صاحب بلاد و یکی خود را رئیس المسلمین و قاضی عباد و یکی خود را اعلم علماء عاملین و یکی خود را اعراف عرفای راسخین همی خواندند و همیخواستند مردمان را از روی تزویر و تدبیر

مرید و مطیع و منقاد خود سازند و خود را لایق و ذیحق شمارند .

اما وجود آفتاب عالم تاب امامت و محور پر نصاب ولایت را مانع این حال و دافع این خیال خود میدانستند لاجرم هر روزی تدبیری میکردند و مجلسی می آراستند و حضرت امام محمد تقی متقی علیه السلام را حاضر و با اصناف علماء و حکماء و فضلاء و متکلمین عصر مناظر و محاور مینمودند مگر اینکه بدست آویز مجالس مناظرات و مجادلات آن حضرت مغلوب و ایشان بمطلوب خود غالب گردند ازین جمله نیز سود نیافتند بلکه زبانی برزبانها و مقهوریتی بر مقهوریتها بیفزودند.

کار بدانجا پیوست که چون مأمون بکاری دیگر دست نیافت چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب و بحار و بعضی کتب اخبار و آثار مأثور است محمد بن الریان گفت مأمون در کار حضرت ابی جعفر و کساد بازار ولایت مدار حیلتها بساخت و نیرنگها بکار برد و برای او هیچ چیزی ممکن نگشت و مقصودش حاصل نشد.

و چون خواست دختر خود را بآن حضرت سپارد یکصد خدمتکار ماه دیدار سرو رفتار مشک موی شیرین گفتار که در عرصه دلبری و پهنه دلالت نظیر و همال نداشتند منتخب و مقرر ساخت و بدست هر يك جامی روشن تر از چهره قمر که در آن یگانه گوهری بود بداد تا با این آئین دار با و آذین جان فزا بحضرت ابی جعفر نمایشگر شوند و در حجله دامادی خود را بدیدار مبارکش در آوردند تا مگر آن آفتاب عوالم امامت را باین ذرات کاسده نظری و میل و گذری افتد و مأمون را دست آویزی برای سستی عقاید مردمان پدیدار آید .

اما باین اندیشه خود نیز نایل و بخیال خود و مقصود خود واصل نشد و امام معصوم علیه السلام را بآن ماهرویان دلفریب که مهر و ماه را اسیر زلف سیاه میساختند التفاتی نرفت .

و مردی بود که او را مخارق مغنی میگفتند و شرح حالش را در طی کتب سابقه در مقام خود رقم کرده ایم و از اساتید مغنیان و نوازندگان و سرود گویان زمان بود ، از صوت دلارایش مرغ هوا و حشرات زمین از طیران و حرکت بیفتادند و از چنگ ورود

و رباب و عودش اختر ناهید از آسمان مایل صفحه زمین میگشت و ریشی طویل و فنی جلیل داشت در آن محضر ماهرویان حور خدم حاضر شد و با مأمون گفت ای امیرالمؤمنین اگر ترا در امور دنیویه مقصودی است من از بهر تو کفایت کنم.

پس با سوز و ساز و ضرب و نوا و آواز خود در حضرت ابی جعفر علیه السلام بنشست و چنان آوازی رفیع و دلنواز بر کشید که تمام اهل آنسرای از خود بی اختیار و بدانسوی رهسپار و فراهم شدند و همی با عود بنواخت و تغنی نمود و آشوبها در درونها و سوزها در دلها بیفکنند و بهرگونه صوت و نوازی تغنی کرد و بسرود و با این حال ابو جعفر علیه السلام ولی خداوند ذوالجلال بدو نگرست و به یمین و شمال التفات و توجه فرمود و از آن پس سر مبارك بمخارق بلند آورد و فرمود: اتق الله یا ذا العثنون از خدای پرهیز و بترس ای ریش دراز.

عثنون باعین مهلمه و نای مثلثه و نون و واوونون بمعنی ریش و فزونی آن بعد از عارضین یا روئیده بردقن و زیر آن است و هم مویهائی که در زیر حنك شتر است بمحض این فرمایش قضا نمایش قدر گذارش مضراب از دست مخارق و عود از چنگش فرو افتاد چنانکه چندانکه زنده بود از دست و پنجه جز رنج ریح و سودی نیافت.

و چون این حال عجب مکشوف شد مأمون از احوالش پرسید گفت چون حضرت ابی جعفر علیه السلام بر من صیحه زد چنان فرع و ترس و هیبتی مرا فرو گرفت که ازین پس هیچوقت ازین حال افاقت نیابم بلی صیحه که از پیکر امامت آیت برخیزد هزاران صیحه محشر را بچیزی نشمارد .

دمدمه طنبور و آوای دهل \*\*\* نسبتی دارد بآن ناقور کل

و چون خاطر مبارك امام جواد علیه السلام از معاشرت و مجاورت مأمون انزجار و طبع همایونش از اطوار او ملالت گرفت از مأمون اجازت طلبید و متوجه حج بیت الله الحرام گردید .

ابن صباغ در فصول المهمه مینویسد حضرت امام محمد جواد علیه السلام چندانکه از مدینه طیبه مهاجر و در بغداد بازوجهاش ام الفضل نزد مأمون بودند مأمون در شرایط تکریم و تقخیم و تعظیم و اعز از آنحضرت غفلت نداشت تا گاهی که با زوجه خودام

الفضل بمدینه شریفه متوجه شد و چون از بغداد حرکت فرمود مردم آنشهر از وضع و شریف و برنا و پیر و زن و مرد و سیاه و سفید و اعیان و اشراف و ارکان و انصاف خلق بمشایعت و وداع آنحضرت بیرون شدند .

آنحضرت با تجلیل و ابهتی عظیم راه سپار شد تا بدروازه کوفه نزدیک سرای مسیب هنگام غروب آفتاب نزول فرمود و بمسجدی کهنه و قدیم الاساس در آن موضع در آمد تا نماز مغرب بگذارد و در صحن آنمسجد درخت نبقی بود یعنی سدره که هیچوقت بار نمیگرفت آنحضرت کوزه آبی بخواست و در اصل و بیخ آندرخت آب وضوی مبارکش بریخت و بنماز برخاست و مردمان آن امامت آن امام عالی مقام نماز مغرب را بگذاشتند و آنحضرت در رکعت اولی سوره حمد و اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت دوم سوره حمد و قل هو الله احد را قرائت فرمود .

و چون از نماز فراغت یافت مقداری برای ذکر خدای تعالی جلوس فرمود و بیای ایستاد و چهار رکعت بنافله نماز بسپرد و بعد از آن دو سجده شکر بگذاشت و از آن پس برخاست و با مردمان و داع فرمود و بجانب مقصود روان شد و آندرخت نبقه روز دیگر از همان شب از برکت قدوم مبارکش بارور گردید و باری بسیار و پسندیده و نیکو بیاورد و مردمان آندرخت پر بار را که از آن پیش هرگزش باری در کار نبود همی بدیدند و از آن معجزه باهره و کرامت زاهره بسی در عجب شدند و ازین جمله غریب تر و عجیبتتر این بود که بار این درخت را خسته دانه نبود و میوه اش بیدانه بود و ازین روی بر تعجب و شگفتی آنجماعت بر افزود .

ابن صباغ که از علمای اهل سنت و جماعت است میگوید این کار یکی از معجزات و کرامات جلیله آنحضرت و مناقب جمیله اوست صاحب کشف الغمه نیز باین مطلب اشارت نماید و گوید فضایل و مناقب و علوم و معارف این امام علیه السلام و حکمت و فقاہتش با اخلاق حسنه و مخائل و شیم ستوده ایزدی آنحضرت در حال صغر سن مبارکش بیک مقامی بلند رسید که احدی از سادات و غیر از سادات نتوانستند آرزوی تقرب بان مقام را نمایند از این روی مأمون مشعوف و دل باخته آن علو مقام و سم و منزلت

و فضایل امامت آیت شد لاجرم دختر خودام الفضل را با آنحضرت تزویج کرده و امام محمد جواد علیه السلام او را با صحبت خود از بغداد بمدینه طیبه حمل کرد و مأمون در مراسم توقیر و تبجیل و اعزاز آنحضرت مسامحت روانمی داشت چنانکه نوشته اند آنحضرت در مدینه بود سالی دو کرور در هم در حضرتش تقدیم و بمدینه ارسال مینمود .

صاحب کشف الغمه در ترتیب حرکت آنحضرت از بغداد بمدینه مینویسد راه بر سپرد تا بشارع باب الکوفه رسید و مردمان که در مشایعتش بیرون آمده بودند حضور داشتند تا هنگامی که آفتاب سر بکوه بسرای مسیب رسید و در آنجا نازل شد و بمسجد در آمد و در کنار درخت نبقه که در صحن مسجد بود و هرگز بار نمی آورد در اصل شجره وضوء بگرفت و برخاست و مردمان را نماز بگذاشت و در رکعت اولی سوره حمد و فتح و در رکعت دوم فاتحه الکتاب و اخلاص را بخواند و قنوت را قرائت کرد و رکعت سوم را نیز بگذاشت و تشهد و سلام براند .

پس از آن قدری بنشست و خدای را ذکر فرمود و بدون اینکه تعقیب بگذارد برخاست و نوافل را بچهار رکعت بهای آورد و بعد از آن تعقیب نماز را بخواند و دو سجده شکر بگذاشت و چون آنحضرت به نبقه رسید از میمنت آب وضوی آنحضرت بارهای نیکو بیاورده و مردمان بدیدند و تعجب کردند و از آن میوه بخوردند و معلوم شد باری شیرین و بیدانه است پس با آنحضرت وداع کردند و امام علیه السلام در همان ساعت بجانب مدینه طیبه حرکت کرد و در آنجا بود تا گاهی که معتصم در زمان خلافتش آنحضرت و زوجهایش ام الفضل را ببغداد احضار نمود .

نوشته اند که ام الفضل در مدینه نیز از بغض و حسد کناره نمیجست و از آنحضرت با پدرش مأمون شکایت همی کرد که اختیار زوجات میکند و مرا بخشم و ستیز و اندوه و نکوهش میسپارد مأمون در جواب وی نوشت ای دخترک ما ترا با ابو جعفر تزویج نکردیم تا با این علت حلالی را بروی حرام سازیم ازین پس اینگونه مطالب که نوشته نویس و معاودت مجوی نبق بفتح نون و کسر باء موحد و بسکون آن و قاف بار سدر است نبقه واحده آن است بکسر باء موحد و بار آن بعناب بسیار شبیه و

سخت سرخ و جمع آن نبقات است ، در بحار الانوار باین خبر اشارت شده است و مینویسد شیخ مفید علیه الرحمه فرمود از بار این درخت بخوردم و میوه اش بی دانه بود .

و در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که ابوهاشم جعفری میگفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام در مسجد مسیب نماز گذاشتم و صلی بنافی موضع القبلة سواء میگوید در آنجا در آن مسجد درخت سدره خشک بود که هیچ برگ نداشت پس آنحضرت آبی بخواست و در زیر درخت سدره بریخت و آن درخت تازه و زنده و برگ آورد و در همان سال باردار شد و در ارشاد مفید درخت خرما مذکور است و ازین پس انشاء الله تعالی در باب معجزات این حضرت ولایت آیت علیه السلام نیز اشارت خواهد شد .

## بیان وقایع سال دویست و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

### اشاره

در این سال مأمون خلیفه بمملکت روم بازگشت و سبب این کار این بود که خیر رسید پادشاه روم يك هزار و ششصد نفر از اهالی طرسوس و مصیصه را بقتل رسانیده مأمون از استماع این خبر دهشت آمیز تاب در نگ نیاورد و با کمال خشم لشکری نامدار بساخت و کوس رحیل بنواخت و جانب راه بر سپرد تاگاهی که روز دوشنبه یازده روز از ماه جمادی الاولی بجای مانده بارض روم در آمد و در آنجا بار اقامت بیفکند و روز بشب در نوشت تا به نیمه شعبان المعظم رسید .

و بعضی دیگر بآن عقیدت اندر اند که سبب این امر این بود که توفیل بن میخائیل پادشاه روم نامه بمأمون نوشته نام خود را بر نام مأمون مقدم نگاشت چون مأمون در آغاز نگران شد و نام او را بر نام خود مقدم دید چنان بخشم اندر شد که بدون اینکه بقیت آن مکتوب را قرائت نماید بطرف ملك روم راهسپر شد و چون بآن اراضی در آمد فرستادگان میخائیل در اذنه بدر گاهش بیامدند و پانصد تن از اسیران مسلمان را با خود بخدمت مأمون بیاوردند .

و چون مأمون بارض روم داخل و در انطیغونازل گردید مردم آنجا برای صلح و صفا بخدمتش بیرون آمدند و مأمون از آن پس روی به هر قله نهاد مردم هر قله نیز بطریق مصالحت حاضر خدمت شدند و مأمون برادرش ابواسحق معتصم را با سپاه آراسته مأمور بفتح امصار نمود ابواسحق با قدمی ثابت و عزمی استوار و دلی قوی و بازوئی پهلوی راه بر گرفت و حربها بساخت چندانکه سی دژ محکم و مطموره و طعام خانه را برگشود و هم چنین یحیی بن اکثم را از طوانه بالشگری مردانه بفرستاد یحیی برفت و بکشت و بسوخت و جمعی را اسیر کرده مراجعت نمود و از آن پس مأمون بسوی کیسوم روی آورد و دو روز در کیسوم اقامت گزیده و از آنجا بجانب دمشق بکوچید .

یاقوت حموی گوید کیسوم باکاف وسین مهمله وواو ومیم نام قریه ایست از اعمال سمیساط در آنجا بازار و دکاکین بسیار و قلعه بزرگ بر قلعه بلند است ، طوانه بضم طاء مهمله وواو والف ونون شهری در ثغور مصیصده است.

### **بیان حوادث و سوانح سال دویست و شانزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله**

در این سال عبدوس فهری در مملکت مصر ظهور نمود و بر عمال معتصم ابی اسحق بتاخت و پاره را بکشت و این قضای ناگهانی در ماه شعبان روی داد چون مأمون این خبر را بشنید خویشتن ساخته حرب او شد و در روز چهارشنبه چهارده روز از ماه ذی الحجه همین سال بجای مانده از دمشق بسوی مصرراه نوشت .

و هم در این سال افشین از برقه در حالتیکه از آنجا منصرف شده بود پیامد و در مصر اقامت کرد برقه بفتح اول که بام موحد است وراء مهمله وقاف اسم صقع و ناحیه بزرگ است که مشتمل بر مدن وقراء عدیده در میان اسکندریه و افریقیه است و نام شهر این ناحیه انطابلس و تفسیرش خمس مدن یعنی پنج شهر است چنانکه در ایران زنجان را خمسه میخوانند و نیز برقه از قراء قم از نواحی جبل است که آنجا را برق رود خوانند و حور برقه نام محله یا قریه ایست در مقابل واسط .



و هم در این سال مأمون باسحق بن ابراهیم نوشت تالشکر تکبیر گذارند باین طریق که چون با مردمان نماز گذارد تکبیر گوید و از لشکر بخواهد که چنین کنند و اسحق در نیمه رمضان که مردمان در مسجد انجمن میکنند باین کار شروع کرد پس بجمله بایستادند و سه دفعه تکبیر بگفتند و این کردار را در هر نماز واجب بجا آوردند .

و در این سال ام جعفر زبیده خاتون زوجه هارون مادر محمد امین که از زنهای نامدار جهان و ازین پیش در ذیل احوالرشید و زوجات او بشرح حال این خاتون بزرگ اشارت شد رخت راحت بسرای آخرت کشید.

و در این سال غسان بن عباد از سند پیامد و بشر بن داود که امان یافته بود در صحبت او التزام داشت چنانکه از این پیش سبقت نگارش یافت و امورسند جانب اصلاح سپرد و عمران بن موسی عتکی عامل سندگردید و شاعر گفت :

سیف غسان رونق الحرب فیه \*\*\* و سمام الحتوف فی ظبیتیه

الی آخرها

و در این سال مأمون بر علی بن هاشم غضبناک گردید و عجیف و احمد بن هاشم را بدو فرستاد و امر نمود تا اموال و اسلحه او را مقبوض دارند .

و هم در این سال جعفر بن داود قمی بجانب قم فرار کرده از طاعت مأمون سر بیرون کرد و در این سال موافق روایت بعضی سلیمان بن عبدالله بن سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس مردمان راحح اسلام بگذاشت و مأمون او را بولایت یمن معین کرده بود و نیز قرار داده بود که در هر شهر یکه داخل شود در آنجا حکومت با او باشد سلیمان از دمشق جانب راه بر گرفت پس ببغداد درآمد و مردمان را روز فطر نماز بگذاشت و از بغداد جانب دیگر بلاد گرفت و مردمان را حج بگذاشت و بیرون آمدن او از بغداد روز دوشنبه دوشب از ماه ذی القعدة گذشته بود و در این سال ابو مسهر عبد الأعلى بن مسهر غسانی در بغداد روی بدیگر سرای نهاد .

طبری گوید بقول بعضی در این سال عبدالله بن عبیدالله بن عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مردمانرا حج اسلام بگذاشت و مأمون او را والی یمن و دیگر شهرهایی

که بآنجا در آید گردانید .

و هم در این سال محمد بن عباد بن عباد بن مهلب مهلبی امیر بصره در بصره وفات کرد و نیز یحیی بن یعلی محاربی روی بسرای جاوید آورد .

و هم در این سال اسمعیل بن جعفر بن سلیمان بن علی ازین سرای بدیگر سرای راه پیمای شد

## بیان وقایع سال دویست و هفدهم هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم

### اشاره

در این سال افشین بر شهر فرما فیروزمند شد فرما بافاء ورا مهمله محرکه و میم و الف مقصوره شهری است که بر ساحل از ناحیه مصر واقع شده با حصنی لطیف و فاسد الهواء و نیز نام شهری است قدیمی میان عریش و فسطاط که خراب شده و در زیر ریگ پنهان گردیده است بالجمله مردم فرما امان خواستند و با طاعت حکم مأمون درآمدند و مأمون در محرم این سال بمصر رسید پس عبوس فهری را بیاوردند و گردنش را بزدند و مأمون بطرف شام بازگشت.

و در این سال مأمون علی بن هشام را بقتل رسانید و سبب این کار این شد که مأمون علی بن هشام را در آذربایجان و جز آن چنانکه مسطور شد حکومت داده بود و در خدمت مأمون عرض کردند که علی بن هشام در حق مردم ستم میکند و اموال ایشان را میگیرد و کسان را بقتل میرساند لاجرم عجیف بن عنبسه را بدو فرستاد و عجیف باین هشام بناخت و همی خواست عجیف را بکشد و خودش ببابك پیوسته شود و با مأمون بطریق طغیان و عصیان اندر آید .

طبری میگوید در این سال افشین بشهر بیما که در زمین مصر است غلبه کرد و مردمش امان خواستند و بحکم مأمون تن در آوردند و فتح نامه آن دو شب از شهر ربیع الاخر بجای مانده بود .

و میگوید در این سال دو پسر هشام علی و حسین را مأمون در اذنه بکشت و سبب

این بود که از سوء سیرت او با رعایا و مردمی که در تحت حکومتش بودند بمأمون رسید و مأمون شهرهای جبال را در تحت امارت ابن هشام نهاده بود و مأمون عجیف را بدو فرستاد و ابن هشام با ندیشه آن شد که عجیف را مقتول سازد و ببابک خرمی ملحق شود و عجیف بروی ظفرمند گشت و او را بدرگاه مأمون بیاورد و مأمون فرمان داد تا گردنش را بزنند و ابن خلیل گردن او را بزد و محمد بن یوسف برادر زاده اش گردن حسین بن هشام را بزد و این قضیه روز چهارشنبه چهارده شب از شهر جمادی الاولی بجای مانده در اذنة اتفاق افتاد .

و از آن پس سر علی بن هشام را بطرف بغداد و خراسان فرستادند تا در آنجا گردش داده و از آن پس بشام و جزیره باز گردانیده شهر بشهر بگردانیدند و بعد از آن در ذی الحجة بدمشق آوردند و از آن پس بمصر بردند و بعد از آنکه در آنجا نیز گردش دادند بدریا در افکندند .

گفته اند چون مأمون علی بن هشام را بکشت فرمان کرد تارقه در قلم آوردند و بر سرش بیاویختند تا مردمان بخوانند و در آن رقه نوشتند :

« اما بعد فان امیر المؤمنین کان دعا علی بن هشام فیمن دعا من اهل خراسان ایام المخلوع الی معاونته والقیام بحقه و کان فیمن اجاب و اسرع الاجابة و عاون فاحسن المعاونة فراعى امیر المؤمنین ذالک له واصطنعه وهو یظن به تقوی الله وطاعته والانتهاة الی امر امیر المؤمنین فی عمل ان اسند الیه فی حسن السیرة وعفاف الطعمة وبدءه امیر المؤمنین بالافضال علیه فولاه الاعمال السنیة ووصله بالصلاات الجزیلة الی امر امیر المؤمنین بالنظر فی قدرها فوجدها اکثر من خمسين الف درهم .

فمد یده الی الخیانة والتضییع لما استرعه من الامانة فباعده عنه واقصاه ثم استقال امیر المؤمنین عشرته فاقاله ایاها و ولاه الجبل و آذربایجان و کور ارمنیة ومحاربة اعداء الله الخرمیة علی أن لا یعود لما کان منه فکان اکثر ماکان بتقدیمه الدینار والدرهم علی العمل الله و دینه و اساء السیرة وعسف الرعیة وسفک الدماء المحرمة .

فوجه امير المؤمنين عجيف بن عنبسة مباشراً لامره و داعياً الى تلافى ما كان منه فوثب بعجيف يريد قتله فقوى الله عجيفاً بنيته الصادقة فى طاعة امير المؤمنين حتى دفعه عن نفسه ولوتم ما اراد بعجيف لكان فى ذلك مالا يستدرک ولا يستقال ولكن الله اذا اراد امراً كان مفعولاً.

فلما امضى امير المؤمنين حکم الله فى على بن هشام رأى ان لا يؤخذ من خلفه بذنبه فامر ان يجرى لولده و لعياله و لمن اتصل بهم و من كان يجرى عليهم مثل الذي كان جارياً لهم فى حياته و لولا أن على بن هشام اراد العظمى بعجيف لكان فى عداد من كان فى عسکره ممن خالف و خان كعيسى بن منصور و نظرائه و السلام .

همانا امير المؤمنين مأمون چنان بود که در زمان محمد امين مخلوع على بن هشام را در زمره مردمی دیگر که بمعاونت و قيام بحق خود می خواند دعوت نمود و على بن هشام مانند دیگران اجابت امر نمود و از دیگران در اطاعت فرمان سریعتر و در معاونت و همراهی نیکوتر بود لا-جرم اميرالمؤمنين اين کار و کردار على بن هشام را رعایت فرمود و او را بدست احسان و تربيت در سپرد چه گمان میبرد که على بن هشام مردی با تقوى و خدای ترس و مطیع اوامر و نواهی و در هر عملی که بدو انتها گیرد با حسن سیرت و عفاف طعمه و طلب روزی حلال و نهایت انقیاد در اوامر امير المؤمنين رفتار مینماید .

ازین روی امير المؤمنين او را بصنوف افضال و شمول اجلال مفتخر ساخت و با مارتهاى نامدار و صلوات گرانمایه برخوردار نمود که مقدار آن افزون از یکصد کرور در هم برآمد .

وعلى بن هشام با این همه ادراك مناصب و فواید و مشاغل و عواید افزون از مقدار قدرش را ندانست و شکرش را نگذاشت بعلاوه دست بخيانت و تضییع امانت و ظلم رعیت در از کرد و اميرالمؤمنين او را از امارت و ولایت دور ساخت و پس از چندی دیگر باره از لغزش و گناه وی در گذشت و خطاهای او را ندید. شمرد و شهرهای جبل و آذربایجان و ارمنستان و محاربت جماعت خرمیه دشمنان یزدان را در امارت و ریاست و سپهداری وی گذاشت بدان عهد و پیمان که اعمال سابقه و افعال نکوهیده خویش را متروک دارد و

چون در این اعمال عامل و در این اشغال شاغل کشت عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت و بر حرص و طمع بیفزود و در جلب منافع و جمع دینار و در هم چشم از دین و دنیا بپوشید و در اظهار امور ناهنجار بکوشید با عموم رعایا و مرئوسین و محکومین خود بظلم و ستم پیشه و در خونریزی و آزار مردم بیباک و سفاک شد.

چون اعمال سخیفه و افعال تاخجسته او در پیشگاه امیر المؤمنین بعرض رسید عجیف بن عنبسه را در اصلاح کار و تلافی کردار او مأمور ساخت و علی بن هشام برعجیف بتاخت و آهنگ قتل او را نمود و خداوند تعالی عجیف را بواسطه نیت صادقه که در طاعت امیر المؤمنین و حسن ارادت داشت بروی نیرومند ساخت تا شر او را از خود بگردانید و اگر آنچه را که علی بن هشام در حق عجیف قصد کرده بود با انجام میرسانید و او را میکشت کار از حیز اصلاح میگذشت لکن خداوند تعالی چون چیزی را اراده فرماید البته بجای میرسد و همان میشود که خدای می خواهد .

و چون امیر المؤمنین حکم خدای را در حق علی بن هشام ممضی ساخت چنان بصواب نگرست که در حق بازماندگانش بنظر عنایت و عطوفت بنگرد و مؤاخذه نفرماید پس بفرمودهمان وظیفه و وجیبه که در زمان حیات علی بن هشام در حق زن و فرزند و اقارب او برقرار بود بعد از وی نیز مقرر و مفروض شمارند و اگر علی بن هشام در صدد قتل عجیف بر نیامدی هر آینه در عداد آنانکه در لشکر گاهش از خائنان و مخالفان مانند عیسی بن منصور و امثال او بودند میآمد یعنی مقتول نمیکشت.

و در این سال مأمون بزمین روم درآمد و صدروز در کنار لؤلؤة منزل گزید.

لؤلؤة نام آبی است در سماوه کلب و لؤلؤة الکبیره محله ایست در دمشق در خارج باب الجابیه و مأمون پس از یکصد روز مدت از آنجا بکوچید و عجیف را در لؤلؤة باز گذاشت و مردم آنجا باوی خدعه و کیدورزیدند و او را اسیر کردند و عجیف روزی چند در قید اسارت بماند و بقول طبری هشت روز اسیر بود و از آن پس او را بیرون آوردند و توفیل ملک روم بطرف لؤلؤة بیامد و بر عجیف احاطه کرد چون مأمون این

خبر را بشنید لشکرها بدانسوی بفرستاد توفیل توقف در آن مقام را جایز ندانست و قبل از وصول لشکر مأمون از آنجا بکوچید و اهل لؤلؤة امان خواسته بخدمت عجیف بیرون شدند .

و هم در این سال توفیل پادشاه روم مکتوبی بمأمون نوشته خواستار صلح شد و در آن مکتوب نام خود را مقدم بر مأمون داشته وزیرش فضل تقدیم نامه و عرض فدیة و طلب صلح کرد و آن نامه بدین صورت بود .

اما بعد فان اجتماع المختلفین علی حظهما اولی بهما فی الراى مما عاد بالضرر علیهما ولست حریا ان تدع لحظ یصل الی غیرک حظا تحوزة الی نفسک و فی علمک کاف عن اخبارک و قد کنت کتبت الیک داعیاً الی المسالمة راغباً فی فضیلة المهادنة لتضع أوزار الحرب عنا و تكون کل واحد لکل واحد ولیا و حزباً مع اتصال المرافق و الفح فی المتاجر و فك المستاسر و امن الطرق و البیضة .

فان ابیت فلا ادب لك فی الخمر و لا اذخرف لك فی القول فانی لخائض الیک غمارها آخذ علیک اسدادها شان خیلها و رجالها و ان افعل فبعدان قدمت المعذرة و اقلت بینی و بینک علم الحجة و السلام .

همانا دو تن که مختلف باشند اگر اجتماع خود را برخط و بهره خود مقرر دارند برای ایشان شایسته تر و سزاور تر از آن است که بچیزی اقدام نمایند که بر ضرر ایشان بازگشت گیرد و هیچ لایق و نیکونست که تو آن حظی را که برای خویشتن مهیا داشته و حایز آن شده بدیگری موصول داری و ترا آن علم و بصیرت هست که از خبر دادن و معلوم ساختن بتو کافی است و من ازین پیش مکتوبی بتو نمودم و بمسالمت و مساهلت و مصالحت دعوت کردم و بمهادنت و آشتی راغب بودم تا شاید جنگ و خسارت محاربت و مهالك معارك بر ما چنگ نیفکند و هر يك از ما دوستدار و دولتخواه هم دیگر باشیم و هم دست و حزب یکدیگر و در متاجر و فواید و رهانیدن اسیران یکزبان شویم و طرق و شوارع و بیضه دین را مامون و محفوظ بداریم . و اگر از آن چه گویم ابا و امتناع کنی ازین پس با تو بسستی و مهادنت نروم و

قول وگفتار سهل انگار و پرده بر کار نیارم بلکه ظاهر و آشکار آنچه بایستی بجای می آورم و شسته و پرداخته و بی پوشش آنچه باید گفت میگویم و باتو بحرب میآیم و میدان حربگاه را بمردان کارزار و سواران پهنه سپار می آریم و اگر باین کار اقدام کنم بر من بحثی نخواهد بود چه تقدیم معذرت و اتمام حجت کرده ام و السلام چون این مکتوب از نظر مأمون بگذشت در جواب ملک روم رقم کرد .

اما بعد فقد بلغني كتابك فيما سألت من الهدنة و دعوت اليه من المودعة و خلطت فيه من اللين والشدّة مما استعظفت به من شرح المتاجر و اتصال المرافق و فك الاسارى و رفع القتل و القتال فلولا ما رجعت اليه من اعمال التودد و الاخذ بالحظ في تقليب الفكرة ولا اعتقد الرأى فى مستقبله الا فى استصلاح ما اوثره فى معتقبه لجعلت جواب كتابك لخيلا تحمل رجالاً من اهل الباس و النجدة و البصيرة ينازعونكم عن تكلّمك و يتقربون الى الله بدمائكم و يستقلون فى ذات الله مانا لهم من المشوكتكم .

ثم أوصل اليهم من الامداد و ابلغ لهم كافياً من العدة و العتاد هم اظماً الى موارد المنايا منكم الى السلامة من مخوف معرفتهم عليكم موعدهم احدى الحسنين عاجل غلبة او كريم منقلب غير اني رايت ان اتقدم اليك بالموعظه التي يثبت الله بها عليك الحجّة من الدعاء لك و لمن معك الى الوحدانية و الشريعة الحنيفية .

فان ابيت ففدية توجب ذمة و تثبت نظرة و ان تركت ذلك ففى يقين المعاينة لنعوتنا ما يغنى عن الابلاغ فى القول و الاغراق فى الصفة و السلام على من اتبع الهدى مکتوب تو که خواستار صلح و آشتی و مودعة و مسالمة شده بودی و از نرمی و سختی در آن اندراج داده بودی و بشرح و بسط متاجر و همدستی و رها کردن اسیران و رفع قتل و قتال سخن کرده بودی بمن رسید.

اگر نه آن بودی که چون پیک فکر را در میدان اندیشه گردش دادم و خیالترا برای جلب مودت و سود و منفعت بدانستم و اینکه اندیشه خودم در آتیه و از منه آینده جز اصلاح امور عباد و بلاد و خیر و فلاح ایشان نیست ، هر آینه جواب ترا بفرستادن سواران جنگجوی و جنگجویان فتنه خوی و مردم بصیر و کار آزمودگان

خبر مقرر میساختم تا شما را از جای برکنند و از بیخ و بن بر آورند و از ریختن خون شما به پیشگاه خالق مهر و ماه تقرب گیرند و هرگونه زحمتی از محاربت شما و شوکت و خار شما مقاسات کنند در راه رضای خدا اندک شمارند.

و چون باین حال و معرض قتل و قتال اندر آیند همه روز لشکرها بمدد ایشان بفرستم و آنچه در بایست ایشان است موجود سازم و چنان مردمی جنگ آور و پر خاشگر بی سپر دارم که بموارد منایا و چشمه سار بلایا تشنه تر از شما با بشخور عافیت و زلال سلامت باشند و فضای جهان را از خوف و خشیت بر شما تنگ و تاریک دارند و ایشان از دو حال و ادراک دو سعادت بیرون نیستند یا این است که در پهنه قتل و قتال به بهروزی و ظفر اتصال گیرند یا بشهادت بسعادت ابدی برخوردار شوند پس در هر صورت کوی سعادت و شرافت و سبقت بهره ایشان خواهد بود لکن هم اکنون چنان بسزا دیدم که بآن گونه نصایحی و مواعظی که خداوند تعالی حجت را با تو ثابت کند پیشگیری نمایم و نرا و آن مرد می را که با تو هستند بوحدانیت خدا و شریعت حنیفیه بخوانم .

پس اگر سر برزنی و از قبول اسلام امتناع نمائی بیایستی قدیم و جزیه برگردن گیری چه پرداخت آن موجب این میشود که در پناه و ذمه اسلام و اسلامیان اندر شوی و در اینحال خون و مال تو محفوظ است و اگر ازین کار و تقدیم این عمل برکنار شوی آنچه بینی برای حصول یقین تو کافی تر است از آنچه بگویند و بنویسند و بشنوی و بنگری والسلام علی من اتبع الهدی .

و هم در این سال مأمون بجانب سلغوس سفر کرد یاقوت حموی گوید سلغوس باسین مهمله و لام و غین معجمه و واو و سین ثانیه بروزن قربوس بفتح اول و ثانی حصنی است در بلاد ثغور بعد از طرسوس .

و هم در این سال علی بن عیسی القمی جعفر بن داود قمی را بفرستاد و ابواسحق بن رشید گردش را بزد مقصود از ابواسحق معتصم خلیفه است.



## بیان حوادث و سوانح سال دویست و هفدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال سلیمان بن عبدالله بن سلیمان بن علی مردمان راحج بگذاشت و در این سال حجاج بن منهال در بصره از سرای و بال بسرایی جاوید اتصال گرفت.

و هم در این سال سریج بن نعمان مسافر دیگر جهان گردید سریج باسین مهمله و جیم است .

و نیز در این سال سعدان بن بشر موصلی که از سفیان ثوری راوی بود از حسک سعدان و خار و خسک این تافته بیابان جانب راحت و سرای آخرت سپرد.

و نیز در این سال خلیل بن ابی رافع مزنی که مردی عالم و عابد بود وفات کرد پدرش جعفر بن محمد بن ابی یزید موصلی مردی فاضل بود .

و در این سال خلیفه عصر مأمون بن هارون الرشید با سحقی بن ابراهیم که در بغداد بود نامه بنوشت که جماعت قضاة و شهود و محدثین را حاضر کرده در امر قرآن مجید عقاید و آراء ایشان را آزمایش کند هر کسی اقرار کند که قرآن مخلوق محدث آفریده خداوند سبحان است او را براه خود گذارد و هر کسی ابا نماید و قرآن را مخلوق و محدث و تازه نداند در خدمت مأمون بعرض رسانند تا بآنطور که رأی مأمون قرار بگیرد در حق چنان کسی حکم نماید و این مکتوب در ماه ربیع الاول مسطور شد و نسخه آن باین صورت است:

اما بعد فان حق الله على ائمة المسلمين و خلفائهم الاجتهاد في اقامة دين الله الذي استحفظهم وموارث النبوة التي اورثهم واثم العلم الذي استودعهم والعمل بالحق في رعيتهم والتشمير لطاعة الله فيهم والله يسأل امير المؤمنين ان يوقفه لعزيمة الرشد و صريمته والاقساط فيما ولاء الله من رعيته برحمته و منته .

وقد عرف امير المؤمنين ان الجمهور الاعظم والسواد الأكبر من حشو الرعية و سفلة العامة ممن لا نظر له ولا روية ولا استدلال له بدلالة الله وهدايته ولا استضاء بنور العلم

وبرهانه في جميع الاقطار والأفاق اهل جهالة بالله وعمى عنه وضلالة عن حقيقة دينه وتوحيده والايمان به وتكوب عن واضحات اعلامه وواجب سبيله وقصور أن يقدروا الله حق قدره ويعرفوه كنه معرفته ويفرقوا بينه وبين خلقه لضعف آرائهم ونقص عقولهم وجفائهم عن التفكير والتذكر .

وذلك انهم ساووا بين الله تبارك وتعالى وبين ما انزل من القرآن قاطبقوا مجتمعين وانفقوا غير متعاجمين على انه قديم اول لم يخلقه الله ويحدثه ويخترعه وقد قال الله عز وجل في محكم كتابه الذي جعله لما في الصدور شفاء و للمؤمنين رحمة و هدى «انا جعلناه قرآناً عربياً» .

فكل ما جعله الله فقد خلقه، «وقال «الحمد لله الذي خلق السموات والارض و جعل الظلمات والنور» وقال عز وجل «كذلك نقص عليك من انباء ما قد سبق» فاخبر انه قصص لأمر احدها وتلا به متقدمها وقال «الر كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير» وكل محكم مفصل فله محكيم مفصيل والله محكم كتابه ومفصله فهو خالقه و مبتدعه .

ثم هم الذين جادلوا بالباطل فدعوا الى قولهم ونسبوا انفسهم الى السنة وفي كل فصل من كتاب الله قصص من تلاوته مبطل قولهم ومكذب دعواهم يرد عليهم قولهم ونحلتهم ، ثم اظهروا مع ذلك انهم أهل الحق والدين والجماعة وان من سواهم اهل الباطل والكفر والفرقة .

فاستطالوا بذلك على الناس وغروا به الجهال حتى مال قوم من اهل السمات الكاذب والتخشع لغير الله والتكشف لغير الدين الى موافقتهم عليه ومواطنتهم على سيء آرائهم تزيناً بذلك عندهم وتصنعاً للرياسة والعدالة فيهم .

فتركوا الحق إلى باطلهم واتخذوا دون الله وليجة إلى ضلالتهم فقبلت بتزكيتهم لهم شهادتهم ونفذت احكام الكتاب بهم على دخل دينهم ونغل اديمهم وفساد نياتهم و يقينهم وكان ذلك غايتهم التي اليها أجروا واياها طلبوا في متابعتهم والكذب على مولاهم وقد اخذ عليهم ميثاق الكتاب الا يقولوا على الله الا الحق و درسوا ما فيه

اولئك الذين اصمهم الله و اعمى ابصارهم افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها.

فرأى امير المؤمنين ان اولئك شر الامة وروس الضلالة المنقوصون من التوحيد خطأ والمخسوسون من الايمان نصيباً و اوعية الجهالة و اعلام الكذب و لسان ابليس الناطق في اوليائه و الهائل على اعدائه من اهل دين الله و احق من يتهم في صدقه و تطرح شهادته و لا يوثق بقوله و لا عمله فانه لا عمل الا بعد يقين و لا يقين الا بعد استكمال حقيقة الإسلام و اخلاص التوحيد و من عمى عن رشده و حظه من الايمان بالله و توحيده كان عما سوى ذلك من عمله و القصد في شهادته اعمى و اضل سبيلاً .

و لعمر امير المؤمنين إن احبى الناس بالكذب في قوله و تخرص الباطل في شهادته من كذب على الله و وحيه و لم يعرف الله حقيقة معرفته و ان اولاهم برد شهادته في حكم الله و دينه من رد شهادة الله على كتابه و بهت حق الله . بباطله

فاجمع من بحضرتك من القضاة و اقرا عليهم كتاب امير المؤمنين هذا اليك فابدء بامتحانهم فيما يقولون و تكشفهم عما يعتقدون في خلق الله القرآن و احداثه و اعلمهم ان امير المؤمنين غير مستعين في عمله و لا واثق فيما قلده الله و استحفظه من امور رعيته بمن لا يوثق بدينه و خلوص توحيده و يقينه

فاذا اقروا بذلك و وافقوا امير المؤمنين فيه و كانوا على سبيل الهدى و النجاة فمرهم بنص من يحضرهم من الشهود على الناس و مسألتهم عن علمهم في القرآن و ترك اثبات شهادة من لم يقرانه مخلوق محدث و لم يره و الامتناع من توقيعها عنده

و اكتب الى امير المؤمنين بما ياتيك عن قضاة اهل عملك في مسألتهم و الامر لهم بمثل ذلك ثم اشرف عليهم و تفقد أنا رهم حتى لا تنفذ احكام الله الا بشهادة اهل البصائر في الدين و الاخلاص للتوحيد و اكتب الى امير المؤمنين بما يكون في ذلك انشاء الله و كتب في شهر ربيع الاول سنة 218 .

پس از سپاس ایزد و ثنای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز مینماید که حق خداوند برحق بر پیشوایان مسلمانان و خلفای ایشان اجتهاد ورزیدن و کوشش نمودن در بیای داشتن دین و آئین خداوندی است که حفظ آن را بر ایشان واجب گردانیده و موارد نبوتی که بوراثت

ایشان نهاده و برگزیدن علمی است که در ایشان بودیعت سپرده است و عمل نمودن بحق و حکم حق است در میان رعیت ایشان و کسانی که در محکومیت و مأموریت ایشان مقرر داشته و کمر بر میان بستن در طاعت خداوند است در میان ایشان .

و امیرالمؤمنین از یزدان جهان آفرین خواستار میشود که او را برای عزیمت و صریمت رشد و عدل و داد آوردن در آن رعایا و برا یا که خداوند تعالی ایشان را در تحت حکومت و امارت او مقرر ساخته موفق فرماید برحمته و منته همانا در پیشگاه امیرالمؤمنین روشن و مبرهن است که جمهور برایا و رعایا و مردمان سفله عوام را نظری و رویتی و استدلالی بدلالیت و هدایت خدای متعال و استصنائتی بنور علم و برهان آن در تمامت اقطار و آفاق نیست .

بیشتر مردم بحضرت احدیت در حالت جهالت و عدم بینائی و ظلمت کوری و از حقیقت دین و توحید خدا و ایمان به یزدان به از اعلام واضحه و نشانهای آشکار اوراه راست و واجب در عالم بازگشت و نکوب و قصور هستند و چنانکه باید بر عظمت و ابهت یزدانی و عرفان سبحانی شناسا نیستند و از ضعف و سستی آراء و نقصان عقول و تجافی از تفکر و تذکره در وجودات غیر کامله ایشان موجود است در میان آفریننده و آفریده شده فرق و جدائی نیاورند .

و این حال و این ضعف دانش و مقال و عدم امتیاز که در ایشان است برای این است که این جماعت جهال و ضلال خداوند تبارک و تعالی را با آنچه خود فرو فرستاده است از قرآن یکسان دانسته اند یعنی چنانکه خدای را مخلوق نمیدانند قرآن را نیز مخلوق و محدث نمیخوانند و بجمله سر بر آورده و عقیدت بر عقیدت نهاده و ندانسته مجتمع و متعاجم بر آن گردیدند که قرآن قدیم اول است یعنی مسبق باولی و بدایتی و حدودی نیست و خدای قرآن را خلق و احداث و اختراع نفرموده است و حال اینکه خدای عزوجل در کتاب محکم و قرآن کریم خود که شفای آنچه در صدور و قلوب است و برای مؤمنان رحمت و هدایت گردانیده است میفرماید بدرستیکه ما این قرآن را قرآنی بلسان عرب گردانیدیم و آنچه را که خداوند نسبت بجعل بدهد و بگوید

جعلہ اللہ بمعنی خلفہ اللہ است یعنی آفرید قرآن را .

و میفرماید حمد مخصوص بخداوندی است که آسمانها و زمینها را بیافرید و گردانید ظلمات و نور را یعنی آفریده نور و ظلمت را، هم خداوند عز و جل میفرماید بر این گونه حکایت کردیم بر تواز اخبار پیشینان پس خداوند خبر میدهد که قرآن قصها و داستانها است بر اموری که بعد از آن احداث فرموده است و تالی ساخته است بآن پیشینان آن را و میفرماید قرآن کتابی است که استوار گردانیده است آیات آنرا پس از آن تفصیل داده شده است از جانب خداوند حکیم خبیر ، و هر چیزیکه استوار کرده شده و تفصیل داده شده باشد بناچار استوار کننده و مفصل کننده میخواهد و خداوند کتاب خود را محکم و استوار و مفصل ساخته است و چون چنین باشد پس خداوند قرآن را بیافریده و ابتداء و اختراع آن را بفرموده است .

پس آنکسان که بر خلاف این عقیدت رفته اند و قرآن را مخلوق و محدث نمیشمارند مردمی هستند که بیاطل مجادله کنند و بقول و عقیدت خودشان مردمان را بخوانند و خودشان را بسنت نسبت دهند و حال اینکه در هر فصلی از کتاب خدای تعالی داستانها از تلاوت آن است که مبطل قول ایشان و تکذیب کننده دعوی ایشان است و رد مینماید و باز میگرداند قول ایشان را و غلط و خطای ایشان را برایشان و این جماعت با این قول و عقیدت باطل که دارند چنان ظاهر مینمایند که ایشان اهل حق و دین و موافق جماعت و سنت هستند و آنانکه برخلاف عقیدت ایشان هستند بر باطل رفته اند و کافر هستند و اهل فرقت و مخالفت هستند و از طریق حق و اسلام جدائی گیرند و باین وسیله و عقیدت بر مردمان دست تطاول در از کنند و گروه جهال را باین عنوان فریفته گردانند .

و این وسوسه این جماعت بآنجا کشیده است که مردمی که دروغ گوی هستند و در خدمت مخلوق تخشع و فروتنی نمایند و بغیر از دین مبین نقشف جویند بموافقت ایشان بر این عقیدت و مواطات ایشان بر آراء نکوهیده ایشان روزگار سازند تا باین

وسيله نزديشان مزين و مطلوب گردند و در ميان ايشان ساخته رياست و عدالت باشند و خود را شايسته اين مقام شمارند.

لاجرم حق را بگذاشتند و بباطل گرويدند و بيرون از خداوند متعال اين حال را وليجه و بطانه و خاصه خود گردانيدند و وسيله براي ضلالت و گمراهي خود نمودند و مردم عوام باين وسائل نکوهيده ايشان فریب خورده شهادت ايشان را مقبول و اقوال ايشان را مقرون بحق و تزکيه ايشان را صحيح دانستند و احکام قرآنی را بوجود رویت و عقیدت ايشان نافذ بشمردند .

با آن حالت دغل و شيايی و نغل و فساد و تباهی اديم و نيات ناخجسته و يقين بيرون از صواب آنها و اين حال و اين اقوال و عقايد باطله ايشان پايان اندیشه و نهايت خيال و آرزوی ايشان بود که بدان روش و طريقت روان و آن را مطلوب خودشان در متابعت ايشان و کذب و دروغ بر مولى و هادى خودشان آوردن است و حال اينکه عهد و ميثاق کتاب خداى برايشان اخذ شده است که برای خداوند تعالی جز بحق و سخن بحق و راستی و درستی نگویند و آنچه در قرآن و آن پیمان است درس بگیرند ايشان کسانی هستند که خداوند کر ساخته است و کور فرموده است ابصار ايشان را آيادر کار قرآن بتدبر نميروند يا بر دلها است ققلهای آن .

ازين روی و باين سبب اميرالمؤمنين را چنان در نظر آمد که اين جماعت بدترين امت و رؤس گمراهی و ضلالت هستند و از زلال توحيد خداوند متعال کم بهره هستند و اختر بخت و طالع ايشان در آسمان حظ و نصيب نحس و ناخجسته است .

و اين چنين مردم اوعيه جهالت و اعلام کذب و ضلالت و لسان ابليس باشند که در اوليائي خود ناطق و بر اعداي خود از اهل دين خدای مایل هستند و شايسته و سزاوارند که در صدق و راستی خودشان متهم باشند و گواهی و شهادت ايشان مطروح و مردود گردد و بقول و عمل او وثوق نگیرند چه بعد از يقين عملی و بعد از استکمال حقيقت اسلام و اخلاص توحيد يقيني نيست و هر کس چشم بيش اواز رشد خودش و

حظ او از ایمان بخدای و توحید خدای کور باشد در سایر امور و اعمال و قصد او در شهادتش کور و گمراه تر است .

سوگند بزنگانی امیرالمؤمنین که سزاوارترین مردمان باینکه او را کاذب خوانند و شهادتش را بدروغ منسوب دارند و او را بباطل قائل شوند کسی است که بر خدای و آنچه خدای وحی کرده است دروغ بنهد و خدای را بحقیقت نشناسد و بدرستی که لایق ترین مردمان باینکه شهادت او را در حکم خدا و دین خدا مردود شمارند آنکس باشد که شهادت خداوند را بر کتاب خدای رد کند و حق خداوند را بباطل خودش متهم و به بهتان منسوب آورد .

پس جماعت قضاتی را که در دار الحکومه خود حاضر میبینی جمله را فراهم کن و این مکتوب امیرالمؤمنین را که بتور قم شده است برایشان فروخوان و بامتحان و آزمایش قضات شروع نمای و در آنچه میگویند و از آنچه در باب خلق قرآن که خداوندش بیافریده و احداث فرموده بیازمای و مکشوف بگردان و ایشان را معلوم بدار که امیر المؤمنین یعنی مأمون در عمل و کار ملک و مملکت خودش و آنچه خداوند او را بآن مقلد ساخته و در رعایت رعیت بدو گذاشته استعانت نمیجوید و وثوق نمی گیرد و بمعاونت و معاضدت نمیخواند کسی را که بدین او و خلوص توحید و یقین او اطمینان و وثوق کامل نداشته باشد .

و چون این جماعت قضاة باین امر اقرار و با امیرالمؤمنین در این امر و عقیدت موافقت و برطریقهدی و سبیل رستگاری ثابت بودند پس ایشان را بنص کسانی که نزدایشان حاضر شده اند از آنانکه بر مردمان شاهدند و پرسش ایشان را از علم ایشان در کار قرآن و ترك اثبات شهادت آنکس که اقرار ندارد که قرآن مخلوق و محدث است و باین رأی و عقیدت نمیروند و از توقیع در آن امر امتناع دارد مأمور بدار و آنچه از عقیدت و قول قضاة اهل عمل تو در مسئله ایشان و امر کردن آنان را بمانند همان امر که باین جماعت نمودی بامیر المؤمنین بنویس .

و از آن پس بر حال و عقاید و اقوال ایشان مشرف شو و آثار و علامات و دلالات ایشان را تفقد و پژوهش کن تا ازین پس احکام خداوندی جز بشهادت کسانی که در کار دین و اخلاص در توحید بصیرت دارند نافذ نگردد و در این باب هر چه روی داده است انشاء الله تعالی بأمیر المؤمنین در قلم آور فی شهر ربیع الاول سال دویست و هجدهم مکتوب شد .

و همچنین مأمون با اسحق بن ابراهیم رقم کرد که هفت تن را بدرگاه او بفرستد ازین جمله : محمد بن سعد کاتب واقفی و دیگران بوسلم مستملی یزید بن هارون ، و دیگری یحیی بن معین ، و دیگر زهیر بن حرب ابو خیثمه ، و دیگر اسمعیل بن ابی مسعود ، و دیگر احمد بن الدورقی ، و دیگر اسمعیل بن داود بودند .

پس این اشخاص را بخدمت گسیل دادند و مأمون آنجمله را بازمایش در آورد و از ایشان پرسش کرد که قرآن مخلوق است بجمله جواب دادند که قرآن مخلوق است و مأمون بفرمود تا ایشان را بمدینه السلام بغداد فرستادند.

و اسحق بن ابراهیم ایشان را بسرای خود در آورد و قول و عقیدت ایشان را در حضور فقهاء و مشایخ آشکار ساخت و با آنجماعت نیز که از اهل حدیث بودند نیز بهمان طور که بمأمون جواب داده بودند پاسخ دادند پس اسحق آنجماعت را رها ساخت و براه خود بگذاشت و این کار و کردار را که اسحق بن ابراهیم با آنجماعت بجای گذاشت بفرمان مأمون بود و پس ازین جمله مأمون با اسحق بن ابراهیم نوشت :

«اما بعد فان من حق الله على خلفائه في ارضه وأمنائه على عباده الذين ارتضاهم لاقامة دينه وحملهم رعاية خلقه في ارضه وامضاء حكمه وسننه والالتزام بعدله في بريته ان يجهد والله انفسهم وينصحواله فيما استحفظهم وقلدهم ويدلوا عليه تبارك اسمه وتعالى بفضله العلم الذي اودعهم والمعرفة التي جعلها فيهم ويهدوا اليه من زاغ عنه ويردوا من ادبر عن امره وينهجوا لرعاياهم سمت نجاتهم ويقضوا على حدود ايمانهم وسبيل فوزهم وعصمتهم ويكشفوا لهم عن مغطيات امورهم ومشتبهاتها عليهم بما يدفعون الريب عنهم ويعود بالضياء والبيئة على كافتهم وان يؤثروا ذالك من ارشادهم وتبصيرهم اذكان جامعاً



لفنون مصانعهم ومتضمناً لحظوظ عاجلتهم وأجلتهم ويتذكر واما الله مرصد من مسائلهم عما حملوه ومجازاتهم بما اسلفوه وقدموا عنده وما توفيق امير المؤمنين الا بالله وحده و حسبه الله وكفى به .

ومما بينه امير المؤمنين برويته وطالعه بفكره فتبين عظيم خطره وجليل ما يرجع في الدين من وكفه وضرره ما ينال المسلمون بينهم من القول في القرآن الذي جعله الله اماماً لهم واثراً من رسول الله صلى الله عليه وآله وصفيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم باقياً لهم واشتباهاه على كثير منهم حتى حسن عندهم وتزين في عقولهم الا يكون مخلوقاً .

فتعرضوا بذلك لدفع خلق الله الذي بان به عن خلقه وتفرد بجلالته من ابتداع الاشياء كلها بحكمته وانشائها بقدرته والتقدم عليها باوليته التي لا يبلغ اولها ولا يدرك مداها وكان كلشيء دونه خلقاً من خلقه وحدثاً وهو المحدث له وكان القرآن ناطقاً به ودالاً عليه وقاطعاً للاختلاف فيه ، وضاهوا به قول النصارى في ادعائهم في عيسى بن مريم انه ليس بمخلوق ان كان كلمة الله والله عز وجل يقول انا جعلناه قرآناً عربياً وتأويل ذلك انا خلقناه كما قال جل جلاله وجعل منها زوجها ليسكن اليها وقال وجعلنا الليل لباساً وجعلنا النهار معاشاً وجعلنا من الماء كل شيء حي ."

فسوى عزوجل بين القرآن وبين هذه الخلائق التي ذكرها في شية الصنعة واخبرانه جاعله وحده فقال انه لقرآن مجيد في لوح محفوظ فقال ذلك على احاطة اللوح بالقرآن ولا يحاط الا بمخلوق.

وقال لنبية صلى الله عليه وآله لا تحرك به لسانك لتعجل به وقال ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث وقال ومن اظلم ممن افترى على الله كذباً او كذب بأياته واخبر عن قوم ذمهم بكذبهم انهم قالوا ما انزل الله على بشر من شيء ثم اكذبهم على لسان رسوله فقال لرسوله قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسى .

فسمى الله تعالى القرآن قرآناً وذكرأ وإيماناً ونوراً وهدى و مباركاً وعربياً و

قصصاً فقال نحن نقص عليك احسن القصص بما أوحينا اليك هذا القرآن وقال قل لئن اجتمعت الجن والانس على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله وقال قل فأتوا

بعشر سور مثله مفتریات وقال لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه فجعل له اولاً وآخراً ودل عليه انه محدود مخلوق .

وقد عظم هؤلاء الجهلة بقولهم في القرآن التلم في دينهم والجرح في امانتهم و سهلوا السبيل لعدو الاسلام و اعترفوا بالتبديل والاحاد على قلوبهم حتى عرفوا و وصفوا خلق الله و فعله بالصفة التي هي الله وحده و شبهوه به والاشباه اولى بخلقه.

وليس يرى امير المؤمنين لمن قال بهذه المقالة حظاً في الدين ولا نصيباً من الايمان واليقين ولا يرى ان يحل احداً منهم محل الثقة في امانة ولا عدالة ولا شهادة ولا صدق في قول ولا حكاية ولا تولية لشيء من امر الرعية و ان ظهر قصد بعضهم و عرف بالسداد مسدد فيهم فان الفروع مردودة الى اصولها ومحمولة في الحمد والذم عليها و من كان جاهلاً بامر دينه الذي امره الله به من وحدانيته فهو بما سواه اعظم جهلاً و عن الرشدي غيره اعمى و اضل سبيلاً .

فاقرأ على جعفر بن عيسى و عبد الرحمن بن اسحق القاضي كتاب امير المؤمنين بما كتب به اليك و انصصهما على علمهما في القرآن و اعلمهما ان امير المؤمنين لا يستعين على شيء من امور المسلمين الا يمين و ثق باخلاصه و توحيده و انه لا توحيد لمن لم يقر بان القرآن مخلوق.

فان قالوا بقول امير المؤمنين في ذلك فتقدم اليهما في امتحان من يحضر مجالسهما بالشهادات على الحقوق و نصهم عن قولهم في القرآن فمن لم يقل منهم انه مخلوق ابطلاً شهادته و لم يقطعاً حكماً بقوله و ان ثبت عفاًه بالقصد و السداد في امره .

و افعل ذلك بمن في سائر عمالك من القضاة و اشرف عليهم اشرافاً يزيد الله به ذا البصيرة في بصيرته و يمنع المرتاب من اغفال دينه و اكتب الى امير المؤمنين بما يكون منك في ذلك انشاء الله.

پس از ستایش خداوند محمود و نیایش محمد محمود مکشوف همی دارد که از جمله حقوق خداوند تعالی بر کسانیکه از جانب یزدان در مملکت جهان بخلیفتی او منصوب و بر آن بندگان ایزد سبحان که بآئین ایزدی کامکار هستند امین ساخته و برای

اقامت دین مبین برگزیده رعایت و حفاظت بندگان خود را بدست کفایت ایشان و امضای حکم و سنت خود را بیمن درایت ایشان و اتمام آن را بعدل خود در مخلوفش مقرر فرموده این است که این خلفاء و امناء در راه خدا جهاد و کوشش نمایند و در کار و دایع ایزدی و اصلاح حال ایشان و نصایح و مواعظ و پند و راهنمایی ایشان و طلب رضای خدا مساعی مشکوره بجای آورند و جماعتی را که خدای در تحت امارت و ریاست ایشان مقرر داشته همیشه محفوظ و بحضرت خداوند حفیظ دلالت و به پیشگاه آفریننده سفید و سیاه تبارك اسمہ و تعالی راهنمایی فرمایند .

و بدستیاری آن علم و دانشی که خدای تعالی باین خلفا و امنای خود بودیعت گذاشته و آن گوهر معرفتی که در صدور و قلوب ایشان بامانت سپرده هر کس را که از خدای غافل و بی خبر و منصرف شده و از اوامر الهی روی بر کاشته براه راست در آورند و بنهج نجات و حدود ایمان بازگردانند و راه فیروزی و برخورداری و عصمت ایشان را بایشان نمایان نمایند و امور پوشیده و مشتبه را از بهر ایشان بآنچه غبارشک و ریب را بزداید مکشوف سازند.

و ایشان را از ظلمات جهل و غمرات غفلت و خطرات خسارت بجلوات نباهت و شرفات روشنائی و درایت در آورند و این هدایت را بر تمام مطالب برگزینند و در ارشاد و تبصیر و بینش و بینائی ایشان دریغ نکنند و در اصلاح امور معاشیه و معادیه و دنیویه و اخرویہ ایشان مسامحت نورزند و آنچه را که خدای از آنجماعت خواسته و در کمین گاه ایشان و اطاعت یا مخالفت ایشان است بایشان باز نماید و ایشان را باجرای تکالیف دینیه ایشان باز دارد و از مجازات ایشان غفلت نکند.

و امیرالمؤمنین را جز بخداوند یگانه توفیقی نیست و خداوند او را در هر کاری کافی است و آنچه را که امیرالمؤمنین بدستیاری رویت خودمبین ساخته و بفکر عمیق و اندیشه دقیق و پندار رقیق و تأمل حقیق خود مطالعه کرده و خطر عظیم و خطب عمیم آن که بازگشت آن بدین مبین است بروی مکشوف و آشکار گردیده است و عیب و

ضرر و خسرايش را بدانسته اين قضيه و بليه ايست كه مسلمانان را در باب قرآن مجيدى كه خداوند تعالى آن را امام ايشان ساخته و از رسول خدا و صفى خدا محمد صلى الله عليه وآله وسلم براى ايشان اثرى باقى و نشانى پابنده و نماينده گرداننده است سخنى در ميان آورده اند و اين مطلب بر بيشتر اين مردم مشتبه مانده است چندانكه در انظار ايشان اين عقيدت ايشان بسى مستحسن و در عرصه عقول ايشان مزين آمده است كه چنان دانند كه قرآن مخلوق نيست.

و بواسطه اين عقيدت و اين تصور و تخيل دفع ميكنند آنچه را كه خداوند تعالى بيافريده است و بآن خلقت از مخلوقين خود ممتاز گشته با آنكه خداى سبحان بجلالت و عظمت خودش بخلقت و ابتداء تمامت اشياء بحكمت خود و انشاء آن بقدرت خود و تقدم بر تمام موجودات بآن اوليت و آغازيت خودش كه نه باغازش همساز و نه با نجامش هم راز توانند شد متفرد و هرچه جز آن ذات حى قيوم باقى ازلى ابدى سرمدى است خلقى از مخلوقات وحدتى از محدثات او است و اگر چه قرآن خودش بمخلوقيت خودش ناطق و بر آن دال و اختلاف در آن را يعنى آيا مخلوق است يا نيست قاطع است و مى نمايد كه مخلوق است .

و در اين عقيدت و قول خود با جماعت نصارى كه عيسى را گويند مخلوق نيست و كلمه الله است مشابه و مضاهى و هم رنگ و هم آهنگ شده اند و حال اينكه خداوند تعالى ميفرمايد ماگرداننده ايم قرآن را قرآنى عربى و معنى جعلناه در اينجا خلقناه است يعنى بيافريده ايم قرآن را چنانكه مى فرمايد و جعل منها زوجها يعنى بيافريد از آن زوج او را تا زوج او بزوجه سكون و آرامش بجويد كه بمعنى آفريدن است.

و ميفرمايد و گردانيديم شب را لباس و روز را معاش يعنى آفريديم، و گردانيديم از آب هر چيزى رازنده يعنى آفريديم از آب پس خداوند عزوجل از حيثيت آفريدن و آفريدگى قرآن را با اين مخلوقات يكسان و جمله را مصنوع خود شمرده و خبر داده است كه خودش آفرينده آن است به تنهائى .

و فرموده «انه لقرآن مجيد في لوح محفوظ» و اين كلام از آنجا است كه لوح بر قرآن محيط است و جز بچيزى كه مخلوق باشد احاطه نتوان كرد و هم ساير آيات مسطوره كه بعد از ختم اين ترجمه بشرح و بيان آن اشارت خواهد شد و خداوند ميفرمايد

« لا یأتیه الباطل » الی آخر الآیة پس خداوند تعالی برای قرآن اول و آخر قرار داده است و این حال دلالت بر محدودیت و مخلوقیت قرآن دارد.

و این جماعت جهال در این قول خود در باب قرآن که مخلوقش نمیدانند ثلمه عظیم و رخنه بزرگ در دین خودشان افکنده اند و جرحی در امانت خود راه داده اند و برای دشمن اسلام راه را صاف و هموار ساخته اند و به تبدیل و الحاد بقلوب خودشان اعتراف کرده اند حتی اینکه مخلوق خدای را بصفتی متصف داشته اند که به خداوند تعالی به تنهایی اختصاص دارد یعنی گفته اند قرآن مخلوق نیست و عدم مخلوقیت مخصوص بذات کبریای خالق است.

و تشبیه نموده اند در این صفت قرآن را بخداوند خالق یگانه و حال اینکه همانند شمردن و شبیه گردانیدن چیزی را بچیزی شایسته مخلوق خالق است نه مناسب خالق بی شبه و مثال و امیرالمؤمنین آنمردمی را که قائل باین مقاله باشند متدین و مؤمن و دارای گوهر ایقان و در امانت و عدالت و شهادت و صدق در قول و حکایت و حدیث و تولیت در امور رعیت محل وثوق و اعتماد نمیشمارد و اگرچه پاره از ایشان اظهار اقتصاد نمایند و از مسدودی بسداد معرفی شوند محل عنایت نتوانند بود چه فروع باصولش مردود است و درزم و قدح بر اصول محمول میشود و هر کس با مردین و آئین که خداوندش از حیثیت افراد بوحدانیت خدای امر کرده جاهل باشد چنین کسی بآنچه جز این امر است جهلش عظیم تر و از رشد بینائی در غیر از آن کورتر است و گمراه تر .

پس این نامه امیرالمؤمنین را بر جعفر بن عیسی و عبدالرحمن بن اسحق قاضی قرائت کن و علم ایشان را در امر قرآن بصراحت و تنصیص بازدان و بر ایشان معلوم بدار که امیرالمؤمنین بر آنکس که باخلاص و توحید او وثوق نداشته باشد او را در هیچ امری از امور مسلمانان شایسته مداخلت و اعانت و معاونت نمیداند و آنکس را که مقرر بان نباشد که قرآن مخلوق است و فانی میگردد موحد نمی خواند .

پس اگر جعفر و عبدالرحمن بقول و اعتقاد امیر المؤمنین قائل و معتقد باشند و قرآن را مخلوق بدانند با ایشان مقرر دار که آنجماعتی را که در محضر ایشان و

مجالس ایشان و محکمه ایشان برای شهادت و گواهی دادن بر حقوق حاضر میشوند امتحان نمایند و قول و عقیدت ایشان را در کار قرآن مصرح و منصوص گردانند.

پس اگر از میانه ایشان کسی باشد که قائل بمخلوقیت قرآن نباشد شهادت او را باطل و بیهوده نمایند و هیچ حکمی را بقول و شهادت ایشان قطع نکنند و فیصل ندهند و اگر چه عقیدت و سخن او را در مخلوق ندانستن قرآن و عفاف او را بقصد و سداد ثابت و مقرون یافتند همچنان محل وثوق ندانند و شهادتش را مقبول نخوانند .

و براین روش و طریقت با سایر قضات و حکامی که در حوزه عمل تو هستند معمول بدار و جز آنانرا که قائل بمخلوقیت قرآن باشند داخل امور و مسموع الشهاده مشمار اگر چه در سایر صفات و اطوار و احوال و رشد و سداد محل اعتماد باشند و برایشان مشرف و مراقب باش بدانگونه اشرافی که خداوند تعالی صاحب بصیرت را بر بصیرتش بیفزاید و مرتاب و شک آورنده را از اغفال در امور دینیه اش بازگرداند و از آنچه از ترویج نماید و در انجام امر بعرضه ظهور پیوندد بخواست خدای تعالی بامیر المؤمنین رقم کن .

طبری در تاریخ خود بعد از نگارش این نامه مینوید چون نامه مأمون باسحق بن ابراهیم رسید جماعتی از فقهاء و محدثین و حکام را بخواند و ابوحسان زیادی و بشر بن ولیدکندی و علی بن ابی مقاتل و فضل بن غانم و ذیال بن هیثم و سجاده و قواریری و احمد بی حنبل و قتیبه و سعدویه و اسطی و علی بن جعد و اسحق بن ابی اسرائیل و ابن الهرش و ابن علیة الاکبر و یحیی بن عبدالرحمن عمری و شیخی دیگر از فرزندان عمر بن خطاب که قاضی رقه بود و ابو نصر تمار و ابو معمر قطیعی و محمد بن حاتم بن میمون و محمد بن نوح مضروب و ابن الفرخان و جماعتی دیگر را که از جمله ایشان نضر بن شمیل و ابن علی بن عاصم و ابو العوام بزاز و ابن شجاع و عبدالرحمن بن اسحق بود احضار نمود چون جملگی را بمجلس اسحق در آوردند نامه مأمون را دو دفعه برایشان قرائت کرد و گفت هر دو نامه و مقاله امیرالمؤمنین را مکرر باز نمودم و بهمه بشناختم و اینک این نامه امیر المؤمنین است که تجدید شده است و همه میبینید و میشنوید و فهمیدید.

آنگاه روی با بشر بن ولید آورد و گفت در امر قرآن چه میگوئی وی گفت مقاله امیر المؤمنین را مکرر شنیده و دانسته ام اسحق گفت اینک نیز چنانکه می بینی مجدداً

رقم کرده است بشر گفت من میگویم قرآن کلام خداوند سبحان است اسحق گفت سؤال ازین نبود که گوئی کلام خدای است آیا قرآن مخلوق است؟ گفت خداوند خالق همه چیز است اسحق گفت آیا قرآن چیزی نیست یعنی داخل اشیاء و از جمله مخلوقات نیست گفت قرآن شیء است .

اسحق گفت پس در اینصورت که شیء باشد مخلوق است بشر گفت قرآن خالق نیست اسحق گفت من ازین سخن از تو پرسیدم آیا قرآن مخلوق است یا نیست گفت از آنچه تو را گفتم بهتر نتوانم گفت و من از امیرالمؤمنین عهد میطلبم که در امر قرآن سخن نکنم و جز اینکه گفتم در امر قرآن چیزی دیگر نمیدانم.

اینوقت اسحق بن ابراهیم رفته را که در پیش روی داشت برگرفت و بروی بخواند و او را بر مفادش واقف ساخت بشر بن ولید گفت اشهد ان لا إله الا الله احداً فرداً لم یکن قبله شیء ولا بعده شیء ولا یشبهه شیء من خلقه فی معنی من المعانی ولا وجه من الوجوه اسحق گفت بلی و من مردمان را که برجز این قائل بودند مضروب میساختم آنگاه با کاتب گفت آنچه را که بشر گفت بنویس .

بعد از آن روی با علی بن ابی مقاتل نمود که چگوئی ای علی گفت هر دو کلام امیر المؤمنین را در این باب چندین دفعه شنیده ام و مراجز آنکه شنیده شده چیزی نیست اسحق او را بآن رقعہ آزمایش نمود علی بآنچه در رقعہ بود اقرار کرد و از آن پس اسحق گفت قرآن مخلوق است گفت کلام الله است اسحق گفت ترا ازین ده پرسیدم علی گفت قرآن کلام الله است و اگر امیرالمؤمنین ما را بچیزی امر فرماید اطاعت میکنیم و گوش بفرمان میسپاریم اسحق با کاتب گفت این مقاله را بنویس .

بعد از آن با ذیال همان گفت که با علی گفته بود ذیال نیز در جواب او مانند علی بن ابی مقاتل سخن کرد بعد از آن با ابو حسان زیادی گفت ترا عقیدت بر چیست از هر چه خواهی پرس اسحق آنرقعه را بروی فروخواند و برفحای آن واقف نمود ابو حسان بر آن مضامین اقرار کرد پس از آن گفت هر کس باین قول قائل نگردد و این عقیدت را بصواب نداند کافر است .

اسحق گفت قرآن مخلوق است؟ گفت قرآن کلام الله است و خداوند آفریننده تمام اشیاء است و هر چه جز خداوند است مخلوق خالق است و امیرالمؤمنین امام و پیشوای ما است و بسبب او عامه علم را دانستیم و اوشنیده است آنچه را که ما نمیدانیم و خداوند امور ما را بدست کفایت او گذاشته و اورا مقلد بآن ساخته است و او اسباب اقامت حج و نماز ما است و مازکوة خود را بدو فرستیم و اموال را بدو تقدیم نمائیم و با او جهاد دهیم و امامت او را امامت میدانیم و اگر چیزی امر کند فرمان پذیر هستیم و از آنچه باز شدن خواهد باز شدن خواهیم و اگر ما را بخواند بدو گزائیم .

اسحق بعد ازین جمله سخنان گفت قرآن مخلوق است و ابو حسان همان سخنان را باز گفتن گرفت اسحق گفت این مقاله امیرالمؤمنین است گفت . محققاً مقاله امیر المؤمنین است و او مردمان را باین مقاله دعوت نکرده و بآن امر نفرموده است و اگر تو مرا تو خبر دهی که امیرالمؤمنین بتوامر کرده است که من بگویم هر چه مرا بآن مأمور داری میگویم چه تو کسی هستی که بر تو وثوق میرود در آنچه از جانب امیرالمؤمنین یمن ابلاغ کنی در هر چیزی پس اگر چیزی را بمن از جانب او تبلیغ نمائی بسوی آن میثوم اسحق گفت مرا امر نکرده است که چیزی بتو ابلاغ نمایم .

علی بن ابی مقاتل گفت گاهی تواند بود که قول او مانند اختلاف اصحاب رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در فرایض و مواریث باشد و مردمان را بر این امر حمل نمیداده اند ابو حسان با او گفت مرا جز اطاعت کردن و گوش بر فرمان دادن چیزی نیست هم اکنون هر چه خواهی بمن فرمان کن تا اطاعت امر کنم اسحق گفت مرا امری نفرموده است که ترا امر نمایم بلکه بمن فرمان کرده است تا تو را آزمایش کنم .

پس از آن با حمد بن حنبل روی آورد و گفت در باب قرآن چه میگوئی احمد گفت قرآن کلام یزدان است اسحق گفت آیا قرآن مخلوق است احمد گفت قرآن کلام خداوند سبحان است بر این سخن چیزی نمی افزایم اسحق بن ابراهیم احمد بن حنبل را بانچه که در رقعہ مأمون بود امتحان فرمود و چون بآن مقام رسید که لیس کمثله شیء

وهو السميع البصير و از کلمه لا یشبہه شیء من خلقه فی معنی من المعانی ولا وجه من الوجوه



امساک نمود ابن البکاء الاصغر بروی اعتراض نمود و گفت اصلحك الله وی میگوید سمیع است از حیثیت اذن و بصیر است بدستیاری عین کنایت از اینکه باید قائل بتجسم باشد.

پس اسحق با احمد بن حنبل گفت معنی قول خدای تعالی سمیع بصیر یعنی شنوای بینا چیست گفت معنی آن مطابق همان و صفی است که خداوند تعالی نفس خود را بآن توصیف کرده است اسحق گفت معنی آن چیست احمد گفت نمیدانم معنی آن مطابق همان است که خدای تعالی نفس خود را بآن توصیف کرده است .

بعد از آن اسحق بن ابراهیم جماعت فقها وقضات ومحدثین را که حضور داشتند تن بتن نزدیک خواند و ایشان بجمله گفتند قرآن کلام الله است مگر این چند نفر که قتیبه ، وعبید الله بن محمد بن حسن ، وابن علیه اکبر ، وابن البکاء ، وعبد المنعم بن إدريس ابن بنت وهب بن منبه ومظفر بن مرجا مردی کور که نه از اهل فقه بود و چیزی از آن را نمیشناخت مگر اینکه خود را در این موضع در آورده بود و مردی از اولاد عمر بن الخطاب قاضی رقه وابن الاحمر باشند.

وَأما ابن البکاء الاکبر همی گفت مجعول یعنی مخلوق است چه خداوند تعالی میفرماید «انا جعلناه قرآناً عربياً» وقرآن محدث است زیرا که یزدان تعالی میفرماید «ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث» اسحق گفت پس مجعول بمعنی مخلوق است گفت بلی ، گفت پس قرآن مخلوق است گفت نمیگویم مخلوق است لکن مجعول است پس مقاله او را بر نگاشتند.

وچون اسحق از امتحان آن مردم فراغت یافت و مقالات ایشان را بنوشت ابن البکاء الاصغر در مقام اعتراض برآمد و گفت اصلحك الله همانا این دو قاضی ائمه و پیشوایان هستند چه باشد با ایشان امرکنی آن کلام را اعادت دهند اسحق گفت این دو تن هستند که بحجت امیرالمؤمنین قیام میورزند گفت خوب است با ایشان امرکنی مقال خودشان را بشنوانند تا از ایشان حکایت کنیم اسحق گفت اگر در خدمت ایشان بشهادت و گواهی شهادت دهی زود باشد که مقال ایشان را انشاء الله تعالی بشنوی .

پس از آن مقالات آنقوم را تن بتن بنوشتند و برای مأمون بفرستادند پس از آن قوم نه روز در نگ ورزیدند و از آن پس اسحق ایشان را بخواند و مکتوب مأمون که در جواب نامه اسحق بن ابراهیم درباره ایشان رسیده بود بخواند و نسخه آن باین صورت است:

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فقد بلغ امير المؤمنين كتابك جواب كتابه كان اليك فيما ذهب اليه متصنعة اهل القبلة وملتمسوا الرياسة فيما ليسوا له باهل من اهل الملة من القول في القرآن وامرك به امير المؤمنين من امتحانهم و تكشيف احوالهم و احلالهم محالهم تذكر احضارك جعفر بن عيسى و عبدالرحمن بن اسحق عند ورود كتاب امير المؤمنين مع من احضرت ممن كان ينسب الى الفقه و يعرف بالجلوس للحديث و ينصب نفسه للفتيا بمدينة السلام و قرائتك عليهم جميعا كتاب امير المؤمنين و مسألتك اياهم عن اعتقادهم في القرآن و الدلالة لهم على حظهم و اطباقهم على نفى التشبيه و اختلافهم في القرآن .

وامرك من لم يقل منهم انه مخلوق بالامساك عن الحديث و الفتوى في السر و العلانية و تقدمك الى السندی و عباس مولى امير المؤمنين بما تقدمت به فيهم الى القاضيين بمثل ما مثل لك امير المؤمنين من امتحان من يحضر مجالسهما من الشهود و بث الكتب الى القضاة في النواحي من عملك بالقدوم عليك لتحملهم و تمتحنهم على ما حد. امير المؤمنين و تثبيتك في آخر الكتاب اسماء من حضر و مقالاتهم .

وفهم امير المؤمنين ما اقتصصت و امير المؤمنين يحمد الله كثيراً كما هو اهله و يسئله أن يصلى على عبده و رسوله محمد صلى الله عليه وآله وسلم و يرغب الى الله في التوفيق لطاعته و حسن المعونة على صالح نيته برحمته.

وقد تدبر امير المؤمنين ما كتبت به من أسماء من سالت عن القرآن و مارجع اليك فيه كل امرئ منهم و ما شرحت من مقالاتهم.

فاما ما قال المغرور بشر بن الوليد في نفى التشبيه و ما امسك عنه من ان القرآن مخلوق و ادعى من تركه الكلام في ذلك و استعباده امير المؤمنين فقد كذب بشر في ذلك و كفر و قال الزور و المنكر و لم يكن جرى بين امير المؤمنين و بينه في ذلك و لا في غيره

عهد ولا- نظر اكثر من اخباره امير المؤمنين من اعتقاده كلمة الاخلاص والقول بان القرآن مخلوق فادع به اليك واعلمه ما اعلمك به اميرالمومنين من ذلك وانصصه عن قوله في القرآن واستتبه منه فان اميرالمومنين يرى ان تستتبه من قال بمقالته ان كانت تلك المقالة للكفر الصراح والشرك المحض عند امير المؤمنين فان تاب منها فاشهر امره و امسك عنه وان اصر على شركه ودفع ان يكون القرآن مخلوقا بكفره والحاده فاضرب عنقه وابعث الى اميرالمومنين برأسه انشاء الله .

وكذلك ابراهيم ابن المهدي فامتحنه بمثل ما تمتحن به بشراً فانه كان يقول بقوله وقد بلغت اميرالمومنين به ببالغ فان قال ان القرآن مخلوق فاشهر امره واكشفه والا فاضرب عنقه وابعث الى اميرالمومنين برأسه انشاء الله .

واما على بن ابي مقاتل فقل له الست القائل لامير المؤمنين انك تحلل وتحرم والمكلم له بمثل ماكلمته به معالم يذهب عنه ذكره .

واما الذيال بن الهيثم فاعلمه انه كان في الطعام الذي كان يسرته في الانبار وفيما يستولى عليه من امر مدينة امير المؤمنين ابي العباس ما يشغله وأنه لو كان مقتنيا آثار سلفه و سالك مناهجهم ومحتديا سبيلهم لما خرج الى الشرك بعد ايمانه.

اما احمد بن يزيد المعروف بابي العوام وقوله انه لا- يحسن الجواب في القرآن فاعلمه انه صبي في عقله لا في سنه جاهل وانه ان كان لا يحسن الجواب في القرآن فسيحسنه اذا اخذه الناديب ثم ان لم يفعل كان السيف من وراء ذلك ان شاء الله .

واما احمد بن حنبل وما تكتب عنه فاعلمه ان امير المؤمنين قد عرف فحوى تلك المقالة وسبيله فيها واستدل على جهله و آفته بها .

واما الفضل بن غانم فاعلمه انه لم يخف على اميرالمومنين ما كان منه بمصر وما اكتسب من الاموال في اقل من سنة وما شجر بينه وبين المطلب بن عبد الله في ذلك فانه من كان شأنه شأنه وكانت رغبته في الدينار والدرهم رغبة فليس بمستكر ان يبيع ايمانه طمعاً وإيثاراً لعاجل نفعهما وانه معذالك القائل لعلى بن هشام ما قال والمخالف له فيما خالفه فيه فما الذي حال به عن ذلك ونقله الى غيره .

واما الزيادة فاعلمه انه كان منتحلاً ولا اول دعى كان في الاسلام خولف فيه حكم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان جديراً ان يسلك مسلكه فانكر ابو حسان ان يكون مولى لزيد او يكون مولى لاحد من الناس او ذكر انه انما نسب الى زيد لامر من الأمور .

و اما المعروف بابي نصر التمار فان امير المؤمنين شبه خساسة عقله بخساسة متجره واما الفضل ابن الفرخان فاعلمه انه حاول بالقول الذي قاله في القرآن اخذ الودائع التي اودعها اياه عبدالرحمن بن اسحاق وغيره تربصاً بمن استودعه وطمعاً في الاستكثار الماصار في يده ولا سبيل عليه عن تقادم عهده و تطاول الايام به فقل لعبد الرحمن بن اسحق الا جزاك الله خيراً عن تقويتك مثل هذا واتئمانك اياه وهو معتقد للشرك منسوخ من التوحيد.

واما محمد بن حاتم وابن نوح والمعروف بابي معمر فاعلمهم انهم مشاغل باكل الربا عن الوقوف على التوحيد وان امير المؤمنين لولم يستحل محاربتهم في الله و مجاهدتهم الا لاربائهم وما نزل به كتاب الله في امثالهم لاستحل ذلك فكيف بهم وقد جمعوا مع الارباة شركا وصاروا للنصارى مثلاً .

و اما احمد بن شجاع فاعلمه انك صاحبه بالأمس والمستخرج منه ما استخرجته من المال الذي كان استحله من مال علي بن هشام و انه ممن الدينار والدرهم دينه و اما سعدويه الواسطي فقل له قبح الله رجلاً بلغ به التصنع للحديث والتزين به والحرص على طلب الرياسة فيه ان يتمنى وقت المحنة فيقول بالتقرب بها متى يمتحن فيجلس للحديث.

واما المعروف بسجادة و انكاره ان يكون ممن كان يجالس من اهل الحديث وأهل الفقه القول بان القرآن مخلوق فاعلمه انه في شغله باعداد النوى و حكه - لاصلاح سجادته وبالودائع التي دفعها علي بن يحيى وغيره ما اذله عن التوحيد والهاء ثم اسئله عما كان يوسف بن ابي يوسف ومحمد بن الحسن يقولانه ان كان شاهدهما و جالسهما .

و اما القواريري ففيما تكشف من احواله وقبوله الرشا والمصانعات ما ابان عن مذهبه و سوء طريقته و سخافة عقله و دينه وقد انتهى الى امير المؤمنين انه يتولى لجعفر بن عيسى الحسنى مسائله فتقدم الى جعفر بن عيسى في رفضه و ترك الثقة به و الاستنابته اليه .

واما يحيى بن عبدالرحمن العمري فان كان من ولد عمر بن الخطاب فجوابه معروف .

واما محمد بن الحسن بن علي بن عاصم فانه لو كان مقتدياً يمين مضي من سلفه لم ينتحل النحلة التي حكيت عنه وانه بعد صبي يحتاج الى تعلم وقد كان سأل امير المؤمنين عن محنته في القرآن فجمع عندها ولجلج فيها حتى دعا له امير المؤمنين بالسيف فاقره فانصصه عن اقراره فان كان مقيماً عليه فأشهر ذلك واظهره انشاء الله .

ومن لم يرجع عن شركه ممن سميت لامير المؤمنين في كتابك وذكره امير المؤمنين لك او امسك عن ذكره في كتابه هذا ولم يقل ان القرآن مخلوق بعد بشر بن الوليد و ابراهيم ابن المهدي فاحملهم اجمعين موثقين الى عسكر امير المؤمنين ويسلمهم الى من يؤمن بتسليمهم اليه لينصهم امير المؤمنين فان لم يرجعوا و يتوبوا حملهم جميعاً على السيف انشاء الله ولا قوة الا بالله .

وقد انفذ امير المؤمنين كتابه هذا في خريطة بندارية ولم ينظر به اجتماع الكتب الخرائطية معجلاً به تقريباً الى الله عز وجل بما اصدر من الحكم ورجاء ما اعتمد و ادراك ما امل من جزيل ثواب الله عليه فانفد لما اتاك من امر امير المؤمنين وعجل اجابة امير المؤمنين بما يكون منك في خريطة بندارية مفردة عن سائر الخرائط ليعرف امير المؤمنين ما يعملونه انشاء الله وكتب سنة 218 .

بنام خداوند بخشاينده مهربان و بعد از ستايش ايزد پاك و نيايش خواجه لولاك مكشوف ميدارد نامه تو كه در پاسخ مکتوب امير المؤمنين تقديم کرده بودي بعرض رسيد و از عقايد و اقوال آنانكه خود را از اهل قبله شمارند و در طلب رياست و امارتي اند كه نه در خور آن هستند در باب قرآن باز نمودی همانا امير المؤمنين ترا فرمان کرده بود كه اين جماعت را در امر قرآن كه آيا ايشان مخلوق ميدانند يا نميدانند بيازماي و احوال و اقوال آنانرا كشف كن و در آنجا كه بايسته است فرود آور .

و تو در مکتوب خود مذکور نمودي كه جعفر بن عيسى و عبدالرحمن بن اسحق را در حين درود مکتوب امير المؤمنين با ديگر كسانيكه بفقاهت و جلوس در مجلس حديث

رانی و قعود بر مسند فتاوی در شهر بغداد حاضر ساختی و بر تمامت ایشان مکتوب امیرالمؤمنین را فروخواندی و اعتقاد ایشان را در قرآن خواستار کشف شدی و ایشان را بر نفی تشبیه دلالت نمودی.

و نیز بعرض رسانیدی که ازین جماعت هر کسی قائل بمخلوقیت قرآن نباشد بایستی از حدیث کردن و فتوی راندن در پوشیده و آشکارا لب فروبندد و مکشوف ساختی که با سندی و عباسی مولی امیرالمؤمنین امر دادی که بهمان نحو که با دو تن قاضی سابق الذکر جعفر بن عیسی و عبد الرحمن بن اسحق سخن در میان آوردی و امیر المؤمنین بتو دستور العمل داده بود در امتحان کسانی که در مجالس این دو تن از جماعت شهود حاضر میشوند رفتار نمایند و سواد آنحکم را بسایر قضات آن نواحی که در امارت تو میباشند بفرستادی تا به نزد تو حاضر و امتحان را بطوریکه امیر المؤمنین محدود و مشخص کرده ناظر شوند.

و در پایان مکتوب خودت اسامی آنرا که حاضر ساختی و مقالات و عقاید ایشان را مرقوم نموده بودی و امیرالمؤمنین بر آنجمله و آنچه تنصیص کرده واقف شد و خداوند را بسیار سپاس میکند چنانکه شایسته حمد و ثنای او است و از خداوند مسئلت میکند که بر بنده خودش و فرستاده خودش محمد صلی الله علیه و آله وسلم درود فرستد و بحضرت خداوند راغب و مایل است که او را با طاعت خودش و بحسن معرفت بر صالح نیت وی بر حمت خودش موفق فرماید و امیرالمؤمنین در مرقومات تو و نگارش اسامی آنانکه از ایشان از امر قرآن سؤال کرده و آنچه از هر يك پاسخ یافته بودی تدبر و تأمل نمود و از مقالات ایشان که شرح داده بودی مستحضر شد.

اما آنچه مغرور بسرای غرور بشر بن الولید در نفی تشبیه و در آنچه از آن امساک نموده از اینکه قرآن مخلوق است و مدعی بر آن شده است که در این امر سخنی نمیراند و امیر المؤمنین بر این عهد واقف است همانا بشر دروغ میگوید و کافر است و جز بزور و منکر سخن نکرده است و در این باب در میان او و امیرالمؤمنین و نه در غیر آن او را با امیرالمؤمنین عهدی و پیمانی و نظری بیشتر از اینکه امیرالمؤمنین

را از اعتقاد خود بکلمه اخلاص و قول باینکه قرآن مخلوق است در میان نیست هم اکنون او را باین عقیدت و طریقت دعوت و به آنچه امیرالمؤمنین ترا بیاموخته او را تعلیم کن و قول و عقیدت او را در کار قرآن منصوص بدار و از عقیدت سابقه اش بازگشت بده چه رأی امیرالمؤمنین علاقه بر آن دارد که هر کسی مانند سخن و مقاله بشر بر زبان آورد بایستی بتوبت گراید چه این مقاله کفر صریح و شرک محض است پس اگر وی از آن مقالات و عقیدت تو به نمود امر او را آشکار ساز و از وی دست بدار و اگر بر شرک خود اصرار نمود و بسبب کفر خودش و الحاد سخن گفت قرآن مخلوق نیست گردنش را بزن و سرش را انشاء الله تعالی بدرگاه امیرالمؤمنین بفرست.

و هم چنین ابراهیم بن مهدی را که در مقام امتحان در آوردی مانند بشر بیازمای چه ابراهیم نیز قائل بقول بشر است و بسی چیزها از وی بامیر المؤمنین رسیده است پس اگر بگوید قرآن مجید مخلوق است امر او را مشهور و مکشوف بدار و گرنه گردنش را بزن و سرش را بخواست خدا به پیشگاه امیرالمؤمنین گسیل دار .

و اما علی بن ابی مقاتل با او بگونه تو آئی که با امیر المؤمنین گفتی که تو حلال و حرام میکنی و تکلم مینمائی بهمان طور که من تکلم میکنم در آنچه یاد آن از نظر نرفته است .

و اما ذیال بن هبشم را آگاهی بده که او مشغول همان طعام و همان خوراکی است که از انبار میدزدید در آنچه از امر مدینه امیرالمؤمنین ابو العباس سفاح بر آن استیلا و او را مشغول داشته میربائید و اینکه اگر ذیال بر روش پیشینیان خود و مناہج و طرایق ایشان مقتفی و سالک بودی پس از اینکه ایمان آورد مشرک نمیشد.

و اما احمد بن یزید معروف به ابی العوام و این سخن وی که گفته است در کار قرآن پسندیده نمیدارد که جواب بدهد او را بیآگاهان که وی در عقل خودش بحالت کودکان است نه در سن خودش و مردی جاهل است و اگر اکنون در امر قرآن نمیتواند جواب نیکو بدهد چون در جنگ تأدیب در آید جواب خوب خواهد داد و اگر پس از

تأدیب نیز جواب نیکونیاورد بخواست خدا شمشیر تیز برای او کارگر است .

واما احمد بن حنبل و آنچه از عقاید و مقالات وی یاد کرده بودی پس بدو باز نمای که امیر المؤمنین فحوای این کلام راه او را در آن مسالك بدانسته است و بر جهل او و آفتی که بدو رسد استدلال نموده است.

واما فضل بن غانم را معلوم گردان که بر امیر المؤمنین از آنچه از وی روی داده است در مصر پوشیده نیست و آن اموال بسیار را که در مدت یکسال کمتر بدست آورده بروی مکشوف است و آن مشاجره که در میان وی و میان عبدالمطلب بن عبدالله در این باب روی داده در خدمتش آشکار است همانا هر کسی که شأن او چون شأن و حال وی باشد و همیشه در دینار و در هم راغب باشد ، هیچ بعید و مستنکر نیست که در طمع دینار و در هم گوهر ایمانش را بفروشد و بنفع عاجل تعجیل نماید و فضل بن غانم با این حال و این دینار و در هم پرستی با علی بن هشام آن سخنان را بگفت که گفت و در آنچه میخواست باوی مخالفت کرد پس چه چیز او را از آنحال بدیگر حال انتقال داد یعنی بهمان سرشت و طبیعتی است که بود و هیچ چیز تغییر حال او را نخواهد داد.

واما زیادی را بیگاهان که منتحل بود و اول حرام زاد موز نازاده نیست که در اسلام آمده است و با حکم رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم در حقش خلاف ورزیدند و سزاوار است که بمسلك وی سالك شوند پس ابو حسان منکر شد که مولای زیاد یا مولای احدی از مردمان باشد و مذکور همی داشتند که نسبت او بسوی زیاد برای امری از امور بود .

واما معروف بابی نصر تمار همانا امیر المؤمنین خساست و نکوهیدگی عقل او را

بخساست متجر او یعنی تمر فروشی که تجار تی پست است تشبیه کرده است .

واما فضل بن فرخان را باز نمای که اخذ و دایع و اماناتی که عبدالرحمن بن اسحق بدو بودیعت داده و دیگران نیز ودایع نزد او آوردند و طمع اینکه این امانات و ودایع که بدست او اندر است بیشتر شود او را بر آن باز داشته که در امر قرآن بدانگونه سخن نماید و چنان میدانند که بر تقادم عهد او و تطاول ایام در امر او راهی نیست پس بعبد الرحمن بن اسحق بگو خداوندت از اینگونه تقویت و تمکن که او را مینمائی



با اینکه معتقد بشرك و از حلیه توحید برهنه است جزای خیر ندهد. و اما محمد بن حاتم و ابن نوح و معروف بابی معمر را باز نمای که ایشان بخوردن رباء و مال ناروا چنان مشغول و گرفتارند که از وقوف بتوحید خداوند مجید منصرف ستند و اینکه امیرالمؤمنین که اگر محاربت با ایشان را در راه خدا و مجاهدت با ایشان را مگر برای ارباء ایشان و آنچه کتاب خدای در حق امثال ایشان نازل و ناطق است روا نمیدانست این يك را روا میدانست تا برسد باینکه این مردم با این عمل ارباء شرك را نیز جمع کرده اند و در عقیدت خود مانند نصاری شده اند .

و اما احمد بن شجاع را بیگاهان که تو دیروز با او صاحب و مصاحب بودی و آنمالی را که از اموال علی بن هشام ربود و بر خود حلال میدانست از چنگش بیرون آوردی و او آنمردی است که دینار و در هم رادین و آئین خود میداند.

و اما سعدویه واسطی را بگوی خداوند قبیح و نکوهیده گرداند آنمردی که کار تصنع در حدیث و تزیین بآن و حرص بر طلب ریاست در نهادش بآنجا رسانیده که آرزومند زمان امتحان میشود تا برای تقرب یافتن بدستیاری آن بمن آزموده گردد و برای حدیث راندن و بازار خود را گرم کردن جلوس نماید .

و اما معروف بسجاده و انکار نمودن او اینکه استماع نماید از کسیکه با اهل حدیث بنشیند و بافقهاء مجالست ورزد و قائل بآن شود که قرآن مخلوق است یعنی محض طمع و غرض شخصی تصدیق مینماید نه از روی باطن پس وی را آگاهی بخش که او در شغل و کار خودش که شماره خستوو دانه خرما و حك آن برای سجاده خود باقی است و در آن ودایع که علی بن یحیی و دیگران بدو داده اند چنان اشتغال دارد که او را از توحید بازداشته و بیازی گرفته است.

پس از آن از وی سؤال کن از آنچه یوسف بن ابی یوسف و محمد بن حسن قائل بآن هستند اگر با ایشان مجالس و مشاهد شده است و اما قواری را جز در حال و مجاری معمول خود و قبول کردن رشوه و آن مصانعات که از مذهب او و سوء طریقت او و سخافت عقل او و دین او کاشف است نمینگری و با امیرالمؤمنین معروض افتاده است که وی متولی

مسائل جعفر بن عیسی حسنی است و تو بجعفر بن عیسی پیام کن تا بترك وی گوید و بدو وثوق نجوید و بگفتار و کردارش آسوده خاطر نماند.

واما یحیی بن عبدالرحمن عمری اگر از فرزندان عمر بن خطاب باشد جوابش معروف است .

واما محمد بن حسن بن علی بن عاصم همانا اگر بگذشتگان خود اقتدا نماید آن نحله را که از وی خبر میدهند منتحل بآن نیست و او پس از کودکی نیازمند تعلم و آموختن است و بتحقیق که چنان بود که امیرالمؤمنین آنکس را که با بی مسهر معروف است بسوی نوروان داشت بعد از آنکه اور در امر قرآن منصوص بآزمایش نمود و او از امتحان و آن باریک بینی امیرالمؤمنین به تجمجم پرداخت و سخن را مبهم و پوشیده بگذاشت و در آن تلجلج آورد و سخن در دهان گردانید تا جائیکه کار بآنجا کشید که امیرالمؤمنین شمشیر بخواست اینوقت با حالی مذموم اقرار کرد و امیرالمؤمنین اقرارش را ثابت و منصوص نمود و هم اکنون اگر بر آن مقالت و عقیدت قیام دارد امر او را مشهور و بخواست خدا ظاهر گردان .

و هر کس از این مردمی را که نام برده و در کتاب خود که بامیرالمؤمنین بنگارش درآوردی اسمش را مذکور ساخته از شرك خود باز نگشته یا اینکه امساک نموده باشی از ذکر نمودن او را در این مکتوب و قائل بان نیست که قرآن مخلوق است بعد از آنکه بشر بن ولید و ابراهیم بن مهدی عقاید خود را باز نموده اند این چنین مردم را در بند آهن استوار بسته جمله را بر نشان و روانه دار و جمعی را بحراست و حفاظت ایشان در عرض راه مشخص بکن تاگاهی که ایشان را بلشگرگاه امیرالمؤمنین برسانند و بانکس که امین و هحل اطمینان شمارند تسلیم کنند تا امیرالمؤمنین ایشان را بنصیحت و موعظت بسپارد پس اگر از عقیدت خود بازگشت و توبه نکنند همه را بخواست یزدان از شمشیر بران بگذراند ولا حول ولا قوه الا بالله .

همانا امیرالمؤمنین این مکتوب خود را در میان خریطه بنداریه بفرستاد و منتظر

آن نگشت که مکاتیب خرابیه فراهم شود و با آنجمله بفرستد بلکه خواست معجلا برای تقرب بحضرت خداوند عز و جل بآنچه از حکم صادر شده بفرستد تا بآنچه اعتماد دارد و بادراك آنچه امیدوار است از ثواب جزیل و پاداش که خدایش می‌دهد نایل شود.

تونیز چون فرمان امیر المومنین را دریافتی در مقام انفاذ آن برآی و اجابت امیر المومنین را بآنچه تکلیف تو است در خریطه بنداریه که از سایر خریط مفرد است در کمال تعجیل بجای بیاور تا امیرالمومنین را بآنچه ایشان میکنند انشاء الله تعالی مستحضر بداری و تاریخ این مکتوب در سال دویست و هجدهم هجری است.

راقم حروف گوید: چون کسی بر این فصل از قضایای ایام مأمون و خلفای روزگار نظر کند مراتب اقتدار و قهاریت و عظمت و صولت خلافت و سلطنت مأمون و دیگران را بداند چه این جماعت علمای معروف و فقهاء محدثین و قضات حکام نامدار و مطاع و مقتدای عصر و حافظ ناموس و محل توجه و اطاعت اهل آن عهد بوده اند و هر یکی خود را حجة الاسلام و ملجاء الانام و نایب حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم و رکنی از ارکان اسلام می‌شمرده اند و فرمان ایشان در تمام نفوس بر حسب اقتدار شرع و ملت نافذ بوده است معذلك در مقام قدرت شاهباز خلافت مانند عصفوری شکسته بال و در عرصه غرش ضرغام بیشه سلطنت چون ثعلبی سست احوال بوده اند و اگر میل خلافت

بوده‌اند بر نهج خود مقرون بصواب یا بیرون از حیز صلاح و سداد بوده است جز اذعان و تمکین چاره نداشته اند .

و از این برافزون مأمون را بر مکنون حالات ایشان و افعال و اعمال ایشان تن تن آن احاطه و علم بوده است که در حق هر يك مذکور میداشت و مسطور شد و بیشتر اسباب آنگونه قدرت این احاطه او بحالات ایشان است و از اینجا معلوم میشود که هر پادشاهی و فرمانروائی اگر براحو الدجال و اهالی مملکت عالم باشد نهایت قدرت و استیلا برای او حاصل میشود و چون رأی او برامری علاقه بگیرد اگرچه بیرون از صواب هم باشد بنا چار اطاعت مینمایند.

بالجمله چون اسحق بن ابراهیم مکتوب مأمون را برحاضران قرائت کرد و

بمخلوق بودن قرآن اعاده کلام نمود تمامت آن جماعت اقرار نمودند که قرآن مخلوق است مگر چهار تن که یکی احمد بن حنبل و دیگر سجاده و دیگر قواریری و دیگر تمد بن نوح مضروب بودند لاجرم اسحق بن ابراهیم بفرمود تا آن چهار تن را بند آهنین بر نهادند و چون روز دیگر روی گشود هر چهار تن را که در زنجیر بودند و ایشان را در آن بند میراندند بخواند و آن سخن را برایشان اعاده داد و بازمایش در آورد در این حال سجاده نیز بمخلوقیت قرآن اقرار آورد و اسحق بفرمود بند از وی برگشودند و او را براه خود گذاشتند و دیگران برانکار خود اصرار نمودند .

و چون روز دیگر سر از گریبان شب بیرون کشید دیگر باره ایشان را حاضر کرده آن سخن را باز گفت در این مره قواریری نیز گفت قرآن مخلوق است اسحق بفرمود تا بند از وی باز کرده او را رها ساختند و احمد بن حنبل و محمد بن نوح بر سخن خود باقی و ثابت ماندند و بازگشت نگردند پس هر دو را در بند آهن کشیدند و بجانب طرسوس روان کردند و مکتوبی در اتفاق ایشان بنوشت که بهمراه هر دو روانه کرد و نیز مکتوبی علیحده در قلم آورد و باز نمود که این جماعت که اقرار کردند تاویلی در آنچه اجابت کرده اند نمودند.

پس روزی چند از آنجماعت در نگ نمودند بعد از آن اسحق ایشانرا بخواند و نگران شدند که نامه از مأمون بعنوان اسحق رسیده است که امیرالمؤمنین آنچه را که اینقوم بدو جواب داده اند بفهمید و سلیمان بن یعقوب صاحب این خبر مذکور نموده است که بشر بن ولید آیتی را که خداوند تعالی در حق عمار بن یاسر نازل کرده است تأویل نموده است الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان کنایت از اینکه اگر ما در باب قرآن اقرار نمودیم که مخلوق است از خوف مأمون و اکراه بود وگرنه در دل خود براین امر گواهی نمیدهیم.

مأمون گفت بشر در این تأویل بخطا رفته است چه قصد خداوند عزوجل در این آیه شریفه آنکس باشد که در دل ایمان داشته باشد و از روی مصلحت وقت اظهار شرك نماید و اما آنکسکه در دل مشرک باشد و در ظاهر خود را مؤمن شمارد این آیه

در حق او جاری نیست یعنی کسانی که قرآن را مخلوق ندانند مشرک هستند و ایمان باطنی ندارند لاجرم تمامت آنجماعت را بطرسوس فرستادند تا در آنجا اقامت کنند تا زمانی که امیر المؤمنین مأمون از بلاد روم بیرون آید.

پس اسحق بن ابراهیم از آنقوم جمعی را کفیل و ضامن گرفت که در لشکرگاه طرسوس حاضر باشند و اشخاصی را که بجانب طرسوس اشخاص دادند باین اسامی بودند : ابوحسان و دیگر بشر بن ولید و دیگر فضل بن غانم و دیگر علی بن ابی مقاتل و دیگر قواریری و دیگر ابن الحسن بن علی بن عاصم و دیگر اسحق بن ابی اسرائیل و دیگر نصر بن شمیل و دیگر ابونصر تمار و دیگر سعدو به واسطی و دیگر محمد بن حاتم بن میمون و دیگر ابو معمر و دیگر ابن الهرش و دیگر ابن الفرخان و دیگر احمد بن شجاع و دیگر ابوهارون بغدادی.

و چون این جماعت راه بر گرفتند و صعب و سهل زمین در نوشتند و به رقه پیوستند در آنجا از مرگ مأمون بایشان خبر رسید عتبه بن اسحق که والی رقه بود فرمان داد تا ایشانرا برقه کوچ دهند و از آنجا بسوی اسحق بن ابراهیم بمدينة السلام بغداد برند و همان رسولی که ایشانرا بخدمت مأمون میبرد با ایشان باشد و جملگی را با اسحق تسلیم نماید و اسحق بن ابراهیم چون آنمردم را بدو تسلیم کردند فرمان داد تا در منازل خودشان ملازم باشند و جای بجای و از سرای خود بیرون نشوند و چون چندی برگذشت اجازت بیرون شدن بداد .

واما بشر بن ولید و ذیال و ابو العوام و علی بن ابی مقاتل بدون اینکه اجازت بگیرند از آنجا بیرون شدند و ببغداد رسیدند ازینروی بازار اسحق بن ابراهیم دچار گشتند و سایرین که با فرستاده اسحق پیامده بودند اسحق بن ابراهیم جملگی را رها ساخته براه خود گذاشت.

شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد در سال دویست و یازدهم هجری مأمون فرمان کرد تا در تمام اماکن و مساجد و معابد منادی ندا کرد ذمه و پناه را برگرفتم از آنکس که نام معاویه بن ابی سفیان را بخیر و خوبی یاد کند همانا علی بن

ایبیطالب علیه السلام بعد از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم از تمامت آفریدگان افضل است.

و در سال دویست و دوازدهم هجری سخن در خلق قرآن ظاهر ساخت و تفضیل علی بن ایبیطالب علیه السلام را برابوبکر و عمر بر آن سخن اضافه کرد حالت اشمیازی در نفوس نمود گرفت و نزدیک بدان رسید که شهر را فتنه فروگیرد و بواسطه آنچه مأمون اراده کرده بود التیام نپذیرد لاجرم مأمون از آن کلام لب فرو بست و دنبال نفرمود .

و در سال دویست و پانزدهم مأمون بحرب روم برفت و حصن قره علوه و حصن ماجد را برگشود و از آن پس بدمشق برفت و بعد از آن در سال دویست و شانزدهم بسوی روم بازگشت و چند حصن حصین را مفتوح ساخت و هم چنان بدمشق باز آمد و پس از آن بجانب مصر برفت و مأمون اول شخصی است که از خلفای بنی عباس داخل مصر شد و در سال دویست و هفدهم بسوی دمشق و زمین روم عود نمود .

و در سال دویست و هجدهم مردمان را امر کرد که بگویند قرآن مخلوق است و ایشان را در این امر ممتحن گردانید و با سحق بن ابراهیم خزاعی پسر عم طاهر بن الحسین که در بغداد از طرف مأمون نیابت داشت مکتوبی در امتحان علماء برنگاشت و در آن کتاب مینویسد « وقد عرف أمير المؤمنين ان الجمهور الاعظم والسواد الاكبر من حشوة الرعية وسفلة العامة من لانظر له ولا رؤية ولا استضاء بنور العلم وبرهانه أهل الجهالة بالله وعمى عنه وضلالة عن حقيقة دینه وقصور أن يقدروا الله حق قدره ويعرفونه معرفته ويفرقوا بينه وبين خلقه وذلك انهم ساووا بين الله وبين خلقه وبين ما انزل من القرآن فاطبقوا على انه قديم .

و مقداری از این مکتوب را که مسطور شد با اندک تفاوتی می نویسد و بقیه حکایت را با اندک اختلافی شرح میدهد و میگوید چون بمأمون خبر رسید که آن جماعت که سخن اور ادر مخلوقیت قرآن تصدیق و اجابت کرده اند از روی کراهت بوده است در خشم شد و باحضار ایشان امر کرد و چون آن مردم را بجانب مأمون حمل کردند پیش از آنکه بدورسند خبر مرگش بآنها رسید خدای تعالی در حق ایشان عنایت و از آن محنت گشایش بخشید .

اکنون بشرح و تأویل آیات مبارکه مذکوره می پردازیم تا در امر قرآن کریم بحث و فحص بسزا شود و نهجی مستقیم بدست آید بمنه و عونه و کرمه قال الله تعالی انا جعلناه قرآناً عربياً، بدرستیکه گردانیدیم ما این کتاب را قرآنی بلغت عرب تا شاید که شما که اهل عرب هستید دریابید آنرا و بنور معانی آن برسید و بآن سودمند شوید و یا بسبب وفور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت آن بصحت نبوت رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم دانا شوید.

ابتدای سوره مبارکه زخرف این است حم والکتاب المبین سوگند باسمای حسنی که مبادی آنها باین دو حرف مطرز باشد و بقرآن روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی آن بر کافه انام یا باعتبار حجج واضحه داله بر نزول قرآن از حضرت خداوند منان یا روشن کننده احکام اسلام و آشکار اسازنده قواعد حلال و حرام، و جواب قسم «أنا جعلناه قرآناً عربياً» میباشد که مذکور شد و این کلام معجز ارتسام از سوگندهای حسنه بدیعه بجهت تناسب قسم و مقسم علیه و اول مستعار است برای معنی اراده یعنی قرآن را بلغت عرب فرستادیم جهت اراده آنکه عرب تعقل آن را بنمایند و بگفتار «لولا فصلت آیاته» قائل نشوند و چون مجعول بمعنی محدث است لاجرم این وافی دلاله بر حدوث قرآن دلالت مینماید و نمود میدارد که بصفت قدم اتصاف ندارد.

«وانه فیام الکتاب لدینا لعلی حکیم» و بدرستیکه قرآن در اصل همه کتابها که نزدیک ما میباشد یعنی در لوح محفوظ که مستنخ جمیع کتب منزله است و از هرگونه تغیر و تبدیل مصون و محفوظ و بزرگ و عالی مقدار است از حیثیت اعجاز و فرط فصاحت و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سابقه بآن و یا بر حسب وجوب عمل کردن بآن و یا بواسطه تضمن آن بفوائد جلیله کثیره و یا بسبب تکریم فرشتگان و اهل ایمان و آن محکم شده از تطرق و تناقض و طریان، نسخ، یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و ثواب است.

پس جعل بمعنی خلق و مجعول بمعنی محدث است چنانکه خدای تعالی میفرماید و جعل منها یعنی آفرید خداوند تعالی از جسد آدم یعنی ضلعی از اضلاع او جفت او را

که حوا باشد تا آدم از وی و از جنس خودالفت پذیرد و در این مقام جعل بمعنی خلق است .

و نیز میفرماید «و جعلنا الليل لباساً» تا آخر آیه شریفه که بمعنی آفریدن است و میفرماید وگردانیدیم و آفریدیم از آب هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چنانکه در جای دیگر میفرماید والله خلق کل دابة من ماء و این برای این است که اعظم مواد ایشان آب است و یا بجهت فرط احتیاج ایشان بآن وسود مندی ایشان از آن گوئیا خدای ایشان را از آب بیافریده یا اینکه انسان را از نطفه خلق کرده یا آب را سبب حیات هر زنده ساخته که بدون آن زنده نمیماند و گویند مراد آب باران است ازین است که در خبری از صادق علیه السلام مروی است فرمود طعم آب طعم حیات است و بعضی گفته اند معنی آن است که آب را سبب حیات هر ذی روحی گردانیدیم .

و خداوند میفرماید «الحمد لله الذي خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور» جمله ستایشها مخصوص بذات خداوند کبریائی است که بقدرت کامله خود بیافرید آسمانها را بدون عمدی و مددی و زمین را بدون اصل و ماده و پیدا کرد تاریکیها و روشنائی را این رد قول مجوس است که گفتند خداوند خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت است و خدای تعالی برای رد قول ایشان فرمود نور و ظلمت هر دو مخلوق خدای هستند و در این مقام و این تفسیر ثابت میشود که جعل بمعنی خلق است .

و خدای میفرماید «كذلك نقص عليك من انباء ما قد سبق» یعنی و همچنین مانند این قصه موسی را که بر تو فروخواندیم میخوانیم بر تو از خبرهای آنچه به یقین و تحقیق از قرون سابقه و امور سابقه و امور سالفه و قصص و اخبار ایشان برگزیده است تا معجزه نبوت تو و فزایش علم و تنبیه و تذکیر امت تو و تاکید حجت تو بر معاندان تو باشد و «قد آتيناك من لدنا ذكراً» و بدرستی که داده بودیم ترا از جانب خود یادبودی که موجب شرف تو بر سایر عالمیان است .



یعنی قرآن که مشتمل است بر این اقصایص و اخبار که حقیق بتفکر و اعتبار است و این کلام خدای که دادیم ترادلیلی عظیم بر محدث بودن قرآن است که خدای خبر میدهد که قرآن قصص است برای اموری که بعد از آن احداث فرموده است و تالی متقدم آن شده است .

و خدای میفرماید «الرکتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خیر» : منم خداوندیکه میبینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را و جزای هرکس را بمناسبت عملش میدهم این کتابی است که استوار کرده شده است آیتهای آن و منتظم گشته است بنظمی استوار که اختلال در نظم و معنی آن معتری نگردد ، چون بنیانی محکم که نقص و خلل بدوراه نجوید و یا حاکم بین حق و باطل است و بر امهات حکم نظریه و عملیه اشتمال دارد و هرگز بهیچ کتابی منسوخ نگردد و تا پایان عالم باقی باشد، بر خلاف کتب سابقه که باین کتاب رقم نسخ بر آنها کشیده شده است .

پس از آن جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا مفصل و مبین شده در او آنچه بندگان بدان حاجتمند هستند از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار این کتاب نازل شده است و یا مفصل شده است از نزدیک خداوند حکم کننده و یا حکمت بخشنده که بهمه چیز داناست الا تعبدوا الا الله تا نپرستید مگر خدای را .

و ازین کلام مخلوقیت قرآن معلوم میشود زیرا که قرآن آیتی از آیات منزلة إلهیه خواهد بود که مردمان را بپرستش و توحید خدای دلالت و دعوت مینماید و در اینجا مأمون میگوید برای هر استوار کرده شده تفصیل داده شده استوار کننده تفصیل دهنده واجب است و خداوند تعالی محکم کننده و تفصیل بخشنده کتاب خود میباشد لاجرم خالق آن و مبتدع آن است ، از آن حیثیت که خداوند تعالی قرآن و این اشیاء مخلوقه را از حیثیت مخلوقیت و مصنوعیت یکسان شمرد.

و خبر داد که خداوند کبریا خالق و جاعل آن است فرمود انه لقرآن مجید في لوح محفوظ اضراب از تکذیب کفار است که قرآن را بکذب میشمردند و سحر و شعر

و کهنات می گفتند یعنی نه چنان است که ایشان میگویند بلکه آنچه‌ای که تکذیب نمودند قرآنی است شریف و بزرگوار و وحید در نظم اعجاز و جلیل القدر و عظیم الخطر و مشتمل بر معانی جلیله و دلایل بینه است .

در خبر است که عیسی علیه السلام بر مردی برگذشت که در نیستانی نی میرید آوازی از نیستان بشنیدای روح الله مگذار این مرد ریشه مرا ببرد عیسی فرمود حق تعالی قطع نورا بروی مباح گردانیده ترا در این مسئلت چه غرض است گفت برای این که میخواستم برای من اصلی بماند تا در زمان پیغمبر آخرالزمان از آن اصل قلمتراشند و بدان قلم قرآن نویسند .

از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم مروی است هر کس يك قلم بترشد برای کتابت قرآن خداوند سبحانه او را در بهشت درختی کرامت فرماید که اگر مرغی مدتها ببرد قطع مسافت يك برگش را نکند و این قرآن نوشته شده است در لوحی که نگه داشته شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان یا از شیاطین روایت است که لوح محفوظ از یکدانه در سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از شرق تا بمغرب و کنار های آن از یاقوت است مقاتل گفته است که لوح در کنار فرشته ایست بریمین عرش که او را ما طریون گویند انس گوید در جبهه اسرافیل است .

در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که لوح محفوظ را دو طرف است يك طرف بر جانب یمین عرش و طرف دیگر بر جانب یسار آن و هر وقت یزدان تعالی اراده وحی میکند آن لوح را بر جبین اسرافیل میزند و میکائیل در آن مینگرد و آنچه در آن مرقوم شده است میخواند و بجبرئیل میرساند و جبرئیل با نبیای عظام علیهم السلام اعلام مینماید.

ابن عباس میفرماید بر سر لوح نوشته شده است لا اله الا الله وحده و محمد عبده و رسوله هر کسی بخدای ایمان آورد و وعدهای ما را راست بداند و متابعت انبیاء نماید البته او را به بهشت برند مروی است که یزدان تعالی بهر روزی سیصد و شصت نظر

برای زنده کردن و میرانیدن و عزیز گردانیدن و ذلیل ساختن و جز آن در لوح محفوظ می افکند.

و هم در روایت است که در لوح هفت خط از نور نوشته شده است دو خط و نیم آن برای احوال دنیا از بدایت تا نهایت و چهار خط و نیم برای قیامت از نشر و بعث تا هنگامی که اهل بهشت بهشت و مردم دوزخی بدوزخ بروند و ازین آیه شریفه میرسد که قرآن مخلوق است که محاط و محفوظ است و البته هر محفوظی مظلوم و محتاج بظرف است و هر محفوظی و مظلومی جسم و مرکب است و خداوند تعالی نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل

و ازین است که مأمون بعد از استشهاد باین آیه شریفه میگوید خداوند این کلام را فرمود بنا بر احاطه لوح بر قرآن و جز بمخلوقی احاطه نتوان کرد و خالق بر تمام موجودات و مخلوقات محیط است و خدای با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود «لا تحرك به لسانك لتعجل به» مجنبان ای محمد بقرآن زبان خود را قبل از اتمام وحی تا تعجیل کنی باخذ آن یا حفظ آن از بیم آنکه مبادا از خاطرت برود چنانکه خدای میفرماید «ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه».

و می تواند بود که این فعل از آنحضرت صادر نشده باشد و این نهی برای آن است که از وی صدور نیابد چنانکه در این آیه شریفه «ولا تطع الکافرین و المنافقین» افاده همین مقصود را میکند چه بدیهی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هرگز اطاعت کافران و منافقان را نفرموده است.

و خداوند تعالی بعد از آن در تحلیل این نهی میفرماید «ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم إن علینا بیانه» بدرستیکه بر ما میباشد فراهم آوردن قرآن را در سینه تو تا یاد بگیری و اثبات قرائت آن بر زبان تو یا اثبات قرائت ما بر تو تا حفظ کنی آن را پس بیم فوت و فراموشی آن را بر خاطر خود را معده و بعد از آنکه بخوانیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل پس پیروی کن خواندن آنرا یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نمای نه در اثنای آن و نفس خود را از خوف عدم حفظ آن اطمینان بده چه ما ضامن تحفیظ و

از برداشتن آن هستیم پس بدرستی که بر ماست بیان و روشن کردن آنچه مشکل باشد از معانی آن بر تو.

این نیز تواند بر مخلوقیت و حدوث قرآن دلالت کند چه اگر مخلوق نبود این بیانات و نهی از تعجیل و اجرای بر زبان جبرائیل و ابلاغ جبرائیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که جسمیت و حدوث را می‌رساند در میان نیامدی.

و خدای تعالی می‌فرماید «ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذباً بآیاته» کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند باشراک و به بند بر خدای دروغ را باینکه ملائکه دختران وی هستند یا تکذیب آیات خدای را که قرآن است بنماید و آنرا سحر و کهنانت نام نهد؟ مأمون میگوید خدای تعالی از قومی که ایشان را مذموم خوانده است بکذب ایشان خبر داده است که ایشان گفتند «ما انزل الله علی بشر من شیء» فرو نفرستاد خدای تعالی بر انسانی چیزی را بوجه وحی و احکام شرع یعنی ارسال رسل و انزال کتب که از عظیم رحمت و جلایل نعمت اوست از حق تعالی سلب نمودند.

و بدایت این آیت شریفه این است و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله و تعظیم نکردند جماعت جهود خدای را چنانکه شایسته تعظیم و بزرگ داشتن او باشد و ایشان خدای را نشناختند چنانکه فرمود «ما قدروا» یعنی ما عرفوا آری قدم را با حدوث چه نسبت و خاک و آب را بار بالا رباب چه مناسبت است «ماللتراب ورب الارباب» از بزرگی از شناخت الهی سؤال کردند فرمود کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذالک، آن بر هم نهاده دست عقل و حس و هم کبر یایش سنگ بطلان اندر آن انداخته «کلما میز تموه با وهامکم فهو مخلوق لکم و مردود الیکم» هر چه در آینه تصور و مرآة ضمیر اندر آورید و بگنجانید منعکسی از انعکاس آن نقش فرآورده اندیشه شما است و مخلوق و هم غیر مستقیم خودتان است چگونه اش خالق توان خواند.

خیالات توزاده خاطر تو است \*\*\* هر آنچه بخاطر هم از فاطر تو است

تو و خاطر و ذهن و وهم تو مفطور \*\*\* بمفطورها خاطر شاطر تو است

ز و همت بود هر چه زادت بخاطر \*\*\* در این حملها خاطرت قاطرتو است

و شبهتی نیست در اینکه معرفت و ادراک خداوند تعالی باعتبار کنه ذات و تمیز از تعینات اسماء و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا این حیث بحجاب عزت محتجب است و بسرای کبریا مخفی در میان حضرت کبریا و ماسوای او هیچ نسبت نیست پس شروع در طریقت او ازین وجه اضاعه بضاعت وقت است اینحال در نگنجد تو خیال خود مرنجان :

کنه خردم درخور اثبات تو نیست \*\*\* داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

ابن عباس گوید: جماعت یهود در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم را عرض کردند خداوند تعالی کتابی را بتو فرستاده است فرمود بلی گفتند سوگند با خدای کتابی را خداوند از آسمان نازل نگردانیده است خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود گفته اند قائل قول: ما أنزل الله علی بشر من شیء، فنحاص بن عاذورا بود.

و هم گفتند خداوند تعالی بر هیچ آدمی نه کتابی فرستاده و نه وحی کرده و توریة و انجیل از مخترعات موسی و عیسی علیهما السلام است خداوند تعالی در رد سخن ایشان این آیه را نازل فرمود: قل من أنزل الكتاب الذي جاء به موسی نوراً و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون كثيراً و علمتم مالم تعلموا أنتم ولا آباؤکم قل الله»

بگوای محمد صلی الله علیه وسلم کیست آنکه فرستاد آن کتاب را که آمد بآن موسی در حالیکه بود روشنائی دهنده و ظلمات کفر و جهل را زایل سازنده و راه نماینده مردمان را که میگردانید آنرا صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده آشکار میکنید آنچه را میخواهید و پنهان میسازید بسیاری از آنرا چون نعت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و آیات رجم و غیر از آنرا و بیاموختید از زبان معجز تیبان محمدی صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را و آنچه را ندانستید شما و پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام و اگر مخاطب جماعت باشند معنی چنین است که آموخته شدید زیاده بر آنچه در توراة است و روشن شدن آنچه بر شما مشتبه و ملتبس بود و بر پدران شما که از شما داناتر بودند بگو خدا.

و نظیر این بیان است ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذي هم فيه

مختلفون وهذا كتاب أنزلناه مبارك مصدق الذي بين يديه ولتنذر ام القرى ومن حولها» و این قرآن کتابی است که فرستاده ایم آنرا با فایده و برکت بسیار باو داده اند و مصدق آنچه پیش از وی بود از کتب چون توریة و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین و یا گواهی دهنده بر حقیقت آن یعنی انزال قرآنرا نمودیم برای خیرات و برکات کثیره و تصدیق کردن کتب متقدمه و برای اینکه بیم کند اهل مکه را و آنانرا که در پیرامون مکه معظمه هستند یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را .

و این کلمات و نظیر آوردن با کتب سابقه آسمانی و اوصافیکه برای قرآن مذکور فرمود دلالت بر مخلوقیت و حدوث قرآن کند .

پس خداوند تعالی قرآن را قرآن و ذکر و نور و هدی و مبارك و عربي و قصص نامیده است و فرموده است «نحن نقص عليك احسن القصص بما أوحينا اليك هذا القرآن» ما میخوانیم بر تو بهترین قصه ها را که خوانده شود و بعضی از آن در پی بعضی باشد و مشتمل بر عجایب و حکم آیات و اشارات و عبر بوحی کردن ما بسوی تو این سوره

مقرره را .

و خدای فرمود «قل لئن اجتمعت الانس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله» بگو ای محمد اگر تمامت آدمیان و پریان که تو برایشان مبعوث شده جمع شوند و بجمله متفق گردند بر آنکه بیارند مانند این قرآن را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب نیارند مانند آنرا در این اوصاف مذکوره

این آیت شریفه در جواب نضر بن حارث است که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر بخواهیم هر آینه میگوئیم مانند این را و خدای تعالی رد قول او را کرده است که جن و انس اگر چه پشت در پشت دهند مانند آن نتوانند گفت در تفسیر وارد است شاید عدم ذکر ملائکه در این آیه شریفه برای این باشد که اگر ملائکه مانند قرآن را بیاورند این اتیان ایشان بیرون نمی برد قرآن را از اعجاز زیرا که ملائکه در اتیان قرآن واسطه هستند یعنی مبلغ آن میباشند.

ص: 120

راقم حروف گوید: چون ملانکه با خبر و واسطه هستند و از مقامات و مراتب قرآن و کیفیت وحی و نزول آن از جانب یزدان اطلاع دارند و میدانند کلام خداوند تعالی است هرگز برای ایشان خطوراتیان بمثل آن نمیشود تا چنین تمنا و تقاضا یا اندیشه نمایند که مانند آن را هیچ مخلوقی میتواند آورد و این خود دلالت بر مخلوقیت و حدوث مینماید که خداوند میفرماید اتیان مثل آن از جن و انس ممکن نیست و خود این لفظ اتیان بمثل علامت حدوث آن است چنانکه میفرماید « و لقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل » و بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجه مختلفه برای زیادتی تقریر و بیان از بهر مردمان در این قرآن از هر نوعی و صنفی چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و کار یا مثلهای نیکوزدیم در این قرآن برای تنبیه مردمان و خود لفظ هذا که اسم اشاره است دلالت بر مخلوقیت مشارالیه نماید که دارای این اوصاف مذکوره است .

و نیز خدای تعالی می فرماید «قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات » کافران می گویند بلکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر بافته است آنچه را که میگوید بمن وحی شده است یعنی قرآن را خود میسازد بگو پس بیاورید ده سوره مانند قرآن را در بیان و حسن نظم در حالتیکه بر بافته باشد از نزد شما یعنی گمان شما آن است که میتوان قرآن را از نزد خود بافت و بمن گمان میبرید که من خود میسازم شما که فصحای عرب هستید لازم باشد که شما نیز قادر باشید که مانند این کلام انشاء نمائید بلکه از من قادرتر هستید چه بر قصص و اخبار و عادات و برانشاء اشعار توانا تر باشید « و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین » و بخوانید برای معاونت در این معارضه و اتیان ده سوره هر کسی را بتوانید بجز خدا اگر سخن براستی کنید که این کلام مختلق و مفتری است .

و چون آنجماعت از معارضه ده سوره عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که « فأتوا بسورة من مثله » اگرده سوره را نمیتوانید بیاورید باری یکسوره مانند آن را بیاورید و چون اتیان آن را نیز نتوانستند و نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد « فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما أنزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فهل أنتم مسلمون » پس اگر اجابت

نکردند مرشما را در آنچه گفتید یعنی نتوانستند یکسوره نیز بیاورند و متعرض جواب نشدند پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شده است بعلم خداست یعنی متلبس بعلمی است که خاص خداوند است و دیگری بر آن قادر نیست و آن علمی است بمصالح عباد و آنچه ایشان را در معاش و معاد بکار آید پس آیا هستید شما ثابتان بر اسلام .

یعنی چون اعجاز قرآن بر شما ثابت شد شما بایستی بر اسلام ثابت بمانید همانا کفار و مبغضین قرآن اگر می توانستند مانند قرآن بیاورند این چند برای ابطال امر قرآن سعی نمی کردند و از اموال خود و خون خود چشم نمی پوشیدند و خود را دچار این چند زحمات و خسارات فوق العاده نمیساختند و از اتیان مثل قرآن چنین امور شاقه عدول نمی دادند و این مسئله دلیلی عمده بر اعجاز قرآن و عدم امکان اتیان بمثل آن و نشان عجز تمام مخلوق از نمودن مانند قرآن و برهان بر آن است که از جانب خداوند سبحان است.

و خدای تعالی میفرماید « لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید » آیه قبل این است « ان الذین کفروا بالذکر ا جائهم وانه لکتاب عزیز » .

بدرستیکه کسانیکه نگریدند بقرآن که بهترین یاد کردن است هنگامی که آمد بایشان پوشیده نمیشوند بر ما با قوال و افعال یا معذب میشوند بانواع هلاکت و نکال و بدرستیکه قرآن هر آینه کتابی ارجمند و در حضرت باری گرامی است ، گفته اند قرآن از آن روی عزیز است که کلام رب عزیز میباشد که فرشته عزیز برسول عزیز آورده است برای امت عزیز یا نامه دوست است به نزدیک دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز است و این کتابی است که هیچ باطلی را در آن راه نیست از پیش وی و نه از پس وی .

یعنی از هیچ جهتی از جهات هیچ باطلی بدان راه نیابد و در اخبار ماضی و مستقبل آن دروغی نباشد بلکه جمیع چیزهای آن مطابق واقع است و پیش از قرآن هیچ کتابی نیامده است که مبطل آن باشد و بعد ازین هیچ کتابی نیاید که به بطلانش حکم نماید و زیادت و نقصانی در آن راه نجوید و تمام قرآن از بدایت تا نهایت از باطل و مالا یعنی



مصون است و بهیچ وجه من الوجوه راه تناقض و کذب و تعارض بروی گشوده نگردد و فرو فرستاده شده است از خداوند یکه داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان ستوده شده با نعام نعم بر بندگان که از جمله آن انزال قرآن است که اعظم نعم است «ولو جعلناه قرآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْلَا فِصْلَتُ آيَاتِهِ، أَعْجَمِي وَعَرَبِي قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ».

در خبر است که کفار قریش گفتند از چه روی قرآن بلغت عجم نازل نشده یا چرا پاره از آن عربی و برخی عجمی نیامد خداوند در جواب ایشان فرمود: و اگر میگردانیدیم این قرآن را که احسن ذکر است قرآنی بغیر لغت عرب هر آینه کافران عرب از روی انکار میگفتند چرا مفصل و مبین نشده است آیات کتاب بزبان عرب تاما فهم آنرا بنمائیم آیا کلام اعجمی است و مخاطب عربی چه عرب زبان و لغت غیر از خودش را بیرون از فصاحت و بیان روشن میداند .

حاصل کلام این است که می فرماید ما بلغت عرب قرآن را نازل ساختیم و از عشیرت عرب رسول فرستادیم تا در حجت ابلغ باشد و اینکه ایشان میگویند که مکتوب الیهیم عربی باشند و کتاب عجمی باشد بسبب فرط تکذیب و انکار ایشان است بگوی ای محمد با ایشان این کتاب گروه مؤمنان را بر طریق حق راه مینماید و شفا دهنده است از آنچه در سینه های ایشان است از امراض شك و شبهت و تمامت امراض ظاهره و باطنه و آنکسان که باین کتاب نمیگروند در گوشهای ایشان گرانی و سنگینی است یعنی خود را بکری نسبت میدهند و بگوش هوش نمیشنوند و این کتاب برایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن خود را کور می شمارند و این گروه از دیدن و شنیدن قرآن کور و کر هستندند کرده میشوند از جائی دور .

یعنی مثل ایشان در بعدا فهم و شدت اعراض از قرآن برگونه شخصی است که او را از مسافتی دور و دراز آواز دهند و او نه آواز خواننده را میشنود و نه او را مینگرد و همانطور که از ندای منادی از مکانی دور سودی باین شخص نمیرسد هم چنین خواندن

قرآن بر کافران فایده نمیدهد « ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه » وبتحقیق که دادیم موسی را تورات پس اختلاف کرده شد در آن یعنی امت موسی بعضی تورات را باور داشتند و جمعی تکذیب او را کردند همچنان که قوم تو در کار قرآن اختلاف نمودند و برخی تصدیق و بعضی تکذیب نمودند .

و چون در کلمات این آیات نگرند ادله مخلوقیت و حدوث را آشکار یابند بالجمله مأمون در بیان آیه شریفه لا یأتیه الباطل میگوید پس قرار داده است خداوند برای قرآن اولی و آخری و این تقریر اول و آخر دلالت بر آن کند که قرآن محدود و مخلوق است.

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در مجلد نوزدهم بحار الانوار که در فضائل قرآن و آداب آن مرقوم ساخته و از اعجاز قرآن و عدم تبدل قرآن بتغیر ازمان و عدم تکرر آن بکثرت قرائت و فرق بین قرآن و فرقان یاد فرموده باین آیات شریفه تذکره میفرماید و به ترتیب سور مبارکه مذکور میدارد و از سوره بقره شروع مینماید « الم ذالک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین » و خداوند تعالی میفرماید « و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین ».

و خداوند تعالی میفرماید فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين و خداوند جل جلاله میفرماید ان الله لا يستحيي أن يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذين آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم واما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا وما يضل به الا الفاسقين . و نیز خدای تعالی میفرماید ولقد انزلنا اليك آيات بينات وما يكفر بها الا الفاسقون و خدای جل اسمه میفرماید الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون.

و خداوند سبحان میفرماید ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد ويزدان متعال میفرماید شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان و خداوند منان جل جلاله میفرماید واذكروا نعمة الله

عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به .

و ترجمه این آیات مبارکه مذکوره بدینگونه است صاحبان تقاسیر مینویسند که علمای عظام را در این کلمه الم و امثال آن از حروف مقطعه اقوال بسیار است صاحب انوار میگوید که تمام الفاظ تهجی اسمائند و مسمیات آن حروفند که این کلمات از آن مرکب شده اند بجهت دخول آن در حد اسم و اعتوار آنچه مختص با اسم است بر آن چون تعریف و تنکیر و جمع و تصغیر و وصف و اسناد و اضافه و غیر از آن مانند یاء تعریف و یا آت تصغیر و جز آن و خلیل بن احمد و ابوعلی فارسی در مصنفات خود باین معنی تصریح کرده اند.

از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در ذیل خبری مسطور است لا اقول المحرف ولكن الف حرف و لام حرف و میم حرف مراد باین غیر معنی حرفی است که آن عدم دلالت آن است بر معنی در نفس خود ، چه تخصیص حرف باین معنی عرف مجدد است بلکه مراد معنی لغوی است که آن کلمه است و تسمیه اسم بحرف در کلام عرب شایع و مستعمل است و شاید که پیغمبر تسمیه آن را با اسم مدلول فرموده باشد و حدیث نزل القرآن علی سبعة احرف نیز از این قبیل است .

و چون مسمیات این اسماء حروف وجدانی هستند و این اسماء مرکب است پس تصدیر سوره مبارکه باین حروف برای آن است که تا تأدیه آن بمسمی اول آن چیزی باشد که قرع سمع نماید و استعاره همزه در مکان الف بجهت تعذر ابتدای بآن است و این اسماء مادامی که عوامل پهلوی آن واقع نشود از اعراب خالی هستند بجهت اینکه موجب و مقتضی اعراب مفقود است لکن قابل اعراب هستند بجهت عدم تناسب بمبنی الاصل و باین جهت میگوید قوص با وجود التقاء ساکنین آخرش را حرکت نمیدهند مانند این وهؤلاء .

و چون مسمیات این اسماء عنصر کلام و بسایط هستند که ترکیب کلام از آن است ازین روی افتتاح سوره بطایفه از آن شده است تا اسباب ایفاظ آنکسی که تحدی بقرآن کند و تنبیه بر آنکه آنچه برایشان خوانده میشود کلامی منظوم است از آنچه

ایشان کلام خود را از آن منتظم میسازند که اگر ورودش از جانب خداوند تعالی نبودی از اتیان بمثل آن عاجز نمیبودند با آنکه در نهایت فصاحت و بلاغت بودند .

گوئیا یزدان تعالی بندگان را خطاب میفرماید این قرآن از جنس همان حروفی است که شمادر محاورات و مخاطبات خود استعمال مینمائید معدلك عاجز گردانیده است شمارا که مانندش را بیاورید و چون قادر نیستید که مانندش را بیاورید پس دانسته باشید که این قرآن از جانب قادر مطلق است که قدرت او بر تمامت قدرتها و قوای بشری غالب و فائق است .

و نیز اشعار بر آن باشد که اول آن چیزیکه اسماع را قرع مینماید مستقل بنوعی از اعجاز است چه نطق باسماء حروف مختص بکسی باشد که خواننده و نویسنده باشد و اما صدور آن از امتی که اصلا مخالطه با کتاب نکرده باشد سخت بعید است و غریب و خارق عادت باشد که از چنین شخصی کتابت و تلاوت ظاهر شود علی الخصوص که در آن آنچه موجب عجز ادیب اریب دانائی که در فن خود فائق باشد مراعات شده باشد در اینکه مانندش را نتوانند آورد .

و آن این است که در فواتح این سور چهارده اسم وارد شده است که يك نیمه آن اسامی حروف معجم هستند اگر الف برآسه معدوده نباشد در آن و آن چهارده اسم الف است و لام و میم و صاد و واء و کاف و ها و ویا و عین و طا و سین و حا و قاف و نون و اینها در اوایل بیست و نه سوره واقع شده اند که بعدد حروف معجم یعنی حروف بیست و نه گانه هستند گاهی که الف معدود باشد در آن و مشتمل بر انصاف انواع حروف چه در آن نصفی از حروف مهموسه مذکور شده است که حرفی چند هستند که بر مخرج خود ضعیف الاعتماد هستند که عبارت ازها و خاء و صاد و سین و کاف و نصفی از حروف مجهوره که حرفی باشند که بر مخرج قوی الاعتماد هستند و مجموع آن نوزده است و حروف لن یقطع امر جامع نصف آن است و نصفی از شدیدیه که حرفی چند هستند که واسطه قوت اعتماد بر مخرج در حالت تلفظ بآن حسب لفظ میشود و اینها هشت حرفند واجدت طبقك جامع آن است و نصف اکثر از رخوه که حرفی هستند که

بواسطه رخاوت و جری نفس با تلفظ آن ضعیف الاعتماد هستند و مجموع آن بیست حرف است ل - ض - راح س ن - خا - ط - ش - یا - ص - ع - زا - م - غ - ث - فا - ن - و و هم چنین حروف مطبقة و منفتحة و قلقله و مستعلیه و منخفضه و مدغمه و مقاربه .

و اگر کسی تتبع نماید در جمیع کلم و تراکیب آن بروی ظاهر شود که حروف اجناس مذکوره که در مفاتیح سور مذکور نشده اند کمتر از آن حروفی هستند که در آن مذکور شده اند.

و اینکه حروف مقطعه بعضی مفرد واقع شده اند چون ق -- ص -- و بعضی ثنائیه مانند حم و برخی ثلاثیه مثل الم و پاره رباعیه چون المص و برخی خماسیه مانند کهیعض برای ایدان بآن است که متحدی بمرکب است از کلمات عرب که اصول آن کلمات مفرده و مرکبه از دو حرف تا به پنج حرف است و ذکر سه مفرد در سه سوره که عبارت از ق و ص و ن باشد بجهت آن است که کلمه مرکب از سه حرف در اقسام ثلاثه اسم و فعل و حرف یافت میشود.

و ذکر چهار ثنائی که عبارت از سوره مبارکه طه و پس و طس و حم است برای آن است که در حرف بدون حذف است چون بل و در فعل بحذف چون قل و در اسم بدون حذف چون من و با حذف چون دم که اصلش قول و دمو میباشد و او حذف شده است و ایراد آن در نه سوره بجهت وقوع آن است در هر يك از اسم و فعل و حرف بر سه وجه که آن فتح و ضم و کسر است و در اسماء مانند من و ادونو و در افعال چون قل و بع و خف و در حرف مثل ان و من و مذ که از حروف جر است.

و ذکر سه ثلاثی که عبارت از الم و الروطسم است بجهت مجیبی آن است در اقسام ثلاثه و ایراد آن در سیزده سوره برای تنبیه بر آن است که اصول ابنیه مستعمله سیزده میباشد ده از برای اسماء که حاصل میشود از ضرب احوال فاء که عبارت از حرکات ثلاثه است در احوال عین که آن حرکات ثلاثه است با سکون و سقوط فعل بضم فاء و کسر عین و فعل یکسر فاء و ضم عین از اسم بجهت استتقال آن است و سه از برای افعال که حصول آن از ضرب فتح فاء در حرکات ثلاثه عین است و ایراد دور با عیه که آن المص

والمراست و دو خماسیه که آن کهیعض و حمعسق است بجهت تنبیه بر آن است که هر یک از آنها از اصلی هستند چون جعفر و سرفرجل و ملحق چون قردد و حجنفل و میشاید که تفریق حروف تهجی بر سور و عدم تعداد آن بأجمعه در اول قرآن مجید برای همین فایده باشد و معدالك متضمن اعاده تحدی است و تکریر تنبیه و مبالغه در آن و معنی اینکه این متحدی نه مؤلف از جنس این حروف است؟

و بعضی از علماء گفته اند بعضی حروف مقطعه اسمای سور قرآنی هستند و تسمیه سور بآن بجهت اشعار بر آن است که این سور کلمات معروفه التركيب هستند پس اگر وحی نمی بودند از جانب خداوند تعالی قدرت مردمان هنگام معارضه بآن ساقط نمیگشت .

علم الهدی سید مرتضی علیه الرحمه میفرماید که یزدان تعالی سوره را بهر چه خواهد نام گذارد و استدلال بر اینکه این حروف اسماء مبارکه اند این است که اگر اینها مفهم نباشند خطاب بآن مانند خطاب بمهمل است و مانند تکلم کردن بازنجی به عربی است وگرنه قرآن بأسره بیان و هدی نمیشد و تحدی بآن ممکن نمیگشت و اگر مفهم باشند پس یا این است که مراد بآن سوری هستند که اینها در اوایل آن واقع شده اند و القاب آن یا غیر آن سوروثانی باطل است چه قرآن بلغت عرب واقع و نازل شده است چنانکه میفرماید «بلسان عربی مبین» پس نمیتوان برغیر لغت عرب حمل کرد .

از ابن عباس مروی است که مجموع الروح و ن بمعنی الرحمن است و الم انا الله اعلم است و غیر از آن از سایر فواتح از سعید بن جبیر منقول است که این حروف مواد اسمای حسنی است اگر کسی بآن راه برد چنانکه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود لکن قدرت بشری و قوت انسانی از وصل و جمع جمیع آن عاجز است.

و هم از ابن عباس مروی است که الف از الله و لام از جبرئیل و میم از محمد صلی الله علیه و آله وسلم است یعنی قرآن منزل شده است از خدای تعالی بلسان جبرئیل بر محمد صلوات الله وسلامه علیه و آله .

وازا بن عباس وعكرمه نقل کرده اند که این حروف از اسماء خداوندی هستند که خداوند سبحان بآنها قسم یاد کرده و نیز این حروف را منبع اسماء و خطاب دانسته اند و مراد از آن تنبیه بر این است که این حروف منبع اسماء و مبادی و تمثیل با مثله حسنه هستند و ازین روی هر يك از حروف را از کلمات متباینه شمرده اند چنانکه لام را یکبار از لطف گرفته اند و بار دیگر از الله و یکبار دیگر از جبرئیل نه اینکه مراد وی تفسیر باشد و تخصیص باین معانی دون غیر آنرا خواهند بجهت عدم مخصص در آن لفظاً و معنی و هم چنین این الفاظ برای حساب جمل مستعمل نیستند تا بمعربات ملحق باشند.

و پاره کسان این الفاظ را اسماء قرآن خوانند و ازین روی در عقب آن کتاب و قرآن واقع شوند مانند الم ذلك الكتاب الرتلک آیات الكتاب و قرآن مبین و یا اسماء الله میباشند چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که در بعضی ادعیه فرموده اند که یا کهیعص و یا حمعسق و ممکن است مراد آنحضرت یا منزل کهیعص و یا منزل حمعسق باشد .

و برخی از محققین گفته اند رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم راسه صورت است یکی بشری چنانکه خدای میفرماید «قل انما انا بشر مثلکم» دوم ملکی چنانکه آنحضرت فرمود «ابیت عندری یطعمنی ویسقینی» سوم حقی چنانکه فرمود «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل» حق سبحانه و تعالی را با آنحضرت در هر صورتی سخن بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده چون الموکھیعص و غیر ذالک و در صورت حقی کلام مبهم: فاوحی الی عبده ما اوحی .

پس حروف مقطعه رمزی است میان یزدان تعالی و حبیب او و از ائمه هدی صلوات الله علیهم مأثور است که حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کسی را اطلاع بر آن نیست مگر آنانکه مؤید من عند الله باشند که عبارت از حضرت رسالت مرتبت و ائمه عصمت آیت است علیهم السلام .

ثعلبی در تفسیر خودسند بحضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما میرساند که فرمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم پرسیدند الم بچه معنی است فرمود در الف آن پنج صفت از صفات خدای تعالی است اول ابتدائیت چه خداوند تعالی ابتداء جمیع خلق را فرموده و الف ابتداء حروف است دوم استواء زیرا که خداوند سبحان فی ذاته مستوی و عادل است و غیر جابر، الف نیز فی ذاته مستوی است سوم انفراد زیرا که حق تعالی فرد است و الف فرد چهارم اتصال خلق بخدا و عدم اتصال خداوند بخلق چه همه محتاج بخدا و خداغنی مطلق است و بی نیاز از ایشان همچنین الف را بهیچ حرفی اتصال نباشد و حروف بالف متصل و الف از آنها منقطع پنجم الفت چه ایزد سبحان سبب الفت خلق است و الفسبب الفت است و حروف بأن متألف .

از شعبی از معنی مقطعات سؤال کردند فرمود سر الله فلا تطلبوه این حروف سر خداوند است پس در طلب آن برنیائید و از اینجاست که باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست و میتواند بود که مراد ایشان آن باشد که این الفاظ اسراری است در میان خداوند و رسول اوور موزیکه اراده خدا بر آن نباشد که غیر از رسول خود را بفهماند زیرا که بعید است خطاب بآنچه مفید معنی نباشد.

و از امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و آله مأثور است که هر کتاب خدای را خلاصه بوده است و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و بعضی گفته اند حروف مقطعه برای تعجیز خلق است تا بدانند هیچ کس را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچ کس از کنه معرفتش آگاهی ندارد.

بعضی از علمای تفسیر نوشته اند سبب اینکه خدای سبحان سور مبارکه قرآن را بحروف مقطعه افتتاح داده این است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم قرآن خواندی مشرکان جمع شدند و بشعر خواندن و صغیر زدن و دست بردست زدن مشغول شدند تا مردمان کلام الهی را نشنوند و حلاوت تلاوتش را در نیابند و بدین اسلام رغبت نگیرند خدای تعالی این حروف عجیبه را فرستاد و ایشان از شنیدن آن بعجب رفته خاموش شدند و باستماع قرآن مجید مشغول گردیدند تا مانند آن را نیز بشنوند و بوسیله این معانی



بمسمع ایشان میرسید و رسول خدای حجت را برایشان لازم میگردانید.

روایت کرده اند که خدای تعالی رسول خود را وعده داده بود تا کتابی بروی نازل فرماید که بر صفحه روزگار بماند و هرگز محو نگردد و بواسطه کثرت تکرار و ترداد کهنه نشود و چون قرآن نازل گشت حبیب خود را از انجام آن وعده خبر داد ذالک الکتاب لاریب فیه آن کتابیکه قبل از این بوعده آن اشارت شده بود این کتاب یعنی این قرآن کامل است که در کریمه «اناستلقى عليك قولاً ثقیلاً» و یا در کتب مقدمه وعده کردیم چنانکه روایت است که مراد بکتاب توریة وانجیل والم اسم قرآن میباشد یعنی این همان قرآن است که وصف و نعت آن در کتاب توریة و انجیل مسطور است هیچ شکی و شبهه در آن نیست.

یعنی برهان بآندرجه بوضوح وسطوع پیوسته که بر شخص عاقل بعد از آنکه بتعقل و نظر صحیح در آن بنگرد هیچ شکی و ریبی نمی ماند در اینکه وحی است و بحد اعجاز رسیده است و برای جماعت متقیان شك و ریبی نیست و هدایت کننده ایشان است «الذین یؤمنون بالغیب» متقیان کسانی هستند که بپراهمین واضحه و دلایل ساطعه تصدیق میکنند و میگردند بغیب یعنی بآنچه از آنها غایب است و شاهد ایشان نیست که آن خداوند تعالی و فرشتگان و جمیع پیغمبران و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر از آن است .

همانا در تفاسیر و تأویلات این آیه شریفه معلوم میشود که قرآن غیر از خالق قرآن و مشارالیه واقع شده که دلالت بر ترکیب دارد و هدایت کننده بغیب است که غیر از خود قرآن است چنانکه آیه شریفه «والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلك وبالآخرة هم یوقنون» و جماعتی که تصدیق مینمایند بآنچیزیکه فرو فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و وحی و با نچیزی که فرستاده شده است پیش از تو بر پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و غیر از آن و بسرای دیگر که قیامت است یقین دارند مؤید همین معنی است چه قرآن و دیگر کتب و آخرت در ردیف هم مذکورند و شکی

نیست که همه مخلوق میباشند چنانکه انزال را نسبت بآب و صاعقه و جز آن نیز میدهد و میفرماید و آب باران و حجاره بزمین نازل ساختیم و «انزل من السماء ماء فلا تجعلوا الله انداراً» و نسبت بقرآن میفرماید من عندنا و نمیفرماید منا و میفرماید : «و انزلنا علیکم المن والسلوی».

و خداوند تعالی قرآن را متدرجا بر رسول خدای فرستاده است چنانکه لفظ نزلنا بر آن دلالت دارد بدون اُنزلنا چنانکه در تفاسیر بآن اشارت شده است و یکدفعه نازل نشده است و این انزال بتدریج بر حدوث و مخلوقیت دلالت دارد و میفرماید « و آمنوا بما انزلت مصداقاً لما معکم» و ایمان بیاورید بقرآن که تصدیق کننده توره است یعنی موافق است با آن در نعت و یادر توحید و وعد و وعید میفرماید یاد کنید آن زمانی که دادیم موسی را کتاب توریة و حجتی فرق کننده میان حق و باطل که عبارت از قرآن میباشد .

و میفرماید ان الله لا یستحیی الی آخرها خداوند ممتنع نمی شود و باز ایستادن نمی گیرد از آنکه بیان فرماید مثلی از امثال را چون ذکر نمودن مگس و عنکبوت و امثال آنرا و پشه و بزرگتر از آن را پس اما آن کسانی که ایمان آورده اند بکتاب خدا و تصدیق کردند همانا بیقین میدانند از روی تفکر و تدبر که آن ضرب المثل درست و راست است و برای حکمت و مصلحت بندگان نازل گشته است از جانب پروردگار ایشان و اما کسانی که کافر شده اند و حق را پوشیده و بآن نگریده اند چون این مثل را بشنوند میگویند از روی عناد و استهزاء چه چیز را خدای تعالی خواسته است از این مثال؟

یعنی کلامی است بی فایده در جواب فرمود گمراه گرداند یعنی فروگذارد در ضلالت ابدی جماعت بسیاری را که منکر آن شدند و هدایت نماید جماعتی بسیار بوجه طلب اهداء بآن تأمل نمایند در آن و گمراه نمیسازد یعنی باین ضرب المثل خوار و مخذول نمیگرداند مگر کسانی را که از حد ایمان بیرون تاخته باشند یعنی همان عدم تفکر و تأمل در این امثال و انکار آن اسباب این خذلان و گمراهی

میشود و خود این جامعیت قرآن باین امثال و کلمه دانه الحق من ربهم ، بر حدوث و مخلوقیت اشارت کند.

و میفرماید هر آینه فرستادیم بسوی تو آیتهای روشن یعنی قرآن در او کافر نشوند بآن آینها مگر مردمان فاسق و کفار معاند و میفرماید «ما نسخ من آیه او نسهانات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کلشیء قدير» برای صلاح احوال آفریدگان در تکلیف و عبادات که ایشان را علمی آن نیست آیتی را بدیگر آیتی و حکمی را بدیگر حکمی منسوخ میسازیم و آن هنگام هر چه را نسخ فرمودیم از آیتی از قرآن برفق مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش گردانیم آنرا و از دلها بردیم میآوریم بهتر از آن آیه منسوخه را در نفع عباد چنانکه مصابره يك غازی را با ده تن منسوخ کردیم بدو تن و یا در ثبوت بجهت شدت مشقت که در ناسخ باشد و در منسوخ نباشد .

یا می آوریم مانند آنچه را که نسخ کرده ایم در منفعت و ثبوت باوجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه و مراد بنسخ آیه ازاله لفظ یا معنی یا هر دو و ابدال غیر آن در مکان آن است پس ناسخ حکم شرعی است که دلالت کند بر ازاله حکمی که قبل از آن ثابت بوده باشد و منسوخ حکمی است که از اله کرده شده باشد و معنی انساہ آیه بیرون بردن آن است از قلوب .

چنانکه در خبر است که مردی در مجلس رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم پیای خواست و عرض کردیا رسول الله چند آیه از قرآن را میدانستم و در نماز تهجد میخواندم شب بر خواستم فراموش کردم و هر چه خواستم بخاطر اندر آرم ممکن نشد و نیز دیگری بر خاست و عرض کرد مرا نیز همین حال دست داد دیگری نیز همین گونه بعرض رسانید رسول خدای فرمود هیچ میدانید سبب این حال چیست گفتند خدای و پیغمبر خدای داناتر هستند فرمود برای این است که خدای تعالی آن آیه را نسخ فرموده و هر گاه آیتی و انسخ فرماید، از یاد مردمان بیرون برد و این از جمله معجزات آنحضرت است .

در تفاسیر معتبره مذکور است که نسخ بر سه قسم است یکی منسوخ اللفظ است و الحکم چنانکه از جناب ابی بکر روایت است که فرمود ما در اول اسلام قرائت میکردیم «لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر لکم» خدای تعالی آنرا نسخ فرمود دوم مرتفع الحکم فقط فرمود: خدای تعالی: «فان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتهم» که ثابت اللفظ است سیم مرتفع اللفظ مانند آیه رجم و اخبار بسیار واقع شده است که بر نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن دلالت دارد از جمله ابو موسی اشعری روایت نموده است که مسلمانان در آغاز اسلام میخواندند لوان لابن آدم وادیین من ذهب لا بتغی لهما ثالثا ولا یملا جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و بعد از آن مرفوع شد.

و نیز از انس روایت است که هفتاد تن از انصار در بئر معونه کشته شدند و در حق ایشان نازل شد «انا لقینا ربنا فرضی عنا و ارضانا» و بعد از آن مرفوع گشت آیا معلوم نداری که خدای تعالی بر همه چیز از محو و اثبات و نسخ و انشاء و غیر از آن از مقدمات تواناست و این برای آن است که احکام مشروعه و آیات منزله بجهت مصالح عباد و تکمیل نفوس ایشان است برسبیل تفضل و رحمت خداوندی و این امر بر حسب اختلاف اعصار و اشخاص مختلف میشود مانند اسباب معاش چه بسیار افتد که چیزی که در عصری سودمند باشد شاید در عصری دیگر زبان برساند.

و گفته اند جایز است که قرآن بسنت منسوخ شود که مطهره مقطوعه باشد و اضافه آن بخدا ابا ندارد از آنکه سنت باشد زیرا که سنت بفرمان خدای تعالی است. و در آیه دلالت است بر آن که قرآن محدث است زیرا که تغییر لازم نسخ است و چون قرآن عبارت از الفاظ و حروف مترتبه است همچنانکه بدیهه عقل بر این حاکم است پس اینکه جماعت اشاعره جواب داده اند از اینکه تفسیر از عوارض اموری نیست که متعلق بمعنی باشد قائم بذات قدیم موجه نیست چنانکه میفرماید آیا ندانستی خداوند بر همه میز تواناست یعنی بر جمیع مقدمات و برجواز نسخ پس همان منسوخیت دلالت بر حدوث و مخلوقیت کند و عدم ثبوت دلیل بر حدوث است.

و عجب این است که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در مورد نگارش آیات سوره

بقره که بر خلقت و حدوث قرآن دلالت دارد بنگارش این آیه شریفه که اتم دلیلا میباشد اشارت فرمود این بنده حقیر در ذیل نگارش این آیات مبارکه چون بر این آیه شریفه رسید برای اثبات مدعا رقم کرد و در پایان شرح آن علمای تفسیر نیز باین معنی نظر داشتهاند چنانکه مذکور شد شاید مجلسی در موقعی دیگر مذکور میفرماید .

و خدای تعالی میفرماید آنان را که عطا کرده ایم بایشان کتاب توریة و بروایت ابن قتاده و عکرمه قرآن را عطا کردیم میخوانند آن کتاب را یا متابعتش را مینمایند چنانکه حق تلاوت یا متابعت کردن آن است و میشود مراد انجیل باشد این جماعت ایمان آورده اند بکتاب خدا نه آن مردمی که تحریف و تبدیل آنرا نمودند و هرکس که بکتاب خدا کافر شود و احکامش را تغییر دهد زیان کار دنیا و آخرت است .

و خدای تعالی میفرماید «ذالك بأن الله نزل الكتاب بالحق» الی آخرها این عذاب مرایشان را بسبب آن است که خداوند قرآن را بفرستاد برآستی و درستی و متابعتش را دست بداشتند و در مخالفت بیفزودند و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در آن هر آینه در خلافی و عنادی دورند .

و خدای تعالی میفرماید شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن الی آخرها ماء رمضان آن ماهی است که در آن ماه قرآن فرو فرستاده شد و مراد بانزال قرآن در ماه رمضان ابتدای انزال آن است که در لیلة القدر بوده است یا اینکه تمام قرآن باسماں دنیا نازل شده و بعد از آن نجم بنجم بر حسب حاجات عباد بدنیا نازل گشته است.

از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که صحف ابراهیم علیه السلام در شب اول ماه رمضان و توریة در شب ششم و انجیل در شب سیزدهم و قرآن در شب بیست و چهارم این ماه فرود گشته و در این اشعار بآن است که انزال آن سبب اختصاص آن است بوجوب روزه در این ماه مبارک.

از ابن عباس و سعید بن جبیر مروی است که مراد انزال جمیع قرآن است در لیلة القدر باسماں دنیا و بعد از آن در عرض بیست سال بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد و نازل شده است قرآن در حالیکه راه نماینده است مردمان را باعجاز خود از ضلالت و

کفر و دلالت‌های روشنی است از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع اسلام که جدا کننده است میان حق و باطل.

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که قرآن جمله کتاب است و فرقان محکم واجب العمل.

و خدای تعالی میفرماید و «اذکروا نعمة الله عليكم و ما انزل عليكم من الكتاب و الحكمة يعظكم به و اتقوا الله» و یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما فایض فرمود و از جمله آن هدایت و بعثت جناب ختمی مرتبت و توسیع در احکام و یاد کنید که فرو فرستاده است بر شما از قرآن و احکام و حدود شرع بند میدهد خدای تعالی شما را بآنچه بر شما نازل ساخته است و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام و چون در این آیات و تفاسیر آن و روایات رسول و اوصیای رسول صلی الله علیه و آله وسلم و انزال قرآن و شرکت در نزول با دیگر کتب آسمانی و صحف یزدانی و فرقان سبحانی تأمل نمایند مشهود گردد که قرآن مخلوق و حادث است .

و خداوند تعالی در سورة شریفه آل عمران میفرماید «نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس و انزل الفرقان ان الذين كفروا بآيات الله لهم عذاب شديد والله عزيز ذو انتقام» فرو فرستاده خداوند بر تو قرآن را بتدریج بعدل و راستی و این کتاب مصدق و موافق است با آن کتابهایی که پیش از آن بوده اند که عبارت از موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و فرو فرستاد توریة و انجیل را بیک دفعه پیش از فرستادن قرآن در حالیکه راه نماینده اند مرینی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله تعالی مذکور است و در این نفی بطلان قول یهود و نصاری و آنچه نسبت بعزیر و عیسی میدهند ثابت میشود.

معلوم بادپاره علماء میفرمایند اشتقاق توریة از وری الزند بمعنی ظهت ناره میباشد و اصل آن و توریة بابدال و اوبتاء مانند تجاه و تکلان و تراث و اشتقاق انجیل از نجل است بمعنی استخراج و تسمیه توریة باین اسم بجهت ظهور احکام حلال و حرام

است در این کتاب و تسمیه انجیل باین اسم برای آن است که احکام آن مستخرج است از توریه و متفرع بر آن است و بعضی گویند انجیل از نجل است بمعنی سعة چنانکه گفته میشود طعنه نجلاء ای واسعه پس گوئیا خداوند تعالی آنچه را بر اهل توریه مضیق گردانیده بود بر اهل انجیل وسعت داد و تقدیر اشتقاق در صورتی است که لفظ عربی باشد اما این الفاظ را اغلب علما عجمی دانند.

و فرورستاد کتابهای دیگر را که جداکننده میان حق و باطل هستند و بعضی گویند فرقان معجزاتی است که مقارن انزال کتب بود و ممیز صادق از کاذب گردیده و برهر تقدیر فرقان اسم جنس کتب الهیه یا جنس معجزات است که در میان حق و باطل فارق میباشند و بعضی گویند مرادز بور است و پاره گفته اند مراد قرآن است و تکرار آن بجهت آن است که متضمن مدح و نعت و تعظیم قرآن و اظهار فضل قرآن بر توریه و انجیل است از آن حیثیت که در اینکه وحی منزل است با توریه و انجیل مشارک است و از حیثیت اینکه معجز است و بوجود آن ذیحق از باطل جدا میشود متمیز از آنها است.

عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است: «الفرقان کل آیه محكمة في الكتاب و هو الذي يصدق فيه من كان قبله من الانبياء» بدرستیکه آنانکه نگریدند بآیات خدا و نشانهای قدرت ایزد یکتا یا بآیات قرآنی یا پیمبران سبحانی که هر یک برای طریق هدایت علامتی عالی هستند بعدا بی شدید مبتلا شوند و خداوند

غالب و قادر است بر عذاب کفار و صاحب عقاب و غضب بر ایشان است.

و خداوند تعالی میفرماید: «ذالك تتلوه عليك من الايات والذكر الحكيم» این کلام که مذکور شد در قصه عیسی و غیر او میخوانیم آنرا بر تو در حالتیکه از جمله آیات و علامات نبوت و دلالت و رسالت تو است و یادکردنی است مشتمل بر حکم یا محکم که ممنوع است از اینکه خللی در آن نطرق جوید مراد قرآن است یا لوح محفوظ.

و خداوند تعالی میفرماید « هذا بيان للناس و هدى و موعظة للمتقين » آنچه برامم سابقه گذشته است دلیلی روشن است برای مردمان یعنی تکذیب نمایندگان از

زبان حضرت رسالت آیت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی این قرآن دلالت روشن و هویدا است برای کافه مردمان علی العموم و زیادتاً بصیرت و بیان طریق رشد است به بهشت و پندی است مشتمل بر غبت و رهبت برای پرهیزکاران اگر چه قرآن برای غیر متقیان نیز لطف است .

و خداوند تعالی میفرماید «یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون» میخوانند قرآن را در ساعت‌های شب در حالیکه بسجده میروند و خداوند تعالی در سوره مبارکه نساء میفرماید «افلا یتدبرون القرآن و لوکان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» آیا تا مل نمی‌نمایند این مردم منافق در معانی قرآن و تفکر نمی‌کنند در الفاظ آن تا اعجاز و آثار آن برایشان ظاهر گردد که این کلام حق است و اگر این قرآن کلام خالق نبودی هر آینه مردمان عاقل در آن اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت در معارضه و سهولت بعضی دیگر معارضه و مطابقت برخی از اخبار مستقبله آن دون بعضی دیگر و موافقت بعضی احکام آن با عقل و مخالفت برخی دیگر میدیدند زیرا که بر حسب استقراء و تتبع کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ خواه از روی معنی و این آیه شریفه بر معانی کثیره دلالت دارد از جمله فسادقول جماعت حشویه و غیرهم است که میگویند قرآن مفهوم المعنی نیست جز به تفسیر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که یزدان تعالی بندگان خود را بر تدبیر در قرآن انگیزش میدهد و اگر ممکن نبودی که بدون تفسیر مفهوم المعنی گردد این امر را نمی فرمود.

دیگر اینکه اگر قرآن کلام خدا نبودی و کلام مخلوق بودی بر وزن و سبک کلام بندگان میبود و اختلاف در آن ظاهر میشد.

و خداوند سبحان میفرماید «قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً» بدرستیکه آمد بشما حجتی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم یادین اسلام است که صاحب معجزه باهره و خداوند برهان ظاهره است و فرو فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر را که قرآن است .

و خداوند سبحان در سوره مائده میفرماید «قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین»



بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدا روشنائی دفع کننده ظلمت ضلالت است یعنی قرآن که کاشف ظلمات شك و ضلالت میباشد و کتابی که واضح الاعجاز است و بعضی از علماء گفته اند مراد بنور حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که جهانیان بنور وجود همایش هدایت میجویند چنانکه بنور و حدیث متواتر «اول ما خلق الله نوری وانا وعلی من دور واحد وانا كالشمس وعلی كالقمر» مصداق این قول است.

در بحر الحقایق مذکور است که وجه تسمیه آنحضرت بنور این است که نخست چیزی که خداوند منان بنور کرم از ظلمت کده عدم بفضای عالم آوردن مبارک آنحضرت است چنانکه خود فرماید «اول ما خلق الله نوری و بعد از آن عالم را برای ظهور او موجود فرمود که «لولاك لما خلقت الافلاك».

در شرح فصوص مسطور است که اصل منشاء و معاد جمله خلائق حضرت حقیقه الخلائق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی صلی الله علیه وآله وسلم است که صورت حضرت واحدی احدی است و جامع کمالات الهی و سبحانی است و واضح میزان همه اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است و عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل اور قول رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم «انا سید ولد آدم و من دونه تحت لوائی» اشارت باین معنی است «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذن و یهدیهم الی صراط مستقیم» راه مینماید خدا بوسیله به پیغمبر و قرآن آنکس را که پیروی کند خوشنودی خدای را بوسیله ایمان و عمل صالح به راههای سلامتی از عذاب که راه دار السلام باشد و بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای انواع کفر یاشک ها یا جهل بروشنائی ایمان یا یقین برارده و توفیق خود و راه مینماید ایشان را براهی راست که نزدیک ترین طرق است بحضرت حق.

و خداوند تعالی میفرماید «ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات» هر آینه آمد ایشان را فرستادگان ما با آیتهای قرآن که واضح است در اعجاز و خداوند سبحان میفرماید «یحرفون الكلم من بعد مواضعه» تغییر میدهند کلمه ها را یعنی آیه رجم را بعد از آنکه وضع کرد خدای تعالی آن را در مواضع آن.

و خدای تعالی میفرماید « و آتیناه الانجیل فیہ ہدی و نور و مصدقاً لما بین بدید من التوریه و ہدی و موعظۃ للمتقین » و دادیم عیسیٰ علیہ السلام را انجیل در حالتیکہ او را ہدایتی بود و راہنمائی بتوحید و روشنی بطریق حق در حالتیکہ انجیل تصدیق کنندہ یعنی موافق بود در اصول دین ہر آنچیزی را کہ پیش از وی بود از توریہ در آنحال کہ دلالتی وارشادی است بحق ویندی است مر پرهیزگاران را خصوصاً.

« ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیہ و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون » بجهت آنکہ حکم کنند علمای انجیل بآنچه خداوند تعالی نازل فرمودہ است در انجیل بآنچه بر او نازل شدہ نہ مانند ترسایان کہ از احکام آن عدول نمودہ اند و ہر کس حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستادہ است یعنی باحکام انجیل مردمی فاسق ہستند این آیہ شریفہ دلیل بر آن است کہ انجیل مشتمل است بر احکام و ملت یہودیہ بسبب بعثت عیسیٰ علیہ السلام منسوخ شدہ و آنحضرت در شرع مستقل بودہ است کہ خداوند تعالی میفرماید « و انزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الكتاب ومہیماً علیہ » و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بحق و راستی و درستی در حالتیکہ تصدیق کنندہ کتب منزله سابقہ و نگہبان بر آنها است .

و در این آیات مبارکہ و بیان اوصافی کہ در کتب سماویہ میشود نمودہ آید کہ ہمہ از جانب خدای تعالی و جامع احکام ملک علام و فضیلت قرآن و جامعیت و اشرفیت آن مانند رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بردیگر رسل خداوند سبحان علیہم السلام است پس با این صورت اگر قرآن مخلوق نباشد باید سایر کتب سماویہ نیز مخلوق نباشد ہر جوابی را کہ در بہ گویند در قرآن نیز باید گفت و خداوند تعالی میفرماید « افحکم الجاہلیۃ بیغون و من احسن من اللہ حکماً » و این ردیف شدن حکم دلالت بر حدوث دارد.

و خدای تعالی فرماید « انما ولیکم اللہ ورسولہ والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوۃ و یؤتون الزکوۃ و ہم راکعون » جز این نیست کہ اولی بتصرف و حکمران امور دین و دنیای شما خدا و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کسانی کہ ایمان آورده اند مؤمنانی کہ بہ پای میدارند نماز را و میدهند زکوٰۃ را در حالتیکہ در نماز در حال رکوع ہستند و این آیہ

شریفه در شأن علی علیه السلام و اثبات امامت آنحضرت است چنانکه این حکایت مشهور است و اگر قرآن قدیم بودی بر این حکایت و امثال آن مثل حکایت زید و سایر حکایات یومیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چرا شامل میگشت .

و خدای تعالی میفرماید «قل یا اهل الكتاب هل تنقمون منا الا أن آمننا بالله وما انزل الینا وما انزل من قبل» که اشارت بقرآن و کتب سابقه سماویه است «ولوان اهل الكتاب آمنوا واتقوا» تا آخر آیه شریفه «ولو انهم اقاموا التوریه والانجیل وما انزل الیهم من ربهم» إلى آخر الآیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» که در تبلیغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و ابلاغ آنحضرت در غدیر خم «قل یا اهل الكتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریه والانجیل وما انزل الیکم من ربکم و لیزیدن کثیراً منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً» که راجع بقرآن و کتب منزله است «و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول» تا آخر آیه که بقرآن اشارت دارد.

و خدای تعالی در سوره مبارکه انعام میفرماید «و ما نأتیهم من آیه من آیات ربهم الا كانوا عنها معرضین» یعنی آیات قرآن «فقد کذبوا بالحق» لما جائهم «یعنی تکذیب قرآن را نمودند. آنهنگام که بایشان آمده «ولو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم» .

در اخبار وارد است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و عبدالله بن امیه مخزومی بحضرت رسالت مشرف شدند و گفتند ای محمد بتو ایمان نمی آوریم ناگاهی که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند این کتاب قرآن است از خدای تعالی بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این مطلب مندرج باشد که تورا رسول خدائی وای فلان و فلان بروی بگروید و قول او را تصدیق کنید، خدای این آیه مذکوره را در حق ایشان نازل فرمود و اگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی پس ببینند و با دستهای خود آن را بسایند یعنی بچشم خود بنگرند و یقین کنند که این نوشته از خداوند است و شبهه در آن راه ندارد هر آینه آنانکه کافرند از روی نهایت عناد و جحود و تعنت گویند نیست آنچه را که بما آورده مگر جادوئی روشن بر همه کس .

و خداوند تعالی می فرماید « و اوحی الی هذا القرآن لاندركم به ومن بلغ أئتمکم لتشهدون ان مع الله آلهة اخرى » و بمن وحی کرده شد این قرآن تا بيمدهم شمارا بقرآن و اگرچه قرآن شامل بشارت نیز هست اما در اینجا بأحد الضدين اکتفا فرمود وهم بهر کس که برسد این قرآن بأواز عرب و عجم و اسود و احمر و جن و انس تا بروز قیامت .

و در این آیه شریفه و من بلغ دلالت است بر اینکه رسول خدا خاتم انبياء صلی الله علیه وآله وعلیهم است و بعموم انام مبعوث است و بعد از آن برسبیل توییح و انکار و استبعاد میفرماید آیا شما نید که گواهی میدهید بآنکه با خداوند است خدایان دیگر؟ یعنی بتها و اصنام پس در لفظ اوحی دلالت بر مخلوقیت و حدوث قرآن موجود است چنانکه « و اوحینا إلی النحل و اوحینا إلی الجبال » اثبات مخلوقیت آنچه وحی شده است ثابت است .

و خداوند رحمن میفرماید « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیزی را و بعضی از مفسران گفته اند مراد بکتاب قرآن است که تمام محتاج الیه امر دین است مفصلاً یا مجملًا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار در قرآن مدون است و بیان مجمل بتفصیل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محول است که « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا » .

مروری است که عبدالله بن مسعود گفت « مالی لا لعن من لعنه الله فی کتابه یعنی الواشمة والواصلة والمستوصلة » زنی بشنید و در جمله قرآن نظاره کرد و آیتی شامل این مضمون نیافت و بدو شد و گفت یا عبدالله دیشب در تمام قرآن نگران شدم « ولعن الله الواشمة » نیافتم فرمود اگر تلاوت کنی مییابی قال الله تعالی « ما آتیکم الرسول فخذوه و ما هیکم عنه فانتهوا وان مما أتانا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان قال لعن الله الواشمة والمستوشمة » .

و آنچه متشابه است با علمای امت تقویض فرمودیم که « وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم » و از کلمه فی الكتاب مظروفیت و حدوث و مخلوقیت قرآن مفهوم

میشود و اگر کتاب لوح محفوظ باشد و جمله اشیاء و محتاج الیه مخلوق در امور دینیه در آن مندرج و از آن بقرآن وارد گردد مخلوقیت و مجسمیت لوح معلوم و قرآن صریح تر خواهد بود .

و خداوند تعالی می فرماید « و هذا كتاب انزلناه مبارك مصدق الذي بين يديه » و این قرآن کتابی است که فرو فرستادیم آنرا کثیر الفایده و با برکت تصدیق کننده و باور دارنده آنچه پیش از وی بوده است از کتب چون توریة و انجیل یعنی مصدق آن است در اصول دین و گواهی دهنده بر حقیقت آن .

و لفظ مبارك بمعنی فزونی داده شده است یعنی قرآن بر کتب سابقه سماویه فزونی دارد و ازین روی ناسخ آنها است و تاقیامت باقی است پس این لفظ دلالت بر محدودیت کند و هر محدودی مخلوق است و چون مصدق و گواه کتب سابقه است حدوث وی ثابت است چه اگر جز این باشد کتب سابقه بر قدمت اولی خواهد بود و چون آنها قدیم باشند قرآن حادث خواهد بود.

و خداوند سبحان میفرماید « و هذا كتاب انزلناه مبارك فاتبعوه وانفوا العلكم ترجمون » و این قرآن کتابی است که فرو فرستادیم آنرا بسیار نفع پس پیروی کنید آنرا او بپرهیزید از مخالفت آن شاید که رحم کرده شوید « وهو الذي انزل اليكم الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين » و اوست که فرستاده است بسوی شما قرآن را در حالتیکه بیان کرده شده است در حق و باطل و ایمان و کفر و حلال و حرام و شرایع و احکام و کسانی را که داده ایم کتاب چون علمای یهود و نصاری میدانند که قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو بحق و راستی و درستی زیرا که مصدق کتبی است که نزد ایشان است پس مباش از شک کنندگان در اینکه ایشان میدانند حقیقت آنرا و در اینکه از جانب حق نازل شده است و برای هیچ کس جایز نیست که با ظهور ادله بر حقیقت قرآن شك نماید در امر قرآن .

« وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم » و تمام شد کلمات و سخن آفریدگار تو یعنی احکام و اخبار و مواعید قرآن بنهایت و پایان رسیده

بروجهی که قابل زیادت نیست و حجت در بیان توحید و نبوت بنهایت رسیده از روی راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در قضیه و احکام هیچکس نیست ن که تبدیل دهنده باشد مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند آیات تور اتر ازیرا که خداوند تعالی حافظ قرآن است از تبدیل چنانکه میفرماید « وانا له لحافظون » و اوست شنوای گفتار و شنوای اسرار تمام مخلوق .

و از اینجا نیز معلوم شد که قرآن مخلوق و حادث است زیرا که قدیم محتاج بمحافظت نیست و تغییر و تبدیل در آن امکان ندارد و چون توره از کتب منزله از حضرت پروردگار است تبدیل و تصحیف شد معلوم میشود مخلوق و حادث است و حال اینکه بر قرآن تقدم زمان ظهور دارد .

در خبر است که جماعت کفار مردار میخوردند چون جماعت مسلمانان ایشان را بنکوهش گرفتند گفتند شما بنکوهش بایسته ترید که آنچه را خود میکشید خود میخورید خدای تعالی این آیه را فرستاد «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» پس بخورید از آنچه در زمان ذبح نام خدای را بر آن یاد کرده اند .

و این دلالت بر حدوث قرآن دارد « و هذا صراط ربك مستقیماً قد فصلنا الايات لقوم یذکرون » این طریق قرآن راه پروردگار تو است در حالتیکه رام راست بدون اعوجاج است بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را برای گروهی که پند می پذیرند و میدانند که قادر مطلق خداوند است نه دیگری کلمه « فصلنا » دلالت بر حدوث مینماید.

و خدای تعالی در سوره مبارکه اعراف میفرماید «المص کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرك حرج منه لتنذر به و ذکرى للمؤمنین » این قرآن کتابی است که فرو فرستاده شده است بسوی تو پس باید که در سینه تو حرجی و تنگی نباشد از تبلیغ آن تا بیم کنی بآن کافران را و پند دهی بند دادنی مرگروه مؤمنان را « اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم » پیروی کنید آنچه را که فرستاده شده است بشما از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن را نمائید .

و خداوند تعالی میفرماید « ولقد جئناهم بكتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون » وبتحقیق که آوردیم برای گروه کفار کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا و مفصل ساختیم در آن هر چه را بکار آید از عقاید و احکام و مواعظ مفصله بر علم و دانش خود در حالتیکه راه نماینده است و خداوند را بخششی است برای گروهی که میگردند و ایمان دارند هل ینظرون الا تأویله منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب را بآنچه امر قرآن بآن راجع شود یعنی ایمان نمی آورند تاگاهی که برای العین وعد و وعید آنرا بنگرند.

و خدای تعالی می فرماید «والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین » و کسانی که متمسک میشوند باحکام قرآن و پبای میدارند نماز را بدرستیکه ما ضایع نکنیم مزد صلح دهندگان را .

و خداوند متعال میفرماید «خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون» فراگیرید آنچه را دادیم بشما بجد و عزم تمام و یاد کنید بروجه عمل آنچه در اوست از مواثیق و عهود که اوامر و نواهی است و آنرا فرو نگذارید و ترک نکنید تا باشید که پرهیزکاری کنید .

و خدای تعالی میفرماید «وکذالک نفضل الآیات و لعلهم یرجعون» وهمچنانکه بیان کردیم امر میثاق را تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر نمایند در آن و بآن بر وحدانیت یزدان استدلال نمایند و شاید که ایشان از تقلید باطل بتحقیق بازگردند.

و خداوند تعالی میفرماید «هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون» این قرآن دلیلهای روشن و حجت‌های مبرهن است که بآن حق دیده و صواب شناخته میشود از جانب پروردگار شما فرود آمده و راه نماینده و سبب رحمت و نعمت است برای گروهی که میگردند بخدا و رسول خدا و در آیه شریفه دلالت است بر اینکه افعال پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اقوال آنحضرت تابع وحی است و نشاید که بقیاس ورأی خود عمل نماید.

بعد از آن امر میفرماید باستماع قرآن بقوله تعالی « واذا قرئ القرآن فاستمعوا

له وانصتوا لعلکم ترحمون» و چون قرائت قرآن شود در نماز پس بشنوید آنرا او خاموش باشید و هم چنین در غیر نماز و اوامر و نواهی را بطور نیک فرا گیرید و بمواعظ و احکام قرآن متعظ شوید « و اذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين » و چون خوانده شود بر ایشان آیت‌های کتاب ما یعنی قرآن میگویند ما شنیدیم مثل این را از مردمان روزگار اگر بخواهیم هر آینه میگوئیم مانند این قرآن را نیست این مگر افسانه‌ها و نوشته‌های پیشینیان و ما نیز مثل این قصدها را داریم یعنی افسانه اسفندیار و رستم و پادشاهان عجم و این آیه شریفه در سوره مبارکه انفال است.

و خداوند تعالی در سوره شریفه تو به میفرماید « اشرخوا بآيات الله ثمناً قليلاً » بدل کردند و برگزیدند بآیات خدا یعنی قرآن چیزی را که بهائی اندک دارد و بطمع حطام دنیائی تکذیب قرآن را نمودند و خدای تعالی میفرماید « واذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايماناً » و چون فرستاده شود سوره یا پاره از قرآن پس از گروه منافقان کسی هست که با منافقی دیگر گوید کیست از شما که بیفزاید این سوره او را گرویدن و ایمان یعنی کدام کس باشد که این سوره او را یقین و ثبات در دین بیفزاید .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه یونس میفرماید « الر تلك آيات الكتاب الحكيم » این سوره یا تمام قرآن آیت‌های قرآن است که مشتمل است بر حکمت و از نزد حکیم مطلق نازل شده است و محکم و متقن است و اختلاف و تناقض در آن نیست و هرگز قلم نسخ بر روی آن کشیده نشود و کسی بر تغییر و تبدیل آن قادر نگردد و بعضی گفته اند مراد لوح محفوظ است یعنی آنچه این سوره متضمن آن است از آیاتی است که در لوح محفوظ ثبت شده است و این آیه شریفه دلالت بر مخلوقیت قرآن و تضمن آیاتی که در لوح محفوظ است مدل بر حدوث است.

و خداوند تعالی « میفرماید و ماکان هذا القرآن أن یفتري من دون الله و لكن تصدیق الذي بین یدیه وتفصیل الكتاب لا ریب فیہ من رب العالمین » و نیست و نشاید این قرآن با وجود این دلایل و اعجاز یافته شود و جز خداوند احدی تواند گفت یعنی



نشاید و نزید که این گونه سخن که بیرون از حد بشر است بافته شده و مفترای بشر باشد و لکن تصدیق کننده است آنچه را که پیش از این قرآن بود از کتب متقدمه و موافق و مطابق آن است .

یعنی با وجود اعجاز کتب منزله نیز هست یا مصدق چیزی است که در حضور آن است از بعث و نشور و حساب و عقاب و برای تصدیق کتب سابقه نازل شده و برای بیان کردن آنچه بر شما نوشته شده است از اوامر و نواهی در حالتیکه نیست شکی و شبهتی در حقیقت آن و این جمله از حضرت پروردگار عالمیان منزل است ام یقولون افتراه، تا آخر آیه که از این پیش مسطور شد.

و خداوند تعالی میفرماید «یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون» هان ای مردمان بدرستی که آمد بشما پندی از جانب پروردگار شما و شفائی و دوائی برای آن امراض جهالت و غوایت که بدلها اندر است و راهنمونی بسوی حق و رحمت برای گرویدگان و ایمان آورندگان یعنی قرآن که نازل شده است برای مردمان کتابی است جامع چه مواعظ قرآن که بمحاسن اعمال ترغیب و از مقابح افعال ترهیب مفیر ماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی آن که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند منظوی است بر حکمت نظری و البته چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود.

و گفته اند قرآن موعظه نفوس و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار است و نجات دنیا و آخرت بقرآن حاصل میشود و بدستگیری نور قرآن از ظلمات ضلال بنور ایمان میرسند و از طبقات نیران بدرجات جنان راه یابند بگو شادی کنند بفضل خدا که قرآن است و برحمت خداوند که دین اسلام است و گفته اند در این آیه شریفه فضل بمعنی قرآن و رحمت گردانیدن جهانیان را از اهل قرآن یا فضل قرآن است و رحمت رسول خداوند سبحان صلی الله علیه و آله وسلم پس بایستی باین فضل الهی و رحمت نامتناهی حضرت باری مؤمنان شاد گردند این قرآن که متضمن فضل و رحمت است بهتر از آنچه

از حطام دنیوی که در معرض فنا و زوال است فراهم میگرداند .

و ماتكون في شان و ما تتلومنه من قرآن ولا- تعملون من عمل الاكنا عليكم شهودا ان تفيضون فيه وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الأرض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين.

و نباشی توای محمد صلی الله علیه و آله وسلم در کاری از خود و نخوانی از آنچه خدای فرستاده است از قرآن صاحب انوار گوید ضمیر منه بشأن راجع است زیرا که بزرگترین شان پیغمبر تلاوت قرآن است و یا ضمیر منه راجع بقرآن و اضمار ضمیر قبل از ذکر برای تفخیم آن است یا راجع بخداوند است و نمیکنید ای تمامت گروه آدمیان هیچ کاری از کارها را مگر اینکه بر شما گواهانیم یا نگاهبان آنهاست که خوض مینمائید در آن کار و پوشیده نمیشود از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه خورد با مقدار نده هوا در زمین و نه در آسمان یعنی در وجود و امکان و خوردتر از آن ذره و نه بزرگتر یعنی هیچ چیز از امور موجود جز آنکه مکتوب است در کتابی روشن.

و چون لوح محفوظ که متضمن این مطالب و اسرار خفیه است مخلوق است البته قرآن که از آنچه در لوح محفوظ است متضمن میباشد بطریق اولی مخلوق است.

و خدای سبحان در سوره مبارکه هود میفرماید «الراکتب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» این کتابی است که استوار کرده شده است اینهای آن بحجج و دلایل و منتظم است بنظمی محکم که در نظم و معانی آن در صوادر ماه و سال اختلال نرسد و از نسخ محکم است یعنی هرگز بکتاب دیگر منسوخ نگردد و تا انقراض عالم باقی بماند برخلاف کتب سابقه که به این کتاب مستطاب بر تمام آنها رقم نسخ کشیده شده است .

پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا مفصل و مبین شده است در آن آنچه بندگان از حیثیت عقاید و احکام و مواعظ و اخبار بدان حاجتمند هستند این کتاب از نزد خداوند حکیم دانا نازل شده است و اگر قرآن مخلوق و حادث نبود احکام آیات و تفصیل و انفصال آنچه بود .

و خداوند تعالی میفرماید «ام یقولون افتراء قل فاتوا بعشر سور مثله تافهیل انتم مسلمون که مذکور شد و خداوند تعالی در سوره مبارکه یوسف علیه السلام میفرماید الرتلك آیات الكتاب المبین انا انزلنا قرآنا عربياً لعلکم تعقلون این آیات کتابی است واضح المعنی ظاهر الاعجاز بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را در حالی که قرآن تازی یعنی عربی است از قبیل تسمیه جزء باسم کل است یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستادیم در فهم آن عذر دارید تا بدانید که این معجز است زیرا که با وجود عربیت آن شما عاجز هستید که مانندش را بیاورید .

ابن عباس روایت کرده است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود «احبوا العرب لثلاث لانی عربی والقرآن عربی وکلام اهل الجنة عربی» مردم عرب را از سه سبب دوستدار باشید یکی اینکه من از عرب هستم دیگر اینکه قرآن بر زبان عرب وارد شده است سوم اینکه بهشتیان بلسان عرب متکلم میشوند.

صاحبان تفسیر مینویسند در این آیه بر حدوث قرآن دلیل است بجهت وصف آن با نزال و قرآن و عربیت و نمیشاید چیزی که قدیم باشد باین اوصاف متصف گردد اما انزال بجهت اینکه بمعنی ارسال است بر سبیل تدریج و اما قرآن بعلت اینکه بمعنی جمع و فراهم آوردن بعضی بعضی دیگر است و اما عربی بسبب اینکه منسوب بعرب است

و عرب حادث هستند .

صاحب انوار گفته است «لعلکم تعقلون» صفت انزال است بصفت مذکور ای انزلناه مجموعاً او مقررأ علیکم بلغتکم کی تفهموه و تحیطوا بمعانیه او تستعملوا فیه عقولکم فتعلموا ان اقتصاصه كذلك من لم يتعلم القصص معجز «نحن نقص عليك احسن القصص بما أوحينا اليك هذا القرآن وان كنت من قبله لمن الغافلين» ما میخوانیم بر تو بهترین قصه ها و داستانها را بوحی کردن ما بسوی تو این قرآن یعنی این سوره را و بدرستی که از آن پیش از این داستان بی خبر بودی .

و خداوند رحمن میفرماید «ماکان حدیثاً یفتری ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون» نیست قرآن سخنی که بر بافته شده باشد لکن تصدیق کننده کتب سابقه ایست که پیش از قرآن نازل شده است و در راستی و درستی و صحت موافق آن است و بیان کننده همه چیزها است که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و راه نماینده سالکان طریق حق و وسیله رحمت و بخشش است آن گروهی را که بتوحید خداوند و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم بگروند و خداوند تعالی در سوره مبارکه رعد میفرماید «یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون» تدبیر مینماید کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و اماتة بیان میکند اینهای قرآنرا یعنی مفصل میسازد بامرونی و احداث دلایل قدرت مینماید یکی را بعد از

دیگری شاید شما برسیدن بجزاء پروردگار خود در قیامت بیگمان گردید.

و این معانی مسطوره دلالت بر حدوث قرآن دارد و خدای متعال میفرماید «ولوان قرآناً سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل الله الامر جمیعاً» و اگر بودی کتابی در عالم که ببرکت آن رانده شدی کوهها یعنی در هنگام قرائت آن و در اثر آن کوهها از مواضع خود برفتی یا اگر بر زمین خواندندی زمین شکافته شدی یا از برکت تلاوت و تاثیر آن مردگان بسخن کردن در آمدندی هر آینه این قرآن بودی که در نهایت اعجاز و کمال تذکیر و انذار است .

و بعضی مفسرین در تفسیر این آیه شریفه که جواب شرط بقرینه سؤال محذوف است گفته اگر کتابی بودی که بسبب انذار آن کوهها از مکانهای خود برکنده شدند و زمین بر هم شکافتی و پاره پاره گشتی و مردگان در سخن درآمده اجابت کردند هر آینه این قرآن بودی که در نهایت انذار و تخویف است چنانکه خداوند فرماید «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله» .

اگر این قرآن را بر کوهی فرود می آوردیم کوه با عظمت و سختی و صلابت از ترس و بیم سطوات جلال و جبروت حضرت کبریا خاشع شدی و بر هم شکافتی و نه آن است که یزدان تعالی بر آیات مقترحه ایشان قادر نباشد بلکه تمام کارها در تحت قدرت اوست

لاجرم اگر خود بخواید و مصلحت بدانند آن اینها را ظاهر گردانند و چون صلاح در اظهار آن نیست ظاهر نمیفرماید .

و خداوند تعالی میفرماید «و كذلك انزلناه حكماً عربياً» همچنانکه فرستاده ایم کتب سابقه را بر انبیای سابقین بر طبق زبانهای امتهای ایشان فرستادیم قرآن را بتو کتبی محکم که نسخ و تغییر را در آن راهی نیست و حاکم بین حق و باطل است و بزبان عرب مترجم است تا فهم آن برایشان آسان شود و این جمله بر خلقت و حدوث قرآن دلالت دارد چه انزال و اختصاص بیک زبان مفید هر دو معنی است.

و خداوند تعالی در سوره مبارکه ابراهیم صلوات الله علیه میفرماید «الرا کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید» این قرآن کتبی است که فرستادیم بسوی تو تا بیرون آوری مردمان را بسبب دعوت خود بمضمون آن از تاریکیهای کفر یا نفاق و غیر آن بروشنی ایمان یا اخلاص و جز آن بفرمان پروردگار ایشان و توفیق او براه خداوند غالب ستوده یعنی راه اسلام

«هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب» این قرآن یا آنچه در این سوره است از مواعظ کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بآن و تا بیم کرده شوند بدان و تا بدانند بتأمل در دلایل قدرت که در آن مذکور است اینکه اوست خدای یگانه و هر آینه باید پندگیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام جویند باو امر و نواهی الهی .

همانا خداوند کبریا باین ابلاغ سه فایده را مذکور فرموده و آن نهایت حکمت است در انزال کتب یکی تکمیل رسل مردمان را دویم استکمال مردمان بقوت نظریه که منتهای کمال توحید است سوم استصلاح قوت عملیه که عبارت از تدرع بلباس تقوی است «جعلنا الله تعالی من الفائزین و المتدرعین بها» خود این سه مطلب دلالت بر خلقت و حدوث قرآن مینماید .

و حضرت باری تعالی در سوره مبارکه حجر میفرماید «الرا تلك آیات الکتاب و

قرآن مبین» این آنها که می‌آید اینهای این سوره است و آیت‌های قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل است و مراد بقرآن و کتاب یکی است که آن عبارت است از این سوره یا جمیع احکام قرآنی و اینکه بدو نام مذکور گشته بعلمت آن است که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن برای تفخیم و تعظیم است و بعضی از مفسرین گویند مراد از کتاب کتب منزله قبل از قرآن یا توریة وانجیل است.

و خدای تعالی میفرماید «و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون» کفار عرب گفتند ای آنکس که فرود آمده است بر او قرآن تواز مجانین هستی. و خدای سبحان میفرماید: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را و کتابی را که موجب شرف خوانندگان است و بدرستیکه ما این کتاب را از تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان نگاهبانیم.

یعنی شیاطین جن و انس نتوانند چیزی در آن بیفزایند یا کم کنند و تا قیامت قرآن را محافظت فرمائیم زیرا که حجت مکلفان است بخلاف کتب سابقه و این محفوظ داشتن قرآن را تا دامن قیامت بر مخلوقیت قرآن دلالت کند چه هر محفوظی محدود و هر محدودی مخلوق است چنانکه در باب آسمان میفرماید: «و حفظناها من کل شیطان رجیم

«

و خداوند تعالی میفرماید «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» بدرستیکه ما دادیم ترا هفت آیه از مثانی که قرآن است و این هفت بهتر از آن هفت قافله و کاروان قریش و اموال و مطاعم و ملابس بیشمار ایشان است مراد هفت آیه سوره مبارکه فاتحة الكتاب است.

و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سوره سبع طوال گویند که سابع آن سوره انفال و توبه است چه انفال و توبه در حکم یک سوره هستند و لهذا بسمله فاصله نشده است یا مراد حوامیم سبعة است که عرایس قرآن هستند و قرآن را از آن روی مثانی فرموده برای اینکه احکام و قصص در آن مثنی شده یعنی تکرار یافته

میفرماید دادیم ترا فاتحة الكتاب و قرآن بزرگوار و انصاف قرآن بعظمت جهت مبالغه در کمال عظم است.

گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سوره فاتحه عوض قرآن است و هیچ سوره عوض آن نیست و از اینجا است که همه قرآن را در يك رکعت نماز بخوانند روا نباشد و اگر فاتحه را تنها بخوانند صحیح است.

و از اینکه فاتحة الكتاب عوض قرآن یا دوم آن است مخلوقیت قرآن معلوم گردد.

و خدای تعالی در سوره مبارکه نحل میفرماید: «فاسئلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبينات والزبر و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل إليهم و لعلمهم یتفکرون» پس پرسید از اهل قرآن یعنی ائمه یزدان یا پیغمبر سبحان لقله تعالی ذکر رسولاً یعنی از علمای دین این معنی را پرسش کنید اگر نمیدانید انبیای گذشته همه بشر بودند و با هم مختلفه مبعوث شدند با معجزهای روشن و کتابهای نوشته و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که سبب یاد کردن خداوند جل اسمه و متضمن موعظه و تنبیه است برای اینکه روشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه را که فرستاده شده است در قرآن بسوی ایشان از اوامر و نواهی از هر چه برایشان مشتبه باشد و بسبب اینکه شاید ایشان تفکر و تأمل نمایند در آن و متنبه شوند بحقایق آن و بدانند که این کلام خالق است نه کلام دیگری جز خدای.

و خدای منان میفرماید: « و ما انزلنا علیک الكتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمة لقوم یؤمنون » و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان آنچه را که اختلاف ورزیدند در آن از امور توحیدیه و احوال معادیه و راه نمودن بحق تا سبب رحمت و نعمت هر دو جهان باشد مرگروه گروندگان را.

و خداوند عالمیان میفرماید « و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة للمسلمین » و فرو فرستادیم بر تو قرآن را در حالتیکه بیانی روشن است برای هر چیزی

از امور دینی به تفصیل و اجمال که بیان آن اجمال بسنت مطهره موکول است پس بیان آنچه محتاج الیه میباشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و اگر غیر منصوص باشد به بیان نبوی وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین راجع است پس قرآن مفصلا و مجملات بیان هر چیز و راه نمودن بحق و بخشایش بر همه است اگر بآن گرویدن بگیرند و این حال برای مسلمانان استخاصه .

« فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم » پس ای محمد چون بخوانی قرآن را پس پناه جوی بخدای از شر شیطان و وسوسه دیو رانده شده یعنی بکوی « اعوذ بالله من الشيطان الرجيم » تا در قرائت از وسوسه و زلل و خطل ایمن نباشی .

از ابن مسعود مروی است که بر حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم قرائت میکردم گفتم : « اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم » فرمود : یا بنام عبد بگو « اعوذ بالله من الشيطان الرجيم » هکذا أقرأه جبرئیل علیه السلام عن القلم عن اللوح المحفوظ و لفظ قرآن نیز موافق این است.

« واذا بدلنا آية مكان آية والله أعلم بما ينزل قالوا انما أنت مقتربل اكثرهم لا يعلمون » و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ در لفظ یا حکم و خدای دانایتر است بآنچه فرومیرستند از ناسخ از حیثیت مصلحت و حکمت چه جایز است حکمی در وقتی که مصلحت باشد جایز گردد یعنی مصالح باختلاف اوقات است مانند اختلاف اچناس و صفات و بعدا در وقت دیگر مفسده شود لاجرم برای آن نسخ حکمی میکند بحکم دیگر .

کافران گویند جز این نیست که تو افترا کننده بر خدا و از خود سخن میگوئی بلکه نه چنان است که ایشان میگویند بیشتر ایشان نمیدانند حکمت ناسخ و اثبات احکام را و خطا را از ثواب امتیاز نمیدهند .

و چون در این مسائل مذکوره و پناه بردن به یزدان از وسوسه شیطان در قرائت قرآن و نسخ آیتی به آیتی و قلم و لوح محفوظ تأمل نمایند مخلوقیت و حدوث قرآن



مکشوف گردد چه اگر مخلوق و حادث نباشد و قدیم باشد متصف باین اوصاف نباشد و اینگونه تطرفات را در آن راه نباشد چه شیطان مخلوق و حادث است او را بقدیم و غیر مخلوق چه دست و احاطه و تسلطی و در غیر مخلوق و قدیم حکایتی از نسخ و منسوخ نیست .

و خداوند تعالی میفرماید: «قل نزله روح القدس من ربك بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین» بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان فرد آورد قرآن را متدرجاً جبرئیل از نزد پروردگار تو بحق و صواب نه باطل و خطا ثابت دهد آنانرا که ایمان آورده اند و راسخ گرداند اعتقاد ایشان را که این کلام حق است بوجه لطف و توفیق یعنی چون ناسخ را بشنوند که در نهایت صلاح و حکمت است در آن تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و قرآن را نازل گردانید برای هدایت کردن و بشارت دادن مسلمانان را .

و خداوند میفرماید « ولقد تعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه أعجمی وهذا لسان عربی مبین » .

در خبر است که عامر حضرمی را غلام می بود که او را جبر مینامیدند و بقولی دو غلام بود که یکی راجبر و آندیگر را بسار میخواندند و ایشان شمشیرها را صیقل میزدند و هر دو تن اهل کتاب بودند و پیوسته توریه و انجیل قرائت میکردند و چون رسول خدای برایشان بگذشتی قرائت ایشان را استماع میفرمودی و قول صحیح آن است که آن غلام را ابو فکیه نام بود و شبهادر حضور منور خیرالبشر بیامدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم از این غلام کلام می آموزد و با ما میگوید لاجرم یزدان متعال این آیه را که مذکور شد بفرستاد هر آینه ما می دانیم که این جماعت میگویند جز این نیست که می آموزد پیغمبر را آدمی یعنی جبریا ابوفکیه.

بعد از آن خداوند سبحان درود سخن ایشان میفرماید: زبان یعنی لغت کسی که میگردانند گفتار خود را از استقامت بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند عجمی و بیرون از فصاحت است و این آیه قرآن لغت عربی روشن است که شما با وجود کمال

فصاحت و نهایت مهارت بر انشاء عربیست از اتیان مانند آن عاجز هستید و این ادعائی را که مینمائید که آن عجمی شکسته زبان کلامی بدین فصاحت و بلاغت را به آنحضرت میآموزاند بطلانش ظاهر است و خداوند تعالی در این مورد که زبانی ناقص را عجمی و فصیح را عربی میخواند مخلوقیت مکشوف میشود .

و در سوره مبارکه اسری میفرماید «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» بدرستیکه این قرآن راه مینماید طریقه اسلام را که راست تر و پاینده تر از طریقهها و ملتها و نیکوترین مذهبها است «و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجراً کبیراً» و مژده میدهد قرآن مرگروندگان را که عملهای شایسته میکنند باینکه مرایشان است مزدی بزرگ که آن بهشت نعیم است .

و نیز خداوند تعالی میفرماید «ذالك مما اوحى اليك من ربك من الحكمة» این احکام متقدمه از آن چیزی است که وحی کرده است بسوی تو پروردگار تو از علمی که مؤدی بمعرفت فعل حسن و قبیح است و فارق در میان این حسن و قبح است و نیز میفرماید «و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیدکروا و ما یزیدهم الا نفوراً» و بدرستیکه گردانیدیم یعنی مکرر ر ساختیم براثت خود را از ولد بوجه تقریر در این قرآن در چند جای از قرآن تا پند پذیر شوند و دریابند و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن و از راه حق دور شدن .

«اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً» چون خوانی قرآن را پیدا کنیم میان تو و میان آنانکه بسرای آخرت ایمان نمی آورند پرده پوشیده شده از حس تا ترا ننگرند و آواز ترا نشنوند.

در خبر است که حمالة الحطب بعد از نزول سوره شریفه تبت سنگی بر گرفته و در طلب رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بیرون شد تا آن سنگ را بآنحضرت بزند نشان آنحضرت را در خانه ابو بکر دادند بدانجا شتافت آنحضرت در آنجا نشسته مشغول قرائت بودام جمیل با ابو بکر گفت صاحب تو که مرا هجو کرده است یکجا اندر است تا انتقام خود را از وی بکشم گفت وی شاعر نیست تا کسی را هجو گوید گفت «فی جیدها جبل من مسد» چیست و

اوجه داند که مرا بر گردن چه خواهد بود؟

رسول خدای ابو بکر را فرمود از وی پرس که بیرون از تو در این سرای کسی را میبیند گفت ای ام جمیل غیر از من کسی را می بینی گفت مرا استهزاء میکنی بخداوند کعبه جز پسرا بوقحافه را نمی بینم چه خدای تعالی آنحضرت را از چشم ام جمیل پوشیده بود چون رسول خدای را نیافت بازگشت و نازل گشت که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از دیدار کفار پوشیده داشتیم « و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقراً » و افکندیم بر دلهای ایشان پوششها از آنکه دریابند قرآن را و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نکنند .

و خدای حمید در قرآن مجید میفرماید «و اذا ذکرک ربک فی القرآن وحده ولوا علی أذبارهم نفوراً» و چون پروردگار خود را در قرآن یگانه و یکتابخوانی برگردند کفار بر پشتهای خود یعنی باز پسروند در حالیکه از استماع توحید رمنده باشند.

و خدای تعالی میفرماید «قل لئن اجتمعت الانس والجن» تا آخر آن چنانکه مسطور شد و همچنین «ولقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل» تا آخر آن که مرقوم شد .

و قال تعالی « و بالحق انزلناه وبالحق نزل و ما ارسلناک الا مبشراً و نذیراً و قرآناً فرقناه لتقرأ علی الناس علی مکث و نزلنا تنزیلاً » و بحق فرستادیم قرآن را و بحق فرود آمد قرآن و نفرستادیم ترا که محمدی مگر مژده دهنده مطیعان و بیم کننده عاصیان را و قرآن را پراکنده فرو فرستادیم یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی آنرا بر مردمان با آهستگی و تانی تا در هر آیتی و سوره نیک تامل کنند و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث فرو فرستادنی در مدت بیست سال .

و چون در این آیه و تفاریق نزول و حفظ آیات قرآنی بدستیاری ملائکه از حضرت کردگار بعالم دنیا و بعضی مطالب دیگر تا آخر سوره مبارکه بنگرند مخلوقیت و حدود قرآن را مکشوف یابند.

و خداوند تعالی در سوره شریفه کهف میفرماید «الحمد لله الذي انزل علی عبده

الكتاب و لم يجعل له عوجاً قيماً لينذر بأساً شديداً من لدنه و يبشر المؤمنين) هرچه سپاس و ثنای است مخصوص خداوند هر دو سرای است آن خداوند که فرو فرستاده است بر بنده اش محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را اینکه خداوند مرتب داشته است استحقاق حمدرا انزال قرآن تنبیه بر آن است که قرآن از تمام نعماء ایزدمنان اعظم است، چه قرآن متضمن آن چیزها است که دلیل کمال عباد و انتظام امر معاش و معاد است و نگردانید خداوند تعالی مرآئرا چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بیاطل گردانید آن را مستقیم و معتدل بی سمت افراط و صفت تقریط تاییم کند خدای یا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مرکافران را بعدابی سخت از حضرت خودش و تامژده دهد مؤمنان

را قرآن یا پیغمبر.

و ازین اوصاف قرآن که یکی لفظ کتاب است که بمعنی مکتوب و دیگر عدم عوج و دیگر لفظ قیم که همه در خور مخلوق و حادث است مخلوقیت و حدوث قرآن مکشوف میآید .

و خداوند تعالی میفرماید «و لقد صرفنا في هذا القرآن للناس من كل مثل و كان الانسان اكثر شى جدلاً» و در اینجا مظروف بودن قرآن برای امثال حدوث و مخلوق بودنش را میرساند «فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفاً» پس همانا توستم کننده مرنفس خود را بر تحسر و اندوه و تاسف بر نشانهای باز گشتن و پشت کردن ایشان از ایمان این غم و اندوه را بگذار و کار ایشان بر خود هموار بدار اگر ایمان نمیآورند باین حدیث یعنی قرآن و خود را بر اندوه و جزع و خشم بر نیاوردن ایمان ایشان دچار رنج و هلاك مساز و بقول مفسرین تسمیه قرآن در این آیه شریفه دلالت بر این میکند که قرآن حادث است نه قدیم و البته هر چه حادث باشد مخلوق است.

و خداوند تعالی در سوره مبارکه مریم علیها السلام میفرماید: و اذکر في الكتاب مریم و یادکن ای محمد در قرآن قصه مریم دختر عمران بن مانان را در این آیه نیز حکم پاره آیات مذکوره و مکشوف آمدن مخلوقیت و حدوث قرآن ظاهر است.

ص: 158

و هم چنین است «و اذکر فی الكتاب ادریس» و امثال آن و خدای تعالی میفرماید «فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوماً لدا» پس بدرستی که آسان گردانیده ایم بر زبان تو قرائت قرآن را چه قرآن را بلغت تو که لغت عربی فصیح است نازل کرده ایم تا تلفظ و معرفت آن بر تو آسان گردد تا مؤده دهی بآن پرهیزگاران را که از شرک و گناه اجتناب کرده اند و بدائره اسلام و اطاعت در آمده اند و بیم کنی بآن گروه ستیزه کنندگان سخت خصومت را در این آیه شریفه و آسان ساختن قرائت قرآن در آوردن بلغت عرب حدوث مخلوقیت قرآن را روشن میگرداند .

و در سوره مبارکه طه میفرماید «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکره لمن یخشی تنزیلاً ممن خلق الارض و السموات العلی» نفرستادیم ما بر تو قرآن را تا در رنج افتی و بسبب آن شب خواب از چشم دور سازی و بواسطه قیام در نماز پای مبارکت را اورم فروگیری لکن فرستادیم قرآن را بجهت پنددادن تو آنکس را که بترسد یعنی در دل او بیم و رقت باشد فرستاده شد قرآن فرستادنی از جانب آنکس که بیافرید زمین و آسمانهای بلند او در این آیه شریفه و انزال قرآن بر آنحضرت و تنزیل آن از جانب خداوند عظیمی که خالق آسمانهای بلند است و زمین مخلوقیت و حدوث قرآن نمایان میشود .

و خداوند عز و جل میفرماید «و کذالک نقص علیک من انباء ما قد سبق و قد آتیناک من لدنا ذکراً من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیمة وزراً» مانند این قصه موسی را که بر تو خوانده ایم میخوانیم بر تو ای محمد از خبرهای گذشته از قرون سابقه و قصص و اخبار ایشان ، و بدرستی که داده بودیم ترا از نزدیک خودمان یادبودی که موجب شرف تو و سایر عالمیان است.

یعنی قرآن که مشتمل است بر اقصایص و اخبار که شایسته است بتفکر و اعتبار و موجب سعادت و نجات هر دو جهان است هر کس روی بر تابد از آن در روز قیامت حامل باری گران یعنی عقوبتی بزرگ خواهد بود که نتیجه بار عظیم گناه است و در این

آیه شریفه که قرآن شامل قصص و اخبار برگزشتگان و عبرت خوانندگان و آیندگان است مخلوقیت و محدودیت آن نمایان است.

و خداوند تعالی میفرماید «وَكذالك انزلناه قرآناً عربياً و صرفنا فيه من الوعيد لعلهم يتقون او يحدث لهم ذكراً» مانند این آیات که متضمن وعید است فرو فرستادیم در حالتیکه قرآنی است بلغت تازی یعنی تمامت آنرا باین و تیره نازل فرمودیم در حالتیکه مکرر ساختیم در آن از آیات وعید بر وجوه مختلفه والفاظ متنوعه چون ذکر طوفان و رجعت وصیحه و خسف و مسخ شاید پرهیز کنند مشرکان و عاصیان و بترسند از اینکه شاید بایشان نیز همین بلیات نازل شود و باین سبب از کفر و عصیان دوری کنند و تقوی و ایمان را ملکه نمایند یا اینکه احداث نماید و مجدد گرداند قرآن برای ایشان پندی و نصیحتی و عبرتی در حال استماع قرآن حاصل شود «فتعالی الله الملك الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علماً» پس بلند و مرتفع است خدای از صفات مخلوقات و چون خداوند و ذات و صفات همایونش از مماثلت مخلوقات متعالی است پس قرآن که کلام حضرت سبحان است با کلام مخلوق و ممکن همانند نشاید بود و این خداوند متعال پادشاه دنیا و آخرت ثابت در ذات و صفات خود است در خبر است که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی و آیتی از قرآن بر حضرت رسالت آیت قرائت کردی آنحضرت قبل از اتمام قرائت محض اینکه مبادا چیزی از آن فوت کند یا فراموش نماید با جبرئیل قرائت میفرمود این آیه نازل شد شتاب مکن بقرائت قرآن پیش از آنکه ادا کرده شود بسوی تو وحی، آن پس این نهی است از استعجال در تلقی وحی از جبرئیل و مساوقت با او در قرائت تا آنکه وحی تمام شود و این نهی بعد از ذکر انزال این آیه است برسبیل استطراد .

پس آیه شریفه مستلزم آن نیست که تلقی و مساوقت قبل از نزول این آیه منهی و منافی عصمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد و مثل این است آیه کریمه «لا تحرك به لسانك لتعجل به» و بگو ای پروردگار من بیفزای مرا دانش باحکام شرع یعنی علمی بعلم من کرامت فرمای و دانش مرا بقرآن و معانی آن زیاد گردان .

از عایشه مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اذا اتی علی یوم لا ازداد فیہ علماً یقر بنی الی الله فلا بارک الله لی فی طلوع شمسہ « اگر روزی بر من نمایش گیرد که مرا علمی فزایش نگیرد که تقرب مرا بحضرت باری تعالی گزارش ندهد خداوند برکت ندهد مرا در طلوع و تابش آنروز یعنی آنروز بر من میمون مباد .

راقم حروف گوید: کلمات پیغمبر و اوصیای پیغمبر صلوات الله علیهم را ما نتوانیم چنانکه باید فهم معانی نمائیم و مسلم است میمنت لیالی و ایام بوجود مبارک سید الانام و نصاب ماه و آفتاب بلمعات انوار شاطعه باعث خلق شهور و اعوام است و خداوند تعالی تمام شرف و شرافت و علم و معرفت و کمالات بالغه و فنون لامعه را برای این وجود مبارک میخواهد بلکه تمام این جمله از بدایع علوم و کمالات ذات ختمی آیات است و البته بهیچ وجه راه نقصان برای او نخواهد بود و هر آنی بر شرف و جلالت و جلال او بیفزاید تاگاهی که هیچ چیز در حق او فرو گذاشت نشود و اکمل واتم و اشرف تمام مخلوقات من الازل الی الابد بخدا و ندلم یزل پیوندد و اگر چیزی بر جای میماند بر مقدار عمر آنحضرت میافزود تا بحد کمال و نصاب رسد.

پس معلوم میشود که رسول خدای در این مدت عمر دنیائی دارای تمام مراتب و مقامات کمالیه و انوار خاصه الهیه و معلم مسلم آفریدگان یزدان و پیغمبران ایزد سبحان بود و در اعلی درجه و برترین مرتبه و نهایت اکملیت و اجمعیت و اشرفیت و غایة القصوای اتمیت و افاضت و افادت تامه و ریاست دنیویه و اخرویة بدیگر جهان روی نهاد و باین سبب سید و حاکم و مطاع تمام آفریدگان و نجات بخش و هادی ایشان گشت و حلال و حرام او تاقیامت باقی و دین و آئین و احکام او ناسخ تمام شرایع و احکام شد.

و این معنی نیز مسلم است که رسول خدای که آنچه خدا خواهد میخوهد و آنچه بنخواهد خدامیخواهد، هرگز در هیچ موقعی خود را بنفرین نمیسپارد چه نفرین بر خود دلالت بر عدم رضا و ارتضا دارد و رسول خدای را هیچ صادری و حادثه ناگواری نمی آید که متنفر شود و زبان بنفرین که بر عدم شکر دلالت دارد برگشاید تمام صوادر و حوادث بوجود او ظهور و نمایش گیرد.

پس در این مورد که میفرماید خداوند تعالی چنین روزی را بر من میمون نگرداند یعنی هرگز چنین روزی را خدای نیافریده است که مرا فزایش علمی بر علمی و مزید تقریبی بر تقریبی برای من حاصل نشود بلکه در تمام آناء لیل و نهار این شرف و شرافت برای من موجود است و البته خداوند نمیخواهد روزی از ایام روزگار برآید که آنحضرت را مزید علم و تقریبی نباشد خواه در اوقات زندگانی آنحضرت یا انتقال بسرای جاودانی زیرا که برای آنحضرت حیات و ممات یکسان است و خواب و بیداری همعنان .

«فاما یاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی» پس اگر بیاید شما را وقتیکه در زمین باشد از جانب من راه نماینده پس هر کس پیروی آن را نماید در دنیا گمراه و در آخرت بعقوبت مبتلا نشود .

ابن عباس گوید خداوند ضامن شده است کسی را که قرآن بخواند و بآن عمل نماید در دار دنیا گمراه و در آخرت برنج و شقاوت گرفتار نگردد و از آن پس همین آیه مذکوره را تلاوت فرمود و هر کس روی بر تابد از هدای که سبب یاد کردن من است و از قرآن که ذکر من است برای اوزیستن تنگ و زندگانی سخت است و این شخص را که روی برتافته است محشور گردانیم در روزگار قیامت در حالتیکه نابینا باشد و هیچ چیز را شگرد مگر جهنم و اوصاف و عقوبات دوزخ را .

«وقالوا لولا یاتینا بآیة من ربه اولم تأتھم بینة ما فی الصحف الأولى» و گفتند مشرکان مکه از چه روی محمد صلی الله علیه وآله وسلم نمی آورد ما را آیتی و معجزه از پروردگار خود چنانکه ما از وی طلب میکنیم آیا نیامد ایشان را در قرآن بیان آنچه در کتب سابقه است یعنی توریة و انجیل از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا اینکه چون ایشان طلب معجزه کردند خداوند تعالی الزام کرد ایشان را به أعظم معجزات که قرآن است .

و فرمود آیا نیامده است مرایشان را بیان روشن که مشتمل است بر خلاصه و زبده آنچه در کتب سماویہ بوده از عقاید حقه و احکام در باب علم و عمل با آنکه



آنکس که بدو نازل شده نبی امی است و آنصحف سابقه را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از اینکه يك سوره مانندش بیاورند عاجز هستند و باوجود چنین معجزی واضح و روشن طلب کردن آیتی دیگر محض عناد و انکار مطلبی آشکار است، الی آخر السوره .

و در سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام میفرماید « ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون لاهیة قلوبهم و اسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افنانون السحر و انتم تبصرون قل ربی یعلم القول فی السماء و الارض و هو السميع العلیم بل قالوا اضغات احلام بل افتراه بل هو شاعر فلیاتنا بآیه کما ارسل الاولون»

نیامد ایشان را هیچ پندی از پروردگار ایشان که آن ذکر فرستاده شده بتازه و مجدد نازل گشته بجهت تنبیه بر نسبت غفلت و جهالت ایشان مگر اینکه بشنوند آن را از پیغمبر و حال آنکه بازی کننده بآن و استهزاء نماینده اند بسبب تناهی غفلت و فرط اعراض ایشان از نظر در آن و تفکر در عواقب آن میشوند آن ذکر را در حالیکه مشغول است دلهای ایشان بچیزی دیگر و از فرط عناد خود را مشغول بدیگر امور میدانند و در الفاظ و معانی آن تدبیر نمی نمایند تا اعجاز آن برایشان ظاهر گردد و هدایت یابند .

مفسرین گویند ظاهر آیه دلیل است بر حدوث قرآن زیرا که یزدان تعالی اطلاق لفظ محدث بر آن فرموده و محدث تقیض قدیم است و اینکه جماعت اشاعره گویند که مراد از لفظ ذکر حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میباشد یا اینکه محدث صفت تنزیل ذکر است نه ذکر و تقدیر بر اینکه محدث تنزیله خلاف ظاهر است و بعیدالمعنی است و دیگر مستثنی صراحت دارد بر بطلان اینکه مراد حضرت رسالت باشد زیرا که ذات شخص مسموع نمیشود بلکه مرئی میشود چه استماع صفت کلام است نه صفت ذات چنانکه بداهت عقل شاهد این معنی است .

و اگر گویند ضمیر استمعوه راجع بذات است باعتبار تکلم این نیز کلامی است

خارج از ظاهر و بعید از دایره فهم و عقل پس کلام اشاعره قولی است متصف بسخافت و رکاکت و دال بر تلهی و اعتراض ایشان از تدبر و تفکر در این آیه شریفه هم چنانکه کفار متصف هستند با اینکه استمعوه و هم یلعبون لاهیة قلوبهم.

و پوشیده داشتند کافران راز گفتن خود را یعنی مبالغه کردند در اخفاء آن یعنی نجوای خود را پنهان کردند آنانکه ستم کردند بر خود که آیا هست این مرد یکه دعوت میکند شما را یعنی نیست محمد صلی الله علیه وآله وسلم مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب و رفتن و آمدن و غیر از آن و هیچ مزیتی بر شما ندارد و آنچه میگوید و مینماید از خوارق عادت چون قرآن و جز آن از قسم سحر است آیا میروید بجادوئی.

یعنی چون میدانید اقوال و افعالش همه سحر و جادو میباشد پس چرا میروید و قرآنرا میشنوید و حال اینکه میبینید که او آدمی است مانند ما و فرشته نیست بگو پروردگار من میداند گفتن هر گوینده را در آسمان و زمین و او است شنوا و باسرار و ضمائر ایشان دانا .

و بعد از آنکه اسناد سحر بقرآن کردند و بعد از آن از آن اعراض نمودند گفتند قرآن سخنان پراکنده و پریشان است چون خوابهای شوریده که آنرا اصلی نیست و بهم آمیخته است بلکه بر بافته است این کلمات را پیغمبر از خودش و بر خدا افترا کرده است و ازین سخن نیز اعراض نموده گفتند بلکه او شاعری است یعنی کلام شعری میگوید و معنی چند را در خیال شنونده می افکند که هیچ حقیقتی ندارد و قرآن اباطیلی بیش نیست .

و این جمله که گفتند بجهت عجز و تحیر و جهل و سفاهت ایشان بود چه اضغاث احلام راهیچ معنی نیست و قرآن مشتمل است بر معانی صحیحه و محتوی بر اخبار صادق و مغیبات کثیره مطابق با واقع و منطوی بر مواعظ و نصایح و منقذ از هلاک و عذاب و موصل بشواب و بهشت و این گونه کلام و این جمله حکم را چگونه میتوان شعر شمرد.

و خداوند تعالی میفرماید : «لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکم افلا تعقلون»

خدای متعال بیان نعمت خود را بر ایشان مینماید و میفرماید در انزال قرآن برایشان هر آینه فرستادیم بسوی شما ای گروه قریش کتابی که در آن است شرف و بزرگواری که موجب نام و آوازه شما باشد آیا در نمی یابید و یا تعقل نمیکنید در آن تا بقرآن بگروید و خیر و شرف هر دو گیتی را دریابید این آیه شریفه اهل قرآن را تشریفی و تکریمی بزرگ است لقوله صلی الله علیه وآله وسلم اشرف امتی حملة القرآن.

«هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی» این قرآن خبر دهنده آنانی است که با من هستند یعنی بردین من تا قیامت بآنچه مرایشانرا باشد از ثواب بطاعت و عقاب بر معصیت و ذکر آنچه یزدان تعالی نازل ساخته پیش از من از کتب سابقه پس در این کتاب مبارک بنظر عقل و فکر بنگرید که بیرون از امر توحید و نهی از اشراک چیزی ادراک مینمائید.

«ولقد آتیناموسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرى للمتقین» و بدرستیکه دادیم موسی و هارون را کتابی فارق میان حق و باطل و روشنی و موعظت و پندی مر پرهیز کاران را همین گونه او صاف را ایزدمنان در امر قرآن نیز فرموده است اگر قرآن مخلوق نباشد کتب سابقه سماویه نیز نخواهد بود و اگر قدیم باشد آنها نیز قدیم

باید باشند .

و خدای تعالی میفرماید «و هذا ذکر مبارک انزلناه افانتم له منکرون» بعد از وصف توریة بطوریکه مذکور شد قرآن را نیز باین صفت ستایش میکند و میفرماید و این قرآن سخنی است با خیر و کثیر المنافع و سود بخش دنیا و آخرت که فرو فرستادیم بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم آیا شما منکر قرآن میشوید یعنی با اینکه قرآن معجزه بینه است و از اتیان بمتلش عاجز هستید پس از چه روی منکر آن میشوید .

«و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر» و بدرستیکه ما نوشتیم در زبور یعنی کتاب داود علیه السلام از پس توریه، بعضی از مفسرین گفته اند مراد به زبور جنس کتب منزله است و مراد از ذکر لوح محفوظ است یعنی در تمامت کتب آسمانی نوشته ایم پس از آنکه در

ص: 165

لوح محفوظ نیز ثبت نموده بودیم و شعبی گوید مراد بذکر قرآن است و بعد بمعنی قبل است یعنی در همه کتابها که پیش از قرآن بودند نوشته ایم و در قرآن نیز ثبت کرده ایم .

و خداوند تعالی میفرماید «ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين» بدرستیکه در آن چیزیکه مذکور شد از اهلاک کافران طالح و دولت مؤمنان صالح از اخبار و مواعظ و مواعید در این سوره مبارکه هر آینه کفایت است یا سبب بلوغ بمطلوب است مر گروه پرستندگان را .

و در این آیه شریفه مکشوف شد که قرآن محتوی بر حکایات و قصص و اخبار و مواعظ است و ظرف این گونه مسائل و احکام شرعیه دینیه است و مخلوقیت و حدوشش روشن میگردد .

و خدای تعالی در سوره مبارکه حج میفرماید «و كذلك انزلناه آیات بینات وان الله یهدی من یرید» و همین طور که این آیات مذکوره را نازل گردانیدیم نازل میفرمائیم تمام قرآن را در حالتی که آیتهای روشن هستند در احکام و اخبار و مواعظ تا بر شما واضح و روشن گردد و بدرستیکه خدای تعالی راه نماید باین آیتها و بر هدایت ثابت دارد هر کس را خواهد هدایت او را و بداند که لطف و توفیق وی را سود می بخشد و تقدیر این است که «لأن الله یهدی من یرید انزل القرآن مبیناً» بسبب اینکه خداوند تعالی راه نماید هر که را خواهد قرآن را مبین و واضح الدلاله نازل گردانید.

«و هدوا الی الطیب من القول» و راه نموده شوند مؤمنان بقولی طیب و پاکیزه یعنی خدای سبحان در آخرت ایشان را بکلمه طیبه راهنمایی فرماید چنانکه چون نظر ایشان در بهشت افتد گویند «الحمد لله الذی هدانا لهذا» و چون ببهشت اندر شوند گویند «الحمد لله الذی صدقنا وعده» و در تحیت خود سلام فرستند «وتحیتهم فیها سلام» و خداوند تعالی و ملائکه در تحیت ایشان گویند «سلام علیکم فادخلوها خالدین سلام قولاً من رب رحیم» و این جمله آیات قرآنی است و بعضی از مفسرین گویند قول طیب قرآن است .

و از اینجا معلوم میشود که اهل آخرت نیز بآیات قرآنی بزبان عربی که افصح لغات است تکلم نمایند چه خداوند در قرآن از کلمات و تحیات ایشان بهمین زبان خبر داده است و نیز معلوم میشود که قرآن حادث است چه اگر حادث و جامع بیانات کتب سماویه سابقه و حادثه نبود بایستی تمام اهل زمین بهمان لغت و زبان سخن کنند و بجز این زبان زبانی دیگر و لغاتی دیگر دانا و متکلم نباشند و چون اهل فطانت بر این کلام بتامل بنگرند حدوث قرآن و تمام کتب سماوی ثابت گردد.

و در سوره مبارکه مؤمنون میفرماید «والذینهم بآیات ربهم یؤمنون» و آنکسان که بقرآن میگردند و بآیات آن ایمان می آورند و خدای میفرماید «ولدینا کتاب ینطق بالحق وهم لا یظلمون بل قلوبهم فی غمرة من هذا» و نزدیک ماکتابی است یعنی لوح محفوظ که سخن برآستی کند و ایشان عاملان، هستند ستم دیده نمیشوند بلکه دلهای ایشان در غفلتی و حیرتی است که غامر آن است ازین سخن که گفته شد از وعدو وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن .

«قد کانت آیانی تقلى علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون» بدرستیکه قرآن در همه وقت بر شما خوانده میشود و شما از استماع قرآن پشت میکردید «افلتم یدبروا القول ام جائهم مالم یأت آبائهم الاولین» آیا تفکر و تدبر نکردند در قرآن تا ایشان را از اعجاز لفظ و وضوح معنی مکشوف گردد که کلام حق است یا آمد ایشان را از کتاب و رسول آنچه نیامده بود پدران پیشین ایشان را .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه نور میفرماید «سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات» این سوره میباشد که از عالم قدس فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل و فرض کردیم آنرا یعنی آن چیز را که در اوست از احکام و فرو فرستادیم در آن آیتهای روشن یعنی واضح الدلالات بر معنی مقصود که حدود و احکام و بیان حلال و حرام است «لعلکم تذكرون» شاید شما پند بگیرید و از محارم پرهیزید و ازین کلام که میفرماید این سوره را نازل ساختیم یا در بعضی مواقع دیگر نیز باین

مدلول در قرآن است تجزیه قرآن معلوم میشود و حدوث آن واضح میگردد.

«ولقد انزلنا اليكم آيات مبینات ومثلاً من الذين خلوا من قبلكم و موعظة للمتقين» وبتحقیق که فرستادیم بسوی شما آینه‌های روشن گردانیده شده یعنی احکام و حدودیکه تبیین و توضیح یافته است در این سوره که عقول مستقیمه و کتب متقدمه مصدق آن است و مثلی از امثال آنان را که گذشته اند پیش از شما چون قصه عایشه که شبیه است بقصه مریم در وقوع تهمت و بقصه یوسف به برائت ذمه و پندی را برای پرهیزگاران .

و خداوند تعالی میفرماید «لقد انزلنا آيات مبینات واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم» بتحقیق که فرو فرستادیم آینه‌های روشن گردانیده شده و هویدا از برای حقایق اشیاء بانواع دلایل و خدا راه مینماید بواسطه لطف و توفیق هر که را میخواهد بسبب تفکر و تدبر در معانی آن براه راست و درست که دین اسلام است که بادراك بحق و برخوردارى بهشت موصل است .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه فرقان میفرماید «تبارک الذی نزل الفرقان علی لیكون للعالمین نذیراً الذی له ملک السموات والارض ولم یکن له شریک فی الملك وخلق کل شیء فقدره تقدیراً اتخذوا من دونه آلهة لا یخلقون شیئاً وهم یخلقون ولا یملکون لا نفسهم ضرراً ولا نفعاً ولا یملکون موتاً ولا حیوة ولا نشوراً وقال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراء واعانه علیه قوم آخرون فقد جاؤا ظلماً وزوراً وقالوا اساطیر الاولین اکتبها فہی تملى علیه بكرة وأصیلا قل انزلہ الذی یعلم السر فی السموات والارض انه کان غفوراً رحیماً .

بزرگوار وکثیر الخیر و برتر و بر دوام است آنکه فرو فرستاد قرآن را جهت تسمیه قرآن بفرقان فصل اوست میان حق و باطل و خداوند تعالی این قرآن را با این شأن و منزلت بر بنده اش محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد تا باشد بر همه آدمیان و پریان بیم دهنده از عذاب الهی و عقاب پادشاهی آنخداوندی که پادشاه آسمانها و زمینها است و مالک هر بلندی

و پستی چه خالق همه ممکنات اوست پس تصرف در موجودات جز موجد موجودات را نشاید و فرا نگرفت فرزندی چنانکه جماعت نصاری این گمان برند و نیست و نبود او را انبازی در پادشاهی چنانکه گروه تنویه میگویند و بیافرید همه چیزها را و اندازه کرده هر چیزی را اندازه کردنی یعنی او را آماده ساخت برای خصایص و افعالی که از او میخواست.

و با این حال فراگرفتند کافران غیر از او خدایانی که نیافریدند چیزی را و خودشان مخلوق هستند و هر مخلوقی در وجود محتاج بخالق است و با وجود مخلوقیت آن تمکن و استطاعت ندارند برای نفسهای خود بازداشتن ضرری و نه جذب نفعی یعنی نه می توانند سودی بخود برسانند و نه زیانی از خود بر تابند و این ضد مقام الوهیت است و نه این خدایان باطل میتوانند کسی را بمیرانند و نه زنده گردانند و نه رجعت و حشر دهند و حال اینکه این صفات شأن حضرت کبریا است .

و گفتند آنانکه ایمان نیاوردند نیست این فرقان که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بما آورده است مگر دروغی که بر بافته است آنرا از پیش خود و باری داده اند او را بر ساختن آن دروغ گروهی دیگر چون جبر غلام عامر و یسار غلام علاء بن حضرمی یا عبید بن خضر حبشی یا عداس غلام حویطب بن عبدالعزی یا فکیه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی اخبار اهم سابقه بر او میخواندند و آنحضرت بلغت عرب بر ما القاء میفرماید .

و خدای تعالی در رد قول مخالفان میفرماید پس بتحقیق که مشرکان در تکذیب قرآن و آن نسبت که میدهند ظلم و ستم کرده اند زیرا که چنین کلام معجز نظام را مختلق و متلقن یهود میدانند و بهتان میزنند چه بکسی منسوب میدارند که از این نسبت بری است .

و نیز گفتند این قرآن افسانه‌های پیشینیان است که در کتابها نوشته اند و پیغمبر برای خود نوشته و فرا گرفته است از کتب متقدمه و نویسانده است از بهر خودش و این نوشته‌ها بروی املاء میشود در بامداد و شامگاه یعنی در صبح و شب بروی قرائت میکنند تا بیادگیر دچه خود امی است و نمیتواند بخواند و بعد از آنکه حفظ نمود بر ما میخواند و میگوید این وحی است .

بگو ای محمد در رد سخن ایشان فرستاده است قرآن را آنکسی که بیرون از شك و شبهت میداند هر پوشیده را در آسمانها و زمینها و این کلام معجزه مل بر اخبار و مغیباتی است که از علوم خاصه الهیه و تمام فصحاء و بلغای جهان از اتیان بمثل آن عاجز هستند و با این حال چگونه می توان اساطیر الاولین و افسانه برگذشتگان آن گروه خواند بدرستیکه خدای متعال آمرزنده و پرده کرم بر جرایم بندگان پوشنده و رحم ورنده است .

و خداوند تعالی میفرماید « وقال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً » و گفت رسول ای پروردگار من بدرستیکه قوم من که جماعت قریش هستند گرفتند این قرآن را منسوب بهذیان یعنی بیهوده و بی معنی خواندند و بآن ایمان نیاوردند و از دست بگذاشتند و از شنیدنش روی برتافتند .

و خدای تعالی میفرماید « وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذالك لثبت به فؤادک ورتلناه ترتیلاً ولا یأتونک بمثل الاجتناک بالحق واحسن تفسیراً » و گفتند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود قرآن بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم یکباره چنانکه وارد شد توریة و انجیل و زبور و همچنین پراکنده فرستادیم تا ثابت گردانیم و قوت بخشیم بتفریق آن در اوقات متعدده دل ترا یعنی تا بتفریق وحی دلت را بر حفظ و فهم آن متمکن سازیم و یا بجهت اینکه بصیرت ترا بتجدد وحی در هر حادثه که روی نماید زیاد سازیم و بر تو خواندیم قرآن را از روی تبیین بعضی از پی بعضی خواندنی با مهلت و تأنی در مدت متباعده که عبارت از بیست سال و یا بیست و سه سال باشد.

و از جمله فواید نزول به تفریق این است که در قرآن ناسخ و منسوخ هست و ناسخ بایستی بعد از منسوخ نازل شود چه اجتماع ناسخ و منسوخ در یک آن و یک زبان نشاید و دیگر اینکه قرآن مشتمل است بر جوابها و سؤالهای بسیار و جواب در عقب سؤال آید و نمی آورند مشرکان برای تو مثلی عجیب یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو مگر اینکه میآوریم برای توجوایی راست و درست که با برهان ساطع قول ایشانرا



ردکند و میآوریم آنچه را نیکوتر است از وی یعنی هر باطلی ایشان در تخریب امر تو بیاورند حقی بیاوریم که مثل ایشان باطل سازد و بیانی نیکوتر آوریم تا اعتراض ایشان را در هم شکنند .

و چون در این آیات مبارکه و تفاسیر و نزول قرآن بتفاریق بنگرند مخلوقیت و حدوث آن لایح گردد .

و خدای تعالی در سوره مبارکه شعراء میفرماید «طسم تلك آیات الكتاب المبین لملك باخع نفسك ان لا یكونوا مؤمنین ان نشأ نزل علیهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعین وما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا كانوا عنه معرضین فقد كذبوا فسیأتیهم انباء ما كانوا به يستهزؤن» سوگند بعز و جلال و عظمت ایزد لایزال این سوره آیتهای کتابی است هویدا یعنی قرآن که ظاهر الاعجاز و ظاهر کننده حق و باطل است .

ای محمد از چه دل در ایمان کافران بسته شاید خود را در این امر بهلاك دچار میسازی تا چرا ایمان نمیآورند و از کثرت مهر و شفقت که بر جهانیان داری طالب ایمان و رستگاری ایشان هستی اگر ما بخواهیم از آسمان نشانه از آیات خود را که ایشان را بایمان آوردن ناچار سازد یا بلیتی از بلاهای قاهر و قاسر برایشان فرو میفرستیم تا گردنهای ایشان از هیبت و عظمت و خوف آن آیه خاضع و منقاد شود .

و بعد از آن در صفت قرآن میفرماید و نمیآید باین مردم موعظت و پندی از جانب یزدان بخشاینده که فرو فرستاده شده است یعنی هیچ آیتی و سوره از قرآن مجدد افروود نیامده یکی را بعد از دیگری جز آنکه از آن روی برگردان شدند و استهزا نمودند پس زود باشد که بیاید ایشان را خبرهای آنچه را که بآن استهزاء میکردند و باور نمیکردند .

« وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرین بلسان عربی مبین وانه لفی زیر الاولین اولم یکن لهم آية ان یعلمه علماء بنی اسرائیل ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقرأ علیهم ما كانوا به مؤمنین » .

بدرستیکه قرآن کریم که جامع جمیع آنچه باید هست فرو فرستاده پروردگار

عالمیان است فرو فرستاد خدای بمصاحبت قرآن روح الامین را بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا بر آن وجه که بآن مأمور بود و بدون تغییر و تبدیل از وی فرا گرفتی و در دل نگاهداشتی تا از بیم دهندگان باشی مرخلاق را و این قرآن را بزبان عربی هویدا و واضح المعنی فرو فرستاد تا قریش نگویند ما سخن ترا نمی فهمیم و نمیدانیم تا چه گوئی.

وازمین جهت هر پیغمبری بزبان قوم خود تبلیغ رسالت میفرمود و پیمبرانی که قبل از حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام بلغت عرب مندر بودند چهار تن هستند حضرت هود و صالح و اسمعیل و شعیب صلوات الله علیهم و بدرستیکه ذکر قرآن و صفت یا معنی آن هر آینه در کتب پیشینیان مسطور است پس مقرون بحق و صدق میباشد آیا نیست مشرکان قریش را نشانه بر صحت قرآن آنکه علماء و دانایان بنی اسرائیل میدانند قرآن را بنعت و ایشان بر کتب سالفه گذشته اند و گواهی مردم دانشمند بر چیزی موجب تیقن و تحقق آن است.

و اگر میفرستادیم قرآن را بر پاره از آنکسان که عرب نیستند نیز بلغت عرب و آن اعجمی بخواندی قرآن را برایشان بلغت ایشان با اینکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی بودی که اعجمی کلام عرب را در نهایت فصاحت و بلاغت بخواند نبودندی ایشان بآن قرآن فرستاده شده ایمان آورنده چه از کمال استکبار و عناد میگفتند یعنی از راه حمیت جاهلیت سر بر میتافتند و میگفتند که عرب را از متابعت عجم عار است و اصلا در چنان معجزی ظاهر نظاره نمیکردند .

در تفسیر اهل البیت از ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام مروی است که اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد گروه عرب بآن ایمان نمی آوردند و چون بلغت عرب فرود آمد عجم بآن ایمان آوردند و این دلالت بر فضل عجم دارد و مدح عجم مذکور است.

«كذلك سلكناه في قلوب المجرمین» همچنانکه قرآن را بلغت عرب فرستادیم با پیغمبر خود امر میفرمائیم که بواسطه تلاوت قرآن برایشان قرآن را در قلوب ایشان داخل بگرداند تا بشناسند معانی و اعجاز آن را و ایشان از کمال استکبار و فرط عتاد ایمان نمی آورند بآن تا وقتیکه بنگرند عذاب را ناگهان الی آخر الایة .

و خداوند رحمن در سوره مبارکه نمل میفرماید « طس تلك آيات القرآن و كتاب مبين هدى و بشرى للمؤمنين » خداوند قسم یاد میفرماید که این آیتهای سوره آینههای قرآن و آینههای کتاب روشن کننده است قرآن بجهت آن فرمود که قرائت میکنند و کتاب بواسطه اینکه مینویسند این آیتهای قرآن و کتاب مبين راه نماینده است بصراط مستقیم و منهج قويم و مزده دهنده گروه مؤمنين .

« و انك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم » و بدرستیکه توای محمد هر آینه تلقی کرده میشوی قرآن را یعنی فرامیگیری آنرا باین وجه که جبرئیل تلقی کرده میآورد و تو آنرا اخذ میکنی از نزد خداوند راست گفتار درست کردار بسیار دانا بهر نهران و آشکارا .

و خداوند تعالی میفرماید «وما من غائبة في السماء والارض الا في كتاب مبين» هیچ پوشیده از حوادث و نوازل و جز آن نیست در آسمان و زمین جز اینکه نوشته شده است در کتابی روشن ، یا روشن سازنده آنچه در اوست هر کسی را که مطالعه آن را مینماید از ملائکه مراد لوح محفوظ است و یزدان دانای آشکارا و نهران میفرماید «ان هذا القرآن يقص على بني اسرائيل أكثر الذي هم فيه يختلفون وانه لهدى ورحمة للمؤمنين» .

بدرستیکه این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل یعنی از روی راستی و درستی بیان میکند برای ایشان بیشتر از آن چیزی را که این گروه نادان از راه جهالت اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن مینمایند مانند تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ جاودانی و داستان عزیر و مریم و عیسی علیهم السلام و نبی مبشر در توریة که حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم است چه بعضی از ایشان گوید که آن یوشع است و جمعی دیگر بر آنند که زمان ظهور بعد ازین و غیر ازین از احکام و این معجزه پیغمبر ما میباشد که با اینکه کتب ایشان را نخوانده و امی بود معذالك از آنجمله خبر میداد و بدرستیکه قرآن هر آینه راه نماینده است بحق و

بخشایش و نعمت است برای گرویدگان از اهل کتاب یا دیگران که بآن منتفع میشوند نه غیر .

«ان ربك يقضى بينهم بحكمه وهو العزيز العليم» بدرستیکه خداوند تو داوری و حکومت میفرماید میان اهل اختلاف بنی اسرائیل و میان کسانیکه بقرآن گرویده اند بآنچه بآن حکم کند و اوست غالب ورد حکمش را هیچ آفریده نتواند کرد دانا است بحقیقت آنچه حکم میفرماید و بحقیقت حکمت آن .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه قصص میفرماید « طسم تلك آيات الكتاب المبين نتلوا عليك من نبأ موسى وفرعون بالحق لقوم يؤمنون » سوگند بحرمت ثنا و مجد خداوند بیهمتا که این سوره یا این آیات مبارکه آیتهای کتاب روشن است که بر پیغمبر آخرالزمان نازل شده است میخواند بفرمان ما جبرئیل بر تو بعضی از اخبار موسی و فرعون را بدرستی و راستی برای کسانیکه تصدیق میکنند و علم ما بایمان ایشان بخدا و رسول خدا ایمان گرفته و این جماعت مؤمنان منتفع میشوند نه غیر از ایشان . «و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون الذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون» و بتحقیق که پیوند دادیم و متصل کردیم برای ایشان سخن را یعنی پیوسته فرستادیم قرآن را آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی برای تذکر ایشان شاید پند پذیر شوند ، آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریه را پیش از این قرآن ایشان بقرآن میگردند و ایمان می آورند.

« واذا تتلى عليهم قالوا آمنا به أنه الحق من ربنا انا كنا من قبله مسلمين » و چون خوانده شود قرآن برایشان گویند ایمان آوردیم بآن و دانسته ایم کلام خداوند تعالی است و درست و راست فرود آمده است و از جانب پروردگار ما است بدرستیکه ما پیش از نزول قرآن یا قبل از تلاوت قرآن بر ما گردن نهادگان و مسلمانان بودیم زیرا که در کتب متقدمه ذکر آن را یافته و حقیقتش را شناخته بودیم .

« ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد قل ربى اعلم من جاء بالهدى و من هو في ضلال مبين وما كنت ترجو الا رحمة من ربك فلا تكونن ظهيراً للكافرين

ولا يصد لك عن آيات الله بعد اذا نزلت اليك وادع الى ربك ولا تكونن من المشركين .

بدرستی که آنکس که فرض کرده است بر تو تبلیغ و تلاوت قرآن و عمل کردن با او و نواهی آن را هر آینه بازگرداننده است ترا بجای بازگشت یعنی مکه بگوای محمد پروردگار من دانانتر است بکسی که آورده است طریق مستقیم را که عبارت از توحید یا قرآن است و بحال آنکسی که در گمراهی هویداست و نبودی تو که امید داشتی یعنی هرگز امیدوار نبودی و بخاطرت خطور نمیکرد اینکه قرآن بتو نازل شود و این القای قرآن محض رحمت آفریدگار تو بود و چون چنین است بسیار و یاور کافران مباش یعنی با ایشان بمداهنه و مدارا نگذران و بایستی کافران بازندارند ترا از خواندن اینهای خداوند عزوجل و عمل کردن آن بعد از زمانیکه آن آیات بتو فرود آمد است و بخوان مردمان را بتوحید و پرستش یزدان و مباش از جمله شرك آورندگان بمساعدت ایشان.

و خداوند تعالی در سوره مبارکه عنكبوت میفرماید : « اتل ما اوحى اليك من الكتاب » بخوان آنچه را که وحی کرده میشود بسوی تو از قرآن بوجه تقرب به یزدان .

و خداوند رحمن میفرماید « وكذالك انزلنا اليك الكتاب فالذين آتيناهم الكتاب يؤمنون به و من هؤلاء من يؤمن به وما يجحد بآياتنا الا الكافرون و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك اذا لارتاب المبطلون بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم وما يجحد بآياتنا الا الظالمون وقالوا لولا انزل عليه آية من ربه قل انما الآيات عند الله وانما انا نذير مبين اولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم ان في ذلك الرحمة لقوم يؤمنون » .

و همچنانکه فرستادیم بر پیغمبران پیشین روزگار کتب خود را فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که کتابی است موافق کتب سابقه در اصول دین اسلام و مصدق آن پس آنانکه داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمان چون ابن سلام و امثال او میگردند بقرآن یا مراد کسانی هستند که قبل از طلوع دولت اسلام و پیش از بعثت رسول خدای

صلی الله علیه و آله بسبب اینکه وصف او را در توریه یافته بودند بقرآن گرویدند چون قس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اشباه ایشان و یا اهل اسلام که بقرآن ایمان آورده اند .

وازمین گروه عرب یا اهل مکه یا کسانیکه در عهد پیغمبر هستند از اهل کتابین کسی هست که میگردد بقرآن یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را که در کمال ظهور است مگر جماعت کفار یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و اشباه او و نبودی تو که بخوانی پیش از نزول قرآن هیچ کتابی از کتب منزله را نه مینویسی کتابی را بدست راست خود یعنی هرگز نخوانده و مطلقاً ننوشته و ظهور این کتاب که جامع علوم شریفه است برامی که عارف بقرائت و تعلم نباشد خارق عادت است و اگر خواننده یا نویسنده میبود این هنگام مشرکان عرب در شك میافتادند و میگفتند چون میخواند و مینویسد لاجرم قرآن را از کتب پیشینیان استنباط کرده بر ما میخواند چه کتاب را میخواند و مینویسد .

علم الهدی میفرماید این آیه مبارکه تصریح مینماید که پیغمبر بعد از نبوت نانوینسند بود اما بعد از ثبوت نبوت ممکن است که بقرائت و کتابت عالم شده باشد لکن نمیتوان بر هیچیک از این دو مطلب جزم نمود .

الله پاره مفسرین مینویسند که خط و قرائت فضیلتی نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و عدم فضل آنحضرت بوده است و چون معجزه ظاهر شد و در امیت آنحضرت شك و شبهتی نماند خداوند تعالی در پایان زندگانی آنحضرت این فضیلت را بدو ارزانی داشت تا معجزه دیگرش باشد چنانکه از ابن عباس مروی است «مأتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی کتب و قرأ» و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیه شریفه نفی کتابت را بزمان قبل از نزول قرآن معلق داشته و مذهب آنانکه آنحضرت را از آغاز زندگانی تا پایان عمر امی میدانند بصواب اقرب است.

راقم حروف گوید: کار پیغمبر را با دیگران قیاس نتوان کرد در هر زمانی و هر عضری بر حسب تقاضای عهد مردم روزگار آنحضرت را ظهوری و نمایشی است و گاهی

همه مغیبات یا پاره علوم و صناعات و صفات در انظار چنان مینماید که بر یکسوی میباشد گاهی تمام علوم الهیه در آنحضرت مندرج بلکه بطفیل نور مبارکش فروغ و فروز میگردد. گاهی بر حسب پاره مصالح و حکم امی و ناخوانده و نانوینده مینماید گاهی هزاران خواننده و نگارنده در دبستان خطوط و شهرستان علوم و بهارستان حظوظ و نگارستان نقوشش واله و متحیر و هاج و واج هستند.

نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت \*\*\* بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

اگر خط نداشت از چه روی در پایان عمر فرمود قلم و قرطاس بیاورید لنکتب ولنزیل عنکم مشکل الأمر بعدی تا آخر خبر و عبارت دیگر فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من یقول قریبوا لیکتب لکم النبی کتاباً لن تضلوا بعده و در این عبارت که میگویند قلم و قرطاس را بخدمت پیغمبر بیاورید تا برای شما مکتوبی برنگارد که ازین پس گمراه نشوید و راه را از چاه و وصی را از غیر وصی بشناسید باز مینماید که آنحضرت مینگاشت.

بالجمله خدای تعالی میفرماید بلکه قرآن آیتهای روشن است در سینهای آنانکه از علم بهره ور شده اند و در حدیث حضرت صادق علیه السلام مروی است که این کسان که حافظ قرآنند ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باشند و دو چیز است که از خصایص قرآن است یکی اینکه معجز است دیگر اینکه در صدور محفوظ است یعنی یاد میگیرند آنرا و از بر میخوانند چه کتب سالفه معجز نبوده و کس از یاد نمیخوانده بلکه از اوراق کتابت میخوانده اند پس این دو چیز بقرآن اختصاص دارد و منکر نمیشوند آیتهای ما را که قرآن یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم است مگر کسانی که در ظلم و عناد بدرجه کمال و غلورسیده باشند و از دایره حق و صواب بیرون تاخته باشند.

و گفتند کفار مکه از جماعت یهود و نصاری چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم نشانه پروردگار خودش، بگو جز این نیست که آیتها و معجزها نزد خداوند میباشد و هر وقت خواهد و هر جا که اراده نماید و بر هر جا که اراده نماید و بر هر که مصلحت بیند فرو میفرستد و اظهار آن در قبضه اقتدار و حیطة اختیار من نیست تا هر وقت هر چه شما را خوش

آید بشما بنمایم و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی شان من انذار و تخویف است آیا بسنده نیست ایشان را در حجت هویدا آنکه فرستاده ایم بر تو قرآن را در حالیکه برایشان تلاوت میشود بزبان عربی و نهایت فصاحت و بلاغت و اعجاز بدرستیکه در این کتاب هر آینه بخشایشی و نعمت بزرگی است و پند و نصیحتی مر آن گروهی را که تصدیق قرآن را نمایند .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه روم میفرماید « واما الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا » واما آنانکه نگریدند و تکذیب کردند قرآن ما را « و قال الذین أوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث » و گویند آنکسانیکه داده شده اند دانش را و ایمان را در جواب کفار چرا دروغ میگویند بدرستیکه درنگ نمودند در دنیا در کتاب خدا یعنی قرآن یا در لوح محفوظ یا در علم خدا که در لوح محفوظ ثبت شده است تا روز برانگیختن .

و خداوند تعالی میفرماید « ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل » و هر آینه بیان کردیم برای مردمان در این قرآن از هرگونه مثلی که ایشان را در مراتب توحید و حشر و نشر و صدق رسل بکار آید و لئن جنتهم بآیه ليقولن الذین کفروا ان انتم الا مبطلون و اگر بیاوری ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باین منکران و معاندان آیتی از آیات قرآن هر آینه آنانکه منکر و کافر شده اند و از فرط عناد و لجاج نگریده اند میگویند نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان مگر تزویر کنندگان و نمایندگان امر باطل .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه لقمان میفرماید « المرأ تلك آیات الكتاب الحکیم هدی و رحمة للمحسنین » منم خداوندیکه میدانم همه چیزها را این است آینههای قرآن که خداوند حکمت است یا متضمن حکمت یا گوینده آن که خداوند است حکیم است در حالتیکه آن آیات راه نماینده و بخششی است از خدای تعالی مر نیکوکاران را .

ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهین و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبراً کان فی اذنیه و قرأ فبشره



بعذاب الیم» و از مردم کسی هست که میخرد سخن بیهوده بیازی را که مردمان را بآن از استماع قرآن بازدارد به بیدانسی و از راه عدم علم و فرا میگیرد راه خدای و دین خدا را سخریه، این گروه را عذابی است خوار کننده و چون بر این شخص که لهُو حدیث را خریده و داستان رستم و اسفندیار را اختیار کرده است تا مردمان را بآن مشغول دارد و از دین یزدان و استماع قرآن باز دارد آیت‌های کلام ما خوانده شود از راه کبر و گردنکشی روی بر تابد گویا هر دو کوشش کر و سنگین است و قدرت شنیدن ندارد پس بشارت بده این شخص را بعذابی دردناک.

و ایزد منان در سوره مبارکه تنزیل میفرماید «الم تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتراء بل هو الحق من ربك لتندر قوماً ما اتيهم من نذیر من قبلك لعلهم یهتدون» این سوره یا قرآن کتابی است که فرستاده شده است از نزد رب الارباب آیه آیه سوره سوره در اوقات مختلفه هیچ شکی در قرآن نیست و بلاشبهه از حضرت پروردگار عالمیان فرستاده شده است آیا اهل مکه میگویند بر بافته است این قرآن را محمد صلی الله علیه وآله وسلم و نه چنان است که ایشان گویند بلکه قرآن سخن راست و درست است که فرود آمده است از نزد پروردگار تو تا بیم دهی از عذاب الهی قومی را که نیامده است ایشانرا هیچ بیم دهنده قبل از تو یعنی در زمان فترت که ما بین عیسی و خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله است تا مگر هدایت شوند و باین ادله واضحه براه حق اندر آیند و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم أعرض عنها انا من المجرمین منتقمون» کیست ستم کارتر از کسیکه پند داده شود بقرآن پس از آن روی بر تابد از آن بدرستی که ما از مشرکان انتقام کشنده ایم.

و خداوند کبریا در سوره مبارکه سیامیفرماید «ویری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربك هو الحق ویهدی الی صراط العزیز الحمید» و میدانند آنانکه داده شده اند دانش را آنچه‌ی که فرو فرستاده شده است بر تو از پروردگار تو یعنی قرآن راست و درست است و راه مینماید براه خداوندیکه غالب است بر همه ستوده شده است بر نعم دنیویه و اخرویة .

ويزدان عليم در سورة فاطر ميفرمايد «ان الذين يتلون كتاب الله واقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سراً وعلانية يرجون تجارة لن تبور ليوفيههم اجرهم و يزيدهم من فضله انه غفور شكور والذي أوحينا اليك من الكتاب هو الحق مصدقاً لما بين يديه ان الله بعباده لخبير بصير ثم اور ثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير» بدرستিকে آنانکه پيوسته ميخوانند قرآن را و پياداشته اند نماز را و انفاق کرده اند در راه خدای از آنچه روزی داده ايم ايشان را پوشيده و آشکارا و اميدواری دارند با اين اعمال حسنه بازرگانی را که کاسد نبود و بخسران فانی و هالك نگردد خداوند تعالی مزدها و اجرهای ايشان را تمام گرداند و بکمال و تمام بايشان برساند و برافزون فرمايد حسنات ايشانرا از فضل و بخشش خود بدرستিকে خداوند تعالی آمرزنده مزد دهنده است و آنچه وحی کرده ايم بسوی تو از قرآن ناطق راست و درست است و تصديق کننده کتب سماويه پيش از وی است بدرستিকে خدای تعالی بر بندگان خود و ضمائر ايشان دانا و بينا است .

پس از آنکه ما کتابهای متقدم را بر امم سالفه فرستاديم بميراث داديم قرآن را و عطا فرموديم آن را بآن کسان که برگزيديم از بندگان خود پس بعضی از اين بندگان برگزيده ستمکارند بر نفس خود بتقصير در عمل کردن بقرآن و برخی از ايشان ميانه روی دارند و در اغلب اوقات بآن عمل نمايند و جمعی ديگر از ايشان پيشی گيرنده به نيکوییها هستند که پيوسته باحکام قرآن کردار آورند با مر خدا يعنی باعانت تعليم و ارشاد خداوند سبحان اين توريث و اصطفا بخشايشی بزرگ است .

ويزدان متعال در سوره مبارکه پس ميفرمايد «يس والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين» از اميرالمومنين صلوات الله عليه مروی است که پس اسمی است از اسامی سيد انبياء صلی الله عليه وآله وسلم حضرت باقر صلوات الله عليه ميفرمايد رسول خدای را دوازده اسم است از آنجمله پنج اسم در قرآن رسیده است محمد و احمد و عبدالله و نون و پس پس اينکه اهل البيت را آليس گویند تأييد اين قول را مينمايد و بعضی از علماء

گفته اند یس از اسامی قرآن و یا نامی از نامهای ایزد سبحان است و پاره گفته اند نام همین سوره مبارکه است .

راقم حروف گوید: طه نیز از اسامی رسول خدای است چنانکه آل طه نیز میگویند و گفته اند چون طه بحساب ابجد چهارده عدد میشود اشارت بچهارده معصوم علیهم السلام است وص و مزمل و مدثر نیز از اسامی آنحضرت است بالجمله میفرماید بحق این قرآن محکم و استوار و کلام خالق لیل و نهار که بدرستیکه تو بیشک و شبهت از جمله کسانی هستی که فرستاده شده بودند بر راه راست « تنزیل العزیز الرحیم » ابن قرآن فرو فرستاده شده خداوند غالب است و مهربان .

و میفرماید « انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب فبشر بمغفرة و اجر کریم » جز این نیست که میترسانی بر وجهی که سودمند باشد کسی را که پیروی نماید قرآن را و بترسد از خدای بآنچه از وی پوشیده است پس بشارت بده چنین شخصی را بآمرزش گناهان و مزدی کرامند در آنجهان جاویدان و ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم الاکانوا عنها معرضین و نیامد ایشان را هیچ آیتی از آیات و نشانهای پروردگار ایشان که آن قرآن است و سایر معجزات و دلایل مگر اینکه از نظاره آن اعراض کردند و روی بر کاشتند. آیت و نشانه که محسوس است چگونه غیر از مخلوق و غیر از حادث تواند بود.

« وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الاذکر و قرآن مبین » نیاموختیم پیغمبر را شعر یا اینکه صحیح نیست که قرآن را شعر بخوانند چه نظم آیات فرقانی مانند نظم هیچ شعری نیست چه شعر کلامی است مقفا و موزون و دارای دو مصراع و قرآن نه بر این طریق و قانون است نیست این قرآن مگر یاد کردن موعظه و ارشادی و کتابی روشن که اخذ معانی را سهولت از آن توان کرد .

« لینذر به من کان حیاً و یحق القول علی الکافرین م تا یم دهد پیغمبر بقر آن کسی را که عاقل باشد و بفهم آن برسد نه غافل جاهل که در حکم مرده است و تا واجب شود کلمه عذاب بر ناگرویدگان که قبول آن را نکند و بآن سودمند نگردند.

و خداوند تعالی در سوره مبارکه صافات میفرماید «فالزاجرات زجر أفتالیاات ذکرا» سوگند بآن فرشتگانی که شیاطین را از صعود کردن برای اخذ کلام میرانند راندنی پس سوگند بفرشتگانی که تسبیح و تهلیل و تحمید الهی را مینمایند و بقاریان قرآنی که در اثنای نماز قرائت مینمایند و در سوره مبارکه ص میفرماید ص والقرآن ذی الذکر اهل اشارت گفتهاند صاد فعل ماضی است و تقدیر کلام اینکه «صاد محمد قلوب العارفين بالقرآن دلربای ماسوی دلهای خدای شناسان حقیقی را بدستیاری کلام خداوند باری شکار فرمود.

بالجمله میفرماید سوگند میخورم بحقیقت صاد و بقرآنی که خداوند شرف و شهرت است تا هما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق انزل علیه الذکر من بیننا بل هم فی شک من ذکری و نشنیده ایم این را که پیغمبر از وحدانیت خدای و خلع انداد میگوید در ملت بازپسین یعنی کیش عیسی علیه السلام که آخرین ملتها است چه نصاری به تثلیث قائل هستند نه ، توحید نیست این توحید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم میگوید مگر بر بافتنی از نزد وی .

یعنی این دروغ را خود بافته است و چون اشراف قریش خود را از پیغمبر اشرف میدانستند لا-جرم اختصاص قرآن و مقام نبوت را به آنحضرت منکر بودند و می گفتند آیا خود فرو فرستاده شده است قرآن بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم از میان جماعت ما یعنی چون رسول خدای نه چنان است که ایشان میگویند یعنی اینکه میگویند قرآن بر بافته محمد صلی الله علیه وآله وسلم است مخالف اعتقاد ایشان است و محض تقلید و حسد است و ایشان از وحی من که قرآن است در گمان و متردد هستند یعنی باعث انکار ایشان شکست در آن چیز است که من بر سول خود نازل ساخته ام نه اعتقاد اختلاق .

و خداوند تعالی در همین سوره مبارکه برای انگیزش جهانیان بمتابعت قرآن با پیغمبر خود خطاب میکنند و میفرماید «کتاب انزلناه إلیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوالالباب» این کتابی است که فرو فرستادیم بسوی تو برکت داده شده است یعنی کتابی است بسیار باخیر و منفعت تا تدبر کنند و اندیشه نمایند در آیتهای آن کتاب یعنی تأمل

کنند در آیت‌های آن کتاب و حقایق معانی و تفسیر آن بر وفق مراد کردگار عالمیان و تابند پذیر شوند بمواعظ آن خداوندان عقول صافیه و افهام ثاقبه .

و خدای تعالی میفرماید «ان هو الا ذکر للعالمین» نیست قرآن مگر پندی از یزدان مرجمیع عالمیان را از جن وانس ولتعلمن نبأ بعد حین، والبتة بدانید خبر قرآن را وصدق اخبار قرآن و خاتم پیغمبران را بعد از هنگامی که زمان مرگ یا نمود قیامت یا ظهور اسلام است که روز بدر است.

و خداوند رحمن در سوره مبارکه زمر میفرماید « تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم انا أنزلنا الیک الکتاب بالحق ، فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم از جانب خداوند غالب بر تمام خلایق در تمام احوال و متعالی از اشباه و امثال و دانا بر همه اقوال و احوال و حافظ از تغییر و تبدیل است .

و خداوند تعالی می فرماید «الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله ذالک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فماله من هاد .»

خدای فرورستاد نیکوترین سخن را یعنی قرآن عظیم و فرقان کریم را بموجب وحی الهی و معجز رسالت پناهی و جامع جمیع کتب سالفه و حاوی تمام فصاحت و بلاغت بالغه کتابی است که مانند یکدیگر است یا مانند کتب متقدمه است مثنی و مکرر است یعنی منظوی بر تکرار است از حیثیت تکرار قصص و مواعظ و احکام و اوامر و نواهی و وعد و وعید و میلرزد از شدت خوف و وعیدی که در قرآن است پوستهای کسانیکه می ترسند از عقاب پروردگار خود پس نرم میشود پوستها و دلهای ایشان بسوی یاد کردن خدای .

یعنی چون آیات رحمت و مغفرت را میشنوند پوستها و دلهای آنها نرم

میشود و آن خشیت و قشعریره از ایشان زایل میشود .

این کتاب جلیل که باین نعوت مذکوره منعوت است راه نمودن خداوند تعالی است یعنی ارشادی است مرینندگان را از جانب خدا را مر است می نماید بسبب قرآن هر کس

را خواهد و هر کس را خدا گمراه گرداند یعنی او را بسبب جحود و عناد فروگذار نیست برای او هیچ راه نماینده که او را از ضلالت نجات بخشد.

و خدای تعالی میفرماید « ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل لعلهم يتذكرون قرآنا عربياً غير ذي عوج لعلهم يتقون » و بدرستیکه بیان کردیم برای آدمیان در این قرآن از هرگونه مثلی که محتاج الیه مردمان است یعنی در قرآن از احوال امم ماضیه و قرون سالفه باز نمودیم شاید که ایشان پند پذیر باشند و عبرت گیرند، قرآنی است بزبان عرب و از حق و راستی انحراف ندارد بلکه طریق مستقیم است که بحق میرساند و در معانی آن اصلا کجی و انحراف نیست و در حقیقت آن شك و شبهتی نمی رود و خداوند این چنین قرآن عظیم القدر را نازل ساخت تا باشد که ایشان بپرهیزند و از کفر و نفاق روی بر تابند و در معانی آن تفکر، نمایند و در این آیه شریفه که خداوند تعالی قرآن را از ظرف امثال و عربی و غیر ذی عوج یاد فرموده است دلایل مخلوقیت و حدوث آن ثابت است .

و خدای تعالی میفرماید « انا انزلنا عليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل فانما يضل عليه وما انت عليهم بوكيل » بدرستیکه ما فرورستادیم بر تو این قرآن را برای هدایت تمامت مردمان فرستادنی بر راستی و درستی و بیان مصالح معاش و معاد پس هر کسی بقرآن راه یابد و باو امر و نواهی آن کار کند از بهر او سودمند است و هر کسی از این کار و کردار گمراه شود دچار وبال و نکال شود و تو اخبار نمیکنی ایشانرا بایمان و بر قلوب ایشان حافظ نیستی که از ضلالت مانع گردی چه این کار از دست قدرت تو بیرون است و بغیر از ابلاغ و رسانیدن تکلیفی بر تو نیست چه مبنای تکلیف بر اختیار

میباشد نه اجبار .

و خداوند تعالی درین سوره مبارکه فرمود ما فرورستادیم بر تو قرآن را و آنچه را که بردیگری فرورستند باید جسم و مرکب باشد و چون چنین باشد حدوث و مخلوقیت قرآن روشن میشود .

و خدای هر دو سرای در سوره مبارکه مؤمن میفرماید «حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم» سوگند می خورد خداوند تعالی بحقیقت نزول قرآن بر ثقلین که این قرآن که از جانب یزدان فرستاده شده خداوندیست که مستحق عبودیت است غالب و چیره است در پادشاهی خود داناست بجمیع خلائق و مصالح و حکم « ما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا » مجادلت نکند در امر قرآن مگر آنانکه کافر شدند و نگریدند بخدای وانکار نعمت او را کردند «الم تر الى الذين يجادلون في آيات الله اني يصرفون الذين كذبوا بالكتاب وبما ارسلنا به رسلنا فسوف يعلمون» آیا نمی بینی بسوی آنانکه جدال و نزاع مینمایند در حجج قرآنی و سایر معجزات نبویه چگونه و بچه نوع از تصدیق بقرآن با وفور دلائل و آیات برگردانیده میشوند؟ مجادلان آنان هستند که تکذیب کردند و نگریدند بقرآن و بسایر کتب آسمانی که فرستاده ایم بدیگر پیغمبران پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب و خاتمه ناگرویدن را .

خداوند تعالی در سوره مبارکه سجده میفرماید «حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون بشيراً و نذيراً» قرآن کتابی است که فرو فرستاده از جانب خداوند رحمن و رحیم است کتابی است که تفصیل داده شده است آیتهای آن در معانی مختلفه و این آیه مبارکه مشروحاً مسطور شد با آیات بعد از آن.

و خداوند تعالی در سوره شوری میفرماید « وكذالك اوحينا اليك قرآناً عربياً » تا آخر آن که مذکور شد « وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه مريب » و بدرستی که آنانکه داده شدند قرآن را بعد از امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و احبار بودند مراد یهود و نصارای زمان آنحضرت هستند که از پس آباء و اجداد خود قرآن بایشان آمد و ایشان در قرآن بشکی بریت افکننده اند که ظن است .

و خداوند تعالی میفرماید «الله الذي انزل الكتاب بالحق والميزان» خدای بحق آنکسی است که فرو فرستاد قرآن را از آسمان بحق و راستی و درستی و میزان و سویت و اعتدال حقیقی «ام يقولون افتري على الله كذباً فإن يشأ الله يختم على قلبك ويمحو الله

الباطل ويحق الحق بكلماته انه حلیم بذات الصدور» بلکه میگویند ایشان بر خدای دروغ بسته در انزال آیه مودت پس اگر خدای بخواهد مهر نهد بر دل تو و قرآن را در دل تو فراموش سازد یعنی اگر قصد افتراکنی چنین میشوی و با این حال چگونه برافترا قدرت داری و خدای محو کند و نابود سازد کجی و ناراستی را و ثابت کرداند حق را

بسختان خود که وحی است بدرستی که خداوند بهره چه در دلها است دانا است.

« وكذلك أوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نوراً نهدى به من نشاء من عبادنا وانك لتهدى الى صراط مستقيم» و همان طور که با پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی کردیم بسوی تو وحی کردیم قرآن را بفرمان خود و تسمیه قرآن به روح برای آن است که قلوب بآنها حیات میجویند چنانکه ابدان بارواح زنده میشوند و تو قبل از وحی نمیدانستی قرآن چه چیز است .

یعنی قبل از انزال قرآن علم بآن نداشتی و نمیدانستی کدام کسی بتو ایمان میآورد یا نمی آورد و لکن گردانیدیم قرآن را روشنائی که راه نمایم بآن هر کسی را خواهیم از بندگان خود گاهی که ایشان بادلله واضحه آن تأمل نمایند و در حجج ساطعه اش بیندیشند و بدرستی که تو بوسیله وحی ما مردمان را براه راست و حق میخوانی.

و در این آیه شریفه که خداوند تعالی میفرماید قبل از وحی نمیدانستی قرآن چیست دلیل حدوث قرآن و مخلوقیت آن است چه اگر قدیم بود چگونه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بر آن آگاهی نداشت چنانکه ایمان هم که مرادف شده است همان معنی را میبخشد و چون رسول خدای صادر اول و نور اول و روح اول و عقل اول است جز ذات خداوند کبریا هیچ چیز بروی تقدم نتواند داشت و از مقام خالقیت که بگذریم تمام

ماسوی در تحت خلقت و طی زمان و نمایش مبارك اوست .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه زخرف میفرماید «حم والكتاب المبين تاعلى حكيم» که ازین پیش مذکور شده « افنضرب عنكم الذكر صفحاً ان كنتم قوماً مسرفين » آیا باز داریم و دور گردانیم از شما قرآن را بازداشتنی با معزول سازیم شما را از انزال



قرآن والزام حجت بواسطه اعراض نمودن شما از آن و بودن شما گروهی از حد بیرون تاختگان یعنی اگر شما در تکذیب قرآن مبالغت کنید ما از انزال آن باز نمیایستیم و شما را در این غوایت و ضلالت نمیگذاریم بلکه پایی نازل فرمائیم و بر شما الزام حجت نمائیم .

«ولما جائهم الحق قالوا هذا سحر وأنا به كافرون وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم» و چون آمد ایشانرا سخن حق گفتند اینکه محمد بما آورد «یعنی قرآن جادوست و ما بآن گرویدن نگیریم و باور نداریم که از نزد خدا باشد و گفتند چرا فرستاده نشده است این قرآن بر مردی بزرگ که اهل یکی از این دو قریه است «فاستمسك بالذي أوحى اليك انك على صراط مستقيم وانه لذكر لك و لقومك و سوف يسئلون» پس چنگ درزن بآنچیزیکه وحی کرده شده است بسوی تو از احکام و اوامر و نواهی و ملازم آن باش بدرستیکه تو بر راه راستی و بتحقیق که آنچه بتو وحی شده است یعنی قرآن هر آینه شرفی و عزتی است مرتورا و مرقوم و عشیرت ترا که قریش هستند یا سایر امت و زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام بحق آن و تعظیم احکام آن .

و خدای رحمن در سوره دخان میفرماید «حم والكتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين» سوگند بحکم و حکمت و حمایت و ملک و مجد و منت ما و باین کتاب روشن یعنی قرآن که محض مکرمت و انعام است بدرستیکه فرو فرستادیم قرآن را در شبی با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شب است که کتاب کریم رب قدیم که واسطه منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ باآسمان دنیا نزول اجلال یافته است بدرستیکه ما هستیم از بیم کنندگان بقرآن یعنی با نزال آن .

و خدای تعالی میفرماید «فانما يسرناه بلسانك لعلهم يتذكرون» پس جز این نیست که آسان ساختیم قرآن را باین صورت که انزال نمودیم بلغت تو تا شاید که قوم تو متذکر شوند و از روی سهولت بمعانی آن رسیده و از آن پند گیرند .

و خدای تعالی در سوره مبارکه جائیه میفرماید «حم تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم» فرو فرستادن این کتاب یعنی قرآن از نزد خداوندی است که مکنونات غالب است و در تدبیر موجودات و تقدیر مصالح کافه بریات درست کار و راست کردار است.

و خداوند متعال میفرماید «تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق فبأي حديث بعد الله و آياته يؤمنون» این آیت‌های مذکوره آیات قرآن است که بر تو میخوانیم براستی و درستی و اگر کفار بآیات الهی که در کمال وضوح میباشد نمی‌گروند پس بکدام سخن پس از خدا و دلایل قدرت او می‌گروند یعنی بعد از شنیدن آیات خداوند و ایمان نیاوردن بچنان آیات آیا بچه آیت و دلالتی ایمان می‌آورندالی «فبشره بعذاب أليم» و هم چنین الی «من رجز الیم» .

و خدای تعالی میفرماید «هذا بصائر للناس وهدى ورحمة لقموم یوقنون» این قرآن ادله بینه است که نماینده راه نجات و مبین امور دینی است مردمردمان را تا بآن وسیله راه حق را دریابند و راه نماینده است از ضلالت و جهالت برحمت و هدایت و بخشش و نعمتی است از جانب حضرت احدیت برای اهل ایمان .

و در سوره مبارکه احقاف میفرماید «حم تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم» فرستادن این سوره شریفه فرستادن کتابی است از نزد خداوند غالب حکم کننده بکافه بریت «واذا تتلى عليهم آیاتنا بینات قال الذین كفروا للحق لما جائهم هذا سحر مبین ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا- تملکون من الله شیئاً هو اعلم بما تفیضون فیه» و چون خوانده شود بر جماعت مشرکان آیت‌های ما که روشن و هویداست کافران گویند چون سخن بایشان برسد بدون اینکه در آیات بینات قرآنیه تفکر نمایند جادویی روشن و آشکارا میباشد بلکه باضافه این و شنیع تر از این که گفته اند گویند محمد صلی الله علیه و آله وسلم این قرآن را افترا بر خدا بسته و خود گفته و بخدای نسبت داده است بگو اگر قرآن را بر بافته باشم پس شما آنقدرت نخواهید داشت که عذاب خدای را از من بگردانید پس چگونه

برای خاطر شما در چنین امری خطیر جرأت توانم کرد و بر چنین معصیتی عظیم قدرت نمایم و باسظهار کدام يك از شما خود را در مواقع هولناك عقوبات بیفکنم و خداداناتر است آنچه خوض میکنید در آن از طعن و قدح و رد آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بآن.

«قل ارايتم ان كان من عند الله وكفرتم به و شهد شاهد من بنى اسرائيل على مثله فآمن واستكبرتم ان الله لا يهدى القوم الظالمين» بگوای محمد آیا چگونه میبینید و میدانید که اگر قرآن از نزدیک یزدان باشد و شما بآن کافر شده باشید و گواهی داده باشد از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبدالله سلام است بر آنچه مانند قرآن است و آن معانی توریة است که مصدق قرآن است پس ایمان آورده باشد بآن و شما نگروده باشید بمنطوق آن آیا شما ظالم و ستمکار نیستید؟ بدرستیکه خدای تعالی راه نمی نماید ستمکاران را بجهت نگرودن بقرآن و عدم تفکر ایشان در دلائل قرآن و حکایت عبدالله سلام در تفاسیر مسطور است .

«واذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا افك قديم ومن قبله كتاب موسى اماماً ورحمة» و چون راه راست نیافتند مشرکان یا مردم یهود به قرآن و کتب آسمانی پس زود باشد که بگویند این قرآن دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مانند این دروغ گفته و آورده اند و در رد ایشان میفرماید و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة در حالتیکه پیشوائی است که مردمان در دین یزدان آن اقتداء کنند و سبب بخشش نعمت دنیوی و اخروی است.

و خدای تعالی میفرماید «وهذا كتاب مصدق لساناً عربياً» و این قرآن کتابی است تصدیق کننده کتب سماویه در حالتیکه بزبان عربی است یا تصدیق کند خداوند زبان عربی را که محمد صلی الله علیه وآله وسلم است « وانصرفنا اليك نفر من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضى ولوا الى قومهم منذرين قالوا يا قومنا انا سمعنا كتاباً أنزل من بعد موسى مصدقاً لما بين يديه يهدى الى الحق والى طريق مستقيم ».

و یاد کن ای محمد چون که میل دادیم بسوی تو گروهی از جن را در حالتیکه خواستار شنیدن قرآن بودند چون نزدیک بآن موضع رسیدند که میتوانستند قرآن را

بشنوند با یکدیگر گفتند خاموش باشید تا بشنوید قرآن را و چون قرائت قرآن پایان رسید ایمان آوردند و بقوم خود بازگشتند در حالتیکه بیم کنندگان بودند و نصیحت: میدادند گفتند ای قوم ما بدرستیکه شنیدیم کتابی را که از نزد خدای پس از کتاب موسی نازل شده است در حالتیکه تصدیق کننده کتب سماویه سابقه میباشد و بحق و راستی و درستی و براه راست هدایت مینماید.

و خداوند احد سرمد در سوره مبارکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید « و آمنوا بمانزل علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم ذالک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم » و گرویدند بآنچه فرو فرستاده شده باشد بر پیغمبر حمید با فعال ستوده خصال که آن قرآن کریم است و قرآن راست و درست است از جانب پروردگار ایشان پیوشد خدای و در گذراند از ایشان سیئات اعمال ایشان را و از گناهان ایشان در گذرد و حال ایشان را در دین و دنیا بصلاح آورد این اضلال و تکفیر و اصلاح بسبب آن است که آنانکه کافر شدند پیروی باطل را که شیطان نابکار است نمودند و آنانکه ایمان آوردند پیروی قرآن را که حق و راست و درست است کردند « افمن کان علی بینه من ربه کمن زین له سوء عمله » آیا هر که باشد بر حجتی روشن از نزد پروردگار خود که قرآن است و سایر حجج عقلیه که اثبات توحید مینمایند مانند کسی است که شیطان آرایش داده است بدی کردار او را از شرک و معاصی برای او .

و خداوند تعالی میفرماید « افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها » آیا در امر قرآن و مواعظ و زواجر آن نظر نمیکنند و بدیده اعتبار نمی نگرند تا براه هدایت و نجات دلالت شوند نه آن است که این جماعت در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه بر دلهای ایشان قفلهای غفلت است که ختم و طبع است .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه ق میفرماید « ق و القرآن المجید » سوگند میخورم بحقیقت قاف و قرآن بزرگوار که بعثت شخصی از جنس آدمیان بجهت انذار به مبعوث شدن ایشان در نشاه آخرت محل استعجاب است « فذکر بالقرآن من یخاف

وعید» پس پندگوی بمواعظ قرآن کسی را که بترسد از عذاب و عقاب روز حساب که موعود من است .

و خدای غفور در سوره مبارکه طور میفرماید « و الطور و کتاب مسطور فی رق " منشور » سوگند بطور سینا و سوگند بکتاب نوشته شده در صحیفه گشوده شده در هنگام خواندن، مراد قرآن است: سطر عبارت است از حروف مکتوبه رق جلدی است که مکتوب فیه باشد و در این مقام مستعمل است برای هر چه در آن چیزی نوشته شده باشد .

و خدای میفرماید «ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون» بلکه کفار قریش گویند محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را بر یافته و از خود ساخته است و نه چنان است که گویند بلکه ایمان نخواهند آورد د فلیأتوا بحدیث ان كانوا صادقین ، پس اگر قرآن بر بافته آنحضرت باشد پس باید که ایشان بیاورند سخنی مانند قرآن در مراتب فصاحت و جزالت و حسن بیان و براعت اگر در دعوی خود که میگویند قرآن را میتوان از خود ساخت راستگوی باشند.

و در سوره النجم میفرماید «افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون و انتم سامدون» آیا از قرآن از راه انکار اظهار شگفتی مینمائید و از روی استهزاء میخندید و از خوف و عیدی که در آن است نمی گریید و بیازی و غفلت و غنایم پردازید چه مشرکان قریش در وقت قرائت قرآن سرود میگفتند تا مردمان را از شنیدن قرآن بازدارند و ایزد هر دو سرای در سوره مبارکه قمر فرماید « ولقد جائهم من الاتباء مافیة مزدجر » و بتحقیق که آمد باهل مکه در قرآن از اخبار قرون ماضیه یا اخبار امور اخرویه آنچه در آن بازداشتن از معاصی و مناهی و تمرد و سرکشی است .

و خداوند جلیل میفرماید « ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» هر آینه آسان کردیم قرآن را بحسن بیان و ظهور برهان برای یادکردن اهم ماضیه و پند یافتن بآنچه جامع مواعظ شافیة و عبرت وافیة است پس هیچ قبول کننده موعظه هست تا بآن متذکر شود و پند گیرد.

و این آیه شریفه در این سوره مبارکه مکرر گردیده است و خداوند منان را در تکرارش حکمتها است و لفظ یسرنا دلالت بر حدوث و مخلوقیت قرآن دارد کما لا یخفی

علی المتغطن وایز دسبحان در سوره مبارکه رحمن میفرماید «الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان» خداوند بسیار بخش که رحمتش همه چیز را فرا گرفته است و آموخته است قرآن را بحیب خود، بیافرید جنس آدمیان را بیاموخت بنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر بنص و کتاب ما تعلیم داد ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر و آنچه را باید کرد و نکرد.

و بقول ابن عباس مراد از انسان حضرت آدم علیه السلام است که خداوند او را بیافرید و جمیع اسماء را بدو تعلیم فرمود و در خبر است که آدم سلام الله علیه به هفتصد هزار لغت سخن میکرد.

و خداوند تعالی در سوره مبارکه واقعه میفرماید: «فلا قسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین افبهذا الحدیث انتم مدهنون وتجعلون رزقکم انکم تکذبوی»

پس سوگند نمیخورم بر آنچه بعد از این مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن و بزرگواری آن چه امر قرآن از آن واضح تر است که حاجتمند قسم باشد و تواند بود لازائده و معنی چنین باشد البته سوگند میخورم بمواضع وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط آنها و بدرستی که آنچه خدای بآن قسم یاد کند هر آینه اگر بدانید سوگندی بزرگ و در دیدار عقل و دانش کثیر الاعتبار است بدرستی که آنچه رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم بشما میخواند هر آینه قرآنی است بزرگوار بسیار نفع و بسیار خیر و این قرآن ثبت است در کتابی که پوشیده و نگاهداشته شده است از غیر از ملائکه مقربین مراد لوح محفوظ است مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در آن است مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر هستند از ادناس ذنوب صغیره و کبیره واز کدورات جسمانی و اوصاف ردیه و اخلاق رذیله.

و بقول بعضی مفسرین این جمله فعلیه صفت قرآن کریم است نه لوح یعنی سزاوار نیست قرآن را می نمایند مگر کسانی که پاک باشند از شرک و بروایتی که از باقر بن علیهما السلام مروی است مراد این است که می نکنند قرآن را مگر جماعتی که

از احداث صغیره و کبیره پاک باشند و در معنی مس قرآن شرحی مبسوط از علماء و ارباب تفاسیر و عرفاء موحدین مذکور است و ازین پس در ذیل تفسیر آیاتی که از حضرت جواد علیه السلام رسیده است در این آیه شریفه پاره بیانات خواهد شد.

بدانکه بنا بر اینکه جمله فعلیه صفت قرآن باشد قول خدای تنزیل صفت را بعه است و اگر صفت لوح باشد صفت ثالثه قرآن خواهد بود فرو فرستاده شده است قرآن از نزد پروردگار عالمیان آیا بدین سخن که تازه از جانب خدای نازل شده نفاق میورزید و قرار میدهد عوض بهره و استفاده از قرآن تکذیب کردن آنرا یعنی قرآنی را که روزی شما شده است و تمام حظوظ و فواید و نعمتهای دنیوی و اخرویة شما و نجات و فلاح و ثوابت و إدراک درجات و ترقیات سامیه و هدایت و عافیت و شفای هر گونه مرض ظاهری و باطنی شما در آن موجود است بجای شکرگذاری این موهبت بلند مقدار تکذیب مینمائید.

و در این آیه شریفه که این قرآن در کتابی مکنون از غیر از فرشتگان مقرب ثبت است و جز مطهران مس آنرا ننمایند مخلوقیت آن ثابت است زیرا لوح محفوظ که ظرف آن است مخلوق و هر ممسوسی نیز مجسم و مخلوق است و خدای متعال حمید در سوره مبارکه میفرماید: «هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور» اوست خداوندی که فرو میفرستد بر بنده اش محمد صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را تا بیرون آورد شما را خدای تعالی بقرآن از تاریکیهای کفر بروشنائی ایمان و از ظلمات جهل بنور علم .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه مجادله میفرماید « و قد انزلنا آیات بینات » و بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن را که قرآن است و خداوند تعالی در سوره مبارکه حشر میفرماید « لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً خشیة الله و تلك الامثال نصربها للناس لعلهم یتفکرون » اگر میفرستادیم این قرآن را بر کوهی بر طریق فرض مثال هر آینه میدیدی کوه با این عظمت و نقل و سخونت و غلظت بترسیدی و گردن نهادی اما دلهای کفار متاثر نمی گردد .

و خدای سبحان در سوره مبارکه صف میفرماید « یریدون لیطفئوا نور الله »

البته میخواهند که خاموش کنند و فرو نشانند نور حق یعنی قرآن و دین اسلام را .

و خدای کریم در سوره مبارکه جمعه فرماید « هو الذي بعث في الا-ميين رسولا- منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم و يعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين » خداوند آنکسی است که در میان ناخواندگان و نا نویسندگان رسولی از جمله ایشان فرستاد یعنی رسولی که ناخوانده و نا نویسنده بود مثل ایشان تا رسالت او از شوائب تهمت دور باشد چه در غیر امی توهم آن می رود که معلمی تعلیم او کرده و اخبار امم ماضیه را بد و آموخته باشد. بخلاف امی، همانا یا امی بیاء نسبت است یعنی منسوب باعث عرب چه اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند بخلاف دیگر امم .

و بعضی گفته اند امی بمعنی منسوب بام القری است که مکه معظمه است یعنی مبعوث ساخت در میان اهل مکه رسولی را که از ایشان بود یعنی مکی یا منسوب بام الکتاب که قرآن است و قول اول اصح و اشهر است .

و گفته اند که امیت آنحضرت بدان جهت است که در کتب متقدمه بر این وجه بود که خاتم انبیاء امی میباشد و از جمله در کتاب شعیایا یا شعیب علیه السلام مذکور است الی ابعث امیاً فی الامیین و ا ختم به النبیین من مبعوث میگردانم امیی در جماعت امی و بدو ختم مینمایم پیغمبران را .

و با آنکه امی است میخواند برایشان آیتهای کلام خدای را و پاک میسازد ایشان را از دس کفر و خبث عقاید و ردائت اخلاق و میآموزد ایشان را قرآن و احکام شریعت و معالم دین و اگر چند بودند پیش از بعثت حضرت ختمی مرتبت در گمراهی هویدا که عبارت از شرك و تتبع دین جاهلیت باشد .

و خداوند تعالی میفرماید « مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً بشی مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله والله لا یهدی القوم - الظالمین » مثل آنانکه بار کرده شده اند بتورات یعنی مأمور بآموختن توریة شدند و بخواندن آن و ایشان حامل آن شدند بآموختن و یاد گرفتن و قرائت آن را نمودن بعد از آن برنداشتند بار توریة را یعنی چنانکه حق حملش بود حامل نشدند مانند حمار که



حامل کتابهای گران بار علوم و مشقت حمل آن میشود و در کشیدن آن تعب بسیار میکشد و نمیداند که آنچه در هر دو پهلوی او حمل کرده اند چه چیز است و بجز زحمت و مشقت سودی نمیبرد و شبهتی در آن نیست که هر که حفظ قرآن میکند و تلاوت مینماید و تعقل معنی آنرا نمی نماید در تحت این آیه اندر است .

بد است مثل گروهی که تکذیب کردند آیتهای خدا و حجتهای او که بر صحت نبوت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارند مراد توریة و قرآن است و خدای راه فلاح نمینماید گروه ستمکاران را .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه تغابن میفرماید «فَأْمَنُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَالنَّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا» پس ایمان بیاورید بخدای و بفرستاده خدای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بآن روشنائی که بفرستادیم بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم مراد قرآن است و در سوره مبارکه طلاق میفرماید «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الذِّكْرَ» بتحقیق که فرستاده است خدای بسوی شما قرآن را و تسمیه قرآن بذکر برای آن است که متضمن مواعظ جلیله است و شرف دنیا و کرامت عقبی بسته بقرائت و عمل بقرآن است الی آخر الایه .

و در سوره مبارکه تحریم میفرماید «وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتٍ رَبِّهَا وَكُتُبُهُ» و مریم علیها السلام بصحف منزله و کتب اربعه سماویه که از آنجمله قرآن کریم است تصدیق کرد و ایمان آورد.

و در سوره مبارکه ق میفرماید «إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ سَاهُ الْوَالِدِ الْوَالِدِ» چون خوانده شود بر ولید آینههای کتاب ماگوید افسانههای پیشینیان است «فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ» ای محمد پس بگذار مرا و آنکس که تکذیب میکند بقرآن او را جزای خود میرسانیم . «وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین» و بدرستکه نزدیک بود آنانکه کافر شدند که بلغزانند و هلاک سازند ترا بچشمهای خودگاهی که شنیدند قرآن را که تو میخواندی و از کمال تعجب و حیرت در کار او میگفتند اینمرد دیوانه است که خرق عادت از او صادر میشود و

حال آنکه نیست قرآن مگر پند و موعظتی مرعالمیانرا .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه الحاقه میفرماید «فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون انه لقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليلا ما يؤمنون ولا بقول كاهن قليلا ما تذكرون تنزيل من رب العالمين ولوتقول علينا بعض الأفاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين وانه لتذكرة للمتقين وانا لتعلم ان

منكم مكذبين وانه لحسرة على الكافرين وانه لحق اليقين فسيح باسم ربك العظيم».

پس سوگند نمیخورم و اگر لام زائده باشد یعنی سوگند میخورم البته بآنچه میبینید از مشهودات و بآنچه نمیبینید از مغیبات یعنی سوگند میخورم بتمام موجودات بدرستیکه قرآن ساخته محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیست هر آینه گفتار رسول بزرگوار از جانب پروردگار است و نیست قرآن سخن شاعر اندکی تصدیق مینمایند آن را و نیست قرآن سخن کسیکه اخبار کند بمغیبات چنانکه عقبه بن ابی معیط و توابع او گویند اندکی متذکر باین میشوند .

قرآن فرو فرستاده شده است بمحمد صلی الله علیه وسلم از نزد پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل علیه السلام و اگر محمد صلوات الله علیه و آله افترا کند و دروغ بندد بر ما بعضی سخنان را چنانکه شما را چنان گمان میرود هر آینه بگیریم او را دست راستش را پس از آن ببریم رگ دل او را که متصل بگردن است یعنی دست راستش را بگیریم و رگ گردن او را از پیش قطع کنیم چه قطع کردن از پیش روی موجب فزایش عقوبت میشود یعنی اگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم قولی را بما نسبت دهد که ما نگفته باشیم اور اصبر أهلاک میکنیم.

و تخصیص اخذ بيمين برای آن است که چون مردم کشان خواهند شمشیر در پس گردن زنند دست چپ مقتول را گیرند و اگر خواهند در پیش روی او شمشیر بر حلقوی زنند که بیم و هیبتش بیشتر است دست راست مقتول را گیرند پس نیست از شما هیچ کس مانع از قتل او و بدرستیکه قرآن پندی است مر پرهیزگاران را و بدرستیکه ما میدانیم اینکه بعضی از شما تکذیب کنندگان قرآن هستید و بدرستیکه قرآن سبب حسرت کافران

است و قتیکه ثواب مؤمنان و عذاب کافران را بنگرند و بدرستیکه قرآن بیگمان راست و درست است و هیچ شکی در آن نمی‌رود که از جانب خدا نازل شده است، پس تسبیح بگوی بنام پروردگارت که بزرگ است و او را به ثنا و ستایش تمام یاد کن بشکرانه آنچه بطریق و هی بتونازل میفرماید از قرآن و غیر آن.

و در سوره مبارکه جن میفرماید «قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجباً» تا آنجا که «علی الله کذباً» بگو ای محمد بامت خود وحی کرده شد بمن آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله گروهی از جن پس گفتند بقوم خود بدرستیکه ما شنیدیم کتابی عجیب و شگفت و کلامی بدیع که مابین کلام مردمان است، راه مینماید بندگان را بسوی راستی و صواب و صلاح دنیا و دین پس ایمان آوردیم بقرآن و هرگز شرک نیاوریم پیروردگار خود اصنام یادگیری را و ما پنداشتیم که آدمیان و جنیان نگویند برخدا دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن را بشنیدیم دانستیم که وی برخدا دروغ بسته پس از آن مؤمن شدیم و برگشتیم «وانا لما سمعنا الهدی آمنا به» و بدرستیکه زمانی که شنیدیم قرآن را گرویدیم بان وانه لما قام عبدالله تا علیه لبدأ، یعنی بجهت حرصی که جماعت جن بر شنیدن قرائت قرآن داشتند نهایت ازدحام مینمودند.

و خدای متعال در سوره مبارکه مزمل میفرماید «ورتل القرآن ترتیلاً انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً» و بتأنی و شمرده بخوان قرآن را بتانی خواندنی و روشن گردانیدنی تا شنونده شمار حروفش را تواند کرد بدرستیکه زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم بر توسخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یعنی قرآن که مشتمل بر این است.

و خداوند تعالی میفرماید «فاقرؤا ما تیسر من القرآن» تا آنجا که میفرماید «فاقرؤا ما تیسر منه» پس بخوانید آنچه آسان بود شما را از قرآن یعنی در عوض نماز بسیار بقرائت قرآن مشغول شوید چه خداوند تعالی میداند بعضی از شما مریض هستید

و قدرت اقدام برقیام لیل ندارید و پارهٔ بتجارت و کسب وجوه حلال مینمایند و در صفحه زمین سفر مینمائید و گروهی دیگر در راه خدا جهاد میکنند و با این حال قدرت تحمل نماز شب ندارید ازین روی خدای رحمن محض تخفیف رخصت ترك آنرا فرمود.

و برای مبالغه میفرماید پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن و شرح و تفسیر این مطلب در تفاسیر و کتب فقهاء مذکور است و از معنی القاء بر پیغمبر و لفظ قولاً ثقیلاً استنباط بسی مطالب میتوان کرد که بر حدوث و مخلوقیت قرآن دلالت تامه دارد.

و خدای تعالی در سوره مبارکه مدثو میفرماید: « فمالهم عن التذكرة معرضین کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة » تا آنجا که میفرماید « کلا انه تذکره فمن شاء ذکوه تا - و ما یذکرون الا ان یشاء الله هواهل التقوی و اهل المغفرة » پس چیست مشرکان و کافران را که از قرآن روی بر می تابند گویا در رمیدن از قرآن خران وحشی رمنده هستند که از شیر درنده فرارنده اند، هر مردی از ایشان خواهد نامه های سرگشاده بی مهر که در او نوشته شده باشد ای فلان پیروی کن محمد صلی الله علیه و آله وسلم را نه چنین است بلکه از عذاب آخرت نمی ترسند.

نه چنان است که ایشان میگویند که قرآن سحر است و قول بشر است بدرستیکه قرآن پندی است شریف و موعظنی است عظیم پس هر کس خواهد پند گرفتن و یاد گرفتن آنرا بندگان آنرا و بسهولت متعظ شود از آن و یاد نکنند و پند نپذیرند بقرآن مگر اینکه خدای خواهد که یادکنند یعنی باختیار خود یاد آن نکنند و ایمان نیاورند مگر گاهی که خدای تعالی بعسر و الجاء ایشان را بر آن بازدارد چنانکه خدای میفرماید « ولو شاء ربك لا من من فی الارض جميعاً ».

پس مشیت اول مشیت اختیاری است و مشیت ثانی مشیت اضطراری و اجباری و بعضی گفته اند معنی این است که مگر خدای اراده فرماید ازین حیثیت که بآن امر فرماید و از ترکش فهی کند و بر فعل آن وعده ثواب و بر ترکش ايعاد عقاب و با این معنی مشیت در اینجا نیز اختیاری است اوست سزاوار آنکه از او بترسند و خوف او را نصب العین خود سازند و او است سزاوار آمرزیدن گناهان گناهکاران را .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه قیامت فرماید «لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علينا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بيانه» و ازین پیش باین آیه شریفه اشارت رفت و در سوره مبارکه دهر میفرماید «انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً» بدرستیکه ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی تا حفظ و فهمش بر تو دشوار نباشد چنانکه میفرماید و قرآناً فرقناه علی مکث و این تنزیل بتدریج محض حکمت و ثواب است .

و در سوره مبارکه مرسلات میفرماید « فبای حدیث بعده یومنون » پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان میآورند اگر بقرآن نگروده باشند که معجزی است مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه در خبر است که بعد از قرائت این آیه شریفه باید گفت آمنا بالله .

و در سوره مبارکه عبس میفرماید « کلا انها تذکره فمن شاء ذکره فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بورة » نه چنین باید باشد بدرستیکه قرآن یعنی آیات قرآنی پندی است مرخالیق را که واجب است بآن پند گیرند و عمل نمایند پس هر کس خواهد حفظ کند آنرا و فراموش نگرداند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار اوست تذکره قرآن در صحایف مکتوبه از لوح محفوظ مثبت است یادر لوح محفوظ یا صحف انبیاء کتوله تعالی «ان هذا لفی الصحف الأولى».

گرامی داشته شده نزد خدای بر داشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر پاکیزه کرده شده از دیا پس انجاس و آرایش شیاطین چه می آن را نمیکند مگر دستهای مطهرین که ملائکه هستند بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند یا بدستهای سفراء و پیام بران میان خدا و رسولان که فرشتگان هستند که آنرا انزال کرده اند یا مراد قرآن است که تلاوت میکنند بزرگان نزد خدای نیکوکاران، پاره مفسرین گویند قرآن در شب قدر از لوح محفوظ باسماں دنیا بدست فرشتگان که نویسندگان آن بودند نازل شد و بعد از آن جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر نازل نمود و چون در این آیه شریفه و فقرات آن بنگرند مخلوقیت و حدود قرآن ثبوت گیرد .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه کورت فرماید «انه لقول رسول کریم» تا آنجا که میفرماید دو ماهو بقول شیطان رجیم خداوند دیان بعد از یاد آن سوگندها که در این سوره مبارکه فرموده میفرماید بدرستیکه قرآن هر آینه گفتار فرستاده ایست بزرگوار و او جبرئیل است که قرآن را از نزد خدای تعالی بر پیغمبر خوانده و نیست قرآن سخن دیورنده شده بشهب ثاقبه از آسمان یعنی قرآن کلامی نیست که بتوان از سکنه آسمان استراق سمع نموده باشند و بکهنه برسانند پس بکجا میروید و سخن بدین راستی و درستی را چگونه از آن اعراض میکنید بسحر و کهنات و اساطیر اولین نسبت میدهید «ان هو الاذکر للعالمین» نیست قرآن مگر پندی مرعالمیان را «لمن شاء منکم ان یتستقیم» برای کسیکه خواهد از شما اینکه مستقیم گردد در راه خدای و پیروی حق و ملازمت صواب نماید .

و در سوره مبارکه انشقت میفرماید «و اذا قری علیهم القرآن لا یسجدون بل الذین کفروا یکذبون» و چون خوانده شود برایشان قرآن فروتنی نمیکنند و اظهار انقیاد نمی نمایند بلکه آنانکه نگرید مانند تکذیب قرآن را میکنند و خداوند تعالی در سوره مبارکه بروج فرماید «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» نه چنان است که جماعت کفار گویند و تکذیب قرآن را نمایند و بسحر و شعر و کهنات و افسانه پیشین منسوب دارند بلکه قرآنی است شریف و بزرگوار وحید در نظم اعجاز جلیل القدر و عظیم الخضر و مشتمل بر معانی جلیله و دلایل مبینه در لوحی که نگاهداشته شده است از تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و ازین پیش باین آیه شریفه و شرح آن اشارت شد و معلوم افتاد که لوح ظرف و قرآن و سایر کتب آسمانی مظروف و ظرف و مظروف هر دو مخلوق و محدود است .

و خداوند تعالی در سوره مبارکه طارق میفرماید «انه لقول فصل و ماهو بالهزل» در جواب سوگندها که در این سوره یاد فرموده میفرماید بدرستیکه قرآن سخنی است فارق میان حق و باطل و نیست بازی و باطل و سخریه و افسانه.

و در سوره مبارکه اعلی میفرماید «فذکران نفع الذکر سیذکر من یخشی»

پس پند بده مردمانرا بقرآن اگر پند دادن سود بخشد زود باشد که پند پذیر گردد کسی که از خدای بترسد «ان هذا لفي الصحف الأولى صحف ابراهيم و موسى» بدرستی که آنچه در این سوره شریفه است هر آینه در صحیفهای پیشین است یعنی کتبی که قبل از قرآن بوده است که عبارت از صحیفهای ابراهیم و صحف موسی یعنی الواح توریه است .

از ابوذر غفاری علیه الرحمه مروی است که فرمود در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم عرض کردم یا رسول الله انبیاء چند تن هستند فرمود صد و بیست و چهار هزار عرض کردم انبیای مرسل چند تن باشند فرمود سیصد و سیزده تن و دیگران مرسل نیستند عرض کردم حضرت آدم علیه السلام پیغمبر بود؟ فرمود بلی خدای سبحان با او تکلم فرموده و بدست قدرت او را بیافریده است فرمود ای ابو ذر چهار تن پیغمبر از عرب هستند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو عرض کردم یا رسول الله خدای سبحان چند کتاب فرو فرستاد فرمود صد و چهارده کتاب از آنجمله ده صحف بر آدم نازل شده و بر شیث پنجاه و بر ادريس سی و او اول کسی است که خط نوشت و بر موسی توریه و بر عیسی انجیل و برداود زبور و بر من فرقان .

و در خبر است که در صحف ابراهیم علیه السلام مذکور است ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه عارفاً بزمانه مقبلاً علی شأنه شایسته چنان است که شخص خردمند نگاهدارنده زبان و روی آورنده بکار خود باشد.

و خدای رحیم در سوره مبارکه قدر میفرماید انا انزلناه فی لیلۃ القدر بدرستی که فرستادیم قرآن را در شب قدر یعنی ابتداء نزول قرآن مجید در این شب بود یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسماں دنیا آمد و در بیت العزه سپرده شد و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه سوره سوره بر حسب اقتضای مصالح بدنیا آورد .

و خداوند تعالی در سوره بینه فرماید «لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفاً مطهرة فیها کتب قیمة» نبودند آنانکه کافر شدند از اهل توریه و انجیل و بت پرستان باز ایستادگان از کفر

ناگاهی که آمد ایشان را حاجتی روشن یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا قرآن که مبین حق است میخواند رسول خدای بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان و انجاس و بطلان را یعنی قرآن را در آن صحیفه نوشتنهائی است راست و درست و ناطق بحق پس بشرف ایمان رسیدند نوشته اند باعتبار این است که صحف منتسخ از لوح محفوظ است و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اگر چه امتی بود اما بنظر قلب تالی آنچیزی بود که در صحف است پس گوئیا تالی صحف بود .

و گویند مراد بر رسول جبرئیل است که قرآن را بر پیغمبر تلاوت میکرد خلاصه معنی آن است که اهل کتاب و مشرکین بردین و کیش ناصواب خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را بایمان بخواند برخی بگوهر ایمان جوهر دل را روشن کردند و پاره بواسطه ظلمت شقاوت در ظلمات جهالت باقی بماندند .

و ازین آیه شریفه و آیه شریفه سابقه و خیر از یکصد و چهارده کتاب آسمانی که بر انبیای عظام علیه السلام نازل گردیده و از آنجمله قرآن کریم است که در عداد آنجمله است مخلوقیت قرآن مکشوف میگردد و از اینکه قرآن محمدی صلی الله علیه وآله وسلم محتوی بر یکصد و چهارده سوره و مطابق عدد سایر کتب سماویه است استنباط بعضی مسائل دقیقه میتوان نمود که بر اهل فطانت مخفی نخواهد بود .

معلوم باد در این عصر روز چهارشنبه چهاردهم شهر رجب الاصب مطابق بیست و هفتم ماه جوزای سال یکهزار و سیصد و سی و چهار قمری هجری صلی الله علیه و آله و یکهزار و دویست هشتاد و پنجم شمسی و یکهزار و نهصد و پانزدهم مسیحی این بنده حقیر عباسقلی علی الله عنه از تحریر آیات شریفه که راجع بقرآن و شاهد ما نحن فیه است چه آنکه علامه مجلسی علیه الرحمه در جلد نوزدهم بحار الانوار از سور مبارکه قرآنی یاد کرده و چه آنچه خود بنده بفحص خود بر افزوده است در منزل ملکی متصرفی موروثی و خریداری و بنیانی قدیمی خود که در کوچه چاپخانه محله چاله میدان واقع است فراغت یافت .

همانا در طی این کتاب مستطاب و نگارش پاره مصائب وارده مذکور نمودیم که



روزشنبه بیست و هشتم شهر ذی القعدة سال یکهزار و سیصد و سی و سوم قمری هجری از قریه تجریش شمیران بدار الخلافه طهران و منزل شخصی خود وارد شدیم و بعد از آن بواسطه مصیبت دیگر در هفدهم شهر محرم سال یکهزار و سیصد و سی چهارم هجری بمنزل جناب لسان الملك انتقال دادیم و چنانکه مذکور نموده ایم در خانه کاکا تنباکو فروش شیرازی در محله معروف بشاه آباد مسکن دارند و چون برادر زادگان و اغلب اقوام و اقارب و دوستان و آشنایان این بنده از وزراء و اعیان در این محله مسکن دارند و این محله بفضا و هوا وصفاً ممتاز است اسباب تسکین خاطر این بنده حقیر فراهم بود و شکر خدای را بجا میآورد .

از فرزندان بلافضل صلبی این بنده دو صبیبه هستند که یکی بزرگتر و لقبش اختر السلطنه و در زوجیت جناب لسان الملك برادر زاده بنده اندراج دارد و آندیگر مشکوة الدوله است که در همان ایام توقف در آنمحله در روز پنج شنبه سلخ صفر المظفر سال یکهزار و سیصد و سی چهارم هجری معقوده جناب امیر الامراء امیر مظفر الدین خان سردار پسر مرحوم مبرور میرزا نظام الدین خان غفاری کاشانی ملقب بمهندس الممالك وزیر معارف و علوم دولت علیه که نسبت خویشاوندی با ایشان داریم گردید مرحوم مهندس الممالك پسر مرحوم آقا میرزا ابراهیم پسر عم مرحوم مبرور فرخ خان امین الدوله وزیر حضور دربار دولت علیه است و مدتها در کاشان حکمران و از نجبای کاشان و طایفه غفاری مشهورتر از آن هستند که حاجت بشرح و بسط داشته باشند نسبت ایشان به عبدالملك پسر جناب ابی ذر جندب بن جناده غفاری علیه الرحمه از اصحاب خاص رسول مختار و ردیف حضرت سلمان فارسی و مقداد اسود رضی الله تعالی عنهم است و شرح احوال ایشان در مجلدات ناسخ التواریخ مبسوطاً مذکور است منتهی میشود.

این مرحوم دارای کمالات عدیده و هوش و فراستی نامدار و ذکاوت و وحدت ذهن و کیاستی بزرگوار و تصانیف و توالیف عالی مقدار و فرزندان درایت آثار اصالت مدار هستند در علوم ریاضیه و جبر و مقابله و هندسه یکی از اعاجیب روزگار بود و از اساتید و معلمین نامدار عصر و وزرای کامل العیار روزگار در شمار است کتب تألیفیه ایشان که

مجلدات عدیده و شامل تحریرات کثیره است بر مراتب تبحر و تعمق و احاطه ایشان شاهدهی کافی است .

درفن معدن شناسی و غیرها سرآمد دانایان عصر و باین ملاحظه سالها بوزارت معادن علیه منصوب و بکمال دانش و بینش معروف و مکرر دروکاب مبارک شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه قاجار ذوالقرنین اعظم اثار الله برهانه بسفر ممالک فرنگستان ملازمت و در خدمت مرحوم مغفور میرزا علی اصغر خان انابیک اعظم صدر معظم دولت علیه طاب ثراه مصاحبت و محرمیت و مرتبتی خاص داشت .

در تمام مدت عمر که نزدیک بهشتاد سال پیوست با حسن سلوک و اخلاق روزگار شمرد خاطر هیچ کس را آزرده نداشت بلکه در حق هرکس حتی المقدور احسان فرمود روزشنبه شانزدهم جمادی الاخره سنه 1333 بمرض سکتہ در گذشت و جنازه ایشان را باکمال حشمت و احترام بحضرت امام زاده یحیی حسنی علیه السلام که در محله چاله میدان واقع است در رواق مطهر آنحضرت در بقعه مخصوصه متعلقه مرحومه ایشان مرحومه بایسته خانم طلعت الدوله صبیبه مرحوم مبرور سلطان جلال الدین میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار همشیره نواب مستطاب اشرف والد شاهزاده عزیز الله میرزا ظفر السلطنه وزیر جنگ سابق دولت علیه که از اعیان شاهزادگان عظام واجله حکام و فرمانفرمایان مملکت ایران و این بقعه از بناهای خود مرحوم مهندس الممالک میباشد در جوار مرقد زوجه مبروره خوابگاه یافت.

مرحوم میرزا عبدالرحیم خان کلانتر اداره نظمیہ دارالخلافة داماد مرحوم میرزا ابو القاسم خان متخلص به یخته خان پسر مرحوم میرزا ابراهیم ضربابی که از طرف مادر با مرحوم مهندس الملک برادر و از ایشان بزرگتر هستند و در همین مکان مقدس و در مقابل ضریح و پیشگاه رواق و علویہ خانم زوجه مرحوم میرزا زین العابدین خان شریف الدوله برادر اعیانی مرحوم مهندس الممالک نیز که از ایشان اکبر من بودند در همین زمین فیض قرین در خاک رفته .

مرحوم مغفور میرزا هدایت الله لسان الملک ثانی ملک المورخین برادر بزرگتر

این بنده چنانکه در ذیل این کتب مبارکه اشارت رفته در بقعه پشت این ایوان که مجاور ضریح مقدس است آسوده و نیز از رجال و نساء این دو طایفه یاره در این خاک پاک آرمیده اند از صبایای مرحوم مبرور شاهزاده جلال الدین میرزا یکی این مخدره مبروره است و دیگر نواب علیه شایسته خانم شوافه الدوله زوجه مرحوم مبرور میرزا محمد علی خان مصدق الدوله برادر بزرگتر رضوان مکان مهندس الممالک هستند والله این اولاد امجاد مرحومه شرافه الحاجیه صبیبه مرحوم شهباز خان دنبلی است و شرح حال دنباله در ذیل مجلدات احوال شرافت منوال حضرت امام رضا علیه التحیه والثناء مسطور شد و باز نموده آمد که نسبت مرحوم مغفور فتحعلی خان ملک الشعراء کاشانی متخلص بصبا جد امی این بنده حقیر بخواتین و امراء دنبلی و جماعت برامکه و انوشیروان عادل منتهی میشود و اسامی اجداد خود را مسلسل مذکور نمودم بعد از وفات مرحوم مغفور شاهزاده جلال الدین میرزا زوجه ایشان در تحت ازدواج مرحوم شریف الدوله و سالها در مناجات آن مرحوم میگذرانید و از شرافه الدوله زوجه مرحوم مصدق الدوله جناب شهباز خان مصدق الدوله حالیه است که بنام جدامی خود موسوم گردید و جوانی لایق و در عداد خدام دولت علیه و صاحبان مناصب است .

مرحوم مهندس الممالک را از بطن طلعه الدوله چهار پسر و چند دختر باقی و چند نفر نیز در ایام طفولیت متوفی شدند پسرهای آن مرحوم جناب امیر الامراء العظام امیر جلال الدین خان مهندس الممالک پسر ارشد آن مرحوم و دارای کمالات و اخلاق حسنه و جود فطری و حسن منظر و مخبر و دارای مناصب عالییه و در خدمت امنای دولت و ملت عزیز و محترم .

فرزند دوم جناب امیر الامراء العظام امیر سهام الدین خان ذکاء الدوله رئیس اداره تفتیش وزارت معارف و دارای کمالات عدیده و در زمره معلمین و پیشخدمتان خاص اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلام پناه وارث ملک کیان حارس مملکت پیشدادیان سلطان احمدشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و در حسن اخلاق مشهور آفاق، فرزند سوم جناب امیر مظفرالدین خان سردار میباشد که در این سن شباب هفت سال در ممالک

امریکا و فرنگستان گذرانیده و تحصیل کمالات و علوم فلاحت و علم نظام نموده در علم فلاحت بحد کمال رسیده و در اوایل همین سنه مذکوره بدار الخلافه مراجعت کرده و در وزارت جنگ دولت علیه دارای شغل و منصب نظامی و بحسن خلق و ملاحظت گفتار و کردار و نهایت بذل وجود ممتاز است.

پسر چهارم جناب امیر سیف الدین خان است که در اوان عمر و جوانی بحسن اخلاق و تحصیل پاره علوم و تکمیل حسن معاشرت ممتاز و سرفراز میباشد و این چهار پسر ستوده سیر در اوصاف حمیده و مخایل سعیده محبوب القلوب عام و خاص هستند.

جناب مهندس الملك، طراوة الدوله زينة الملوك خانم صبيه نواب شاهزاده ظفر السلطنه خالوی نامدار خود را در تحت ازدواج دارند جناب ذكاء الدوله منورالدوله فاطمه سلطانخانم صبيه جناب مشکوة السلطنه رشتی را بمضاجعت اختیار کرده اند امیر مظفر الدین خان بمصاهرت این بنده در آمدند جناب امیر سیف الدین خان نواب سرور اقدس معصومه خانم صبيه جناب مستطاب ارفع امیر الامراء العظام مهدیقلمی خان مجد الدوله ولد مرحوم عیسی خان اعتماد الدوله خالوی نامدار شاهنشاه جنت قرار ناصر الدین شاه شهید اعلی الله مقامه را که از امراء نامدار و ارکان بزرگ دولت جاوید قرار هستند قریب یکماه است تزویج کرده بسرای آورده اند .

صبایای مرحوم مهندس الممالك وزیر علوم یکی طلعة الدوله نظام الملوك زوجه جناب میرزا عبدالرحمن خان غیاث الدوله بستر مرحوم مصدق الدوله عموزاده خودشان است یکی نصرت اعظم مسماة بنصرة الملوك زوجه نواب مستطاب والا اعظم الدوله پسر مرحوم جنت آشیان محمد تقی میرزای رکن الدوله برادر شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه است یکی افسر الدوله مسماة بافسر الملوك زوجه جناب احمد علی خان منشی اول سفارت دولت عظیمه آلمان یکی فرح الدوله زوجه جناب میرزا ابوالقاسم خان مختار پسر مرحوم حبیب الله خان خبیر الملك پسر مرحوم حاجی میرزا زمان خان عم مرحوم میرور فرخ خان امین الدوله است والده مختار السلطنه اشرف الدوله زرین تاج خانم صبيه مرحوم میرزا حسینعلی عم زاده مرحوم امین الدوله است که در تحت نکاح

مرحوم امین الدوله بود .

و جناب مستطاب میرزا مهدیخان قائم مقام پسر مرحوم امین الدوله که بنام جد خود مرحوم میرزا پدر مرحوم امین الدوله موسوم شدند از بطن اشرف الدوله اند و اشرف الدوله بعد از وفات امین الدوله بزوجیت مرحوم خبیر الملک در آمده مختار السلطنه ازوی متولد شد زنی با قابلیت و لیاقت و خوش محاوره و مناظره اند تا در دارالخلافة حضور داشتند غالباً از حضور و صحبت این مخدره بهر دور بودم اکنون در اتفاق فرزند گرامی خود قائم مقام در کاشان هستند و جناب قائم مقام بسبب علت مزاج و تغییر آب و هوا مدتی است بکاشان رفته و در دهات کاشان میگذرانند و اسباب صحت مزاج ایشان بطوریکه بمن نوشته اند فراهم است.

دو صبیبه دیگر مرحوم مهندس الممالک عصمة الملوك و آندیگر جلال الملوك نامزد پسرخاله خاله خود مشکوة السلطان پسر مشکوة السلطنه در سن طفولیت و در خانه خودشان میگذرانند بعد از وفات طلعة الدوله چون مدتی برگذشت مهندس الممالک نوا به علیه مفرحة السلطنه صبیبه مرحوم جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا ابن فتحعلی شاه طاب ثراهم در تحت نکاح در آورده سالها سر در بالین ایشان داشتند لکن فرزندی از این مخدره معظمه متولد نشد .

این شاهزاده خانم معظمه یکی از زنهای باشان و عزت و لیاقت و قابلیت این عصر هستند و اینک در تمامت طایفه و بازماندگان مرحوم مهندس الملک مطاعیت و احترام کامل و در منزل مخصوص شخصیه خود توقف دارند.

بالجمله این طایفه جلیله غفاری در این عصر اول طایفه کاشان هستند .

ابوذر غفاری علیه الرحمه را اگرچه دارای یکدختر دانسته اند لکن در تفحص این بنده در کتب رجال مطابق آنچه عالم خبیر نسابه بهیر محمد بن علی استر آبادی در ذیل کتاب تلخیص المقال فی تحقیق احوال الرجال مشهور بکتاب رجال و سیط رقم کرده و در عاشر شهر جمادی الاولی سال نهصد و هشتاد و هشتم هجری از تحریر آن رقم فراغت یافته و نسخه خطی این کتاب که هم اکنون نزد بنده موجود است بخط محمد رفیع بن

محمد اسمعیل دامغانی است و در سال یکهزار و یکصد و نودم هجری مرقوم نموده است. عبد الملک بن ابی ذر غفاری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت مینموده است و انیس بن جناده برادر جناب ابی ذر علیه الرحمه است .

بنی غفاری در کاشان و سایر امصار و بلدان بسیار و اغلب ایشان دارای مناصب و مراتب عالیه هستند و اینک جناب مستطاب آقای میرزا محمدخان اقبال الدوله و آقای غلامحسین خان صاحب اختیار دو فرزند برومند مرحوم مغفور میرزا هاشم خان امین الدوله برادر مرحوم فرخ خان امین الدوله و جناب مستطاب آقای محمد ابراهیم خان معاون الدوله و جناب مستطاب میرزا مهدیخان قائم مقام و جناب امین خلوت پسر جناب معاون الدوله و جناب شریف الدوله پسر مرحوم میرزا محمد علی و اخوی بزرگتر ایشان جناب مهین السلطنه در شمار وزراء و کارگزاران واجله اعیان و اشراف ایران و دخیل در امور مهمه و وزارت های بزرگ و امارت های عظیمه دولت علیه و مرجع مردم این مملکت هستند .

جناب اقبال الدوله که از طرف مادر بمرحوم محمد کاظم خان مستوفی کاشانی پسر مرحوم محمد حسین خان که از امرای عصر خود بوده اند پیوسته میشوند دارای مقامی بس عالی و ریاست این قبیله جلیله و کمالات و ذوق سلیم و عقل مستقیم و اخلاق حسنه و حسن محاورت و مناظرت و مصاحبت و شخصیت مخصوصی و اولویت مخصوصی هستند شرح حال این طایفه بزرگ کتابی علیحده خواهد و در تواریخ و روز نامه های وقایع دولت باحوال ایشان و خدمات و امتیازات این قبیله اشارتها رفته است آحاد و افراد این طایفه حیاً و جمعی کثیر بوده و میباشند و این بنده اقلاً ادراک پنجاه نفر رجال جلالیت اتصال این

قبیله را نموده و مینماید.

مرحوم میرزا عبدالرحیم خان کلانتر سابق الذکر که مردی با کمال و هنرمند و خوش صحبت و دارای خط و ربط و انشاء و سیاق و طبع موزون و متخلص بسهیل و اکبر تمام برادران خود بودند کتابی موسوم بمرآت القاسان نوشته و اسامی این طایفه جلیله و آباء و اجداد و نسب جلیل ایشان را بطور کامل مذکور داشته اند دیوان اشعار مرحوم

فتح الله خان شیبانی پسر مرحوم محمد کاظم خان جد امی جناب اقبال که باشعار شعرای ترکستان مجانست دارد و دیوان اشعار مرحوم میرزا حسین خان مشرقی پسر مرحوم میرزا آقا خان عم مرحوم امین الدوله که سیر مراتب عرفان مینماید و جناب میرزا عبدالحسین خان ملک المورخین برادر زاده بنده نگارنده دیباچه بر آن وشته بطبع رسیده و منتشر و مطبوع است جناب ملک المورخین برحسب امر جناب مستطاب اقبال الدوله نسب نامه برای این طایفه جلیله نوشته موجود است .

بالجمله از آنجا که الحدیث ذو شجون و نظر بحفظ روابط خویشاوندی و عادت این بنده حقیر که حتی الامکان هر وقت مناسبتی بدست بیاید بالطبع مایل است که اسامی رجال عصر را برای یادگار در برای یادگار در طی تحریرات خود مذکور و بحال ایشان علی سبیل الاختصار اشارت نماید در این موقع بر حسب تقاضای مقام و تناسب کلام باشارتی مختصر کفایت نمود ایزد متعال رفتگان را در بحار رحمت مستغرق و بازماندگان را در امنیت و ثروت برقرار بدارد .

در اوقاتی که در منزل فرزند مقامی لسان الملك میگذرانید و از سوانح معروضه بسی اندوهناک و پژمرده خاطر و افسرده دل بود از تلطفات اعیان آن محله و بعضی محلات دار الخلافه شاهنشاه زاده آزاده حضرت مستطاب اجل اشرف اسعد کامکار نامدار عضد السلطنه رئیس نظام دولت علیه ولد ارجمند شاهنشاه شهید سعید ناصرالدین شاه قاجار ذوالقرنین اعظم طاب ثراه که اخلاق حمیده و اوصاف سعیده و جلالت شأن و عظمت مقام او برتر از آن که نیازمند شرح و بسط باشد و اعیان دیگر مثل جناب مستطاب آقای میرزا عبدالوهاب خان نظام الملك و پسر مرحوم مبرور میرزا کاظم خان نظام الملك بسر مرحوم مغفور میرزا آقاخان صدراعظم دولت علیه پسر مرحوم میرزا اسد الله خان لشکر نویس باشی که از نخستین خاندان بزرگ و اعیان سترک این دولت علیه و وزرای نامدار این سلطنت سنیه و متون کتب تواریخ از خدمات و مقامات عالیه این طایفه جلیله مملو است و همیشه اباً عن جد با آباء و اجداد این بنده بنهایت عنایت و عطوفت گذرانیده و مرحوم مبرور میرزا فضل الله وزیر نظام برادر بزرگ مرحوم صدر اعظم، مرحومه نجابت

سلطان خانم صبیبه مرحوم میرزا زین العابدین مستوفی خوش نویس مشهور معلم مشق خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه را که دختر عم والده مرحومه این بنده بودند در حباله نکاح داشتند و مرحوم میرزا اسد الله خان و میرزا حسین خان و سه صبیبه مرحوم وزیر نظام ازین مرحومه متولد شده .

و ازین سه نفر صبیبه یکی علاء الحاجیه خاور سلطان خانم زوجه مرحوم مغفور حاجی میرزا عبدالله خان انصاری علاء الملک پسر مرحوم میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان از امرای بزرگ ایران و شوهر ماه نوش لب خانم صبیبه خاقان مغفور فتحعلیشاه است و امیر دیوان از این زوجه کریمه یک پسر موسوم بدار اب میرزا و یک دختر بزاد و سایر اولاد امیر دیوان از دیگر زوجات او هستند و علاء الملک و برادر مرحوم مغفور حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم و سپهسالار اعظم دولت علیه و مرحوم یحیی خان مشیرالدوله و مرحوم نصر الله خان نصر الملک فرزندان میرزا نبی خان و والده علاء الملک مرحومه افتخار السلطنه دختر خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار است .

وصیبه مرحوم علاء الملک از علاء الحاجیه خانم کربلائی زوجه مرحوم مبرور شاهزاده وجه الله میرزا امیرخان سردار سپهسالار اعظم دولت آیت و والده مرحوم امیر اعظم پسر مرحوم سپهسالار اعظم وجیه الله میرزا میباشد و باین سبب در میان بنده و طایفه بنده با طایفه مرحوم اعتمادالدوله صدر اعظم طاب ثراه که با بی صلت عبدالسلام صالح هروی مشهور خادم و راوی حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه پیوسته میشوند رشته خویشاوندی استوار و موجب مسرت و اعتبار است .

و جناب نظام الملک از زمره وزرای اول دولت علیه محسوب و بخدمات جلیله و امارتها و وزارتهای بزرگ نامدار و بحسن خلق و قوانین بزرگی و بزرگ منشی و آثار عالیه برخوردار و اولاد امجاد ایشان جناب مدیر السلطنه و جناب افخم الملک و جناب اعظم الملک و عم گرامی ایشان جناب آقای حاجی حسینقلی خان صدر السلطنه که بکمالات عدیده و حسن بیان و لطف نطق و خط خوش و اطلاعات از علوم داخله و خارجه و امتیازات سامیه دولت علیه امتیاز دارند .



و هم چنین آحاد و افراد این طایفه جلیله مشهور آفاق و مستغنی از شرح و بیان هستند و در مدت توقف این بنده در آنمحله خیال مواصلتی با یکی از صباپای محترمه جناب نظام الملک در میان آمد و جناب نظام الملک و افراد طایفه جلیله ایشان نیز نهایت میل و رغبت بمواصلت با بنده داشتند اما چنانکه مذکور میشود بر حسب تقدیرات مقدر الامور جهتی پیش آمد که صلاح در آن امر نبود .

جناب مستطاب آقای میرزا حسن خان مشیر الدوله رئیس الوزرای سابق هیئت دولت علیه و جناب مستطاب آقای میرزا حسین خان مؤتمن الملک رئیس مجلس مقدس شورای ملی دو فرزند برومند مرحوم میرزا نصر الله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه صدر اعظم دولت علیه که نسب جلیل ایشان بعارف ربانی شیخ محمد حسن نائینی طاب ثراهما پیوسته میشود و درجات حسن اخلاق و یمن اطوار و فضل کامل و عون شامل و علوم فاخره و خدمات وافره ایشان از شرح و بیان مستغنی و متجاوز از پنجاه سال است با این خاندان و خصوصاً این بنده سمت ارتباط و توجه خاص دارند .

و جناب مستطاب آقای صمصام السلطنه نجف قلی خان رئیس الوزراء وزیر جنگ سابق دولت علیه رئیس ایل بختیاری که جناب ملک المورخین در کتاب احوال امرای بختیاری بشرح حال ایشان و طایفه ایشان اشارت کرده و جناب مستطاب غلامحسین خان صاحب اختیار وزیر تحریرات سلطنتیه و جناب علاء الملک وزیر عدلیه اعظم و جناب میرزا اسدالله خان مشار السلطنه نوائی وزیر مالیه سابق و جناب میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله وزیر مالیه و عدلیه و غیر هما که از وزرای عاقل خردمند دولت علیه پسر جناب میرزا علی اکبرخان مکرم السلطنه است .

و جناب آقای میرزا رضاخان مؤید السلطنه وزیر عدلیه سابق پسر مرحوم حاجی میرزا حسین خان گرانمایه و نواب والا شاهزاده تاج الدین میرزای عمیدالدوله پسر مرحوم کیومرث میرزای عمیدالدوله پسر مرحوم قهرمان میرزا فرمانفرمای آذر بایجان پسر مرحوم مبرور عباس میرزای نایب السلطنه که از جمله شاهزادگان با فهم و مغز و حسن سلوک و اخلاق میباشند و والده معظمه ایشان عزیز الدوله عذرا خانم صبیبه مرحوم

جنت مکان محمد شاه طاب ثراه است .

و جناب میرزا محمدخان امین الخاقان برادر مرحومه امینه اقدس زوجه سلطان صاحبقران شهید ناصرالدین شاه و پدر جناب عزیز السلطان و جناب میرزا ابو تراب خان نوری ملقب بنظم الدوله از خویشاوندان جناب نظام الملك و صبیبه ایشان زوجه جناب اعظم الملك پسر آقای نظام الملك و خود ایشان دارای مقامات و کمالات عالیه و خدمات و امتیازات سامیه هستند.

و جناب میرزا جعفرخان یمین الممالک برادر جناب مستطاب آقای حاجی میرزا حسن خان محتشم السلطنه دو فرزند اجل مرحوم مبرور آقای میرزا محمد صدیق الملك نوری طاب ثراه که شرح شئون و جلالت مقام و خدمات ایشان در وزارت های امور دول خارجه و عدالت عظمی و وزارت داخله و وزارت مالیه و حکومت ساوجبلاغ و اردبیل و حکومت دار الخلافه و مسافرت های بدول خارجه و ارتباطات و امتیازات نبیله این خاندان جلیل الشأن و اعلی درجه اتحاد و التفات با این بنده و این خاندان مشهورتر از شرح و بیان است .

و جناب موفق الدوله پسر جناب یمین الملك و جناب مخبر الملك پسر مرحوم مبرور علی قلی خان مخبر الدوله وزیر داخله طاب ثراه که از زمان جدش مرحوم امیر الشعراء رضا قلیخان متخلص بهدایت صاحب مصنفات مشهوره پشت در پشت با این خاندان و این بنده بنظر عنایت و اتحاد بوده اند و معاشرت ایشان بدرجه قوت داشت که منسوبان نزدیک را این خلطه و آمیزش نبود جلالت قدر و نبالت منزلت این خانواده از آن رفیع تر است که نیازمند نگارش باشد جناب مخبر الملك دارای فنون فضایل و کمالات و علوم داخله و خارجه و حسن اخلاق و یمین معاشرت و غالباً مصدر خدمات عمده دولت هستند و جناب حاجی محتشم السلطنه که مذکور شدند .

و جناب حسنعلی خان نصر الملك که از جمله وزرای هیئت دولت علیه و ولد ارشد جناب مخبرالدوله (حسینقلی خان) ولد ارشد مرحوم مخبرالدوله وزیر داخله و از وزرای کبار دولت علیه و جناب مستطاب جمشید خان سردار کبیر ولد مرحوم مبرور

حبيب الله خان ساعد الدوله تنكابنى كه عظمت و ابهت اين خاندان در صفحه ايران نام و نشان آورده و قريب هشتاد سال است با اين خاندان شخصاً و موروثاً بنظر عنايت ميگروند و اينك بوزارت جنگ دولت عليه اختصاص دارند و جناب بيان السلطنه آقا ميرزا سلمان فراهانى مستوفى اول ديوان و رئيس بيوتات مباركه سلطنتى كه يكي از رجال محترم و معتبر و امين و دور بين و نجيب اين مملكت و با اين بنده قريب پنجاه سال است خصوصيت تامه دارند .

و شاهزاده حسينعلى ميرزا عمادالسلطنه ولد حضرت اشرف ارفع والا شاهزاده عز الدوله عبد الصمد ميرزا ولد شاهنشاه غازى محمد شاه قاجار طاب ثراه كه اكنون در وزارت ماليه و مجلس خالصه هستند و شاهزاده عز الدوله از پادشاه زادگان بزرگ و باكمال و اصيل و جليل ايران و با اين خانواده مرحمت مخصوص دارند و شاهزاده عماد السلطنه نيز هنرمند و باكمال و در جغرافيا داراى تصنيف و كتاب مرآة العالم از تصانيف ايشان منطبق و مطبوع است.

و شاهزاده امير سيف الدين ميرزا مدير توپخانه مباركه از شاهزادگان نجيب هنرمند اصيل بالياقت و قابليت و جناب حاجي معين السلطان جعفر قليخان كه سابقاً منصب ولقب حاجب الدوله داشتند ولد مرحوم مبرور عيسى خان اعتماد الدوله قاجار كه از نجباى مملكت و با حسن اخلاق ممتاز و بمصاهرت حضرت اشرف اسعد والا شاهنشاه زاده سلطان مسعود ميرزا ظل السلطان امتياز ديگر دارند و آقاى معاون السلطان ميرزا عباس خان تفرىشى لشكر نويس باشى سابق كه از اجله اعيان و بصفات ستوده مشهور .

و آقاى منتظم الملك تنكابنى پيشكار امور حضرت اشرف سپهسالار اعظم رئيس الوزراء كه از رجال ممتحن معقول باكفايت و درايت معروف و آقاى ممتحن الدوله ميرزا مهديقلی خان مهندس و صاحب منصب محترم وزارت امور دول خارجه كه شخصى كاردان و ناطق و خوش نيت و حقوق پرور و آقاى سپهد پسر مرحوم انوشيروان خان اعتضاد الدوله قاجار كه از منتسبين نزديك سلطنت و والده ايشان مرحومه عزة الدوله همشيره بطنى شاهنشاه شهيد سعيد ناصرالدين شاه و آقاى مقتدر نظام پسر مرحوم مبرور

حاجی اله قلی میرزای ایلخانی و جوانی خوش منظر و خوش مخبر و قابل و وزیرک و هنرمند هستند و آقای آقامیرزا مهدی رئیس گیلانی داماد مرحوم مغفور ملک الشعراء محمود خان پسر مرحوم آقا میرزا موسی نایب رشتی که بحسن خلق و سلامت نفس و خیر خواهی عموم و حسن خط و ربط امتیاز دارند.

و آقای حکیم الممالک پسر مرحوم میرزا علی نقی خان والی حکیم الممالک که در حسن منظر و مخبر و انسانیت و لیاقت ممتاز هستند و آقای وقارالدوله که از مردم باهوش و وزیرک و خوش محضر و مؤدب میباشد و آقای آقامیرزا سید احمد خان مستوفی اصطلب مبارکه ولد مرحوم آقای میرزا سید کاظم وزیر دواب تقریشی که شخص ایشان و افراد این خاندان سیادت بنیان و اغلب به اوصاف و اخلاق حمیده و کفایت و دیانت و اصالت ممتاز هستند .

و جناب سهام السلطنه پسر مرحوم مصطفی قلیخان و جناب معظم الملک و جناب معین قاجار و حاجی جهانگیرخان عرب که از اجله خوانین مملکت هستند و جناب اعتبار الدوله میرزا عبدالرزاق خان مازندرانی مستوفی که با خلاق حسنه ممتازند و جناب حاجی آقا موسی تاجر اصفهانی پسر مرحوم حاجی علی تأجر مشهور معتبر ایران دارای اخلاق حسنه و مراتب جلیله و جناب ملک الشعراء علی خان پسر مرحوم مبرور محمودخان ملک الشعراء و جناب مجاهد الدوله احمد خان برادر ایشان که در طی این کتب مبارکه بشرح احوال و نسب و حسب ایشان اشارت رفته و جناب مهین السلطنه برادر بزرگ جناب شریف الدوله و همچنین از اقوام نزدیک خود بنده جناب ملک المورخین و جناب مورخ السلطنه و جناب سعد السلطان و جناب امیر حضور و مورخ الدوله و سایر منسوبان دیگر مثل ظهیر همایون و افخم السلطان و جناب معظم الملک و جناب معین قاجار و حاجی جهانگیر خان و جماعتی دیگر از آشنایان و سایر طبقات و علمای اعلام کثر الله امثالهم که نام جمله را نگاشتن خود مشروحو مخصوص میخواهد از ملاقات و تسلیت بنده و مراقبت حال بنده دریغ نداشتند و مکرر در پژوهش و استفسار و تسلی و تسکین میپرداختند و از خود ممنون و متشکر و مسرورم مینمودند .

لکن چون خانمان این بنده بعد از قضیه مرحوم بدر الملوک و مصیبات دیگر پرستار مانده و از عدم مواظبت و ضررهای مالی بسیار رسیده و خود این بنده نیز بی پرستار گردیده و اسباب خرابی خانه و تقریط مختصر اسباب خانه فراهم بود حضرات اقوام و عشایر و دوستان و خیرخواهان اصرار مینمودند که اختیار علاقه نموده بمنزل خود معاودت نماید و در میان نسوانی که نام میبردند و پاره بنات خاندان سلطنت آخر الامر به ترویج نواب علیه ملک السلطان خانم بدرالدوله اتفاق کردند و چون تقدیر موافق تدبیر ایشان بود در روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و سیصد و سی و چهارم هجری در منزل خود ایشان مجلس عقد منعقد و روز یکشنبه هفتم همان ماه بسرای این بنده بسعادتی ورود دادند.

والد ایشان مرحوم حسین خان اعتضاد الملک حکمران مازندران و سمنان و دامغان و عراق بر حسب تدریج پسر مرحوم میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم و صدر معظم مملکت ایران طاب ثراه از بطن سلطان بیگم خانم مرحومه عم زاده مرحوم سپهسالار اعظم و والده ایشان مرحومه مغفوره خدیجه سلطان خانم فروغ السلطنه صبیبه شاهنشاه شهید سعید ذوالقرنین اعظم ناصرالدین شاه از بطن مرحومه میروره حسن جهان خانم مشهور بوالیه زوجه مرحوم خسرو خان والی کردستان و والده رضا قلیخان و غلامشاه خان و خان احمد خان است والده والیه همان والده مرحوم شعاع السلطنه پسر خاقان جنت مکان است و از سه تن صبیبه خسروخان یکی والی زاده زوجه ناصرالدین شاه و والده فروغ السلطنه است که جد ایشان خاقان مغفور است .

و از زمان ورود باین خانه هر قدر فراغت یافت از نگارش این کتاب مستطاب برکنار نمیشود و اگر انقلاب ممالک فرنگستان و آلمان موجب اضطراب سایر ممالک و اختلاف آراء و قتل و نهب و تخریب آثار انتظام سایر ممالک و مملکت ایران نمیبود فراغتی بهتر بدست میآمد و در تقدیم این خدمت بیشتر همت می گماشت اما مدتها است چنانکه اشارت رفته انقلابات و تسعیر اجناس و تغییر احوال این مملکت مانع اجرای اغلب مقاصد است .

اما حمد خدای را که از آن هنگام که اختیار تامه مملکت و اقتدار کامل و ریاست فائق وشامل وزراء و امرای دولت عموماً بدست کفایت و یمن درایت و لطف کفایت یگانه وزیر بیشبه و نظیر و امیر مبارک تدبیر فرخنده آیت فرخ دلالت حضرت مستطاب فلک رفعت اجل اشرف اسعد امجد افخم احشم آقای محمد ولیخان سپهسالار اعظم رئیس الوزراء وزیر داخله دولت علیه دامت شوکتہ و جلالته مسلم و محول گردیده است .

اعلیحضرت قوی شوکت قدر قدرت همایون وارث تخت کیان حارث مملکت پیشدادیان مالک ملک ایران خلد الله ملکه و سلطانه حضرت اشرفش را بدست اختبار اختیار و مختار کبار و صغار و حارس بلدان و امصار و حکمران دور و نزدیک و ترک و تاجیک فرمود و تمام مهام مملکت را بدون استثنا بلطف کفایتش حوالت نمود.

این وزیر عالی تدبیر بذال بخشنده در یا دل عادل، با نهایت دولتخواهی و حق شناسی و حسن اخلاق و بشر و لطف منظر و مخبر و ملاحظت گفتار و لطایف رفتار و نزاکت کردار و درایت بدیع و نباهت جلیل و عزم ثابت و حزم کامل و بصیرت تامه در معالی امور و دقایق مهام جمهور و حفظ روابط دول عدیده اقداماتی سریع الاثر و توجهاتی قریب المصدر بکار آورد که درخت امید را قبل از انتظار بیار آورد حدود مملکت را از ورود حوادث غیر مترقبه بر آسود و یکساله راه تدبیر را در مدتی قلیل به پیمود .

کار گزاران داخله و سفرای کبار و وزرای مختار و مأمورین و مقیمین دول خارجه از صنع لطیف و یمن شریف و بذل شامل و عقل کامل و حسن اطوار و لطف اسرار و تدابیر حسنه و تقاریر مطبوعه و اطلاعات وافیه و ارتباط کافیه و بصیرت نامه این وجود معدلت آسود در کار کافه برایا و رعایای این مملکت و حفظ قوانین و پلتیک و معاهدات و معاهدات دول عدیده و روی گشاده و خوی آزاده و مجلس خرم و محضر مطبوع و منظر دلپسند این یکتا وزیر بی نظیر ارجمند که همه کس بقایش را خواستار و دیدارش را آرزومند است و با نیت پاک و گوهر تابناک در اندک مدتی توجهاتی در حفظ نظام

و مهمام مملکت و انام و آسایش قلوب و آرامش نفوس نمودار نمود که وزرای پسندیده تدبیر ستوده آثار قدیم را در مدتها ممکن نمیگشت.

و این جمله همه بواسطه کثرت علم و حلم و رفعت صدر و قدر و نهایت بذل وجود و شرافت دیدار و آثار و اصالت دودمان قدیم و خاندان کریم و اطلاعات از حال طبقات رجال و جزئیات و کلیات امور داخله و خارجه و عدم طمع و غرض و خودبینی و خودخواهی و نهایت حق بینی و حق شناسی و کمال عزم و حزم و قوت قلب و رأفت کامل و عطوفت شامل و طبع وقاد و خاطر نقاد و استحضار از احوال عباد و بلاد و خواهندگی

عدل و داد است.

خداوند نیز چنین بنده را فروگذار نمیکنند و در هیچ حال مستاصل و پریشان حال نمیفرماید چنانکه از آنجا که سنشد عضدک باخیک ، جناب مستطاب اجل ارفع اسعد امیر مبارک تدبیر مؤید ممجد سردار کبیر وزیر جنگ دولت علیه راکه در خدمت این برادر والا گهر جان را مقداری و مال را منزلتی نمیگذارد و با همان اطوار و اخلاق این وجود مبارک برادر اصغر و برادر کهتر و بر سایر رجال و اشباه و امثال برتر و فزون تر است بوزارت جنگ این دولت ابدآیت که از مناصب عالیه هر دولتی از دول روی زمین است باستحقاق ممتاز گشت و آنحضرت معظم از اغلب مسائل بتدابیر شریفه این برادر ستوده. اختربی نیاز آمد و این نیز از حسن اقبال و یمن نیت حضرت سپهر آیت رئیس الوزراء دامت ایام رفعت و ابدت اعوام شوکته است .

از خدای احد خواستاریم که در ظل عنایت و سایه معدلت شاهنشاه جمجاه دارا دستگاه فریدون انتباه ملک الملوک عجم ظل الله فی العالم خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و مساعدت دولت مشروطه و ملت مضبوطه ایران این مملکت جاوید آیت بحسن کفایت و لطف درایت این یکتا وزیر همایون تدبیر روز تا روز بکمال رونق و جمال بها و نهایت ترقی و سنا و روشن تر از آفتاب و بهرگونه عظمت و ابهت کامیاب و حضرت اشرفش بحسن خدمات و رأی صواب و دیدبانی و اخوت ظاهری و باطنی این یکتا برادر نامدار بهره یاب گردد و الله تعالی علی ما نقول وکیل.

ص: 217

و این نیز یکی از علامات حسن اقبال و یمن نیست و طویت و رویت این یکتا وزیر صافی و زیرک که در این میان که از نگارش آیات قرآنی و کتب آسمانی نگارش میرفت و بعد از آن باخبر وارده و احادیث شریفه که از حضرات معصومین مسطور خواهد شد بنام نامی و اوصاف گرامی این صدر وزراء و بدر امراء اشارت رفت و در حفظ حراست قرآن و اخبار و احادیث پیشوایان دین یزدان و حافظان شریعت غرا و سالکان طریقت بیضا سپرده آمد والله تعالی خیر الحافظین .

هم اکنون بخواست ایزد بیچون باخبر و احادیثی که بر مانحن فیه گواه میباشد گذارش می رود بمنه و طولی عز وجل ازین پیش در ذیل کتب ائمه هدی صلوات الله تعالی علیهم اجمعین بیاره اخبار یکه راجع بامر قرآن و جواب معصوم بود اشارت نمودیم و در این موقع اخبار و احادیثی را که علامه مجلسی اعلی الله موقعه در جلد نوزدهم بحار بعد از ذکر آیات مرقوم فرموده رقم میکنیم میفرماید بسیاری از این آیات و روایات را در باب اعجاز قرآن در ذیل کتاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم رقم کردم و هم پاره آیاتی را که متعلق باین باب است در باب وجوه اعجاز قرآن نیز بعد ازین یاد میکنیم .

و در بحار الانوار و اکمال الدین سند با بن عباس میرسد «ان الله عزوجل حرمت ثلاث لیس مثلهن شیء کتابه وهو نوره و حکمته و بیته الذي جعله للناس قبله لا يقبل الله من احد وجهاً الی غیره و عتره نبیکم محمد صلی الله علیه وآله وسلم» خدای عزوجل راسه چیز است که محترم و محرم است هیچ چیز مثل این سه چیز و همسنگ آن نیست یکی قرآن خدای است که نور و حکمت خداوند است و دیگر خانه کعبه است که قبله جهانیان و محل توجه خلق عالمیان است و خداوند تعالی از هیچ کس قبله دیگر نمیپذیرد و بهر طرف برای عبادت و فرایض خدای روی آورند مقبول نمیگردد و دیگر عترت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم است که هر کس رعایت حرمت و حشمت و اطاعت اوامر و نواهی و اقرار بولایت و امامت و جلالت ایشانرا ننماید مردود و ملعون است.

و دیگر در بحار و عیون اخبار امام ابرار از پدران بزرگوارش از رسول مختار مسطورا است که آنحضرت فرمود «کانی قد دعیت فاجبت و انی تارك فیکم التقلین



احدهما اكبر من الاخر كتاب الله تبارك و تعالى حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي فانظر و اكيف تخلفوني فيهما» گویا مرا بدیگر جهان بخواندند و من اجابت فرمان کردم یعنی سفر من بدیگو جهان نزدیک شده است و هر زنده را میراثی و مرده ریگی است و من در میان شما دو چیز میگذارم و متروك من خواهد بود و ازین دو چیز سنگین پر بها یکی از آندیگر بزرگ تر است کتاب خداوند تبارك و تعالى است که خیلی است محدود از آسمان به زمین شاید معنی این است که آسمان و زمین را فرو گرفته و تمام ماسوی باطاعت آن مامورند و دیگر عترت من است که عبارت از اهل بیت من هستند پس نيك بنگرید چگونه در پاس این دو چیز گرامی سنگین از جانب من خلیفتی و رعایت میکنید.

و ازین خبر معلوم میشود که این دو چیز سنگین در شمار متروكات و مخلفات حضرت ختمی مرتبت است و هر متروکی مخلوق است و نیز مکشوف میگردد که عظمت و بزرگی کدام يك از این دو از آن دیگر برتر است و ازین پیش در طی این کتب شریفه در باب ثقلین بعضی مسائل مسطور شد .

و هم در بحار مرقوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود «من اعطاء الله القرآن فرای احداً اعطی شیئا أفضل مما اعطی فقد صغر عظیماً و عظم صغیراً» هر کس را خدای تعالی قرآن کریم کرامت فرماید و چنان بداند که دیگری را چیزی فاضل تر و فزون تر و بزرگتر از قرآن عطا کرده اند کوچک ساخته است بزرگی را و بزرگ ساخته است کوچکی را یعنی قرآن را که از همه چیزها عظیم تر است کوچک شمرده و هر چیزی را که نسبت بعظمت و کبریای قرآن کوچک است بزرگ ساخته است و این کلام و نسبت عظمت و صغارت و بخشیده شدن دلالت بر مخلوقیت مینماید .

و هم در بحار از عبدالحمید بن عواض مسطور است که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم میفرمود «إن للقرآن حدوداً كحدود الدار» برای قرآن حدودی است مانند حدود سرای شاید مقصود این باشد که حدودار بعه سرای بعلاوه تحت و فوق که عبارت از شش جهت و جهات سته است در تحت اطاعت و امارت و امر نهی قرآن مجید است و هر محدودی

مخلوق است و هم در آن کتاب در ذیل خبری از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم مروی است «وله ظهر و بطن فظاهره حکمة و باطنه علم ظاهره انیق و باطنه عمیق له نجوم و علی نجومه نجوم لا تخفی عجایبه و لا تبلی غرائبہ فیہ مصابیح الهدی و منازل الحکمة و دلیل علی المعروف لمن عرفه» قرآن را ظهر و بطنی است ظاهرش حکمت و باطنش علم است ظاهرش انیق و باطنش عمیق است و قرآن را نجومی و بر نجومش نجومی است عجایب قرآن را شماری و احصائی نیست و غرایبش کهنه و فرسوده نگردد و شامل مصابیح هدی و منازل حکمت است و برای کسیکه عارف بقرآن باشد دلیل بر معروف است .

در مجمع البحرین مسطور است گفته اند «کان ينزل القرآن علی رسول الله نجوماً» یعنی نجماً نجماً یعنی سال بسال در مدت بیست و سه سال یا وقت بوقت متدرجاً و از اینکه فرمود برای قرآن ظهر و بطن و ظاهرش انیق و عجیب و باطنش عمیق و او را نجومی و نجومی بر نجوم و مصابیح هدی و منازل حکمت در آن است حالت تجسم و ظرفیت و مظروفیت معلوم و مخلوقیتش مکشوف میآید .

و هم در بحار و جامع الاخبار در ذیل خبری که از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در ثواب قرائت قرآن و جلالت مراتب قراء آن خطاب بسلمان فارسی علیه الرضوان مأثور است میفرماید «فضل القرآن علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه» فضل و فزونی قرآن بر سایر کلمات آسمانی و غیرها چون فضل خداوند است بر تمام آفریدگان خودش پس باز نموده آید که قرآن نیز چون دیگر کتب آسمانی است و بر آنجمله فزونی دارد زیرا کلام خالق است چنانکه در ضمن همین خبر میفرماید «فادر سوا القرآن فانه کلام الرحمن و حرز من الشیطان».

و امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه میفرماید «فالقرآن امرز اجر و صامت ناطق و حجة الله علی خلقه».

و این جمله بر مخلوقیت قرآن حکایت کند چه اگر مخلوقیت پیدا نکند حجة خدای بر خلق نتواند بود و البته خداوند تعالی ایجاد کلام را میفرماید و اگر بخدای تعالی نسبت قول دهند و قال الله تعالی گویند.

مراد این است که ذات خداوند آفریننده سخن و گفتن و شنیدن و دیدن و نطق کردن و خاموش بودن و زجر کردن و امثال این است پس معلوم شد قرآن را خدای بیافرید چه قرآن کلام است و خداوند موجد قرآن است و قرآن حادث است و خدای قدیم است و صادر اول بر ما سوی و جمله موجودات مقدم است و وجود همایونش اسباب خلقت ماسوی الله است و تمام مخلوقات و اوصاف مشخصه که مخلوق دارای آن تواند شد مگر آنچه متعلق بذات کامل الصفات الهی است در تحت خلقت اوست و او مخلوق خدا و نسبت بذات کبریا حادث میباشد.

چه اگر جز این باشد تعدد لازم شود و بطلان و عدم امکان آن و محال بودن آن در جای خود ثابت است تعالی الله عما یشرکون و عما یصفون کان الله و لم یکن معه شیء و قرآن نیز شیئی از اشیاء و صادر اول یکی از اشیاء و یکی از موجودات است و اگر ابدیت داشته باشد اما در از لیت شریک باری نتواند بود چه هر مخلوقی نسبت بخدای متعال و ذات ازل الازال حادث و جدید و نوپدید و تازه نمود و تازه وجود است .

در همان کتاب مستطاب از حسین بن علی صلوات الله وسلامه علیهما ولعنة الله علی قاتلیهما مروی است «کتاب الله عز وجل علی اربعة اشياء علی العبارة و الاشارة واللطائف و الحقایق فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقایق للانبیاء» قرآن یزدان مجید برچهار چیز است یکی عبارت و حروف و الفاظ کلمات و تلفیات و مبانی ظاهری است یکی بر اشارات و ایماآت و عبار رقیقه است و یکی بر لطایف ظرایف است و دیگر بر حقایق معنویه و معارف باطنیه است پس عبارت در خور عوام و اشارت خاص خواص و لطایف مخصوص باولیاء و حقایق منحصر بمدرکات انبیاء است و ازین تقسیم نیز حالت مخلوقیت استنباط میشود .

و هم در این مجلد نوزدهم بحار از خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در باب قرآن مینگارد «ثم انزل علیه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابیحہ و سراجاً لا یخبوا توقده و بحراً لا یدرک قعره و منهاجاً لا یضل نهجه و شعاعاً لا یظلم ضوءه و فرقاناً لا یخمد برهانه و بنیاناً لا تهدم

اركانه و شفاء لاتخشى اسقامه و عزاً لانهمز انصاره و حقاً لا تخذل اعوانه فهو معدن الايمان و بحبوخته و ينابيع العلم و بحوره و رياض العدل و غدرانه و اثناني الاسلام و بنيانه و اودية الحق و غيطانه و بحر لا ينزفه المستنزفون و عيون لا ينضبها المائحون و مناهل لا يغيضها الواردون و منازل لا يضل نهجها المسافرون و اعلام لا يعمى عنها السائرون و آكام لا يجوز عنها القاصدون.

جعل الله وياً لعطش العلماء و ربيعاً لقلوب الفقهاء و محاج لطرق الصلحاء و دواء ليس بعده داء و نوراً ليس معه ظلمة و حبلاً وثيقاً عروته و معقلاً منيعاً ذروته و عزا لمن تولاه و مسلماً لمن دخله و هدى لمن ائتم به و عذراً لمن انتحله و برهاناً لمن تكلم به و شاهداً لمن خاضم به و فلجاً لمن حاج به و حاملاً لمن حملة و مطية لمن اعمله و آية لمن توسم و جنة لمن استلام و علماً لمن وعى و حديثاً لمن روى و حكماً لمن قضى».

از آن پس قرآن را بر رسول خود محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرو فرستاد در آن حال و صفت که قرآن نوری است که مصایحش را هرگز خاموشی نرسد و چراغی نورافکن است که فرومردن نگیرد و فرونش را زوالی نیاید و در بانی بی پایان و کران است که هرگز بقعرش نرسند و راهی مستقیم و منهاجی قویم است که هرگز ضلالتی در طرق آن بادید نگردد و شعاع و پرتوی فروگیرند؛ اکناف و اصقاع و دل افروز و روح پرور است که هرگز تاریکی در فروغ نیفتد و فرقانی است که هیچ وقت برهانش را خمود نباشد و بنیانی متین است که هرگز ویرانی در ارکان دوام نیاید و شفاء و بهبودی است که هرگز از اسقام و آلامش نترسند .

یعنی هرکس بقرآن متوسل شد و از روی حقیقت متوکل گشت چنانش دردهای درونی و بیرونی و روحانی و جسمانی و ضلالت و غوایت و جهالت و شقاوت را شفای ابدی و دواى سرمدی بخشد که هرگز برای آن شخص ترس امراض و اسقام نماند و هرگونه اسقام و آلام را ابدالدهر از وی مرتفع گرداند.

و قرآن عزیز حمید عز و عظمتی است که هرگز باران و یاوران او را از هیچ حادثه و واقعه بوی هزیمت و آثار فرار مشهود نباشد و حق و حقیقتی است که اعوان او را خذلانی نمایان نشود آنگاه میفرماید پس این قرآن کریم و فرقان سبحان با این اوصاف شریفه کان ایمان و بحبوحه و میدان آن و چشمه سارهای علم و دریا بار آن و بوستان عدل و غدران داد و آبگیرهای آن و نهانخانه اسلام و پایه آن و بنیان آن و اودیه حق مغاک آن است .

دریائی بی کنار و کران است که هر چند بکشند و بیاشامند خوشیدن نگیرد و چشمهای بی آغاز و انجامی است که هر چند از آن برگیرند به بنگاه آن ترسند و از فزایش و خروشدن نیفتد و منهلها و حوضها و آب خوردنگاههایی است که هر قدر تشنه کامان براری حیرت و صحاری معرفت بیاشامند و برگیرند به کاستن نیاورند .

و منزلهایی است که هر کس بدانسوی سفر خواهد و بدان روی بیوید هرگز گمراه نگردهد و نشانهای عالی و اعلامی سامی و نمایان است که راه نوردان و مسافران راهیچ وقت چشم از ادراکش نابین نشوند و پشته ها و آکامی است که هر کس قصد آنجا را نماید تجاوز نکند و محروم و محروم نماند .

خداوند تعالی این بحر بی کنار و این عیون آبشار را اسباب چاره و سیری عطش علما و بهار قلوب فقهاء و فجاجی (1) و راههای بر گشاده و فراخی است برای رهسپاری صلحاء و دوائی است که چون بکار آورند دیگر روی درد و مرض ننگرند و نور و فروغی است که ظلمت و تاریکی را بدانسوی روی و راه نیست و ریسمانی است که گوشه و اطرافش استوار است و قلعه ایست که شاخه و ذروه‌اش منیع و رفیع و بیگانگان را در آنجا راهی نباشد و عزت است برای هر کسی که بدان تولی جوید .

و حامل است هر آنکس را که او را حامل گردد و بارکشی است برای آنکس که در اعمالش اقدام نماید و آیتی است هر آنکس را که بدو نشان جوید و سپری است

ص: 223

---

1- در نسخه مؤلف بجای «محاج» جمع محجة فجاج بوده ولذا آنرا بمعنی راههای بر گشاده ترجمه فرموده است.

برای کسیکه در طلب سلامت و مقام اسلام آید و علم و دانشی است برای کسیکه گوش هوش بدو سپارد و حدیث و حکایتی است برای آنکس که روایت نماید و حکومت و حکمت است برای کسیکه حکم و قضا فرماید و در این کلمات شریفه و اوصاف لطیفه که در این خطبه جلیله است مخلوقیت و حدوث قرآن واضح است و اوضح از همه اینکه بابتی انت و امی یا ابا الحسن یا امیر المؤمنین کلامک تحت کلام الخالق.

و نیز در نهج البلاغه در ذیل خطبه مبارکه آنحضرت مسطور است «و خلف فیکم ما خلفت الانبیاء فی اممها اذلم یترکوهم هملاً بغیر طریق واضح ولا- علم قائم کتاب ربکم مبیناً فیکم حلاله و حرامه و فضائله و فرایضه و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائم و خاصه و عامه و عبره و امثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه مفسراً جمله و مبیناً غوامضه بین ماخوذ میثاق علمه و موسع علی العباد فی جهله و بین مثبت فی الکتاب فرضه و معلوم فی السنه نسخه و واجب فی السنه أخذ و مرخص فی الکتاب ترکه بین واجب لوقته و زائل فی مستقبله و مباین بین محارمه من کبیر أوعده علیه نیرانه أو صغیراً أرصد له غفرانه و بین مقبول فی أدناه و موسع فی قضاه .

چون زمان رحلت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در رسید در میان شما باز پس نهاد آنچه را که دیگر پیغمبران در اتمهای خود مخلف گردانیدند چه پیغمبران عظام علیهم السلام امتان خود را مهمل و واگذاشته نگذاشتند بدون اینکه راه روشن و هویدا برای ایشان معین نکردند و بدون قوانین و قواعد و شریعت غرا که بدان اهتداء جویند چه آن قوانین کلیه ایست که هیچیک از انبیاء در آنجمله اختلاف نوریده اند و کتب آسمانی بر آن حاوی و شامل است مثل توحید و امر معاد و تحریم کبایر که عبارت از مباح و مکروه است .

و پیغمبر شما کتاب خدای یعنی قرآن کریم را در میان شما از آنوقت که بدیگر سرای سفر میکرد بگذاشت در حالتیکه این کتاب مستطاب روشن کننده بود حلال آن کتاب را مثل «احلت لکم بهیمه الأنعام» و حرام آن را مثل «حرمت علیکم المیتة و الدم» و فرایض آن چون «فاعلم انه لا اله الا الله وأقیموا الصلوة و آتوا الزکوة» و غیر ذلك

وفضیلت‌های آن را که نوافل و مندوبات است مثل «ومن الليل فتهجد به نافلة لك» و نسخ کننده و زایل سازنده آن را مثل «فاقتلوا المشركين» و منسوخ آنرا مانند «لكم دينكم ولي دين» .

نسخ بمعنی رفع حکمی است که بنص سابق ثابت شده باشد بحکمی دیگر ، رافع را ناسخ نامند و مرفوع را منسوخ خوانند و این کار بر حسب مصلحت اختلاف زمان است و رخصت‌های آن کلام را: رخصت عبارت از اذن دادن است در کاری از جهت ضرورت با وجود قیام سبب حرمت مثل «ومن كان مريضاً أو على سفر فعدة من ايام اخر ومثل فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا اثم عليه» .

و میفرماید و عزیزه های آن: عزیزه حکمی شرعی است که جاری باشد بر وفق سبب شرعی و از آن تجاوز نتوان نمود چون «فمن شهد منكم الشهر فليصمه و اقيموا الصلوة» و این اخص از فریضه است و خاص او را و این لفظی است که بوضع واحد متناول افراد نباشد چون الا ابليس و عام آن را و آن لفظی است که بوضع واحد مستغرق جمیع افرادی باشد که صلاحیت آن را داشته باشد چون «فسجد الملائكة كلهم اجمعون» و مانند متی و من وما و سیما و انی و جمع معرف بلام الرجال و المسلمون و امثال آن.

و عبرت‌های آنرا عبرت مشتق از عبور است که انتقال جسم است از جائی بجای دیگر و مراد در این جا انتقال ذهن انسان است از چیزیکه واقع شده باشد بر غیر بسوی نفس خود تا از آن منزجر شود و بحضرت ایزد دادار برگشت گیرد کقوله تعالی «واخذه الله نکال الآخرة والاولی ان في ذلك لعبرة لمن یحشی» و ازین قبیل است قصص و اخبار امم سابقه و مصائبی که بر ایشان نازل شده است .

و مثل‌های آنرا مثل قول خدای «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً» و امثال و مرسل آن و لفظ مرسل آنرا که در عرف اصول فقه مطلق گویند و آن لفظی است که نفس تصور آن مانع از وقوع شرکت نباشد و مقید بقیدی که مفید عموم و خصوص باشد در او نباشد مثل «فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا» و مثل «فاغسلوا و جوهکم» و محدود آن را یعنی معین آنرا که باصطلاح اصول آن را مقید گویند مثل «فتحریر رقبة مؤمنة» و

مثل « وایدیکم الی المرافق » .

و محکم قرآن را که محفوظ است از تشابه و آن در اصطلاح علمی لفظی است که بدون قرینه راجح الافاده است مرأحد مفهومات محتمل الاراده خود را و مندرج است در تحت آن نم که عبارت است از راجحی که مانع نقیض باشد کقوله تعالی « واللہ بکل شیء علیم » و ظاهر و آن راجحی است که مانع نقیض نباشد چون قول خدای تعالی «فاقتلوا المشرکین» چه آن ظاهر العموم است در جمیع افراد و اگرچه محتمل بعضی است و متشابه آن را گویند که محل اشتباه است و آن لفظی است غیر راجح الافاده مرأحد مفهومات محتمله را .

و آن شامل مجمل است که عبارت از لفظی است که غیر راجح الافاده است مرأحد مفهومات محتمله را و آن شامل قسمی است که عبارت از لفظی که غیر راجح الافاده و مرجوح - الافاده باشد کقوله تعالی «ثلاثة قروء» چه دلالت قروء بر حیض و طهر بر حسب وضع علی السویه است و شامل قسمی که آن مرجوح الافاده است و غیر راجح الافاده مثل قول خدای تعالی «بل یداه مبسوطتان» چه مراد ازید ازین مقام غیر ظاهر است و لفظ اول را مبین نیز گویند زیرا که تبیین او بلفظی دیگر است مانند « یدالله فوق ایدیهیم» در حالتیکه امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر کننده مجملهای آن بود مثل «أقیموا الصلوة» و بیان کننده مشکلات دقایق آنرا مثل کهیعسق و حمعسق و غیر آن دو .

این کتاب همایون نصاب میان چیزی است که اخذ کرده شده است بیان دانستن آن یعنی ظرف آن چیزی است که فرا گرفته شده است بر خلق عهد تعلم آن بعدم توسع و تجوز در جهل آن بلکه و جوب تعلم آن بر جمیع مخلوق موسع گردیده و آن مثل علم است بوحدانیت صانع مانند قول خدای تعالی « فاعلم انه لا اله الا الله و یعلموا انما هو اله واحد » .

و ظرف آن چیزی است که توسیع کرده شده است بر بندگان جاهل بودن از آن و جوب علم بآن مانند آیات متشابهات و اوایل سور مبارکه مثل طس و حم و پس .

و دیگر ظرف آن چیزی است که ثبت نموده شده است در آن کتاب فرض آن و دانسته



شده است در حدیث حضرت پیغمبر صلوات الله علیه نسخ آن و زوال آن مثل قول خدای تعالی : « واللانی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فأمسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلاً واللذان یأتیانها منکم فأذوهما فان تا با وأصلحاً فاعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً ».

کسانیکه از جهت متابعت نفس و هوای خود گرد کرداری قبیح و نکوهیده برآیند یعنی زنانی که از شما بزنا اقدام کنند مراد زنهاى محصنه هستند پس شما که حکام شریعت هستید چهار مرد عاقل عادل بالغ را از میان خودتان که مؤمنان هستید بشهادت طلب کنید تا برایشان گواهی دهند پس اگر چهار تن که بر اوصاف مذکوره باشند برایشان گواهی دادند این زنان را در حبس خانها نگاه دارید تا گاهی که جان بملک الموت بسپارند یا خداوند تعالی راهی برای ایشان مقرر فرماید یعنی تعیین حدی فرماید که از زندان خلاص شوند.

و اگر آن دو تن یعنی زن و مرد غیر محصن باشند و فاحشه از ایشان بروز کرده باشد از شما که مسلمانانید پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و بزیند پس اگر بتوبت گرائیدند و کار خود را بصلاح آوردند پس دست از ایشان باز دارید همانا خداوند تعالی توبه بندگان را میپذیرد و برایشان مهربان است .

همانا در بدایت اسلام بر حسب اقتضای این آیه شریفه حکم بر حبس ثیب در حبس خانه بود و بمقتضای آیه ثانیه حکم بستم و تشنیع و نکوهش و ضرب بکو قرار گرفت بعد از آن وحی فرود آمد و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که از من حکم فراگیرید. «قد جعل الله لهنّ سبیلاً» اصحاب کبار روی بحضرتش آوردند فرمود «النیب بالنیب الرجم والبکر بالبکر ماء جلدة و تغریب عام» پس بحکم این حدیث مبارک حبس بیوت منسوخ شد و حکم بر رجم قرار گرفت و شتم و تشنیع بر طرف شد و تازیانه و تغریب مقرر گشت.

و هم قرآن ظرف چیزی است که واجب است در سنت یعنی در حدیث فراگرفتن آن و اذن داده شده است در آن کتاب ترک نمودن آن چون توجه به بیت المقدس که در

ابتدای اسلام ثابت بود بحکم سنت و منسوخ شد موافق آیه شریفه « فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » و ظرف چیزی است که واجب است در هنگام خود و زایل است در زمان استقبال خود یعنی در آن کتاب وارد است چیزی که وجوب آن در نزد وقت آن است و زوال آن در زمانی است که بعد از او است مثل حج که وجوب آن تابع وقت معین و زمان مخصوص است .

و این کتاب خداوندی میان حکمی است یعنی حکمی در آن مذکور است که ممتاز است میان محارم بشدت و ضعف یعنی بوعید بر بعضی و آمرزش مر بعضی دیگر را و آن میان گناه کبیره است که بیم داده است بر آن از آتش سوزان خود مثل قول خدای تعالی «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِدًا فِجْرًا وَهُوَ خَالِدٌ فِيهَا» یا صغیری که آماده کرده است و مهیا ساخته است برای آمرزش خود .

و میان چیزیکه در پیشگاه احدیت مقبول است در مرتبه ادنای خود و مجوز است در درجه اقصا و نهایت خود مثل قرائت سوره قرآنی که قصار و طوال آن در نماز جایز است مثل قول خدای تعالی «فَأَقْرُوا مَا تيسر مِنَ الْقُرْآنِ» .

و در این خطبه شریفه و اوصاف مذکوره قرآنی و ظرفیت آن مخلوقیت و حدوث قرآن هویدا ، میگردد و هم در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام است که از نهج البلاغه مذکور میدارد کتاب الله تبصرون به و تستمعون به و ينطق بعضه ببعض الى آخرها و نیز میفرماید علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتين والنور المبين والشفاء النافع الى آخرها و هم میفرماید فجاءهم بتصديق الذي بين يديه والنور المقتدى به ذلك القرآن

فاستنطقوه الى آخرها .

و هم در بحار از نهج البلاغه مسطور است «و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش "والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب وما جالس أحد هذا القرآن الا قام عنه بزيادة في هدى ونقصان من عمى .

واعلموا انه ليس على احد بعد القرآن فاقة ولا لأحد قبل القرآن من غنى

فاستشفوه من ادوائکم واستعینوا به علی لا وانکم فان فيه شفاء من اکبر الداء وهو الغي والنفاق والكفر والضلال فاسئلوا الله به و توجهوا اليه بحبه و لا تسئلوا به خلقه انه ما توجه العباد الى الله بمثله .

واعلموا انه شافع مشفع وقائل مصدق و انه من شفيع له القرآن يوم القيمة شفيع فيه ومن محل به القرآن يوم القيمة صدق عليه فانه ينادى مناد يوم القيمة الاكل " حارث مبتلى في حرثه وعاقبة عمله غير حرثة القرآن فكونوا من حرثه واتباعه الى آخر الخطبه نيك بدانيد كه اين قرآن كريم پند دهنده ايست كه هرگز در نصيحت خيانت نكند و راه نمائی است كه هيچ كس را گمراه نسازد و حكايست گذارى است كه هرگز دروغ نگويد و هيچ كس با اين قرآن عظيم مجانست نكرده و نميكنند كه چون برخاسته است يا داراي فزوني بوده يا دستخوش كاستن اگر اهل هدايت و راستي راه باشد بر هدايتش افزوده گردد و اگر بتاريكي قلب و ظلمت جهل مبتلا باشد از ظلمت و كوري قلبش كاسته گردد و نيك بدانيد كه براي هيچكس بعد از قرآن فقر و فاقتي و براي هيچكس قبل از قرآن توانگري و غنائی نباشد.

و معنی این عبارت چنان مینماید كه چون تمام بشر بكتب آسمانی و اوامر و نواهي و احكام و شرايع يزدانی برای امر دنيا و آخرت و نظام امور معاشيه و معاديه خود محتاج هستند و اگر باين افاضت نائل نگردند حالت تحير و پريشانی و عدم انتظام امور معاشيه، معاديه حاصل گردد و هيچ كس بر تكليف و ترتيب امر خویش واقف نگردد و همه در معرض جهل و ضلالت دچار شوند و بر حدود و احكام كه اسباب انتظام مهام است مطلع نشوند و بالطبعه والاصاله محتاج بتمام مسائل و فقير بهمه چيز گردند.

و چون قرآن جامع جميع فحاوی كتب آسمانی و حدود و احكام و مايحتاج مخلوق الی يوم القيمة شرعاً و عرفاً میباشد و فاقد هيچ چيز نيست و أجمع و اكمل و اتم و انفع و اغناي تمام كتب و صحف وزير آسمانی است پس هر كسی ادراك قرآن را نمود و تفسيرات و تأويلات و نواسخ و منسوخات و محكمات و متشابهات و بواطن آنرا از مظان علم و معارف كه حضرات معصومين عليهم السلام و نواب ایشان هستند بدانست بهيچ چيز

مختاج نشود و خیر هر دو جهان را دارا باشد و باستغنیهای کامل نائل آید .

و اما آنکسان که پیش از نمایش قرآن و احکام جامعه مذهب اسلام و شریعت و افیه خیر الانام بوده اند هر چند دارای کتب سابقه سماویه نیز باشند چون جامعیت و کمالیست بآن درجه که تا قیامت کافی باشد ندارند لهذا بطوریکه باید غنی و مستغنی نیستند و برحسب باطن و طی درجات کمالیه که از کتب و احکام و شریعت سابقه حاصل نمیگشت بمقام کمال نرسند چه این حال منحصر بشریعت اسلام و قرآن کریم است و چون چنین باشد ایشان را غنی نمیتوان خواند زیرا که بآنچه باید نائل شد و اصل نشده اند و از حال نیاز مندی و فقر و فاقت بیرون نیامده اند. پس باید دوی هر دورا باطناً و ظاهراً از قرآن

طلب کرد.

و در کژیها و انحراف و گرفتاریهای خود بقرآن استعانت بجوئید چه در قرآن دوا و داروی بزرگترین دردها است که عبارت از غی و نفاق و سرکشی و دورویی و کفر و ضلال است پس خدای را بقرآن و حرمت و جلالت قرآن بخوانید و سوگند بدهید و بدوست داشتن قرآن بحضرت یزدان روی بیاورید و چاره دردهای بی درمان و خسارت و شقاوت جاویدان را طلب کنید و مخلوق خدای را بقرآن بخوانید.

شاید معنی این باشد که اسباب توهین قرآن و عدم ادراک مطلوب از کسیکه خود طالب است و عدم حصول مقصود و بی نیازی از آنکس که خود قاصد و نیازمند خواهد شد بهیچ چیز بندگان خدای به پیشگاه خدای روی نیاورده اند که مانند قرآن و آن مقام و منزلت باشد .

و بدانید که قرآن شفاعت کننده ایست که شفاعتش را پذیرفتار شوند و گوینده - ایست که بر صدقش تصدیق مینمایند و هر کس را که قرآن در روز قیامت شفاعت کند شفاعت وی مقبول باشد و در حق هر کس قرآن در قیامت از روی تکدر سخن کند تصدیقش را نمایند چه در روز قیامت منادی ندا کند آگاه باشید هر زراعت گری در حراثت و زراعت و عمل و عاقبت عمل مبتلی میشود مگر کسانی که حارث قرآن بوده اند و بآن فلاحت روزگار برده اند و ثمر فلاح و بذرافشانی خود را دریابند پس از آنکسان باشید که

ص: 230

این حراثت را کرده اند و اتباع قرآن بوده اند پس بنور قرآن بحضرت یزدان دلالت بجوئید تا آخر خطبه شریفه

و هم از خطب امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام است که در بحار مذکور است: «کتاب الله فيه بيان ما قبلکم من خبر و خبرها بعدکم و حکم ما بینکم وهو الفصل ليس بالهزل» إلى آخرها

و هم در آن کتاب از جمله خطب آنحضرت صلوات الله علیه است «ارسله بکتاب فصله واحکمه واعزه و حفظه بعلمه واحکمه بنوره و ایده بسلطانه تا آخر خطبه شریفه و ازین کلمات تصریح بر مخلوقیت قرآن میشود.

و نیز در بحار از تفسیر عیاشی مذکور است که مسعدة بن صدقه گفت حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ان الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب و لايتنا عليها تا آخر کلمات آنحضرت یعنی خداوند تعالی ولایت اهل بیت ما را قطب و ستون قرآن گردانید و قطب و ستون جميع کتب منزله بر ولایت ما اهل بیت است .

و ازین کلام مبارك سوای اینکه مخلوقیت قرآن ثابت میشود شأن و مقام ولایت ائمه هدی صلوات الله عليهم نیز مکشوف میگردد تا چه مقدار عظمت و معنویت دارد این است که میفرماید ما قرآن ناطق هستیم و علوم قرآن در سینه ما میباشد و نیز لطیفه دیگر میسراند که علوم ائمه مقاماتی عالی تر است که قرآن را قطب و ستون میشود .

و اینکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در این حدیث مسطور است در آخرین خطبه خود میفرماید «اني تارك فيکم الثقلين الثقل الاكبر و الثقل الاصغر فاما الاكبر فکتاب ربي واما الاصغر فعترتي اهل بيتي فاحفظوني فيهما فلن تضلوا ما إن تمسکتتم بهما» دو چیز سنگین گران بها در میان شما میگذارم یکی ثقل اکبر و آندیگر ثقل اصغر است اما ثقل اکبر کتاب پروردگار من است و اما ثقل اصغر اهل بیت من هستند پس مرا در این دو ثقل و این دو متروک و ودیعه محفوظ بدارید .

یعنی هر دو را حفظ کنید چه چندانکه باین دو متمسک شوید گمراه نمی شوید نظر بیاره مسائل دیگر دارد که بر اهلس پوشیده نیست چنانکه در ذیل یکی از خطبه های

امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه است « و آخر قد تسمى عالماً وليس به » بپاره کلمات این خطبه مبارکه که راجع بعترت و معنی آن و قول ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه است ازین پیش اشارت کرده ایم .

میفرماید «فاین پناه بکم و کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم ازمة الحق و السنة الصدق فانزلوهم باحسن منازل القرآن و ردوهم و ورود الهیم العطاش ایها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم تا آنجا که میفرماید و اعذروا من لاجحة لكم علیه و هو ان الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر و اترك فیکم الثقل الاصغر»؟

پس کجا میبرد شما را در تیه ضلالت و پهنه گمراهی و چگونه در عرصه تحیر و ضلالت دچار میشوید و حال اینکه در میان شما هستند عترت پیغمبر شما و اهل و اولاد او که از مه حق و السنه صدق هستند یعنی عین صدق میباشند و جز بحق و راستی نروند و کار نکنند.

ابن ابی الحدید میگوید در تحت این کلمه مبارکه « فانزلوهم باحسن منازل القرآن » سری عظیم است چه امیر المؤمنین صلوات الله علیه جماعت مکلفین را امر میفرماید که عترت را همان اجلال و اعظام و انقیاد و اطاعت و فرمان برداری نمایند و اوامر و نواهی ایشان را همان گونه مطیع باشند که قرآن را مینمایند و ایشان را جاری مجرای قرآن بدانند.

و این کلام مبارک دلالت بر آن دارد که عترت پیغمبر صلی الله علیه و سلمه معصوم هستند و در اخذ علوم عالیه و معالم دینی از ایشان حریص باشند مانند حرص شتر تشنه بآبگاه و کسی را که در میان شما بعدل و حسن سیرت رفتار و شما را براه راست و روشن و طریق فلاح و نجاح و مستقیم بازداشته است و آن کس من هستم فرمان پذیر باشید و با او بر نهج احتجاج و لجاج بر نیائید چه برای هیچ یک از شما حجتی نیست که بآن بر من احتجاج بجوید بعد از آن تشریح این امر را میکند و میفرماید در میان شما بثقل اکبر یعنی قرآن کار کردم و مخلف ساختم در میان شما ثقل اصغر را یعنی دو فرزندش حسنین علیهما السلام را چه ایشان بقیه ثقل اصغر میباشند .

ابن ابی الحدید میگوید اینکه پیغمبر کتاب خدای و عترت را ثقلین نام فرمود از آن است که ثقل در لغت بمعنی متاع مسافر و حشم اوست پس چون رسول خدا مشرف بانتهال بحضرت پروردگار و گذشت ازین سرای فانی و نوشت بهشت جاودانی بود خویشتن را بمنزله مسافری گردانید که از منزلی بدیگر منزل انتقال دهد و کتاب و عترت را مانند متاع و حشم خود شمرد چه کتاب و عترت از تمامت اشیاء بآنحضرت بیشتر اختصاص دارد .

راقم حروف گوید اگر از حیثیتی قرآن ثقل اکبر است که دارای مقاصد و جامع تمام فواید است و نسبتش بحضرت باری تعالی و کلام ملک علام است لکن از حیثیت اینکه ائمه هدی علیهم السلام تمام قرآن یعنی معانی و بواطن و اسرار و علوم و رموز و حقایق آن را عالم هستند و بجمله در صدر مبارکشان موجود است و مخازن اسرار الهی و علوم متناهی میباشند ثقل اکبر میباشند چه هر حاملی از محمول سنگین تر باید باشد و حمله معنوی قرآن هستند نه همان حروف و الفاظ و کلمات ظاهریه را چه بسیار مردم کوربی علم هستند که حافظ قرآن میباشند و مثاب هستند لکن شأن و رتبت عالمی ندارند که اگر چه قرآن را حفظ نکرده لکن برپاره معانی آن آگاه است .

و لفظ ثقل اکبر و ثقل اصغر که مترادف شده است بر مخلوقیت قرآن دلالت دارد چه اگر در این معنی توقف رود در حق عترت نیز توقف باید کرد و ایشانرا مخلوق و حادث ندانست و قدیم شمرد و تعدد قد ما را بچیزی نشمرد و صحیح خواند مگر نه آن است که بعد از وفات رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم قرآن پراکنده و در اوراق مختلفه بود و علی علیه السلام جمع کرد و بمسجد درآمد و فرمود باواری بلند باین تقریب ایها الناس از آن زمان که رسول خدای بخدای پیوست من بغسل آنحضرت و از آن پس بقرآن مشغول بودم تا تمام قرآن را در این جامه و ثوب واحد فراهم کردم و خدای تعالی هیچ آیتی را بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرود نیاورد از قرآن مگر اینکه جمع نمودم و هیچ آیتی از قرآن نیست مگر اینکه رسول خدای بر من قرائت و تأویلش را بمن تعلیم فرمود .

در جلد نوزدهم بحار و کافی مسطور است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با مفضل بن عمر فرمود ای مفضل قرآن در بیست و سه سال نازل شد و خداوند تعالی میفرماید «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و میفرماید « انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امراً من عندنا انا کنا مرسلین » و فرمود و یقولون لولا نزل القرآن جملة واحدة كذلك لثبت به فؤادک » و باین آیات در فصول سابقه اشارت گردیم .

مفضل عرض کرد ای مولای من پس این تنزیل قرآن است که خداوند تعالی در کتاب خود مذکور داشته، چگونه قرآن را در بیست و سه سال بدست یاری وحی ظاهر گردید فرمود بلیای مفضل خداوند تعالی قرآن را در ماه رمضان به پیغمبر عطا کرد و نمیرسانید قرآن را بآنحضرت مگر در وقت استحقاق خطاب و تادیه آن را نمیفرمود مگر در وقت امر و نهی ، پس در این وقت جبرئیل نازل میشد با وحی و هر چه را که امر شده بود ابلاغ مینمود ، و قول خدای « لا تحرك به لسانک لتعجل به » یعنی شاهد این معنی است مفضل عرض کرد گواهی میدهم که شما حضرات ائمه هدی از علم خدا آموختید و دانا هستید و بقدرت خداوند قادر هستید و بحکم و حکمت خدای سخن میکنید و بامر خدای عمل مینمائید .

و چون بر این خبر بگذرند و نزول قرآن را متدرجاً باز دانند چنانکه سابقاً نیز یاد کردیم مخلوقیت و حدوث قرآن مجید را بدانند در همان کتاب از شمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود از این امت قرآن را جمع نکرد مگر وصی محمد صلی الله علیه وآله وسلم .

و هم در آن کتاب مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در کار جمیع قرآن بعلی علیه السلام فرمان داد و میفرماید رسول خدای فرمود « لوان الناس قرؤا القرآن کما انزل ما اختلف فیہ اثنان » اگر مردمان این قرآن را بهمان طور که نازل شده است قرائت نمایند دو تن در آن اختلاف نجویند.

وازین کلام معجز نظام شاید چنان استنباط شود که اگر قرآن را بر حسب ممانی



باطنیه و اسرار الهیه قرائت نمایند هیچ کس در امر ولایت اختلاف نکند چنانکه بعضی آیات را که ائمه هدی علیهم السلام تاویل و تفسیر و بولایت و فضایل اهل بیت علیهم السلام تعبیر فرموده اند و دیگران را این علم و ادراک نیست همین معنی را میرساند یا اینکه اگر قرآن را بطوریکه نازل شده است تصحیف و تحریفی در آن می کردند و مناقب امیر المؤمنین و ولایت آنحضرت که منصوص است بر نمیداشتند چنانکه در روایات اهل بیت یاد کرده اند هیچ کس در ولایت و امامت و امارت آنحضرت اختلاف و تردید پیدا نمی کرد .

و این مخالف آن نیست که خدای میفرماید «وانا له لحافظون» زیرا که مراد باطن آن و حقایق و امرار و معانی آن است ازین است که میگویند قرآنی را که امیر المؤمنین علیه السلام جمع فرمود و بر نگاشت جز در دست ائمه معصومین علیهم السلام نیست و هم اکنون حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه دارای آن قرآن است و چون ظهور فرماید با حکام آن قرآن کار کند و رفتار نماید.

مطلب دیگر این است که اخبار رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام را چنانکه بارها اشارت شده است بر اخبار و کلمات دیگر مردم قیاس نتوان کرد هزاران معنی اندر لفظی و جز خود ایشان از بواطن کلمات و بیانات و اخبار خودشان علم صریح ندارد و جز اولو العلم و راسخین فی العلم از معانی و بواطن و مقاصد قرآن هیچ کس چنانکه شاید آگاه نگردد.

و هم در آن کتاب مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود «أتانی آت من الله فقال ان الله يأمرک ان تقرأ القرآن علی حرف واحد فقلت یارب وسع علی فقال ان الله یأمرک ان تقرأ القرآن علی سبعة احرف» از جانب خداوند تعالی آینده بمن آمد و گفت خداوند بتوامر میفرماید که قرآن را بر یک حرف قرائت کن عرض کردم پروردگارا در این امر بر من وسعت بده و وجوه کار را وسیع بگردان پس گفت خداوندت امر میفرماید که قرآن را بر هفت حرف قرائت فرمائی .

هم در این کتاب از حماد بن عثمان مروی است که گفت در حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه عرض کردم بدرستی که احادیث بر هفت وجه نازل شده است تا آخر حدیث و معلوم میشود مراد از هفت حرف هفت وجه است و قراء سبعة بر هفت وجه قرائت کرده اند .

و هم در آن کتاب از برید عجلی مسطور است که فرمود «أنزل الله في القرآن سبعة باسمائهم فمحت قریش سنة وترکوا أبا لهب» خداوند تعالی هفت تن را باسم خودشان در قرآن نام برد جماعت قریش اسامی شش تن را محو کردند و ابولهب را بجای گذاشتند مقصود آن است که در قرآن تصرف کردند و برای و سلیقه خودکار آوردند و آیاتی که اختلاف با صورت عالی قرآن مجید دارد در تفاسیر و کتب اخبار بسیار است .

و هم در نوزدهم بحار الانوار از ابن نباته مروی است که گفت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیدم میفرمود « کانی بالعجم فساطیطهم في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن كما أنزل » گویا نگران مردم عجم هستم که فستاتنها و خیمه های بزرگ و خرگاه خود را در مسجد کوفه برافراخته و قرآن مجید را بهمان نحو که خدای تعالی نازل فرموده بمردمان می آموزند .

عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا قرآن بهمان طرز نیست که نازل شده است فرمود « لا محی عنه سبعون من قریش باسمائهم وما ترك ابولهب الا إزاء علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لانه عمه » قرآن بطوری که نازل شده است نیست چه اسامی هفتاد تن از قریش و اسامی پدران ایشان را از قرآن محو کردند و اینکه از میان این جمله نام ابولهب را بر جای گذاشتند محض عیب جوئی و نکوهش کردن برسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بود چه ابولهب عم آنحضرت بود، علامه مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید ازین پس از تفسیر نعمانی بعضی مطالب می آید که بر تغییر و تحریف قرآن شریف دلالت میکند .

و هم در آن کتاب از جابر رضی الله عنه مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از چیزی در تفسیر قرآن پرسش کردم و آنحضرت جواب مرا بداد و از آن

پس در دفعه دوم از همان مطلب پرسیدم و آنحضرت بجوابی دیگر پاسخ داد عرض کردم فدایت بگردم پیش ازین روز در این مسئله جوابی دیگر بفرمودی فرمود ای جابر «ان للقرآن بطناً وللبطن بطن وظهر وللظهر ظهر یا جابر لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الایة لتکون اولها فی شیء و آخرها فی شیء هو کلام متصل یتصرف علی وجوه» .

همانا برای قرآن بطنی و برای بطن بطنی و ظهری و برظهر ظهری است ای جابر هیچ چیز از ادراک عقول رجال از تفسیر قرآن دورتر نیست همانا فلان آیه را که تلاوت می شود اول آن آیه در چیزی و شان چیزی است و آخوش در چیزی است و آن کلامی متصل و کلماتی بهم پیوسته است که بر وجوه بسیار تصرف میجوید در خبریکه در آن

کتاب احتجاج از خطبه مشهوره رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد خیف در حجة الوداع مذکور است باز نموده آید که قرآن را بر عترت و عترت را بر قرآن فزونی نیست و هم در آن کتاب از اسرار الصلوة مرقوم است که علی علیه السلام فرمود اگر بخواهم «لا وقرت سبعین بعیراً من تفسیر فاتحة الكتاب» از تفسیر سوره مبارکه حمد چندان بر نگارم که هفتادشتر را از آن تقاسیر گران باردارم .

و ابو حامد غزالی در بیان علم لدنی در وصف مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام میگوید امیر المؤمنین فرمود بدرستیکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم زبان مبارکش را در دهان من در آورد و در دل من هزار باب از علم انفتاح یافت با هر بابی هزار باب دیگر بود و آنحضرت صلوات الله علیه فرمود «لو ثبت لی وسادة و جلست علیها الحکمت لاهل التوریه بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم و لاهل القرآن قرآنهم» اگر در مسند قضاوت و خلافت جای کنم و از ملل متباینه در پیشگاه من برای محاکمه حاضر شوند در حق یهود مطابق احکام شریعت و کتاب آسمانی خودشان توریه و برای مردم نصاری موافق احکام انجیل و در باره مسلمانان بر وفق قرآن یزدان و احکام شریعت اسلام حکومت فرمایم یعنی بر تمام احکام یزدانی و کتب آسمانی و قوانین مذاهب مختلفه عالم و آگاهم .

میگوید این حال و این بصیرت کامله و احاطه شامله بمجرد تعلم برای هیچ آفریده

حاصل نشود و هیچ کس باینگونه دانش و بینش نایل نگردد بلکه مرد خردمند دانش پژوه میتواند بقوت علم لدنی متمکن بچنین رتبت و واصل با این منزلت گردد.

و علی علیه السلام میفرماید گاهی که در خدمتش حکایت میکردند که در عهد موسی علیه السلام شرح کتاب آنحضرت را چهل بارشتر نمودند فرمود باین تقریب که اگر خداوند تعالی و رسول خدا اجازت بمن دهند در معانی الف فاتحه شرحی مینویسم که باین اندازه بشود یعنی چهل بار یا چهل بارشتر بشود و این کلام مبارک برای این است که آنحضرت را آن فتوحات علمیه است که جز از حیثیت علم لدنی سماوی الهی نمایش نمیتواند نماید و این آخر لفظ محمد بن محمد غزالی است .

علامه مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید: ابو عمرو و محمد بن عبدالوهاب زاهد در کتاب خود مینویسد که علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای اباعباس چون نماز عشاء و پسین را بگذاشتی با من بصحراء پیوسته شومن نماز بگذاشتم و با آنحضرت ملحق شدم و شبی روشن و ماهتاب بود اینوقت با من فرمود تفسیر الف الحمد چیست ندانستم تاچه بعرض رسانم و آن حضرت یکساعت نامه در تفسیر آن الف تکلم کرد پس از آن فرمود حاء الحمد چیست هیچ ندانستم حرفی از آن را که جواب عرض کنم پس در تفسیر آن يك ساعت تامه بیان کرد آنگاه فرمود تفسیر لام الحمد چیست عرض کردم ندانم و يك ساعت تمام در تفسیر لام سخن فرمود و از آن پس گفت تفسیر میم الحمد چیست عرض کردم نمیدانم و آنحضرت یکساعت تامه در تفسیر میم سخن آورد و از آن پس فرمود تفسیر دال چیست عرض کردم ندانم و امیرالمؤمنین علیه السلام تا گاهی که روشنی و برق فجر سر برکشید در تفسیر دال الحمد تکلم فرمود آنگام فرمودم یا اباعباس الی منزلک و تاهب لفرضک ای ابوعباس بمنزل خود شو و آماده ادای فریضه صبح خود باش.

ابو العباس عبدالله بن عباس میگوید پس بیای شدم گاهی که علم و دانش بسیار در سینه جای دادم و آنچه فرمود آویزه گوش و هوش نمودم، میگوید و از آن پس همی بیندیشیدم و تفکر نمودم و مرا بالصراحه معلوم افتاد که علم من بقرآن نسبت بعلم علی علیه السلام کالقراده فی المنعجر مانند آبگیر صغیر نسبت بیحری یا کاهی در کوهی

وهم ابن عباس میفرماید علی علیه السلام علمی را دارا میباشد که رسول خدایش بیاموخت و رسول خدای را خداوند تعلیم فرمود پس علم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از علم خدای و علم علی علیه السلام از علم پیغمبر است و علم من از علم علی صلوات الله علیه است و نیست علم من و علم اصحاب پیغمبر نسبت بعلم علی مگر مانند قطره نسبت بهفت دریا .

راقم حروف گوید: ابن عباس آنکس باشد که رسول خدای در حق او دعا فرمود که خداوند علم تقسیر را بدو بیاموز و در علم تقسیر اول شخص است و اصحاب رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم امثال سلمان و ابوذر و سایر مفسرین نامدار عصر مثل ابن مسعود و اشباه او هستند که بحار علوم و فنون عالیه میباشند معذالك چون در مقام امیر المؤمنین علیه السلام و علوم و فضائل او میرسند اینگونه سخن و فروتنی مینمایند با اینکه ابن عباس چون بدیگران و علمای دیگر و مجلس ممویه و سایرین میرسد آنگونه مباهات میورزد و آنان را منزلت پشه نمیگذرد و در هر موقعی مجاب و مفتضح میگردد و از امیر المؤمنین علیه السلام سنش کمتر و خویشاوند نزدیک آنحضرت است و همیشه برای استفاده و تلمذ و تعلم در مجالس و محافل مبارکش چون طفل ابجدخوان در محضر عالمی بزرگوار حاضر و سامع و منتفع گردد و افتخار می جوید .

محمد بن علی بن ابراهیم گوید علت اینکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در خبر «انی تارك فيكم الثقلين» فرمود کتاب خدا و عترت رسول خدا از هم جدا نمیشوند تاگاهی که در کنار حوض کوثر بر من ورود دهند این است که قرآن باعترت و با ایشان است در قلوب ایشان در دنیا و چون ایشان بحضرت خداوند عزوجل پیوستند همچنان با ایشان است و روز قیامت حضرات عترت وارد حوض میشوند و قرآن با ایشان است . و هم ابن عباس در تفسیر یؤتی الحکمة من یشاء میگوید حکمت همان قرآن است و از آنچه در این اخبار مسطور شد دلایل حدوث و خلقت قرآن مشهود است .

و هم از جمله خطب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نهج البلاغه است که در ذم

اختلاف علماء درفتيا يعنى فتاوى و احكام ميفرمايد « ترد على احدهم القضية في حكم من الاحكام فيحكم فيها برأيه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة بذلك عند الامام الذي استقضاهم فيصوب آرائهم جميعاً وإلهم واحد و نبههم واحد وكتابههم واحد و دينهم واحد .

أفامرهم بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه أم انزل الله ديناً ناقصاً فاستعان بهم على اتمامه أم كانوا شركاء له فلهم أن يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم عن تبليغه وادائه والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وقال فيه تبيان كلشيء و ذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فيه فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً الا وان القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لا تقنى عجائبه ولا تنقضى غرائبه ولا تكشف الظلمات الا به .

وارد ميشود بر يکى از احكام و صاحبان مساند امر و نهى قضيه مشکل در حکمى از احكام پس در آن قضيه براى و سلیقه خویشان حکم ميراند و از آن پس همان قضيه بعينها بعرض حاکمى ديگر و مفتى ديگر ميرسد و آن حکمران دوم حکم مينمايد در آن قضيه بر خلاف آنچه حاکم اول حکم کرده است و از آن پس فراهم ميشوند حکم کنندگان بآن احكام نزد پيشواى خودشان که طلب قضا کرده است از ايشان و ايشان او را پيشواى خود ساخته اند پس تمام آن احكام مختلفه و اقوال متباينه را که در باب آنک قضيه روى داده است تصويب مينمايد و آراء احكام را بجملة تصديق ميكند و حال اينکه خداى ايشان يکى است و پيغامبر ايشان يکى است و کتاب ايشان يکى است.

این کلام مبارک تصريح مينمايد بر اينکه فعل حق يکى است و جماعت مجتهدين بجملة در فروع بصواب نميروند چنانکه جمهور بر اين عقيدت هستند و اين مسئله از مسائل مشهوره علم اصول است بعد از آن در بيان بطلان آراء مختلفه و فتاواى گوناگون ايشان ميفرمايد آيا يزدان سبحانه باختلاف در مسئله بآن امر فرموده است و ايشان خداى را در آن حکم فرمان پذير شدند يا خداى رحمن دين ناقص و ناتمام فرو فرستاده و از ايشان و آراء ايشان يارى خواست تا آن ناقص را تمام نمايند يا ايشان در گفتار وجوه

مختلفه شريك ايزد سبحان بودند تا ايشان را شايسته باشد كه باين مقالات متباينه سخن كنند و بر خدای باشد كه بمقال ايشان رضا دهد چنانكه شأن و منزلت شريك در حال براين منوال اقتضاء دارد يا خداوند منان دينی كامل و تمام و آئينی شامل بفرستاد و رسول او عليه السلام در تبليغ و ادای آن تقصير کرده باشد و هيچ شك و شبهتي نميرود كه اقسام پنجگانه دستخوش بطلان و سرکوب خذلان است.

اما اول كه مستند دين الهی كتاب است و آيتهای آن كتاب مستطاب يكدیگر را تصديق نماينده اند پس اين اختلاف استناد بكتاب خدای نتواند نمايد و اما دوم بسبب اينكه عدم جواز معصيت باختلاف مستلزم عدم جواز اختلاف است و اما سوم زيرا كه آن مستلزم نقص است و در كلام الهی نقص را راهی نيست و اما چهارم و پنجم ظاهر البطلان است پس اقوال ايشان در حيز بطلان مندرج گردید بعد از آن اشارت مي فرماید كه در قرآن مجيد چون درست تأمل نمايند، در معنی آن بر تمام مطالب دينيه وافي است و اصلا اختلافي و خللی در آن نيست و هر قولی و رأی كه مستند بكتاب خدا نباشد حرام است و مي فرماید خداوند تعالی در قرآن مي فرماید تقصير و فروگذاشت نفرموده ايم در كتاب خود از هيچ چيز در هيچ باب و در آن كتاب است بيان هر چیزی و خدای سبحان ياد فرموده است كه اين كتاب تصديق كننده است بعضی از آن مر بعضی ديگر را يعنی تمامت آيات مباركات با يكدیگر موافق هستند و بدرستي كه هيچ وجه اختلافی در آن نيست.

پس خدای سبحان فرموده است اگر اين قرآن بزرگوار جز از پروردگار بودی هر آينه اختلاف بسيار در آن يافتند و بدرستي كه قرآن ظاهرش نيكو و بانواع بيان و بشگفت آورنده است و باطنش عميق و بی پايان است بدان حيثيت و ميزان كه بنهايت جواهر اسرارش جز آنانكه از جانب يزدان مؤيد هستند نمیتوان رسيد فانی نميشود و باخر نميرسد كلمات عجيبه آن و بنهايت نمی انجامد اشياء غريبه آن و شبهات ظلمت آيات جز با نوار ساطعه آيات لامعه قرآنی زوال نميجويد ابن ابی الحديد در شرح اين خطبه مبارکه و اقوال و عقايد و آراء اصناف مختلفه پاره بيانات دارد كه در اين مقام نگارش آنرا اقتضائی نبود و در طی كلمات اين خطبه بليغه مخلوقيت و

و نیز امیر المؤمنین در ذیل خطبه مبارکه راجع بتحکیم میفرماید «انا لم نحکم الرجال و انما حکمنا القرآن و هذا القرآن انما هو خط مسطور بین الدفتین لا- ینطق بلسان ولا بد له من ترجمان و انما نطق عنه الرجال ولما دعانا القوم الی أن تحکم بینا القرآن لم نکن الفریق المتولی عن کتاب الله تعالی و قد قال الله سبحانه فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول، فرده الی الله ان نحکم بکتابه و رده الی الرسول أن نأخذ بسنته فاذا حکم بالصدق فی کتاب الله فنحن أحق الناس به و ان حکم بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله فنحن اولاهم به .

بدرستی که ما حکم نگردانیدیم مردمان را بلکه حاکم گردانیدیم قرآن را یعنی با حکمین قرار داده بودیم که حکم کنند بقرآن پس هر کس را قرآن گواهی دهد بشهادت مجملی بر امامت او پس برایشان واجب بود که او را با امامت منصوب دارند و ایشان چنان نکردند لاجرم حکم ایشان جاری و نافذ نمیباشد و این قرآن جز این نیست که خطی است نوشته شده میان دو طرف جلد گویای بزبان نیست و ناچار است که مترجمی ترجمه آن را نماید و مبینی که منطوقش را بیان کند و تفسیر نماید و نطق آن با رجال است .

و چون مردم معویه خواندند به آنکه در میان خود قرآن را حکم سازیم ما گروهی نبودیم که از کتاب خدای تعالی روی بر کاشته باشیم و حال اینکه یزدان تعالی میفرماید اگر نزاع کنید در چیزی از امور دنیوی و اخروی خودتان پس بازگردانید آنرا بخداوند و پیمبر او پس رد کردن متنازع به را بخدای تعالی آن است که حکم کنیم بکتاب خدا و رد آن به پیغمبرش آن است که سنت و طریقتش را فراگیریم .

پس چون حکم کرده شود در کتاب خدا بصدق و راستی یعنی اگر بنابراین شود که بکتاب خدای حکم نمایند پس ما سزاوارتر از دیگر مردمانیم بآن و اگر بسنت و طریقت رسول خدای حکم نمایند پس ما شایسته ترین مردمانیم بعمل کردن بآن. در قدیم الایام جلد را از تخته چوب میساخته اند و مسطورات را در میان آن مضبوط میکرده اند



چنانکه بعد از آن از پوست و مقوا و گاهی از عاج و پاره فلزات ساختند.

و ازین کلام مبارك مخلوقیت و حدوث قرآن ظاهر است و نیز مکشوف میگردد که ترجمه و تفسیر قرآن و اسرار و بواطن آن را جز خدای تعالی و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام هیچ کس نداند و حقیقت و معنی حقیقی آن خود ایشان هستند چنانکه فرماید قرآن ناطق مائیم و اگر جز این باشد قرآن چنانکه فرمود نوشته ایست بین الدفتین و ناطق نیست و تا ترجمانی نباشد مقصود را نرساند .

اکنون بیاره اخبار یکه بعلوم و احاطه ائمه هدی سلام الله علیهم بقرآن و کتب آسمانی دلالت دارد اشارت مینمائیم تا کشف مقصود حاصل و بنهجی سالم اندر آید علامه مجلسی طیب الله روحه القدسی در مرآت العقول در شرح اصول کافی و در اصول کافی نزدیک باین معنی است که میفرماید در میان دودفه دو جلد مصحف غیر از ما کدام کس تواند بود چه میفرماید آیات بیناتی که در قرآن مذکور است مائیم.

و هم در آن کتاب سند بامیر المؤمنین علی علیه السلام میرسد که میفرماید و انا اهل البيت شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بیت الرحمة و معدن العلم ، ما اهل بیت درخت نبوت و مخزن علوم رسالت و اسرار آن و محل آمد و شد فرشتگان و خاندان رحمت و معدن علم الهی هستیم و از خیشمه مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود « یا خیشمه نحن شجرة النبوة و بیت الرحمة و مفاتیح الحکمة و معدن العلم و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و موضع سر الله و نحن و دیعة الله فی عبادہ و نحن حرم الله الاکبر و نحن ذمة الله و نحن عهد الله و من و فی بعهدنا فقد و فی بعهد الله و من خفرها فقد خفر ذمة الله و عهده » .

ای خیشمه مائیم شجره نبوت و بیت رحمت و مفاتیح حکمت چه بوجود مبارك ایشان خزائن خداوند سبحان گشوده و حکمت یزدانی بخلق میرسد نظیر قول رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم است که میفرماید « انا مدينة الحکمة و علی بابها » و موضع رسالت و محل آمد و شد ملائکه و موضع سر خداوند، سر بکسر سین مهمله آنچیزی است که از غیر خواص پوشیده است و ائمه هدی صلوات الله علیهم موضع آن اسرار مکتومه خداوندی

هستند که عقول از قبولش عاجز است مثل غوامض علم توحید و قضا و قدر و اشباه آن و آنچه اشاعه آن نزد مردمان مصلحت نیست مثل دانستن عمرهای مردمان و احوال ایشان و حوادث کائنه، و مائیم و دیعه خداوند تعالی در میان آفریدگان که مأمور هستند بحفظ و رعایت ایشان و عدم تقصیر در حق ایشان و مائیم حرم اکبر خداوند که احترام ما و عدم انتهاك حرمت ما بر خلق واجب است مثل حرمت کعبه و ایشان از کعبه برتر و بزرگتر و محترم تر هستند چه حرمت کعبه بسبب ایشان است .

در خبر است که حرمت خدا سه چیز است قرآن و کعبه و امام و مائیم اهل ذمه خدای تعالی و آن عهد و امان و ضمان و حرمت است پس ائمه معصومین صاحبان ذمه خداوندی هستند چه خداوند دیان عهد ولایت ایشان را بر بندگان مأخوذ داشته و بوجود با جود ایشان بندگان از عذابش محفوظ و ایمن باشند و مائیم اهل عهد خدا و هر کس ذمه و عهد خدای را شکسته و سکبار و خوار گرداند و نقض عهد نماید ذمت خدای را خوار داشته است و بشکسته است و مائیم عهد خدا و هر کس در عهد ما باشد همانا بعهد خدا وفا کرده است و هر کس بشکند عهد ما را همانا عهد و ذمه خدای را شکسته است و ازین پیش حدیث امام رضا و بعضی ائمه علیهم السلام مسطور شد که ائمه هدی علیهم الصلوٰة والسلام وارث علم رسول خدا و جمیع انبیاء عظام و مرسلین کرام و اوصیای فخام که پیش از ایشان بوده اند هستند .

و هم در آن کتاب از جناب جابر مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم فرمود « ما ادعی احد من الناس انه الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب و ما جمعه و حفظه الاعلی بن ایطالب و الأئمة من بعده » هیچ کس ادعا نمیکند که جمع نموده است قرآن را بهمان وضع که نازل شده است مگر اینکه سخت دروغگوی است و هیچ کس جامع و حافظ قرآن نیست مگر علی بن ایطالب و ائمه معصومین که بعد از آنحضرت صلوات الله علیهم آمده اند و هم بهمین سند بحضرت ابی جعفر علیه السلام میرسد « ما یستطیع أحد أن یدعی ان عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء » بجز اوصیای گرام و اولیای فخام علیهم السلام هیچ کس را آن استطاعت و بضاعت و

استعداد نیست که بگوید جمیع قرآن بتمامت ظاهرش و باطنش نزد اوست .

و ازین کلام مبارک میرسد که حقیقت و معنویت و علوم باطنیه و اسرار مکتومه قرآن مجید نزد ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم است و دیگران را آن روح و آن نور و آن عقل و آن فهم و آن ذهن و آن قوه مدرکه و لیاقت و استعدادات و جودیه و بضاعت شخصییه و قابلیت فطری نیست که بتوانند حامل و جامع قرآن خدای باشند و مقصود با این کلام معجز اندام نه حروف و الفاظ ظاهریه قرآن است که خدای تعالی برای تذکره مردمان پوشش قرآن ساخته است بلکه آن معانی گرانبار و جواهر اسرار آبداری است که «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً».

و این راجع بمعنویت و ثقل قرآن کریم است چنانکه پاره محققین گفته اند اگر حرفی از قرآن را بر کوه قاف حمل نمایند طاقت نیاورد و از عظمت خداوند عظیم در خوف و خشیت اندر شود و اگر حمل بما فی الدفتین نمایند هر کودک ابجد خوان بهر با مداد و شامگاه که آهنگ دبیرستان و مراجعت بمنزل نماید حامل آن است مگر قرآن حاوی اسم اعظم الهی نیست که بر هفتاد و سه حرف است که عیسی بن مریم علیها السلام با آن مقام نبوت و رسالت و دارائی کتاب انجیل دارای دو حرف آن بود و بدان کار میکرد و رسول خدا و ائمه هدی بر هفتاد و دو حرف واقف هستند و این نیز اشارت بمقامات عالیه و استعدادات و ارواح و عقول و انوار سامیه ایشان نسبت بدیگر انبیای عظام علیهم السلام است که مستودع اسرار خاصیه الهیه اند .

و ازین است که هر چه و هر معجزه و مقام و منصبی که تمام پیغمبران داشتند ایشان بعلاوه دارا بودند لکن سایرین ازین بهره عظیم که مقدارش را جز خداوند قدیر هیچکس نداند بی بهره اند دیگران بی بهره اند از جرعه کاس الکرام، تا چه رسد بآنجا که میفرمایند اسم الهی ما هستیم و لطایف این مطالب گاهی طی این کتب مبارکه مذکور شده است چنانکه خبر صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه که نزد ائمه علیهم السلام است در کتب اخبار و ارداست و ازین پیش در ذیل احوال حضرت صادق سلام

و در ذیل خبر یکی در اصول کافی از ابو بصیر مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود مصحف فاطمه صلوات الله علیها نزد ما میباشد و نمیدانند مصحف فاطمه چیست عرض کردم چیست مصحف آنحضرت فرمود مثل قرآنکم هذا ثلث مرات والله ما فیه من قرآنکم حرف واحد سه برابر این قرآن شما است سوگند باخدای در این مصحف از قرآن شما يك حرف نیست عرض کردم سوگند باخدای این است علم یعنی معنی علم ابن است فرمود و انه لعلم وما هو بذاك، آری این علم است لکن نه بآن مقام است که باید. پس از آن سکوت فرمود و پس از ساعتی گفت علم ماکان و علم ما هو کائن تا قیام قیامت نزد ما میباشد .

عرض کردم فدایت شوم سوگند با خداوند این است علم فرمود «انه لعلم و لیس بذاك» این علم است لکن نه بآن منزل و مقام است عرض کردم فدایت شوم پس آن علم چیست فرمود « ما يحدث بالليل والنهار والأمر بعد الأمر و الشيء بعد الشيء الى يوم القيمة » آنچه در روز و شب یعنی آناء وساعات و دقائق روزگار حادث میشود و امر بعد از امر و شیء بعد از شیء روی میگشاید تا قیامت یعنی ما بر تمام این امور و علومی که بعد از مذکور شد عالم هستیم و علم کامل این است .

و ازین پیش حدیثی که حماد بن عثمان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نمود مذکور گردید که فرمود در سال یکصد و بیست و هشتم جماعت زناده ظاهر میشوند و این از آن است که من در مصحف فاطمه علیها السلام نظر کردم عرض کردم مصحف فاطمه صلوات ل الله علیها چیست فرمود چون رسول خدای وفات کرد آنگونه حزن و اندو از وفات آن حضرت بر آنحضرت وارد شد که جز خداوند عزوجل مقدرارش را نمیداند پس خدای فرشته را برای تسلیت آنحضرت بفرستاد و آن فرشته آن حضرت را تسلی میداد و حدیث میراند فاطمه از این حال به امیر المومنین شکایت برد امیرالمؤمنین فرمود هر وقت باین امر احساس فرمودی و صدای او را بشنیدی با من بازگوی فاطمه علیها السلام در آن حال بآنحضرت آگهی داد و امیر المؤمنین علیه السلام هر چه را که میشنید مینگاشت چندانکه مصحفی از آن احادیث را ثبت فرمود .

راوی میگوید پس از آن حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود در این مصحف از حلال و حرام چیزی نیست لکن در این مصحف علم ما یکون است.

شارح میفرماید کلام امام علیه السلام «انه لعلم» یعنی علمی است معتد به عظیم و اینکه میفرماید «وما هو بذاك» یعنی اینکه تو پندار میکنی و تو هم مینمائی که این علم مذکور از تمامت علوم اعظم است یا علم کامل ممتاز است در جنب علوم ائمه علیهم السلام چنان نیست و اینکه میفرماید «مثل قرآنکم» یعنی آن قرآنی که در دست شما میباشد نه آن قرآنی که نزد امام است و ما فیه من قرآنکم، یعنی علم ماکان و ما یکون در آن است .

و اگر گوئی در قرآن نیز پاره اخبار است میگوئیم شاید در مصحف مذکور نیست یا در قرآنی که دست شما میباشد مذکور نیست آنچه در قرآنی است که نزد ائمه علیهم السلام است و اگر گوئی از پاره اخبار چنان آشکار میآید که مصحف فاطمه علیها السلام نیز بر بعضی احکام مشتمل است در جواب گوئیم شاید در مصحف احکامی مذکور باشد که در قرآن نیست و اگر گوئی از بسیاری از اخبار ظاهر میشود که قرآن بر جمیع احکام و اخبار از منته سابقه یا آینده اشتمال دارد میگوئیم شاید مراد این باشد که آنچه را که ما از قرآن بفهم میآوریم به آنچه را که ائمه معصومین صلوات الله علیهم از قرآن میفهمند و ازین است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود قرآنکم .

علاوه بر این احتمال دارد که مراد لفظ قرآن باشد و ازین گذشته ظاهر اکثر اخبار این است که مصحف فاطمه سلام الله تعالی علیها فقط بر اخبار اشتمال دارد و با این صورت احتمال دارد که مراد عدم اشتمال مصحف آنحضرت علیها السلام بر احکام قرآن، علم ماکان و ما هو کائن است یعنی از غیر جهت مصحف فاطمه صلوات الله تعالی علیها نیز.

راقم حروف گوید: این خبر که مصحف فاطمه علیها السلام سه چندان قرآن شما میباشد و سوگند با خدای در مصحف حرفی از قرآن شما نیست تا آخر خبر و فقرات علوم عالیه ائمه مطلبی سخت لطیف و غامض است اولاً حرفی از قرآن شما نیست دوم قرآن شما سه دیگر نگاشتن امیر المؤمنین علیه السلام مصحف را که علم ما یکون در آن است

با اینکه خداوند میفرماید «ما فرطنا في الكتاب من شيء - یا کل فی کتاب مبین - یا - لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین - یا - نقد البحر قبل أن تنفذ کلمات ربی یا امثال آن و هم چنین اخباریکه در قرآن است .

پس اگر مصحف فاطمه را حرفی از قرآن نباشد مخالف این آیات و اخبار است و اگر کوئیم شامل اخبار است نه احکام آنها اشکال دارد و اگر شامل اخباری است که در قرآن است حاجتی بآن مصحف و ورود ملک و عرض اخبار نبود چه اخبار بسیار است که قرآن حاوی جمیع احکام و اخبار است مگر اینکه گوئیم مصحف فاطمه علیها السلام حاوی اخبار قرآنی نیست که در دست مردم است لکن آن اخبار در قرآنی که نزد ائمه هست و اما احکام چون راجع بمسائل امور دینیه و فرایض است و باید مجری و معمول ساخت بجمله را قرآن مجید شامل است و در مصحف آنحضرت موردی ندارد .

و ازین غامض تر و معجب تر آن است که در پایان حدیث مذکور و شرح کثرت و عظمت علوم ائمه بیانی رفته است که علوم ائمه بر علوم قرآنی تفوق دارد و صدور واسعه ایشان در انواع علوم از علوم قرآنیه بیشتر حاوی و حامل است چه وقتی که علی الترتیب المذكور از هر علمی سخن میشود عظیم نمیشمارد تا بدانجا که میفرماید «ما یحدث باللیل والنهار» تا آخر حدیث اثبات ما نقول را مینماید بلکه علم بر بدا را میرساند مگر اینکه چون قرآن را ثقل اکبر فرموده اند مراد همان قرآنی است که نزد ائمه علیهم السلام است که در زمان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ظاهر خواهد شد و بآن رفتار مینمایند و الله تعالی اعلم.

و ازین اخبار روشن و ثابت میشود که قرآن حادث و مخلوق است و نیز شارح میفرماید در کلمه تظهر الزنادقه چنان در دل خطور میشود که مراد از ایشان ابن ابی العوجاء و ابن مقفع و امثال ایشان هستند که حضرت صادق علیه السلام با آنها مناظره فرمود و این تاریخ بیست سال قبل از وفات آنحضرت میباشد چه وفات آنحضرت در سال یکصد و چهل هشتم هجری است چنانکه یادکردیم و این وقت هنگام ظهور ایشان و کثرت ایشان است.

و بعضی گفته اند مراد بایشان خلفای بنی عباس هستند چه ایشان ترویج کتب زنداقه و فلاسفه را نمودند و در همین سنه مذکوره ابراهیم سفاح مکتوبی باهل خراسان کرد و ابو مسلم مروزی را بنهجی که در جای خود مذکور نمودیم برایشان امارت داد و این کار ماده شوکت بنی العباس گردید و لفظ ملك در خبر مذکور جبرئیل علیه السلام یا فرشته دیگر است که با هم آمده یا هر یکی از دو ملک در زمانی آمده باشند و مراد بشکایت که فشکت ذالك مطلق اخبار است.

و هم از ابو عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود جفر ایض نزد من است راوی عرض کرد در جفر ایض چه چیز است فرمود زبور داود و توریة موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و حرام و حلال و مصحف فاطمه ما أزعم ان فیه قراءاً و فیه ما یحتاج الناس الیه ولا یحتاج الی احد حتی فیه الجلدة و نصف الجلدة وارش الخدش تا آخر خبر.

و با این صورت که جفر ایض شامل این کتب و مصحف فاطمه علیها السلام و حلال و حرام و تمام احکام و قوانین است که محل حاجت بنی آدم است و او خود محتاج باحدی نیست یعنی هیچ چیز نیست که در آن نیست و این جفر با این جامعیت و اتمیت و احکامی که در قرآن است در خدمت امام علیه السلام است و امام علیه السلام که حافظ قرآن و تمام کتب و علوم است مخلوق خداوند و نسبت بوجود واجب قدیم متعال حادث است حالت قرآن و سایر کتب و صحف منزله چه خواهد بود با اینکه خدای میفرماید: « فاتوا بکتاب من قبل هذا » یعنی کتابی بیاورید پیش از قرآن چه ناطق بتوحید قرآن است که در آن کتاب حکم بر استحقاق غیر از خداوند بعبادت نموده باشد.

و نیز خداوند میفرماید «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا» و آنچه را با کسی بارث گذارند و موروث گردد مخلوق است و هم در اخبار وارد است که سبع المثانی و ذکر و اهل ذکر و آیات الله و کتاب خدا و کتاب مبین و امثال آن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و اهل قرآن ایشان هستند.

در کتاب شرح الزیارة در ذیل شرح «السلام علی محال معرفة الله و مساکن برکة

الله وحفظه سر الله وحمله كتاب الله» مینویسد در پاره نسخ محل معرفة بصیغه مفرد وارد است و معنی این است که خدای تعالی را هیچ کس مانند این انوار مقدسه نشناخته و هم چنین حق تعالی را جز از بابت ایشان و معرفی ایشان نشناخته اند چه این ارواح سامیه اکمل مظاهر اسماء مبارکه الهی و صفات حسنی خدائی هستند و اگر بصیغه مفرد قرائت نمایند برای دلالت بر آن میباشد که این وجودات مقدسه مانند يك نفس هستند در معرفت چه مختلف باختلاف سایر صفات نمیشوند .

و سلام بر مساکن برکة الله مساکن جمع مسکن است که بمعنی استقرار است و سکون و مراد از آن عدم انتقال و تحول است و این مساکن همان برکة الله است چه برکة است در آنچه برای آن است یعنی بواسطه وجود ایشان خداوند تعالی برکت بر خلائق بارزاق صوریه و معنویه نازل فرماید چنانکه اخبار متواتره بر آن دلالت مینماید.

و مراد بارزاق صوریه ارزاق طعام و شراب و لباس و مال است با نواع مختلفه که امر معیشت و امر نظام بر آن توقف دارد از حیوان و نبات و معدن و مراد بارزاق معنویه علوم و عقول و افهام و الهامات و ادراکات و ساعات و لحظات و انفاس و خطرات و بدوات و هدایات و توفیقات و اعمال صالحه و عقول صنایع و مصانعات در اقوال و احوال و امدادات در اعمار و تاخیر آجال و تدبیر نفوس و منازل و بلدان بلکه تعقلات و تخیلات و توهّمات و تصورات و حرکات و کل شیء عنه و ما ینتفع به است چه آن رزقی است که بد و از آسمان و خزائن آسمانی بر حسب قدر و اندازه فرود میآید.

و سلام باد بر معادن حکمت خدا چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید «انا مدینة الحکمة و علی بابها» و علوم ائمه هدی علوم رسول خدا میباشد و حکمت عبارت از علوم حقیقه الهیه است و هیچ شکی و ریبی نیست که علوم ایشان از خدای تعالی بلکه عین علم خداوند تعالی است و حکمت بمعنی علم است چنانکه در حدیث دیگر وارد است انا مدینة العلم و علی بابها و مراد مهر دو یکی است .

پس آیا مراد ازین علم اعم است با علم عملی یا علم لدنی یا ذوقی میباشد و آن علمی که حکمت است افضل علوم است بافضل معلومات و حکمت عملیه آن حکمی است



که برای آن تعلق بعمل باشد مثل طب و حکمت علمیه آن حکمی است که برای آن تعلق بعلم باشد مانند علم بموجودات هشت گانه مثل واجب الوجود و عقل و نفس و هیولا و صورت و جسم و عرض و ماده .

و صاحب قاموس میگوید حکمت بمعنی عدل و علم و جسم و نبوت و قرآن و انجیل است و چون صاحب قاموس شیعی مذهب نیست ولایت را در ضمن معانی حکمت یاد نمیکند چه استعمال حکمت در ولایت از سایر معانی مذکوره شایسته تر است و استعمالش زیادتیر بلکه در هر موضعی از قرآن حکمت یا حکم مذکور است مراد بآن ولایت است یا آنچه مستلزم آن است و این مذکورات از حیثیت جهت لفظی بدان اشارت میرود فی الجمله.

و اما از جهت معنی مراد این است که حضرات معصومین علیهم السلام معادن حکمت الهی هستند و مراد حکمت الله حادثه مرتبطه بحوادث است چه حکمت ذاتیه از لیه همان ذات باری تعالی است و اول چیزیکه از فعل ذات خداوند کبریا صادر شد حکمت حقیقیه و هی آیه الحکمة الحقة و آنذات قدسیه حضرات معصومین علیهم السلام است پس ذات والا صفات ایشان حکمت خدا و ولایت خداوند کبریا است بر جمیع خلق او «حتی انه سبحانه لتلك الحکمة اعطى كل شيء ماله فيما هو عليه لذاته و هي من الحکمة التي هي ذاته تعالی .»

و در آنچه مسطور شد سه مرتبه معلوم گشت مرتبه اولی برای ذکر حکمت حقیقیه است و آن عبارت از حق است ای للحق سبحانه مرتبه دوم برای ذکر حکمت حقیقیه است که عبارت از ذوات قدسیه ایشان علیهم السلام است و هی آیه حکمة الله التي هي ذاته و مجلاها و مرتبه ثالثه و لا یتهم بالله بر سایر خلق خدای تعالی و بآن صادر شده است اکوان ایشان از اختراع و اعیان ایشان از ابداع و هیاکل مبارکه ایشان از قدر و اتمام میگیرند از قضا و حکمت خدا در مرتبه ثالثه ایشان هستند معادن آنها و مصادر و موارد آن و ایشان با آنان هستند هر کجا که باشد و در مرتبه ثانیه ایشانند حکمت خدا و ایشان هستند معادن آن و مافی الثالثه من الثانیه كما تقدم في محال معرفة الله من الوجوه السبعة یعنی وجوه هفتگانه که شارح در بیان معنی محال معرفة الله یاد کرده است و اگر کلام را اقتضا باشد اشارت خواهد شد .

بالجمله شارخ میفرماید مراد از حکمت آن علم احاطی ذوقی است که مقرون باشد بآنچه مرتبط آن میشود از عمل و هذا فی کلشیء بحسبه بعد ما تعرف ان العلم عین المعلوم و اینکه آن چیزیکه آن صورت معلوم است اراده میشود بآن نفس علم بصورت پس علم تو بزید و عمر و همان صورت ایشان است در خیال تو یعنی آن صورتیکه در خیال تو است همان علم تو است آن صورت وزید عین علم تو بنفس اوست نه صورت او پس در هر رتبتی از ادراک علم نفس معلوم است پس اعمال تو نفس علم تو بآن است و انفاس تو عین علم تو است بآن و حرکت تو عین علم تو است بآن و سکون تو عین علم تو است بآن علم عمل است و عمل علم است .

و بعد از آنکه شناختی و دانستی که علم از تو مثل دست تو است از تو و بر تو این حال مکشوف افتاد پس بودن ائمه یزدانی صلوات الله علیهم معادن حکمة الله باین معنی است که ایشان معنی اول و عین دوم و قوام ثالث میباشند و اینکه گفتهاند علوم ائمه هدی سلام الله علیهم من الله است مراد این است که علوم ایشان را خدای سبحان در ایشان احداث فرموده است و این وجودات عالی سمات را اوعیه علم و خزائن حکمت گردانیده است نه این است که علوم و حکمت ایشان از قدیم انفصال یافته است چه اگر بر این معنی و عقیدت سخن شود موجب کفر است.

و اینکه گفته اند بلکه عین علم خداوند است مراد ازین عبارت این است که ان علومهم جعلها علمه بهم و بمن دونهم وان كان له علم بمن دونهم غیر هذا العلم وهو عین من هو دونهم وان كان لنا ان نؤول علومهم علی معنی یشتمل کل من سواهم لانا اردنا ان العلم عین المعلوم وان ذلك الغير مادته من شعاعهم و ذلك الشعاع هو علم و صورة من شعاع رحمتهم في المؤمنین وهو ايضاً علم و من عكس شعاع رحمتهم وهو شعاع غضبهم في الاعداء ايضاً علم فعلى هذا المعنى ليس الله علم مخلوق بمن هو دونهم الأعلومهم او عن علومهم

وكل هذا مبني على العينيه كما هو الحق في المسئلة .

بدرستیکه خداوند تعالی قرار داده است علوم ایشان را علم ذات کبریای خود بایشان و بآنانکه سوای ایشان و فرودتر از ایشان است و اگر چند خدای را علمی است

بدیگران که غیر ازین علم است و آن عین کسی است که غیر از ایشان میباشد و اگرچه ما را میشاید که علوم ائمه هدی سلام الله علیهم را شامل شماریم که مشتمل بر هرکس که جز ایشان باشد چه ما را اراده چنین خواهد بود که علم عین معلوم است و اینکه ماده این غیر از شعاع انوار مضمیئه کامله ساطعه ائمه هدی صلوات الله علیهم است و این شعاع همان علم است و صورت آن از شعاع و فروز رحمت ایشان است در جماعت مؤمنان و از عکس شعاع رحمت ایشان است که عبارت از شعاع غضب ایشان است در گروه دشمنان و آن نیز خود علم است.

پس بنابر این معنی خدای را علمی که مخلوق شده باشد بمن هو دونهم جز علوم ایشان یا از علوم ایشان نیست و بنابر اول خدای را علمی است مخلوق بمن هو دونهم غیر از علوم ایشان یا از علوم ایشان و کل این مبنی است بر عینیت چنانکه حق در این مسئله همین است و اینکه گفتیم بنابر این معنی نیست برای خدای تعالی علمی مخلوق بمن هو دونهم غیر از علوم ایشان یا از علوم ایشان بعلت این است که ائمه خدا باب خدای بسوی خلق و باب خلق خدای بسوی خدای تعالی هستند و خدای متعال بواسطه آن فضلی که بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بر خلق خود دارد با بی برای افاضت خودش و علم خود و خلق خود و رزق خود و زنده کردن و میراندن موجودات خود غیر از محمد صلی الله علیه و آله وسلم مقرر نفرموده است.

و امام علیه السلام میفرماید سلام باد بر حفظه سر خدای شارح میفرماید اسرار خدا عبارت از علمی است که اظهار آن جز برای کاملین رجال مثل سلمان و کمیل رحمة الله علیهما جایز نیست چنانکه چون کمیل بن زیاد از امیرالمؤمنین علیه السلام از حقیقت سؤال کرد فرمود مالک والحقیقة ترا با حقیقت و معنی آن چکار است کمیل عرض کرد آیا صاحب سر تو نیستم تا آخر حدیث چنانکه ازین پیش این حدیث مبارک مشروحاً در طی این کتب مبارکه در ذیل احوال جناب کمیل رحمة الله علیه مذکور شد و حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر ابوذر آنچه را که در دل سلمان جای دارد بداند میگوید خداوند قاتل سلمان را بیمارزد و باین حدیث نیز گذارش نمودیم .

و حضرات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار فرمودند « ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان » و در خبر دیگر بدون لفظ الا و کلمه استثنا وارد است چنانکه مشروحاً در کتاب حضرت باقر علیه السلام و دیگر مقامات مذکور داشتیم و از خبر حضرت موسی با خضر علیهما السلام مکشوف می افتد که هر کسی را قابلیت فهم جمیع علوم نیست پس مراد از اینکه حضرات ائمه معصومین حافظین سرپروردگار هستند این است که ظاهر نمیفرمایند سر خدای را یا ظاهر نمیگردانند از آن سر مگر چیزی را که احتمالش را کسی که بتواند حمل کند بنماید چنانکه بسیاری از احادیث ایشان بر این معنی دلالت دارد و بالجمله بعضی احادیث ایشان است که غیر از خودشان هیچ مخلوق موجودی حمل آنرا نتواند کرد و شکی در این مطلب هم نیست.

و در بعضی کتب بخط آدم بن علی بن آدم مسطور است که عمیر کوفی گفت در معنی « حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل » همان است که شما روایت میکنید که خداوند تبارك و تعالی را توصیف نتوان کرد و رسول خدای را وصف نتوان نمود و مؤمن وصف کرده نشود « فمن احتمل حدیثهم فقد حد هم ومن حدهم فقد وصفهم ومن وصفهم بكمالهم فقد احاط بهم وهو اعلم منهم ».

پس هر کسی حدیث ایشان را حمل کند همانا ایشان را محدود نموده باشد و هر کس حدی برای ایشان مقرر دارد همانا ایشان را بوصف در آورده است و هر کس ایشان را بحد کمال ایشان توصیف نماید یعنی دارای آن ادراك و مقام و استعداد و لیاقت و برخورداری و استطاعت باشد که بتواند ائمه هدی سلام الله تعالی را که مثل اعلی هستند باندازه کمال و کمالیتی که خدای بایشان عطا فرموده است توصیف و تعریف نماید چنین کسی که دارای این اندازه علم و بینش و معرفت باشد لابد برایشان محیط خواهد بود و اگر درجه داشته باشد که برایشان احاطه نماید از ایشان اعلم خواهد بود و این مسلم و مدلل است که خداوند تعالی ایشان را دارای آن علوم و مقامات عالیه علم و

حکمت خدائی نموده است که جز ذات خداوند علام احدی برایشان محیط و از ایشان اعلم نیست بلکه هر قدر در مراتب علمیه ذی قدر و ممتاز و بی همتا باشد نسبت بایشان و علوم کثیره الهیه صمدیه ایشان حکم قطره بدریا و ذره به بیضا دارد .

و از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که ولایت سر خداوند است و هی ذاتهم و صفاتهم و امرهم و نهیهم و افعالهم الی آخر البیانات و امام علیه السلام میفرماید :

و سلام باد بر حمله کتاب خدای شارح میفرماید قرآن بهمان طوری که نازل شده است و علوم قرآن کماهی نزد ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم است و در قرآن است علوم اولین و آخرین چنانکه اکثر اخبار متواتره بر این معنی وارد است و مراد بحمل قرآن حفظ لفظ آن است بر جمیع آنچه محتمل است در آن از وجوب و راجح و حرام و مرجوح و جایز .

و حفظ معنی آن این است که جمیع آنچه محتمل است از ظاهر و ظاهر و ظاهر و ظاهر و همچنین باطن و باطن و باطن و باطن و باطن و همچنین تاویل و تاویل و تاویل و تاویل و تاویل بآنچه راجع میشود بسوی کل و بسوی سوره و بسوی آیه و بسوی کلمه و بسوی حرف و آنچه راجع میشود بسوی حرف راجع میگردد بفکری و عددی و لفظی و رقمی و بسوی احوال و اوضاع و اطوال و وصل و فصل و ادغام و اظهار و اخفاء و حرفی مکان حرف و کلمه از حروف کلمتین مثل حصب جهنم چه حصب از دو کلمه است حاء از حطب است و حصی و حجاره و صاد از حصی است و باء از حطب است و امثال آن از آنچه بر اسرار و جودات منطوی است چنانکه ازین پیش در ذیل کتاب حضرت باقر علیه السلام و بیانات آنحضرت در معنی حروف الصمد مسطور شد .

و از آنجمله این بود که الف و لام مدغم هستند و بر زبان ظاهر و در سمع واقع نمیشوند و در کتابت ظاهر میگردند و این حال دلالت بر این دارد که الهیت خداوند بلطف خدائی پوشیده است و بحواس درک نمیشود و در زبان و اصفی و گوش سامعی واقع نمیگردد چه تفسیر الله آنکسی است که تمام مخلوق از درك مائیت و کیفیت و چگونگی او به نیروی حس یا وهم خود متحیر و بیچاره گردند لانه مبدع الاوهام و خالق الحواس

و اینکه آنچه برای تو در حین کتابت ظاهر میشود دلیل بر این است که خداوند سبحان ربوبیت و عظمت قدرت خود را در ابداع خلق و ترکیب فرمودن ارواح لطیفه خلق را در اجساد کثیفه ایشان آشکار فرموده است و چون بنده بنفس خویش بنگرد روح خود را نمیبیند چنانکه لام صمد متبیین و آشکار نمیشود و داخل یکی از حواس خمسه نمیگردد و چون بکتابت بنگرند آنچه پوشیده و لطیف بود نمودار میشود .

یعنی لام مدغم صمد اگرچه در تلفظ و تکلم ظاهر و داخل هیچ حاسه از حواس خمسه نمیشود اما چون الصمد را بنویسند این لام ظاهر میآید و دیده میشود پس هر وقت بنده از بندگان یزدان درمائیة و کیفیت باری تعالی تفکر کند جز سرگشتگی و تحیر بهره نیابد و فکرت او بهیچ چیز احاطه نکند که بتواند تصور آنرا نماید زیرا که خداوند عز و جل خالق صورت است و چون کسی نظر بخلق خدای کند او را ثابت میشود که خداوند عز و جل خالق مخلوق و ترکیب فرماینده ارواح ایشان است در اجساد ایشان إلى آخر الکلام.

و مراد به کتابیکه ایشان حامل آن هستند همان کتاب تدوینی میباشد که هو طبق الكتاب التکوین و این کتاب جمع میشود با عقل اول که مسمی است بروح القدس و روح من امر الله چنانکه خداوند تعالی باین کتاب خود اشارت میفرماید « و کذالك او حینا الیک روحاً من امرنا ما کنت تدری ما الكتاب ولا الايمان و لکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا » تا آخر آیه و ازین پیش در فصول سابقه باین آیه شریفه اشارت رفت و هم سابقاً سبقت نگارش یافت که این روح با احدی از گذشتگان حمد الله و ائمه هدی سلام الله علیهم نبوده است .

و نیز اهل تحقیق بیان کرده اند که این روح مبارك باهر پیغمبری و ولی و وصی بوجهی از وجوهش بوده است و جزذات والاصفات محمد و آل محمد صلی الله علی محمد و آل محمد جامع کل آن نیست و تمام وجوه را جامع نبوده است مگر ایشان و این روح عبارت از قرآن است چه این روح بعد ازین مرتبه جامعه افتراق حاصل کرد پس یک جهت آن ملک و یک جهت دیگرش قرآن و هر یک از این دو مبنی است بر صاحبش .

و چون در این چند فصل و مطالب مذکوره و اینکه قائل شدن با تفصیل از قدیم کفر است نگران شوند و این مراتب عالی که در حق ائمه هدی صلوات الله علیهم و علوم و افیه ایشان مسطور شد در نظر آورند و هم این مطلب اخیر را که روح يك جهش ملك و جهت دیگرش قرآن است با اینکه روح خود از مخلوقات است بتصور در آورند، مخلوقیت و حدوث قرآن ثابت گردد در خبر است که فرمودند « ان من علم ما اوتینا تفسیر القرآن و احکامه لو وجدنا اوعیه او مستراحاً لقلنا والله المستعان » پاره از علومی که بما عطا فرموده اند علم قرآن است و احکام قرآن اگر ظرفهائی یعنی صدوری که لایق ظرفیت کامل برای چنین مظهری نفیس دارد بیاییم یا محل راحتی هر آینه میگوئیم و خداوند مستعان است .

وازین خبر معلوم شد که با اینکه همه چیز در قرآن است در وجود مبارك ائمه خداوند تعالی چندان علم موجود است که یکی از آن تفسیر قرآن و احکام قرآن است و نیز معلوم میگردد که با این چند تفسیری که از ائمه صلوات الله علیهم وارد است هنوز چه تفاسیر است که ظاهر فرموده اند و محل را قابل ندانسته اند بلکه بقدر حاجت ایشان در امور معاشیه و معادیه و اندازه استعداد و لیاقت ایشان بیان فرموده اند و با این تفصیل و این احاطه ائمه علیهم السلام بر تفسیر قرآن که از جمله علوم موهوبه خداوندی ایشان است و محدودیت و محاطیت قرآن حدوث و مخلوقیت قرآن نمایان گردد .

از حضرت ابی عبدالله (ع9 مری است «ان الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن وقطب جميع الكتب عليها يستدير محكم القرآن وبها نوهت الكتب ويستبين الايمان وقدام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يقتدى بالقرآن وآل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حيث قال في آخر خطبة خطبها داني تارك فيكم الثقلين الثقيل الاكبر والثقل الاصغر فاما الاكبر فكتاب ربي واما الاصغر فعترتي اهل بيتي فاحفظوني فيهما فلن تضلوا ما تمسكتم بهما» .

ازین پیش در همین فصول بمعنی این دو خبر و اینکه چگونه اهل البيت علیهم السلام ثقل اصغر هستند و معنی آن چیست اشارت کردیم اتفاقاً در این معنی که راقم حروف استدراك نموده است شارح نیز استنباط کرده و میفرماید اشکالی در این حدیث وارد

میآید که ائمه علیهم السلام که عترت حضرت رسالت مرتبت باشند ثقل اصغر هستند و ما جواب این مسئله را در جواب مسائل ملا کاظم سمنانی مذکور داشتیم هر کس طالب باشد از آنجا طلب نماید .

میگوید: و بالجمله حضرات عترت طاهره حمله کل کتاب الله میباشد بل بکل معنی فی کل عالم لکل غایه ، در تمام معانی قرآن که در هر عالمی از عوالم بدرجه و پایانی که از آن برتر تصور نشود حامل و عالم کتاب خداوند هستند و از جمله تاویلات و معنی حمله کتاب الله این است که حضرات ائمه معصومین حمله کتاب الهی هستند بسبب علیت مادیه صوریه و فاعلیه و غائییه .

راقم گوید با این بیان که ایشان بحسب علل اربعه حامل قرآن هستند مخلوقیت و حدوث آن ثابت است و از جمله آن این است که قرآن عرش تدوینی است و حضرات ائمه علیهم السلام ماء میباشدند که هر چیزی بوجود آب زنده است و عرش خدای بر آب است ازین تعبیر که راجع بمحمولیت و حاملیت و حیات و بقاء است حالت مخلوقیت و حدوث مشهود است .

و از آن جمله این است که قرآن عبارت از دین اسلام است نزد خدا و اولیای خدا یا از آن حیث که قرآن دین است برآسه یا بسبب اینکه علت هر دینی است که مرخدای را است و تفصیل و منشاء آن است و حضرات ائمه علیهم السلام حمله آن میباشدند .

والبته دین خدا که عبارت از شرع و احکام شرع و قوانین و نوامیس و عبادات ایزدی و موجب انتظام امور معاشیه و معادیه و حاوی مواعظ و نصایح و اخبار و قصص است که از جانب حق بدستیاری روح الامین بحضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نازل و آیات شریفه بر حسب اقتضای مقام متدرجاً میرسد جز اینکه مخلوق و حادث باشد چه خواهد بود .

و از جمله تاویلات این است که قرآن فعل ثانی است و حضرات عترت طاهره محل فعل اول و ثانی هستند پس باین ترتیب حمله کتاب الله میباشدند و چون در این تعبیر



نیز بنگریم و مفعولیت و ترتیب ثانویت و تنزل قرآن را نسبت بفعل ملاحظه نمائیم که محمول است و محمولیت و مخلوقیت قرآن بطریق اولی مکشوف شود و از آنجمله که بان اشارت کردیم این است که قرآن روح من امر الله است و ائمه اطهار علیهم السلام حمله آن هستند و چون روح مخلوق است مخلوقیت قرآن و حدوش معلوم آید .

و از آنجمله این است که قرآن لوح محفوظ است در اکوان و در الفاظ و آن راجع باول میشود و ائمه طاهرین حاملین آن میباشند و حفظ آن باین است که ایشان حمله آن میباشند والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ، چنانکه ازین پیش باین آیه شریفه و بیانات آن اشارت شد .

و در این مقام برای تأیید مطلب مقصود باین خبر اشارت میرود در شرح الزیارة در آنجا که در باب مراد از وصایت چیست و بقول خدای تعالی والله یعصم لك من الناس، و معنی آن نظر دارد میفرماید بدانکه یزدان تعالی این ارواح مکرمه و انوار مقدسه حضرات معصومین و وجودات افاضت آیات آل طه و یسین صلوات الله علیهم را برای نفس خود بیافرید و سایر مخلوق را عموماً برای ایشان و بجهت وجود مبارك ایشان خلق فرمود چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید « نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا، یعنی مخلوق برای ما و بعلت وجود ما خلق شده اند .

رافم حروف گوید در این کلمه که میفرماید و الخلق بعد در لفظ بعد معنی بدیعی دارد چه میرساند که خلقت مخلوق با خلقت ما مقارن نبوده است بلکه مدتها چندانکه خدای میخواست و حکمت تقاضا میکرد بعد از ما خلق شدند و باز مینماید که خدای تعالی را در خلقت مخلوق بخلقت این افراد طیبیه و انوار مقدسه که فرد کامل خلقت و ایجاد و مظاهر جمال و جلال یزدان بیهمال میباشند آنچه در ایجاد موجودات و خلقت مخلوق اراده بود حاصل شد و علت غائی خلقت که معرفت است بوجود ایشان موجود گشت چه حقیقت معرفت الهی جز در این وجودات مقدسه مخمر نگردیده است و سایر معارف که در دیمگر مخلوقات ممکن است فرع و طفیل این معرفت نامه است و ازین است که میفرماید سایر

مخلوق طفیل خلقت ما یا از فاضل طینت ما و یا برای ما و بواسطه ما خلق شده اند و ازین عبارت توهین سایر مخلوقات نخواستہ اند زیراکہ طفیل با فاضل طینت در حکم بیگانه نیستند بلکه بیان حقیقت امر را کرده اند چنانکہ در بعضی اخبار والخلق بعد صنا یعنا بدون لام وارد است .

در هر حال از خود ایشان و اشعه انوار ایشان است و جزو را از کل جدائی کی بود و این است کہ یزدان تعالی میفرماید «لولاک لما خلقت الافلاک» یعنی اگر وجود تو کہ شامل معارف حقیقه معنویہ الہیہ است باعث نبودى افلاک را نیافرید می چه این لیاقت و استعداد و حصول علت غائی در افلاک و سایر مخلوقات حاصل نتواند شد و این قابلیت کہ خداوند داند چیست در آنها نیست و ازین پیش در طی این کتب مبارکہ در این حدیث و غلت و لطایف و حقایق آن بیانات مبسوطه مذکور شد .

بالجمله شارح میفرماید پس اول ما خلق الله محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن علی و بعد از علی حسن و بعد از حسن حسین و بعد از حسین حضرت قائم و بعد از حضرت قائم هشت تن ائمه دیگر و بعد از ایشان فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم بودند و محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل بیت خودش نبوت داشت و ایشان مدت هزار دهر خداوند را پیش از آفریده شدن آفریدگان عبادت همی کردند دهر بمعنی روزگار و مرور زمان و همیشه است و بواسطه این معنی ہمیشگی است کہ آنانکہ مذهب دهری دارند میگویند کسانی هستند کہ عالم را قدیم دانند و دهر داهر مثلاً بد آبد است و با این تفصیل خدای میداند مدت هزار دهر کہ ایشان پیش از خلقت مخلوق عبادت خدای را میکرده اند چه مقدار است همین قدر میتوان گفت کہ بیرون از هر مقدار است کہ ما را بتصور اندر آید .

بالجمله میگوید چون خداوند پیغمبران را بیافرید محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بشیر و نذیر برانگیخت پس از آن سایر مخلوق را خلق فرمود و سایر پیغمبران را مبشرین و منذرین مبعوث فرمود و از آن پس کہ بجانب دنیا بیرون شدند و این منازل دنیا آخر منزل تنزلات و اول منزل رجوع بسوی خداوند تعالی و ترقیات است آن پیغمبرانی کہ در بدو امر متأخر بودند در عود متقدم واقع شدند و بحال نبوت ظاهر گردیدند و بنیان دین را استوار

و بدست یاری ایصاء بسوی اوصیاء منتخبین محفوظ نمودند تا گاهی که این حال بحضرت ختمی مرتبت منتهی شد و وصایا بآنحضرت و اهل بیتش پیوستگی گرفت چنانکه بیان این مطلب در ذیل اخبار و احادیث مرتباً متن مذکور است .

و در این بیانات مذکوره دقایق لطیفه است که پاردا راقم حروف باندازه ادراک خودیاد میکند اولاً در مدتی که رسول خدای بر اهل بیت خود نبوت داشت باید بدانیم بچه معنی است شاید گذشته از معنی سبقت وجود مبارك آنحضرت و اهل بیت عصمت بر تمام مخلوق مطابق اخبار و احادیث کثیره دلالت بر آن دارد که چون در بدایت امر و شدت اتصال بمبدء و انفصال از ماسوی بدرجه تلؤلؤ انوار ساطعه آنحضرت و افاضات خاصه منیعہ نورانیهاش هیچ موجودی و مخلوقی سوای عترت طاهرین آن استعداد و قابلیت را نداشته اند که بتوانند ادراک آن پرتو نور خاصه نبوت جامعہ کامله فروغنده صعبه آنحضرت را بنمایند تا گاهی که جنبه یلی الریبه مخصوصه منحصره آنحضرت در آن حال که مشیت خدا بر خلق سایر مخلوق علاقه یافته بود و آن حضرت محض آن مقام رحمة للعالمین و افاضه بمخلوق آفریننده جمله کاینات اولین و آخرین توجهی بماسوی فرموده و همان توجه موجب آن گردید که خدای تعالی مخلوق را بیافرید .

لکن چون ائمه معصومین از نور مبارك خود آنحضرت بودند و در حکم يك روح و نفس بودند نبوت آنحضرت بر خود آنها بود و شأن تبشیر و انذار را نوبت بروز و ظهور نبود چه این دو حال برای دوره تکلیف و تبلیغ است و در دوره اولی حاجت بآن نمیرفت .

و چون آن مدت هزار دهر عبادت بپایان رفت تا معنی عبادت هم چه باشد و نوبت افاضت آنحضرت بدیگران پیوست و هنوز همه کسی را استعداد افاضت نبود خداوند تعالی پیغمبران عظام را بیافرید و پیغمبر را برای انذار و ابشار مبعوث گردانید پس هدایت ابلاغ آنحضرت بجماعت انبیاء علیهم السلام بود و سوای ایشان سایر مخلوق آفریده نشده بودند و آنحضرت نسبت بایشان بشیر و نذیر و هادی و معلم و اعلم و اعرف و افضل و سید و مولی و ایشان نسبت بآن وجود مبارك و مقتدای نخست در حکم متعلم و مقتدی و امت و

محکوم و مأمور و در امر و نهی و تبلیغ آنحضرت مطیع و متبع بودند و از افاضات آنحضرت که از نوبت اولی تنزل و محض فضل و رحمت شامل حال طبقه بشیر گردیده بود مستفیض و از انوار ساطعه معارف و عوارف و توحیدش مستنیر میشدند و اینمدت چه مقدار و طول این دبستان تا چه اندازه بود خدای داند .

و از اینجا معلوم میشود که تمام انبیای عظام بر دین آنحضرت و روش و سنت آنحضرت و تعلیم او بوده اند منتهای امر این بود که چون در ابتدای امر و ظهور حضرت ابی البشر علیه السلام مردمان را آن گونه استعداد نبود که لیاقت شرف حضور و افاضات حضرت خاتم الانبیاء را حاصل نمایند و حالت تکمیل روی نداده بود باین جهت در هر دوره پیغمبری مبعوث میشد یعنی از همان پیغمبران که قبل از خلقت آفریدگان حلیه خلقت پوشیده بودند و بشرف تعلیم و استفاضه از آنحضرت چه مدت‌های بسیار فایز گردیده بودند در میان آن مخلوق ظاهر و برایشان مبعوث و باندازه استعدادات ایشان از کتاب آسمانی خود که از مسائل قرآنی بود عنوان احکام و اخلاق مینمودند تا بر حسب تدریج پیغمبری بعد از پیغمبر بیامد و مردمان را بردرس و تکلیف بیفزود تاگاهی که استعداد ایشان لایق ظهور خاتم الانبیاء و احکام اسلامی گردید.

و این معنی بر اهل فطانت مکتوم نباد که اسم مدت و تقریر زمان در این عالم دنیا و تحت فلک قمر است و چون ازین مقام بگذرد روز و شب و زمان در کار نیست و اگرده هزار دهر یا صد هزار هزاران دهر یا هر چه برتر از آن نیست یادکنند نسبتی شامل که معنویت باشد نتوان داد .

همین قدر باید دانست که خداوند تعالی که ازل الازل و ابدالا بدین است و او را بدایتی و نهایتی نبوده و نیست و یکی از اوصاف بزرگش خلاقیت است همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و اول دفعه که مشیتش بر خلقت مخلوقی علاقه گرفت نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم را از انوار ساطعه الوهیتش بیافرید و چنانکه نظر رحمتش تعلق داشت ظاهر و با هر گردانید و از آن نورمنور ائمه طاهرین علیهم السلام ظاهر و بر حسب نبوتی که در آنحضرت بود بهره‌امری پروردگار بر حسب تقاضای وقت صدور یافته بود بر ایشان ابلاغ

گردید و این انوار مبارکه چندانکه خداوند میخواست و حکمت و مصلحتش تقاضا داشت در عوالم غیب و شهود و قدس و لاهوت بعبادت حضرت لا یموت مشغول و آن صفحات را که خداوند میداند چیست با نوار لامعه عبادیه و اسرار جامعه عبودیه منور میفرمودند تا زمانیکه نوبت توجه بماسوی شد و بر حسب اراده علیه سبحانی پیغمبران عظام خلق شدند و حضرت ختمی مآب را نظر توجه بتکمیل و ترقی ایشان افتادند .

و چون سایر خلق مخلوق شدند به ترتیبی که یاد کردیم هر پیغمبری با کتابی بر جماعتی مبعوث و بر ترتیب تکلیف مکلفین تبلیغ رسالت نمودند تا زمانیکه تقاضای بعثت آنحضرت و ظهور دین اسلام که اکمل ادیان و اتم شرایع است در رسید و در این بیانات معلوم نشد که در آن ادوار کثیره که رسول خدای براهل بیت خود مبعوث بود آیا قرآن داشت یا نداشت یا اینکه قرآن در وجود خود آنحضرت یا سینه پهناورش مندرج بود لکن حاجت باظهار نداشت و اگر در نوبت خلقت انبیاء علیهم السلام نیز باظهار احکام آسمانی لزومی میرفت آیا قرآن بود یا لوح محفوظ و عبارت از فعل اول است خدای داند .

پس معلوم شد قرآن قدیم نیست و مخلوق است و حادث و نور پیغمبر نبر که که نسبت بذات کبر یا حادث است و اول صادر و اول مخلوق البته بر قرآن تقدم رتبه و زمان دارد و این زمان نه از قبیل از منہ این عوالم کیانی است بلکه جوهر زمان است .

و اما تقدم خلقت حضرت قائم علیه السلام بر هشت تن ائمه هدی صلوات الله علیهم و فاطمه زهرا سلام الله علیها با آن اخبار یکه ایشان دوازده نور یا اشباح دوازده گانه و مشغول عبادت پیش از خلقت خلق بودیم محل اشکال است مگر اینکه چون پیغمبر و علی و حسین علیهم السلام خروج بسیف و اظهار تکلیف نمودند و حضرت قائم نیز خروج بسیف خواهد نمود و علت خلقت مخلوق معرفت خدای مربوط به تدین و قبول احکام ایزدی است و قبول احکام منوط بخروج بسیف است و سایر ائمه هدی بر حسب تقاضای زمان و حکم خداوند منان خروج بسیف نکردند و از طرف دیگر به ترویج دین پرداختند.

پس گویا حضرت قائم و رسول خدا و علی و حسین علیه السلام چون در این شغل و تکلیف

بريك نهج هستند از سايرين پيشتر خلق شده اند چه در رعايت و ترتيب ابلاغ و اظهار تكليف و عنوان امر و نهي از ساير ائمه سلام الله عليهم ممتاز گرديدند اگر چه اين حال بر حسب نمايش ظاهر بود و در باطن ترويج و تشييد و تربيت و تعليم و عنوان همه يكسان است .

و اين انوار مقدسه ساطعه از آن حال كه در ادهار كثير دو لفظ ادهار براي اين است كه غير از تعبير بزمان و مدت باشد و دوام و هميشگي را رساند مشغول عبادت پروردگار بودند و چون بامر ايزدحي لايموت از عرصه لاهوت بعالم ملكوت و جبروت متوجه عوالم ناسوت شدند در حقيقت در حكم مسافري بودند كه از عرصه اعلى به پهنه ادنى براي اجراى مقاصد و تكميل و ترقى نفوس توجه فرمايند و همينطور در حالت طى درجات بودند تاگاهى كه از آن عوالم خارج و بدنيا داخل شدند و ورود بدنيا ابتداى اتمام مسافرت و اداى تكليف و اتمام حجت در زمانى معين و اجلى محتوم است كه ديگر باره نوبت عروج بعالم بالا و ادراك حضرت كبريا خواهد بود چنانكه اين حال براي ساير مردمان نيز مقدر است .

لكن براي ديگر نفوس طى بسى دركات و ادراك بسى ترقيات و ملاقات بسى بوته امتحانات و دريافت درجات است تالياقت نوشتن آن درجات ارتقائيه الهيه يعنى ادراك انوار ساطعه محمديه صلى الله عليه وآله وسلم را بتوانند نمود و چون نوبت مسافرت ايشان باين دينار رسيد لازم بود كه براي معاشرت با اين خلق بصورتى و كيفيتى اندر شوند كه موجب مجالست ظاهريه شود .

اين است كه در اصلا بآباء و ارحام امهات انتقال دادند و هر يك بر حسب اداى تكليفى كه خداى مقرر فرموده بود با رعايت وقت بعرصه ظهور جلوه گر و باين دينا نمايان شدند نه آن است كه در حكم ساير مواليد باشند كه رعايت تقدم آباء و اجداد و امهات و جدات لازم آيد مگر نه آن است كه ميفرمايد كنت نبياً و آدم بين الماء و و الطين اين چه مولود است كومادر پدر را خالق است و در اين معنى چندان اخبار مذكور داشته ايم كه حاجت بتكرار نيست پس بايد بدانند كه احوال مواليد ايشان با ديگر

مردمان یکسان نیست و الله تعالی اعلم و متمم اینگونه بیانات و تحقیقات انشاء الله تعالی در کتاب احوال حضرت قائم الاوصیاء صلوات الله علیهم خواهد شد.

و ازین است که معصوم علیه السلام میفرماید بعدالله بن شداد «والله ما خلق الله شیئاً الا و قدامه بالطاعة لنا» و این طاعت کردن خلق نه آن است که موجب منتهی بر پیغمبر و آل پیغمبر یا شان و جلالتی برای ایشان باشد بلکه ارتقاء مخلوق بدرجات عالیه کمالیه جز با طاعت اوامر و نواهی ایشان که باعث ایجاد خلق و معلم ایشان و صاحب ناموس ایشان هستند حاصل نشود و قبل از این کلمات بعد از چند کلمه میفرماید « لان الدهر فینا قسمت حدوده ولنا اخذت عهدوه والینا برزت شهوده الی آخرها زیرا که حدودش در ما قسمت میشود و عهدش برای ما اخذ شده و شهود بحضرت ما بروز میجوید.

و از اینجا معلوم میشود که این ارواح مقدسه و وجودات منوره حضرات معصومین صلوات الله علیهم را نمیتوان زمانی و وقتی برای ایجادشان معین ساخت و حدوث ایشان نسبت بذات قدیم کبریائی است و از آنکه بگذریم تمامت از منه و دهور و اوقات در تحت قدمت و سبقت ایشان و بدایت و نهایت و عهد و شهود دهور و احقاب در خود ایشان و رجوعش بخود ایشان منتهی میشود بلکه قدمت و سبقت نبوت و ولایت ایشان نیز همین حکم دارد چه همان وقت که حلیه وجود و نمود پوشیده اند جام نبوت و ولایت نوشیده اند اگر چه همه چیز برایشان مکشوف و خودشان از انظار پوشیده بوده اند .

« فآمن بهم من آمن وكفر من كفر وأسلم من أسلم ونجا من نجا وهلك من ورزق بهم واحرم و اسعد بهم واشقى واصل بهم وهدى ولهم الجنة ولهم النار وبهم الثواب وبهم العقاب» .

امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید « ونحن العمل ومحبتنا الثواب وولایتنا فصل الخطاب ونحن حجة الحجاب» .

و چون کسی در این گونه کلمات و این میزان مقامات عالیه بنگرد معلوم میشود همه چیز خودشان هستند عین عمل واصل ثواب و منشاء علم و منبع صواب و تمام صحف و اصول کتاب در خودشان است و چون خودشان مخلوق هستند حالت سایر اشیاء و

مخلوق بودن آنها بطریق اولی است. و میفرماید سلام باد بر عیب علم خدائی عیب بفتح عین مهمله و سکون یاء حطی و بعد از آنباء ابجد ظرفی است از پوست که جامه دان گویند و چون نسبت بمرد دهند عبارت از موضع سر و پوشیده اوست .

وازیب باب است عیاب الصدور و عیاب القلوب گفته میشود صدره عیبة العلم و قلبه عیبة السرا و اینکه میفرماید ائمه هدی سلام الله علیهم عیب علم خداهستند بمعنی این است که علم خداوند که حادث است آن علمی است که در انحاء امکان در تساوی و رجحان گردش و طوران میجوید باطوار مختلفه بر آن وصف و طور که اطوارش را امکان حصر نیست در آنجا که علم نفس معلوم است و رتبه اش و غیر از آن قبل از آن یا بعد از آن .

و در اینجا ظرف وجود مبارک ائمه هدی صلوات الله علیهم و مظروف که مطلق تمام علوم است که علم قرآن از آن علوم است مخلوق است و بعضی بیانات مبسوطه شارح نیز بر این مطلب دلالت تامه دارد و میفرماید سلام بر خزنه علم و مستودع حکمت خدای بادازین پیش مذکور شد که علم نفس معلوم است و حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین تمام اشیاء را در مکان وجود و زمان شهودش نگران هستند و این حال بسبب آن است که قیام شیء بامر خدای است و هیچ شیء بدون امر خدای قیام نجوید چنانکه خدای میفرماید بذروکم فیه .

و این وجودات مقدسه مظاهر الهیه همان امر هستند که قامت الاشیاء بنوره و کل شیء من خلق الله هو العلم به پس ائمه هدی سلام الله علیهم خازنان علم هستند چنانکه میفرماید خداوند تعالی ارتضاهم خزنة لعلمه، و مراد باین علم آن علم حادثی است که هو ذواتها چه علم ازلی هوذات الواجب تعالی و آنرا جز خداوند متعال خازنی نباشد و لا یحیطون بشیء من علمه و چون علم نفس معلوم است لازم میآید از اینکه گفتیم ایشان خزانة اشیاء هستند خازن ذوات وصفات و احکام و مصادر و موارد اشیاء و این کلام را معلل بآن داشتیم که اشیاء با مرخدای قائم هستند.

و اینکه حضرات معصومین امر خداوند میباشند و قلنا أنها ذرثت فیه یعنی در



نور خدا نه در ذات خدا و مراد ما این است که ان مالها وعلیها قائمة بنورهم و معنی این قیام همان تأویل قول خدای تعالی است «قل من بیده ملکوت کلشیء و هو یجیر یجار علیه ان کنتم تعلمون پس ملکوت اشیاء، و از مه، آن نور ایشان است پس ایشان هر چیزی را که حضرت خدای خواسته خازن هستند مشیته کون فی ملکوته بالله و بامر. قدر ضیتهم لذلک فکانوا کما رضی واجب .

پس قول ما تأویل قول خدای تعالی است قل من بیده ملکوت کلشیء و اراده بآن نموده ایم این است که ایشان یدالله میباشند چنانکه خودشان فرموده اند و ملکوت کلشیء غیبه وعلته وزمانه الذی به قام و لذا قلنا ان الشیء مخزون فی ملکوته ولا یتصرف فی الشیء الا من بیده ملکوته، و بیان این مطلب این است که آن تصرفی که مانعی برای آن نیست همان مراد است نه مطلق تصرف الی آخر الشرح، و چون بر این جمله و اینگونه علوم و تقدم و احاطه و درجات عالیة ائمه هدی علیهم السلام بنگرند معلوم میشود که قرآن مخلوق و ایشان محیط بر آن هستند و قرآن قدیم نیست چه علم از لی که ذات خداوند است خازنی ندارد و هیچکس را بر آن علم و احاطه نبوده و نخواهد بود و این خوف و خشیت انبیاء عظام و مقربان رسل از آن است که در عین باخبری بیخبر هستند و ندانند چه پیش میآید .

و همچنین در شرح و تراجمه وحی الله والحق معکم و فیکم و منکم والیکم و انتم اهله و معدنه و میراث النبوة عندکم و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لیدیکم و عزائمہ فیکم و کلامکم نور و امرکم رشد و بموالاتکم تمت الکلمة تا آنجا که میفرماید اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتهم بیانات و معانی و شروحي دارد که همه بر آنچه مقصود داریم و در خلقت قرآن و حدوث آن سخن رفته است مؤید است و انشاء الله تعالی در کتاب حضرت حجة الله تعالی امام العصر والزمان علیه السلام مذکور خواهد شد . (1)

و هم چنین در شرح عرشیه در فصل عموم علم مینویسد قال: قاعدة مشرقیه علم

ص: 267

---

1- خوانندگان توجه داشته باشند که بیانات شارح زیارت جامعه مورد تأیید علمای مذهب نیست .

خدای تعالی بجمیع اشیاء حقیقت واحده است و مع وحدته علم بکلشیء لا یغادر صغیره ولا کبیره الا احصاها چه اگر چیزی باشد که از احصای خدائی و علم خدا بیرون و بر جای ماند چنین علم را حقیقت علم نتوان شمرد بلکه از يك حیثیت که بر آن محصی و محیط است علم است و از جهت دیگر که احصا نکرده است و احاطه نامه ندارد جهل است و حقیقة الشیء بماهی حقیقة غیر ممتزجة بغيره والا لم یخرج جمیعہ من القوه الی الفعل و بیاناتی در شرح در باب عموم علم و علم خدای تعالی و بطلان مذاهب در باب علم خدا و ابطال اتحاد عاقل و معقول مینماید چون بدقت بنگرند و در اینکه علم نفس معلوم است ملاحظه و تأمل نمایند باز نموده آید که قرآن که سخن خداوند دیان است مخلوق و حادث است و اکنون بعون خداوند بیچون باحادیث و اخباری که در باب خلق و حدوث قرآن مجید و فرقان حمید وارد است اشارت کنیم اگر چه در اغلب این کتب مبار که پیاره گذارش رفته است .

علامه مجلسی اعلی الله درجاته در مجلد نوزدهم بحار الانوار در ذیل باب مخلوقیت قرآن از ابن خالد روایت میکند که گفت در حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله خبرده مرا از قرآن « اخالق اور مخلوق » آیا آفریده شده است یا آفریننده می باشد فرمود لیس بخالق ولکنه کلام الله عز وجل قرآن خالق نیست لکن کلام خداوند عزوجل است.

و در تفسیر برهان از زراره مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از حال قرآن و چگونگی آن پرسیدم با من گفت لا خالق ولا مخلوق ولکنه کلام الخالق و این معنی از خارج معلوم است که هیچ چیز نمی تواند نه خالق و نه مخلوق باشد و خالقیت خالق کل از خارج مدلل است پس مخلوقیت ماسوی الله نیز ثابت است و همین کلام معجز نظام که میفرماید خالق نیست مخلوقیت را و این که کلام خدای است حدوث را روشن میگرداند .

و نیز از ریان مسطور است که در حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم در باب قرآن چه میفرمائی فرمود کلام الله لا تجاوزوه ولا تطلبوا الهدی فی غیره فتصلوا کلام

خداوند است و قرآن را ازین مقام تجاوز ندهید و در غیر آن در طلب هدی بر نیائید تا بگمراهی نیفتید از این کلام نیز مکشوف میشود که میفرماید قرآن را قدیم یا غیر مخلوق ندانید و چون حامل احکام الهی است باید بمتابعت قرآن کار کرد تا بنعمت هدایت پیوست .

و هم چنین سند بعلی بن سالم میرسد که پدرش گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم یابن رسول الله در باب قرآن چه میفرمائی فرمود هو کلام الله وقول الله و وحی الله وتنزیله وهو الكتاب العزیز الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و از خارج مبرهن است که خداوند کلام و قول و وحی را ایجاد میفرماید و بخود نسبت میدهد و اگر قرآن مخلوق و محدود نبود معنی من بین یدیه ولا من خلقه وتنزیل من حکیم حمید چیست.

در آن کتاب از یقینینی مروی است که گفت حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام پیاره از شیعیان خود ببغداد مرقوم فرمود : بسم الله الرحمن الرحیم عصمنا الله و ایاک من الفتنة فان یفعل فاعظم بها نعمة والا یفعل فهی الهلکة نحن نری ان الجدل فی القرآن بدعة اشترک فیها السائل والمجیب فتعاطی السائل مالیس له وتکلف المجیب مالیس علیه ولیس الخالق الا الله وما سواه مخلوق والقرآن کلام الله لا تجعل له اسماً من عندک فتکون من الضالین جعلنا الله و ایاک من الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون .

خداوند تعالی ما و تو را از فتنه و امتحان و محنت قرآن محفوظ بدارد و اگر خدای باین نعمت و این حفظ متنعم بداشت همانا نعمتی عظیم و موهبتی بزرگ است و این توفیق و مدد غیبی و عنایت الهی اگر در چنین امر خطر ناک شامل نگردد هلاکتی ابدی است رأی ما بر این است که جدال در کار قرآن یعنی سخن کردن در امر قرآن که قدیم است بدعتی است که در معصیت این بدعت پرسنده و پاسخ دهنده شریک و همال هستند چه پرسنده در مقام پرسش و پژوهش چیزی است که برای او و جواب ندارد و جواب دهنده مکلف بجوابی میشود که بر او نیست و خالق و آفریننده جز خدای نیست و آنچه سوای خداوند

یکتا و خالق بیان‌باز است مخلوق است و قرآن کلام خداوند است برای او از جانب خودت و بسلیقه خودت نامی مبر و عنوانی میاری و رأی مزنی که اگر چنین کنی از جمله، گمراهانی، خداوند تعالی ما را و ترا از جمله کسانی بگرداند که از پروردگار خودشان بغیب و پوشیده می‌ترسند و از ساعت انگیزش و پرسش و قیامت بیمناک هستند.

ازین کلمات معجز سمات مخلوقیت قرآن ثابت میشود و اینکه امام علیه السلام ازین صریحتر نفرموده است بواسطه تقيه است و معلوم میشود که در زمان تشدد و مؤاخذه خلفای جور در کار قرآن و امتحان ایشان مردمان را یکی از شیعیان آنحضرت بحضور مبارکش تقدیم عریضه کرده است و اینگونه جواب شرف صدور یافته است .

و دیگر در آن کتاب و توحید صدوق علیه الرحمه مسطور است که عبدالرحیم که بدست عبدالملک بن اعین عریضه بحضور امامت دستور حضرت صادق علیه السلام بعرض رسانیدم فدایت کردم همانا مردمان در کار قرآن اختلاف نموده‌اند پاره گمان میکنند که قرآن کلام خداوند است و غیر مخلوق است و دیگران میگویند کلام الله مخلوق است.

حضرت صادق علیه السلام در جواب مرقوم فرمود: القرآن کلام الله محدث غیر مخلوق و غیر ازلی مع الله تعالی ذکره و تعالی عن ذلك علواً کبیراً کان الله عز وجل ولا شیء غیر الله معروف ولا - مجهول کان عز وجل ولا متکلم ولا مرید ولا متحرک ولا فاعل، جل وعز ربنا فجميع هذه الصفات محدثة عند حدوث الفعل منه جل وعز ربنا و القرآن کلام غیر مخلوق فیه خبر من کان قبلکم و خبر ما یکون بعدکم انزل من عند الله علی محمد صلی الله علیه وآله .

قرآن کلام خداوند منان است محدث غیر مخلوق است یعنی حادث است و نمیتوان دروغش انگاشت و همیشگی با خدای که نامش بلند و ازین نسبت که غیر از ذات کبر پایش که ازلی است ازلی دیگر باشد برتری و تنزه و علوی کبیر دارد خداوند عز وجل بود گاهی که هیچ چیزی غیر از ذات واجب الوجودش معروف و مجهول نبود خداوند لایزال بود و هیچ متکلمی و نه مریدی و نه متحرکی و نه فاعلی بود جلیل و عزیز است پروردگار

ما پس جمیع این صفات محدث است حدوث فعل از یزدان فعال ما یشاء، جلیل و عزیز است پروردگار ما و قرآن کلام الله است و غیر مخلوق یعنی غیر مکذوب است که در قرآن است داستان پیشینیان و خبر پس آیندگان خدای تعالی نازل فرموده است قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله .

صدوق علیه الرحمه میفرماید مراد ازین حدیث شریف آنچیزی است که در مضامین قرآن است و معنی آنکه میفرماید قرآن غیر مخلوق است یعنی غیر مکذوب است نه اینکه معنی غیر مخلوق این باشد که غیر محدث است زیرا که امام علیه السلام فرمود محدث غیر مخلوق و غیر از لی مع الله تعالی ذکره وهم میفرماید در کتاب وارد است که قرآن کلام خدا و وحی خدا و قول خدا و کتاب خدای است و در قرآن نیامده است که غیر مخلوق است و اینکه مخلوق را بر مکذوب تأویل کردیم از آن است که مخلوق در لغت بمعنی مکذوب نیز استعمال شده است و گفته میشود کلام مخلوق یعنی مکذوب چنانکه خدای تعالی میفرماید « انما تعبدون من دون الله اوثاناً و تخلقون افکا: یعنی کذباً » و هم خدای تعالی در حکایت از منکران توحید میفرماید که گفتند « ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق » یعنی افتعال و کذب پس هر کسی چنان بداند که قرآن مخلوق است بآن معنی که قرآن مکذوب است « فقد کذب » چنین کسی کاذب است .

و هرکس بگوید که قرآن غیر مخلوق است باین معنی که غیر مکذوب است بر استی سخن کرده است و بحق و صواب رفته است و هر کس چنان گمان برد که قرآن غیر مخلوق است بمعنی اینکه قرآن غیر محدث و غیر منزل و غیر محفوظ بخطا رفته است و بیرون از راه حق و ثواب در نوشته است و اهل اسلام بر آن اجماع کرده اند که قرآن کلام خداوند عزوجل است علی الحقیقه نه برسبیل مجاز و هرکس سخن برغیراین گوید سخن زور و منکر گفته است و حال اینکه ما قرآن را مفصل و موصل یافته ایم که بعضی غیر بعضی و بعضی قبل از بعضی دیگر است مثل ناسخی که از منسوخی متأخر است پس اگر

قرآن صفتی حادث نبود دلالت بر حدوث محدثات باطل میشود و اثبات محدث بحسب تناهی و تفرق و اجتماع آن متعذر میگردد .

و چیزی دیگر نیز هست و آن این است که عقول گواهی میدهد و امت اجتماع نموده اند بر اینکه خداوند عزوجل در اخبار خود صادق است و معلوم و معین است که معنی کذب این است که خبر بدهند بیودن چیزی که نبوده است و خداوند تعالی خبر داده است از فرعون که گفت «انار بکم الاعلی» و از نوح علیه السلام «انه نادی ابنه وهو فی معزل یا بنی اربک معنا ولا تکن مع الکافرین».

پس اگر این کلام و این خبر قدیم باشد یعنی قرآن و داستانهای آن قدیم باشد پس پیش از فرعون و پیش از نقل خبر از فرعون خواهد بود و این عین دروغ است و اگر آن را نیافته اند مگر بعد از اینکه فرعون گفت آن سخن را پس قرآن حادث خواهد بود چه وقوع این حکایت بعد از آن روی داده که از آن پیش نبوده است.

و امری دیگر نیز هست و آن قول خداوند سبحان است که میفرماید « و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک » و قول خدای تعالی « ما تنسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها » و ماله مثل جایز است که بعد از وجودش معدوم شود پس بناچار حادث است یعنی آیتی منسی یا منسوخ شود و از میان برود مثل سایر موجودات که وجود گیرند و معدوم شوند و هر چیزی که این صفت را دارا باشد لا محاله حادث است .

راقم حروف گوید از ترتیب حدیث مذکور چند فقره بر اثبات حدوث و مخلوقیت قرآن ظاهر میشود اولاً از آنکه فرمود قرآن کلام الله محدث است و غیر مخلوق است ثابت شد که در اینجا مخلوق بمعنی مکذوب است (1) چه اگر معنی لغوی اصطلاحی و صفت

ص: 272

1- در احادیث فراوانی تصریح شده است که قرآن مخلوق نیست، چنانکه علمای اهل سنت طبق همین گونه اخباریکه در دست داشتند؛ اصرار مینمودند که قرآن مخلوق نیست بلکه کلام خالق است، و چون مقصود حقیقی احادیث را درک نکردند، از جمله ی «قرآن مخلوق نیست» چنین نتیجه گرفتند که قرآن باید قدیم باشد؛ زیرا بر طبق موازین فلسفی و اصطلاحات علمی که از یونان و هندوستان وارد محیط عرب و اسلام شد؛ قدیم با غیر مخلوق مساوق و ملازم است. لذا همین احادیث در صدر اول و زمان صحابه مورد بحث و کنکاش و جنجال قرار نگرفت، زیرا آنان بمقصود واقعی احادیث که بر مبنای لغت اصیل عرب و عرف ادیان الهی صادر شده است مطلع بودند و اشکالی در این معنی بقلبشان خطور نمیکرد، ولی در دوران تابعین که اغلب آنان از موالی ایران و روم بودند یعنی زبان عرب زبان بومی و مادری آنان نبود، و از طرف دیگر اصطلاحات فلسفی هند و یونان بوسیله مترجمین وارد محیط اسلام و عرب شد و مورد اعجاب و شکفتی آنان قرار گرفت، و بدان مأنوس و سرگرم شدند اغلب، دیده میشود که در فهم احادیث و آیات قرآنی از شیوه اصیل زبان عرب و عرف ادیان که نزول قرآن و صدور احادیث بر آن پایه است خارج شده اند و در نتیجه دچار ضلالت و گمراهی گشته و آیندگان را هم بدنال ضلالت خود کشانده اند. در همین عصر است که میبینیم مسئله غیر مخلوق بودن قرآن بوسیله علمای اهل سنت مسئله روز شده و بخاطر آنسی که با اصطلاحات فلسفی پیدا کرده و معنی حدیث را با فلسفه یونان امتزاج داده بودند، با اصرار تمام میگفتند قرآن کلام خالق است و قدیم و نمیتواند مخلوق باشد. حتی موقعیکه مأمون مطابق فکر و اندیشه خود که قهراً دانشمندان ایرانی در اوبی نفوذ نبوده اند میخواست عقیده خود را دائر بر مخلوق بودن قرآن بمعنی فلسفی آن که منافات با قدمت و ازلیت دارد، بکرسی بنشانند، دانشمندان تابعین در برابر عقیده او استقامت کرده و حتی جمعی جان خود را در این راه از دست دادند، در حالیکه هر دو دسته راه خطا رفته و در واقع قربانی سوء تفاهم و جدال لفظی شدند. مقصود واقعی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در احادیث اهل بیت وارد شده این

است که قرآن حادث است. و قدیم نیست، ولی مخلوق هم نیست، زیرا در عرف قرآن و حدیث مخلوق بر آن چیزی اطلاق میشود که روزی تازه و نو و سپس رو بکهنگی و پوسیدگی بگذارد مانند جمیع مادیات عالم وجود که در حال تبدیل و تحول است و رو به فرسودگی دارد، در حالیکه قرآن مجید چنین نیست، همیشه تازه است و هیچوقت پوسیده و فرسوده نمیشود احکام آن بر مبنای فطرت و قابل نسخ نیست، و عبر و امثال آن بر پایه واقعیات و حقائق آن ثابت و لا یتغیر و تحولی در آن راه ندارد بلکه هر روز با جلوه بهتری آشکار میشود. و بمعنای دقیق تر، حقیقت قرآن مجید روح است چنانکه میفرماید: *و کذلک أوحینا الیک روحاً من عندنا*، و چون روح از عالم ماده متغیر نیست، پس مخلوق نبوده و فرسودگی و زوال ندارد، و این صورت قرآن که بر مبنای تألیف حروف و کلمات است (لفظاً یا کتباً) جنبه نزول یافته از عالم روح است برای هدایت بشر، گو یاروح (قرآن) بصورت لفظ و کتابت مجسم شده است و لذا همین قرآن یعنی روح در روز قیامت بصورت عروس زیبا مجسم شده و درباره حاملین قرآن شفاعت میکند. و اما تأویل احادیث اهل بیت باینکه مراد از مخلوق نبودن قرآن مکذوب نبودن یعنی دروغ نبودن آن است، معنی بسیار خنک و بی موردی است که نه با حدیث مناسبت دارد و نه اشکالی را مرتفع میسازد و باید گفت «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

خالقیت بود نمی فرمود محدث است چه محدث باغیر مخلوق باین معنی منافی است و هم چنین فرمود از لی مع الله نیست و اثبات حدوث و مخلوقیت را فرمود چه اگر قدیم و غیر مخلوق بودی انکار از لیشش را نمی فرمود .

و اینکه فرمود «تعالی ذکره و تعالی عن ذلك علواً کبیراً» باز نمود که خدای از آن اعلی و ارفع و اجل است که غیر از ذات واجب الوجودش را نسبت بازل دهند و دور باش از لیت آن ذات واجب ماسوی الله را باین گونه نسبت راه نمیدهد چنانکه همانکه در قرآن و ارداست که قرآن کلام خدا و وحی خدا و قول خدا و کتاب خداوند

ص: 273



است شاهد بر این بیانات است چنانکه صدوق علیه الرحمة فرمود هر کس چنان بداند که قرآن غیر محدث و غیر منزل و غیر محفوظ است بخطا رفته و بیرون از حق و صواب سخن کرده است و چون قرآن را بحقیقت کلام خدای بدانیم بدیهی است باین معنی است که خداوند ایجاد این کلام را فرمود و گرنه بایستی خدای را بآنچه در خور جسم و ترکیب است نسبت دهیم تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

و اینکه مذکور شد که قرآن را مفصل و پاره را غیر از بعضی و بعضی را قبل از بعضی مانند آیات ناسخه که بعد از منسوخه است و آن منسوخه در حکم معدوم بعد از وجود واقع شده است خود بر حدوث دلیلی مبرهن است چنانکه صدوق علیه الرحمه بیانش را فرمود و مذکور نمودیم و در اخباریکه در قرآن از آینده شده است چنانکه

مسطور شد و غیر از آنکه مسطور گشت مثل حکایت اصحاب فیل و امثال آن که مانند روزنامه از احوال یومیه است بهمان دلیل که یاد شد بر حدوث قرآن دلالت دارد و چون حدوث ثابت شد مخلوقیت نیز ثابت است .

و هم در آن کتاب از فضیل بن یسار مروی است که از حضرت امام رضا علیه السلام از کیفیت قرآن پرسیدم فرمود قرآن کلام خداست و ازین نیز میرسد که مخلوق است چه خداوند تعالی ایجاد کلام میفرماید.

و هم از زراره مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از قرآن پرسیدم فرمود لا خالق ولا مخلوق بلکه کلام الله نه خالق است و نه مخلوق است و لکن کلام خداوند است ممکن است مخلوق بمعنی مکذوب باشد چه اگر بمعنی اصطلاحی باشد کلام امام علیه السلام نخواهد بود چه نمیشود چیزی نه آفریننده و نه آفریده شده باشد و شاید خلقت را در جاتی باشد و خلقت قرآن در جه دیگر داشته باشد چنانکه نسبت بر رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم نیز همین حال را دارد و خلقت ایشان صفتی دیگر دارد «ها علی بشرکیف بشر» و اینکه فرمود کلام خداوند است یعنی خدای ایجادش را فرموده است و در این موقع که فرمود کلام خداوند است ثابت شد که مخلوق خالق است چه خالق جز خداوند نیست .

و هم در آن کتاب از یاسر خادم مروی است که از حضرت امام رضا علیه السلام از قرآن پرسیدم فرمود: لعن الله المرجئة ولعن الله ابا حنیفه انه کلام الله غیر مخلوق حیث ما تکلمت به و حیث ما قرأت و نطقت فهو کلام و خبر، و قصص این حدیث شریف نیز مؤید و مماثل احادیث و بیانات سابقه است بالجمله ازین گونه اخبار در کتب آثار و احادیث و تفاسیر فراوان و بسیار در طی کتب احوال ائمه سلام الله علیهم مذکور شده است .

اینک از تحقیقات اهل مذاهب و کلمات یاره علماء و حکما و کملمین و عقاید ایشان برسبیل اختصار مذکور میداریم و در این روز شنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و سیصد و سی و چهارم نبوی صلی الله علیه وسلم که مطابق روز عید ولادت سعادت دلالت

حضرت خاتم الاوصیاء صاحب العصر والزمان حجة الله تعالى على الخلائق اجمعین - صلوات الله وسلامه عليهم ابدالا بدین و دهر الداهرین از برکت وجود مبارکش کشف مطالب غامضه را استدعا مینمائیم.

در ذیل اخبار منقوله از عقاید مرجئه و ابی حنیفه که مطرود و مردود است یاد کردیم که در کتاب قصص الانبیاء در ذیل مقالات نجار و اصحاب او مینویسد نجار و اصحابش در زمان مأمون بودند و در کلام الله برسه فرقه اند فرقه گویند چون بنویسی جسم بود و چون خوانی عرض و این کفر است زیرا که اگر بخون یا نجاست بنویسند لازم آید که آن حرف که بنجاست نوشته اند کلام خدا باشد تعالی الله عن ذلك و نیز گویند قرآن را اگر برسنگ و چوب نقش کنی آن قرآن بود بعد از آنکه سنگ و چوب بودند.

مستدر که گویند رسول خدا با اصحاب فرمود قرآن مخلوق است و اشارت کرد بچیزیکه دلیل است بر آنکه مخلوق است زعفرانیه گویند کلام خدا غیر از خداست و هر چه غیر از خدا باشد مخلوق است.

و جماعت مشبهه و مجسمه نیز مقالاتی دارند و مذهب تشبیه از یحیی بن معین و احمد بن حنبل و سفیان ثوری و اسحق بن راهویه و داود اصفهانی و هشام بن حکم برخاست و این قوم را چهل بدعت است که از آن سخیف تر نیست و بسیاری از آنها بکفر میرسند از جمله گویند ارواح مخلوق نیستند و قرآنی را که میخوانیم میشنویم خدای تعالی کلام را بر زبان بندگان میخواند و هر آن رقععه که نام خدای بر آن نوشته است ذات باری تعالی در آن رقععه باشد و بنده راهیچ فعل و قدرت و استطاعت نباشد جمله افعال از باری تعالی ظاهر شود و اضافت فعل به بنده بر طریق مجاز است و گویند مصحف بدون جلد و غلاف جمله قدیم است و هر که گوید مخلوق است جهنمی است و بیع مصحف حرام است و قومی از ایشان که معطله نام دارند در کار قرآن توقف گیرند و نگویند که مخلوق یا غیر مخلوق است و این طبقه را از ملاحظه شمرده اند و در ذیل مقالات اهل تسنن و جماعت گوید ابوحنیفه گوید خدای تعالی در ازل خالق و رازق است و در باب

کلام گاهی گفتمی قدیم است و گاهی گفتمی محدث است و معلوم نشد که در پایان عمر بچه عقیدت بدیگر جهان رفت .

و اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه در سرای مأمون میگفت قرآن مخلوق است و این دین من و پدرم وجدم باشد .

و محمد بن حسن گوید هر که بقرآن سوگند خورد انعقاد نگیرد زیرا که بمخلوق سوگند خورده است و حنفیان خراسان و ماوراءالنهر و فرغانه و ترکستان گویند ذات و صفت باری تعالی و صفت افعالش جمله قدیم هستند و گویند ایمان مخلوق است و غیر مخلوق آنچه مخلوق است فعل بنده باشد چنانکه گویند «لا اله الا الله محمد رسول الله» و آنچه در مصحف مرقوم شده است مخلوق نیست و این مذهب جمعی از ایشان است.

ابو عصمه در فصل اثبات کلام گوید نه موصول است نه مقطوع و نه متبعض و نه صوت و نه حرف و نه لغت و نه اعراب و نه کسر و نه رفع و نه جزم و نه مذکر و نه مؤنث و نه منصوب و نه مرفوع و نه مهموز و نه عبری و نه فارسی و نه سریانی و نه فصاحت و نه بلاغت و نه نحو و نه صرف و نه کتاب و نه قرائت و نه تلاوت و نه طویل و نه قصیر و نه قلیل و نه کثیر پس گویند توریة و انجیل و زبور و فرقان و جمله صحفی که رسل آورده اند کلام اوست در مصحف نوشته و در گوشها شنیده شده و در دلها حفظ گردیده و در زبانها قرائت گردیده و منزل است و عبارت و ترجمه کلام خدای نیست .

شخصی از اصحاب محمد بن ادریس شافعی که او را محمد بن فضل کازرونی از بلاد فارس میخواندند کتابی در اعتقادات تصنیف کرده هدایه نامیده و آن کتاب را مملو از خرافات ساخته و از جمله گفته است که از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که از عرش تا تحت الثری تا آنجا که حدود بدانجا رسد مخلوق است مگر قرآن که سخن خداست و مخلوق نیست از خدای پدید آید و بدو بازگردد .

صاحب قصص العلماء فرماید این سخن نامعقول است اگر قرآن کلام خدا است و صفت ذات است صفت ذات را با عرش تا تحت الثری تا پایان حدود هیچ مناسبت نیست زیرا که موافق عقیدت ایشان صفت ذات قائم بذات است و آنرا با مخلوقات یاد کردن و

مذکور آوردن لغو باشد و اگر صفت را با این مخلوقات میباید مذکور نمود پس علم و قدرت و سماع و بصر و حیوة و قدم و بقاء و ارادت نزد ایشان صفت ذات است چرا نمیگویند از عرش تا تحت الثری همه مخلوق است مگر صفت ذات و نیز میگویند از او پدید آمد و بد و باز گردد هر چه از چیزی پدید آمد چگونه قدیم باشد و نیز میگویند بدو بازگردد و هر چه بیاید و بازگردد عاقل داند که قدیم نباشد مگر جماعت مشبهه که گویند خدا از آسمان بزمین آید و باز بعرش باز شود .

و کازرونی در کتاب هدایه که مذکور شد گوید احمد بن حنبل گفت قرآن ناطق بزبان کافران و مؤمنان است یعنی مؤمن را رحمت و کافر را حجت است و گفت این بر پنج وجه است بزبان خوانند زبان مخلوق است و آنچه بزبان خوانی مخلوق و بگوش شنوند گوشها مخلوق است و آنچه بگوش شنوند مخلوق باشد و بدل حفظ کنند دلها مخلوق است و آنچه بدلها بود مخلوق است و گفت حروف هجا در قرآن مخلوق نیست و گفت هر که گوید خدا و اسماء که در قرآن است مثل خیل و بغال و جن و انس و کلاب و خنازیر مخلوق است وی شریک کفار است .

ابوالحسن اشعری گوید خدای تعالی قادر است بقدرت و متکلم است بکلام قدیم و نه قدیم با خدای اثبات کند و گوید کلام خدا یکی است قائم بذات اونه حرف است و نه صوت چهار کتابی که فرستادگان یزدان بمردمان آوردند يك کلام است قائم بذات و گوید قرآن در مصاحف نوشته و در دلها محفوظ است و زبانها میخواند يك معنی قدیم قائم بذات باری چگونه در ساحت دلها فرود آید و انتقال از معانی جایز نبود و نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید ما بین دفتین کلام الله است چگونه در مکان تواند بود پس درست شد که این تلبیس و خطا است .

و جماعت امامیه گویند خداوند متکلم است و کلام فعل اوست بخلاف مجبره که گویند خدای تعالی متکلم است بکلام قدیم و صاحب قصص العلماء میگوید فرقه حشوی از سایر مجبره نادان تر باشند وقتی احمد بن حنبل نزد هارون الرشید رفت و گفت خون بشر مریمی حلال است رشید بصلب بشر امر کرد چون پپای دارش بردند پرسید این چه

حالت است صورت قضیه را باز گفتند گفت مرا زنده‌ها روون برید تا گفتی سخن بدو باز رانم آنگاه هر چه خواهد حکم کند چون نز درشیدش بردند گفت بچه سبب خونم را مباح ساختی گفت بگفت احمد بن حنبل .

بشر با احمد گفت از چه بخونم تجویز کردی گفت دوش بخوابیدم که ابلیس بر در بغداد ایستاده گفتم بشهر می آئی تا خلق را گمراه سازی گفت این شهر را بگمراه کردن من حاجت نباشد چه بشر مریسی در این شهر اندر است و او از ابلیس بدتر است گفتم از چه روی گفت بواسطه اینکه میگوید قرآن مخلوق است، بشر در خدمت رشید گفت اگر ابلیس در این ساعت ظاهر شود و تراگوید خون من مباح است قبول کنی یا نکنی گفت قبول نکنم بشر گفت با اینکه میگوئی اگر ابلیس ظاهر شود از وی قبول نمیکنم چگونه بخواب احمد بن حنبل خون مرا مباح میگردانی؟ رشید شرمسار گردید و بشر را گفت برو که بامان خدای اندری و هیچ کس را با توکاری نیست اکنون بیاره کلمات حکماء و عرفا و متکلمین اشارت میرود.

در کتاب انسان کامل در ذیل دیباچه مینویسد و اشهد ان القرآن کلام الله وان الحق ما تضمنه فحواه نزل به الروح الامین علی قلب خاتم النبیین والمرسلین و در باب سی و چهارم در باب قرآن نظماً مینویسد :

القرآن ذات محض \*\*\* احدیتها حق فرض

هی مشهده فیه وله \*\*\* من حیث هویته غمض

یطلو ما یطلبه منه \*\*\* وهو المطلوب له الفرض

فقرائه هی حلیته \*\*\* بحلاه ذاک فناء محض

لکن من حیث الذات له \*\*\* لا کل هناك ولا بعض

هی لذته فی الذات به \*\*\* من حیث الذوق ولا غرض

والفهم لتلك اللذة قرآن \*\*\* هی هو هذا الفرض

بعد از آن میگوید: اعلم ان القرآن عبارة عن الذات التي يضمحل فيها جميع

الصفات فهي المجلى المسماة بالاحدية انزلها الحق تعالى على نبيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم ليكون مشهده الاحديه من الاكوان ومعنى هذا الانزال ان الحقيقة الاحديه المتعالية في ذراها ظهرت بكمالها في جسده فنزلت عن اوجها مع استحالة النزول والعروج عليها .

لكنه صلى الله عليه وآله وسلم لما تحقق جسده بجميع الحقايق الالهيه وكان مجلى الاسم الواحد بجسده كما انه بهويته مجلى الاحدية و بذاته عين الذات فلذلك قال صلى الله عليه وآله وسلم انزل على القرآن جملة واحدة يعبر عن تحققه بجميع ذلك تحقفاً ذاتياً كلياً جسمانياً وهذا هو المشار اليه بالقرآن الكريم لانه اعطاء الجملة.

و در آخر بياناتى كه كرده است مينويسد و قوله تعالى « ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم » فالقرآن هنا عبارة عن الجملة الذاتيه لا باعتبار النزول ولا باعتبار المكانة بل مطلق الاحدية الذاتية التى هى مطلق البواء الجامعة لجميع المراتب والصفات والشؤون والاعتبارات والمعبر عنها بساذج الذات مع جملة الكمالات و لهذا قرن بلفظ العظيم لهذه العظمة والسبع المثاني عبارة عماظهر عليه في وجوده الجسدى من التحقيق بالسبع الصفات .

وقوله تعالى الرحمن علم القرآن اشارة الى ان العبد اذا تجلى عليه الرحمن يجد في نفسه لذة رحمانية تكسب تلك اللذة معرفة الذات فيتحقق بحقايق الصفات فما علة القرآن الا الرحمن والافلاسيبيل الى الوصول الى الذات بدون تجلى الرحمن الذي هو عبارة عن جملة الاسماء والصفات اذ الحق تعالى لا يعلم الأ من طريق اسمائه وصفاته قافهم، وهذا شيء لا يفهمه الا العرفاء وهم الأفراد الكمل الامجاد الذين هم موضع نظر الله تعالى من العباد والله يقول الحق وهو يهدى السبيل .

و بعد از اين بيانات در باب فرقان ميگويد :

صفات الله فرقان \*\*\* و ذات الله قرآن

و فرق الجمع تحقيق \*\*\* و جمع الفرق وجدان

و تفرقة الصفات على \*\*\* اختلاف النعت جمعان

ص: 280

وحكم الذات التوحيد \*\*\* والتوحيد فرقان

لان الوصف لا ينفك \*\*\* و هو لذاته شأن

بعد از اين منظومات ميگويد :

اعلم ان الفرقان عبارة عن حقيقة الاسماء والصفات على اختلاف تنوعاتها فباعتباراتها تتميز كل صفة واسم عن غيرها فحصل الفرق في نفس الحق من حيث اسمائه الحسنی و صفاته فان اسمه الرحيم غير اسمه الشديد تا آخر اين فصل و بياناتي كه بر حسب سليقه خود .  
كرده است.

و همين شيخ عبدالكريم گيلانى صاحب كتاب الانسان الكامل كه در مسلك تصوف است در باب كلام اين چنديت را انشاء کرده است:

ان الكلام هو الوجود البارز \*\*\* فيه جرى حكم الوجود الجايز

كلا وهي في العلم كانت احرفا \*\*\* لا تنقرى اذ ليس ثمة مايز

فتميزت عند الظهور فعبروا \*\*\* عنها بلفظة كن ليدري الفائز

واعلم بان الله حقاً ان يقل \*\*\* للشيء كن فيكون ماهو عاجز

فله الكلام حقيقة وله مجازاً \*\*\* كل ذلك كان وهو الجائز

بعد از آن ميگويد اعلم ان كلام الله تعالى من حيث الجملة هو تجلى علمه باعتبار اظهاره اياه سواء كانت كلماته نفس الأعيان الموجودة او كانت المعاني التي يفهمها عبارة اما بطريق الوحي او المكالمة او امثال ذلك لان الكلام الله في الجملة صفة واحدة نفسيه لكن لها جهتان الجهة الأولى على نوعين :

النوع الاول ان يكون الكلام صادراً عن مقام العزة بامر الالهية فوق عرش الربوبية وذلك امره العالى الذى لاسبيل الى مخالفته لكن طاعة الكون اء من حيث يجهله ولا يدريه وانما الحق سبحانه وتعالى يسمع كلامه في ذلك المجلى عن السكون الذي يريد تقدير وجوده ثم يجرى ذلك الكون على ما أمره به عناية منه ورحمة سابقة ليصح للوجود بذلك اسم الطاعة فيكون سعيداً .

و بعد از پاره بيانات ميگويد: اما الجهة الثانية للكلام فاعلم ان كلام الحق



نفس اعیان الممكنات وكل ممكن كلمة من كلمات الحق ولهذا لانقاد للممكن قال تعالى «قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً».

پس ممکنات همان کلمات خداوند سبحان است و این برای آن است که کلام من حیث الجملة صورتی است برای معنی که در عظیم سخن آور است که این سخن آور میخوهد بدستیاری ابزار این صورت شنونده را بفهم این معنی که در عظم متکلم است بازرساند پس موجودات کلام خدای و آن صورت شنونده را بفهم این معنی که در علم متکلم است باز رساند پس موجودات کلام خدای و آن صورت عینیه محسوسه و معقوله موجوده است وکل ذالك صور المعانی الموجودة في علمه میباشد و هی الاعیان الثابته پس اگر خواهی میگوئی حقایق انسان است و اگر خواهی گوئی ترتیب الوهیت است و اگر خواهی گوئی بساطت وحدت است و اگر خواهی گوئی تفصیل غیب است و اگر بخواهی میگوئی صور جمال است و اگر خواهی گوئی آثار اسماء و صفات است و اگر خواهی گوئی معلومات حق است و اگر خواهی گوئی حروف عالیات است.

وامام محی الدین عربی باین مطلب اخیر اشارت کرده است در این قول خودش کنا حروفاً عالیات لم تقرأ پس همانطور که متکلم و سخن آور در کلام خود به حرکت ارادیه برای تکلم و نفسی خارجی بحرف از آن صدر و سینه که پوشیده برای ظاهر شفه و لب لابد و ناچار است کذالك الحق سبحانه و تعالی في ابراهه لخلق من عالم الغیب الى عالم الشهاده یزید اولاً ثم تبرزه القدرة فالارادة مقابلة للحركة الارادية التي في نفس المتكلم والقدرة مقابلة للنفس الخارج بالحروف من الصدر الى الشفة من عالم المتكلم .

فسبحان من جعل الانسان نسخة كاملة ولو نظرت الى نفسك ودققت لوجدت لكل صفة منه نسخة في نفسك فأنظر هويتك نسخة ای شيء وایتک نسخه ای شيء و روحك نسخه ای شيء و عقلك نسخه ای شيء و فکرك نسخه ای شيء و خیالك نسخه ای شيء و صورتك ن ای شيء و انظر الى وهمك العجیب نسخه ای شيء و بصرك و

حافظتك وسمعك وعلمك وحياتك وقدرتك وكلامك وادارتك وقلبك وقلبك وكل شيء منك نسخة اي شيء من كماله وصورة اي حسن من جماله ؟

فاضل گیلانی بعد ازین بیانات میگوید اگر عهد مربوط و شرط مشروط مانع نبودی واضح تر از این که در بیان آوردم سخن می کردم و این بیان روشن را غذاء صاحی و نقل سکران میساختم لکن بهمین اندازه که اشارت شد کفایت رفت و معلوم نگردیده است که آنان را که قبل از من بوده اند رخصت داده باشند که براسراری که من در این باب بیگانهانیدم آگاهی داده باشند اما من چون مأمور بکشف این سر شدم باز نمودم و اکثر این کتاب به ازین قبیل مطالب و کشفیات اندراج دارد لکن جعلت قشرة علی اللباب یلفظها من هو من اولی الالباب و یقف دونها من وقف دون الحجاب والله یقول الحق وهو یهدی الی الصواب .

در السنه اخبار و احادیث قدسیه و غیر قدسیه و عرفا و شعراء بلکه پاره آیات و اسماء که بشرف آدمی و مقامات عالیه باطنیه او وارد است ازین معانی و بیانات خفیه است و بسی سخنهای ناگفته است .

قالت قبه ایست الاهی \*\*\* لیک از حبه نه آگاهی

از کتاب مبین ببین خود را \*\*\* بازدان از یکی تو این صدرا

خویشتن را نمی شناسی قدر \*\*\* ورنه بس محتشم کسی ای صدر

اتزعم انک جرم صغیر \*\*\* وفیک انطوی العالم الاکبر

بدیهی است که انسان اول نسخه آفرینش و دارای گوهر روح و عقل است و خداوندش بجائی میرساند که ینفخ فیه روحه و اور امظهر جلال و جمال و نسخه صفات الهیه و شئونات خالقیه و صانعیه میگرداند و میفرماید عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی چنانکه اگر گوئی کن فیکون .

و در آنچه از بیانات صاحب کتاب انسان کامل در باب قرآن و فرقان و کلام مذکور شد در آنجمله که با شرع شریف احمدی و دین منیف جعفری صلی الله علیه و آله وسلم مطابق هست چون

تأمل نمايند مخلوقيت وحدوث قرآن در اغلب مقامات نمايان است اگرچه بعقيدت او نيز درباره مطالب همين معنى عايد ميشود و اگر مردم خردمند بنگرند دريابند .

و در بيان معنى ام الكتاب اين ابيات را ميگويد :

ام الكتاب فكنهه في ذاته \*\*\* هي نقطة منها انتشاء صفاته

هي كالدواة لأحرف تبدو على \*\*\* ورق الوجود بحكم ترتيباته

فالمهملات من الحروف اشارة \*\*\* فيما تعلق بالتقديم بذاته

و المعجمات عبارة عن حادث \*\*\* من أنه طار على نقطاته

و متى تركبت الحروف فانها \*\*\* كلم فتكلم محض مخلوقاته

بعد از اين ابيات ميگويد اعلم انام الكتاب عبارة عن ماهية كنه الذات المعبر عنها من بعض وجوهها بماهيات الحقايق التي لا يطلق عليها اسم ولا نعت ولا وصف ولا وجود ولا عدم ولا حق ولا خلق والكتاب هو الوجود المطلق الذي لا عدم فيه و كانت ماهية لكنه أم الكتاب لان الوجود مندرج فيها اندراج الحروف في الدواة فلا يطلق على الدواة باسم شيء من اسماء الحروف سواء كانت الحروف مهملة او معجمة فكذلك ماهية الكنه لا يطلق عليها اسم الوجود ولا اسم العدم لانها غير معقولة والحكم على المعقول بامر محال

فلا- يقال بانها حقولا خلق ولاغير ولا عين ولكنها عبارة عن ماهية لا تنحصر بعبارة الا ولها ضد تلك العبارة من كل وجه وهي الالوهية باعتبار ومن وجه هي محل الاشياء و مصدر الوجود و الوجود فيها بالعقل.

ولو كان العقل يقتضى ان يكون الوجود في ماهية الحقايق بالقوه كوجود النخلة في النواة ولكن الشهود يعطى الوجود منها بالفعل لا بالقوة للمقتضى الذاتي الالهي لكن الاجمال المطلق هو الذي حكم على العقل بان يقول بان الوجود في ماهيته الحقايق بالقوة بخلاف الشهود لانه يعطيك الامر المجمل مفصلا لانه في نفس ذلك التفصيل باق علي اجماله .

و هذا امر ذوقى شهودى كشفى لا يدركه العقل من حيث نظره لكنه اذا وصل الى ذلك المحل و تجلت عليه الاشياء قبلها و ادركها كما هي عليه و اذا علمت ان الكتاب هو الوجود المطلق تبين لك ان الأمر الذى لا- يحكم عليه بالوجود ولا بالعدم هوام الكتاب وهو المسمى بماهية الحقايق لانه تولد الكتاب منه.

و ليس للكتاب الاوجه واحد من وجهى كنه الماهية لان الوجود احد طرفيها و العدم هو الثانى فلهذا ما قبلت العبارة بالوجود ولا بالعدم لان ما فيها وجه من هذه الوجوه الأوهى ضده.

فالكتاب الذى انزله الحق سبحانه على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم هو عبارة عن احكام الوجود المطلق الذى هو احد وجهى ماهية الحقايق.

فمعرفة الوجود المطلق هو علم الكتاب وقد اشار الحق الى ذلك في قوله : وكلشي احصيناه في امام مبين وقوله ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين وقوله وكلشيء فصلناه تفصيلا، و بعد ان علمنا ان ام الكتاب هي ماهية الكنه و ظهران الكتاب هو الوجود المطلق، اعلم ان الكتاب سور و آيات و كلمات و حروف فالسورة عبارة عن الصور تجليات الكمال ولا بد لكل صورة من معنى فارق تتميز به تلك الصورة عن غيرها و اذا لا بد لكل صورة الهية كمالية من شأن تتميز به تلك الصورة عن غيرها ولولا التطويل لنبهناك على كل صورة منها وسورة من كتاب الله تعالى .

و الآيات عبارة عن حقايق الجمع كل آية تدل على جمع الهى من حيث معنى مخصوص يعلم ذلك الجمع الالهى من مفهوم الاية المتلوة ولا بد لكل جمع من اسم جمالي و جلالي يكون التجلى الالهى في ذلك الجمع من حيث ذلك الاسم.

و كانت الاية عبارة عن الجمع لانها صارت عبارة واحدة عن كلمات شتى و ليس الجمع الاشهود الاشياء المتفرقة لعين الواحدية الحقيقية و الكلمات هي عبارة عن حقايق المخلوقات العينية اعنى المتعينة في العالم الشهود و الحروف فالمنقوط منها عبارة عن

الاعيان الثابتة في العلم الالهي والمهمل منها على نوعين:

النوع الأول مهمل تتعلق به الحروف ولا يتعلق هو بها وهي خمسة الالف والذال والراء والواو واللام.

الف اشارة الى مقتضيات كماليتها وهي خمسة الذات والحيوة و العلم و القدرة والارادة اذلا سبيل الى وجود هذه الأربعة المذكورة الا بالذات ولا سبيل الى اكمال الذات الابهة و النوع الثاني مهمل يتعلق به الحروف ويتعلق هو بها وهي تسعة فالاشارة بها الى الانسان الكامل لجمعه بين الخمسة الالهية و الاربعة الخلقية وهي العناصر مع ما تولد منها و كانت احرف الانسان الكامل غير منطوقة لانه خلقها على صورته ولكن تميزت الحقايق المطلقة الالهية عن الحقايق المقيدة الانسانية لاستناد الانسان الى موجد يوجده و لو كان هو الموجد فان حكمه ان يستند الى غيره و لهذا كانت حروفه تتعلق بالحروف وتتعلق الحروف بها.

وقد نبهنا على حقيقة الحروف وكيفية تشنها من الالف وكيفية تشاء الالف من النقطة في كتابنا المسمى بالكهف والرقيم في شرح بسم الله الرحمن الرحيم فمن شاء ان يعرف ذلك فلينظر في الكتاب المذكور .

ولما كان حكم واجب الوجود انه قائم بذاته غير محتاج في وجوده الى غير ممع احتياج الكل اليه كانت الحروف الميسرة الى هذا المعنى من الكتاب مهملة تتعلق بها الحروف ولا تتعلق هي بحرف فيها كالالف و الذال والراء و الواو واللام الف. فان كل واحد من هذه الاحرف تتعلق به جميع الحروف ولا يتعلق هو بحرف منها.

ولا يقال ان اللام ليست بكلمة لان الاعيان الثابتة لم تدخل تحت كلمة كن الاعدد الايجاد العيني و اما هي ففي اوجها وتعينها العلمى فلا يدخل عليها اسم التكوين فهي حق لا خلق لان الخلق عبارة عما دخل تحت كلمة كن وليست الاعيان الثابتة في العلم بهذا الوصف حادثة لكنها ملحقة بالحدوث الحاقاً حكماً لما تقتضيه ذواتها من وجود الحادث في نفسه الى قديم كما سبق بيانه في هذا الكتاب.

فالاعيان الموجودة المعبر عنها بالحروف ملحقة في العالم العلمى بالعلم الذى هو

ملحق بالعالم فهي بهذا الاعتبار الثاني قديمة و قد سبق تفصيل ذلك في باب القدم.

فاذا علمت ان الكتاب هو الوجود المطلق الجامع للحروف و الايات و السور على ما اشارت اليه حقيقة كل منها -

فاعلم ان اللوح عبارة عما اقتضى التعيين من ذلك في الوجود على الترتيب الحكمي لا على المقتضى الالهي الغير المنحصر ، فان ذلك لا يوجد في اللوح مثل تفصيل احوال أهل الجنة والنار و اهل التحليات و ما اشبهه ذلك ولكنه موجود في الكتاب والكتاب كلى عام و اللوح جزئي خاص و سيأتي بيانه انشاء الله والله يقول الحق و هو يهدى

السييل .

و نيز گیلانی در معنی قدم میگوید القدم عبارة عن حکم الوجوب الذاتي فالوجوب الذاتي هو الذي اظهر اسمه القديم للحق لان من كان وجوده واجباً بذاته لم يكن مسبوقاً بالعدم و من كان غير مسبوق بالعدم لزم ان يكون قديماً بالحكم والا فتعالى عن القدم لان القدم تطاول مرور الزمان على المسمى به تعالى الحق عن ذلك.

فقدمه انما هو الحكم اللازم للوجوب الذاتي و الافليس بينه سبحانه و تعالى و خلقه زمان و لا وقت جامع بل تقدم حكم وجوده على وجود المخلوقات هو المسمى بالقدم و طرق المخلوق لاقتاده الى موجد يوجده هو المسمى بالحدوث ولو كان للحدوث معنى ثان و هو ظهور وجوده بعد ان لم يكن شيئاً مذكوراً فان الحدوث الشايع اللازم في حق المخلوق انما هو اقتاده الى موجد يوجده .

فهذا الأمر هو الذي اوجب اسم الحدوث على المخلوق فهو ولو كان موجوداً في علم الله فهو محدث في نفس ذلك الوجود لانه فيه مفترق الى موجد يوجده فلا يصح على المخلوق اسم القديم ولو كان موجوداً في العلم الالهي قبل بروزه لان من حكمه ان يكون موجوداً بغيره فوجوده مرتب على وجود الحق وهذا معنى الحدوث و الافلاحيان الثابتة في العلم الالهي محدثة لا قديمة بهذا الاعتبار .

ومن هذا الوجه وهذه مسئلة اغفلها المتنافلا توجد في كلام واحد منهم الا ما يعطى الحكم بقدم الاعيان الثابتة و ذلك وجه ثان لاعتبار ثان وها انا اوضحه لك وهو

ص: 287

انه لما كان العلم الالهى قديماً اى محكوماً عليه بالقدم و هو الوجوب الذاتى لان صفاته ملحقة بذاته فى كل ما يليق بجناحه من الاحكام الالهية لان العلم لا يطلق عليه علم بوجود معلومه والا فيستحيل وجود علم ولا معلوم كما انه يستحيل وجود كل منهما بعدم العالم كانت المعلومات وهى الاعيان الثابتة ملحقة فى حكم القدم بالعلم و كانت معلومات الحق قديمة له محدثة لا نفسها فى ذواتها .

فالحق الخلق بالحق لحوقاً حكماً لان رجوع وجود الخلق الى الحق من حيث الامر عينى ومن حيث الذات حكمى ولا يفهم ماقلناه الا الافراد الكمل فان هذا النوع من الاذواق الالهية مخصوص بالمحققين دون غيرهم من العارفين ولما كان هذا القدم فى حق المخلوقات امراً حكماً والحدث امراً عينياً قدما ما يستحقونه من حيث ذواتهم على ما ينسبون إليه من حيث الحكم وهو تعلق العلم الالهى بهم فافهم . فقدم الحق امر حكيمى ذاتى وجوبى له وحدوث الخلق امر حكمى ذاتى وجوبى للمخلوقات فالمخلوقات من حيث هويتها لا يقال فيها أنها حق الأمر من حيث الحكم لتدل عليه و الا فالحق فى نفسه منزه ان تلحق به الاشياء من حيث ذاته فما لحقوا به الا من حيث الحكم وهذا اللحق لولاح للمكاشف العارف انه لحق ذاتى فانما ذلك انما هو على قدر قابلية المكاشف لا على الامر الذى يعلمه الله من نفسه لنفسه وما انت السنة الشرايع الا مصرحة بانفراد الحق بماهوله.

وهذا التشريع هو على ما هو الأمر عليه لا كما يزعمه من ليس له معرفة بحقيقة الحقائق فانه يلوح له شيء ويعزب عنه اشياء فيقول ان التشريع انما هو القشر الظاهر ولم يعلم انه جامع للب الأمر وقشره فقداى الامانة صلى الله عليه وآله وسلم ونصح الامة ولم يترك هدى إلا نبه عليه ولا معرفة الا هدى اليها فنعم الامين الكامل ونعم العالم بالله العامل .

فالقدم امر حكمى لذات واجب الوجود والفرق بين الازل والقدم ان الازل عبارة عن معقوليته القبلية الله تعالى والقدم عبارة عن انتفاء مسبوقية الله تعالى بالعدم فالازل انما يفيد انه قبل الاشياء والقدم أنما يفيد أنه غير مسبوق بالعدم فى نفس

قبلته على الاشياء فلا يكون الازل والقدم بمعنى واحد فافهم.

ان القديم هو الوجود الواجب \*\*\* والحكم للبارى بذلك واجب

لا تعتبر قدم الاله بمدة \*\*\* او از من معقولة يتعاقب

فانسب له القدم الذى هو شانه \*\*\* من كون ذلك حكم من هو واجب

معناه ان وجوده لا يسبق \*\*\* بالانعدام ولا قطع ذاهب

بل انه لغنائه في ذاته \*\*\* يسمى قديما و هو حكم دائم

وفاضل گیلانی صاحب کتاب انسان الكامل درباره ابواب دیگر مثل علم و قدرت و اراده و صفات خاصه الهیه که عین ذات هستند و معنی کمال و جمال وابد و ازل و ایام الله و صصلة الجرس و فاتحة الكتاب که هي السبع المثاني و هي السبع الصفات النفسية التي هي الحیوة و العلم و الارادة و القدرة و السمع و البصر و الكلام .

و این ابوابی که در این فصل مسطور داشتیم بیانات و اشاراتی در تلو معانی قدیم و صفات سلبيه و ثبوتیه و ذاتیه و غیر ذاتیه و خلقت و حدوث و وجود و عدم و هویت و انیت و واحدیت و و احب الوجود و جز آن مینماید حتی در باب صصلة الجرس و اظهار مکاشفات خود و سؤال او از قرآن بجواب انه لقول رسول کریم اختتام میدهد و ثابت مینماید که خداوند موجد کلام است و بدستیاری روح الامین و لوح محفوظ بطریق وحی برسول خدا نازل میشود.

و همچنین در معنی سایر کتب آسمانی باز میرساند که صحف و کتب آسمانی بتمامت مخلوق و حادث است چنانکه چون اهل علم و فضل در این مواد مسطور و ابواب مذکوره بنظر دقت بنگرند بر حقایق مطالب آگاه شوند .

و اینکه مشروحا نگارش رفت برای این بود که چون علمای عظام در مقام مطالعه برآیند در آنچه باید نظر فرمایند، در مستنبطات ایشان نقصانی راه ندهد و آنچه را مطابق طریقه حقه یافتند برای ادراک مطلب معهود انتخاب گردانند خصوصاً در آن بایی که در معنی طور و کتاب مسطور فی رق منشور بیانات مفصله دارد و در دیباچه کتاب و کلمات حکمت آیات و نعوت رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم ذو السبع المثاني صاحب المفاتيح و



الثواني و اشهد ان القرآن كلام الله و ان الحق ما تضمنه فحواه نزل به الروح الامين على قلب خاتم النبيين والمرسلين.

در زبور داود عليه السلام در فصل يكصد و چهل و هشتم كه ترجمه شده مینویسد قانونی را داد كه از آن تجاوز نخواهد كرد و معلوم است اين معنى اشارت بقرآن است كه از احكام و قانون آن بیرون نخواهد شد و تا قیامت باقی میماند چه سایر كتب آسمانی كتابی بعد از كتابی منسوخ گشت .

و نیز فاضل گیلانی در انسان الكامل میگوید اعلم ان الله تعالى لما خلق محمداً صلى الله عليه وآله وسلم من كماله وجعله مظهراً لجلالذو جماله خلق كل حقيقة في محمد صلى الله عليه وآله وسلم من حقيقة من حقايق اسمائه وصفاته ثم خلق نفس محمد صلى الله عليه وآله وسلم من نفسه و ليست النفس الا ذات الشيء و قد بينا فيما مضى خلق بعض الحقايق المحمدية صلى الله عليه وآله وسلم من حقايقه تعالى كما مضى في العقل والوهم و امثالهما و در باب انسان كامل كه رسول خدای صلى الله عليه وآله وسلم است و انه مقابل للحق و الخلق و انسان كامل آنكس باشد كه مستحق اسماء ذاتيه وصفات الهية است استحقاق الاصاله والملك بياناتی مینماید كه قرآن در درجه دوم مخلوقیت واقع میشود .

و فاضل قوشچی در شرح تجرید الكلام محقق طوسی علیه الرحمة در آنجا كه میفرماید وعمومية قدرته يدل على ثبوت الكلام میگوید تواتر عن الانبياء عليهم السلام انه تعالى متكلم وقد ثبت صدقهم بدلالة المعجزات من غير توقف على اخبار الله تعالى عن صدقهم بطريق التكلم ليلزم الدور ولا خلاف لارباب الملل والمذاهب فيكون الباري تعالى متكلماً و انما الخلاف في معنى كلامه و في قدمه و حدوثه و ذلك لان مهنا قياسين متعارضين احدهما ان كلامه تعالى صفة له وكل ما هو صفة له فهو قديم فكلامه قديم .

و ثانيهما ان كلام الله تعالى مؤلف عن اجزاء مرتبة متعاقبة في الوجود و كلما هو كذلك فهو حادث فكلامه تعالى حادث فاضطروا الى القدح في احد القياسين و منع بعض المقدمات ضرورة امتناع حقيقة النقيضين فالحنبالة قالوا كلامه تعالى حروف و

اصوات يقومون بذاته وانه قديم وقد بالغوا فيه حتى قال بعضهم جهلا الجلد والغلاف ايضا قديمان فضلا عن المصحف فهؤلاء صححوا القياس الاول ومنعوا كبرى القياس الثاني.

والكرامية وافقوا الحنابلة في ان كلامه تعالى حروف و اصوات وسلموا انها حادثة لكنهم زعموا انها قائمة بذاته تعالى لتجوز هم قيام الحوادث بذاته تعالى فقد قالوا بصحة القياس الثاني وقد حوا في كبرى القياس الأول.

والمعتزلة قالوا كلامه تعالى اصوات وحروف كما ذهب اليه الفرقتان المذكورتان لكنها ليست قائمة بذاته تعالى بل خلقها الله تعالى في غيره كجبرئيل او النبي عليهما السلام ومعنى كونه متكلماً انه خلق الكلام في بعض الاجسام وهو حادث كما ذهب اليه الكرامية فهم ايضاً صححوا القياس الثاني لكنهم قد حوا في صغرى القياس الاول.

والاشاعرة قالوا كلامه تعالى ليس من جنس الاصوات والحروف بل هو معنى قائم بذاته يسمى الكلام النفسى وهو مدلول الكلام اللفظى المركب من الحروف وهو قديم فهم صححو القياس الاول وقد حوا في صغرى القياس الثاني.

والمعتزلة تمسكوا بوجوه الاول انه قد علم بالضرورة من دين محمد صلى الله عليه وآله وسلم حتى العوام والصبيان القرآن هو هذا الكلام المؤلف المنتظم من الحروف المسموعة المفتتح بالتحميد المختتم بالاستعاذة وعليه انعقاد اجماع السلف واكثر الخلف .

الثانى ان ما اشتهر وثبت بالنص و الاجماع من خواص القرآن انما يصدق على هذا المؤلف الحادث لا المعنى القديم وتلك الخواص كونه ذكراً لقوله تعالى « وهذا ذكر مبارك » وقوله « انه لذكر لك و لقومك » عربياً لقوله تعالى « انا انزلناه قرآناً عربياً » منزلاً على النبي بشهادة النص من تلك الاية و امثالها و اجماع الامة مقرواً باللسن للاجماع مسموعاً بالاذان للاجماع و لقوله تعالى حتى يسمع كلام الله مكتوباً في المصاحف للاجماع .

فان قيل المكتوب في المصاحف هو الصور والاشكال لا اللفظ والمعنى قلنا بل اللفظ لان الكتابة تصوير اللفظ بحروف هجائه نعم المثبت في المصحف هو الصور والاشكال مقروناً بالمتحدى لكونه معجزاً اجماعاً مفصلاً الى الصور والايات لقوله تعالى « كتاب احكمت

وهو من آيات الحدوث لانه اما رفع أو انتهاء ولاشيء منهما يتصور في القديم لان ما ثبت قدمه امتنع عدمه وارداً على عقيب ارادة التكوين لقوله تعالى ( انما قولنا لشيء اذا اردنا ان نقول له كن فيكون فقوله كن امر و هو قسم من كلامه متأخر عن الارادة في الاستقبال لكونه جزء له

وجوابهما انه لا- نزاع في اطلاق اسم القرآن وكلام الله بطريق الاشتراك على هذا المؤلف الحادث وهو المتعارف عند العامة والقراء و الاصوليين و الفقهاء و إليه ترجع الخواص التي هي من صفات الحروف وسمات الحدوث وعلى مدلوله الذي هو القديم و اطلاق هذين اللفظين عليه ليس بمجرد انه دال على كلامه القديم حتى لو كان مخترع هذه الالفاظ غير الله تعالى لكان هذا الاطلاق بحاله.

بل لانه له اختصاصاً آخر به تعالى وهو انه اخترعه بانه اوجد اول الاشكال في اللوح المحفوظ لقوله تعالى بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و الاصوات في لسان الملك لقوله تعالى وانه لقول رسول كريم .

خلاصه معنى اين است كه عموميت قرآن و قدرت عموميه بارى تعالى دلالت ميكنند بر ثبوت كلام چنانكه از پيغمبران عظام بتواتر خبر داده اند كه خداوند متعال متكلم است .

و حال اينكه صدق سخن انبياي گرام و اخبار ايشان برحسب دلالت معجزاتي كه از ايشان بروز نموده بدون اينكه بايستي اخبار خداوند تعالى بطريق تكلم بر صدق ايشان توقف نمايد تا مستلزم دور گردد و ارباب ملل مختلفه و مذاهب متباينه را هيچ خلافي در آن نميرود كه خداوند تعالى متكلم است يعنى باين صفت موصوف است بلكه خلاف در معنى كلام خداوندى و در قدم و حدوث كلام يزدان است و اين اختلاف براي اين است كه در اينجا دو قياس است كه متعارض يكديگر هستند .

يكي از آن دو قياس اين است كه كلام خداوند تعالى صفتي است براي خداى و

هر چه خدای را صفت باشد پس قدیم خواهد بود لاجرم کلام خدا قدیم است ، دوم این است که کلام خدای تعالی از اجزای مترتبه متعاقبه در وجود مؤلف است و هرچه براین منوال باشد حادث است پس کلام خدای حادث میباشد و علمای فن نظر باین بیان در قدح یکی از دو قیاس و منع بعضی مقدمات بر حسب ضرورت امتناع حقیقیه نقیضین مضطر و ناچار شده اند .

جماعت حنابله میگویند کلام خدای تعالی حروف و اصواتی است که قیام هر دو بذات کبریای یزدان متعال است و قدیم است و در باب قدم آن چندان مبالغه کرده اند که پاره جهال این جماعت گفتهاند جلد و غلاف مصحف هم قدیم هستند تا چه برسد بخود مصحف و این جماعت که بر این طریقت سخن نموده اند قیاس اول را تصحیح و کبرای ثانی را منع کرده اند .

و جماعت کرامیه در این مسئله که کلام خدای متعال حروف و صوت است با حنابله موافقت کرده اند و بحدوث آن نیز تصدیق دارند و مسلم میشمارند لکن این گروه چنان میدانند که اصوات و حروف به ذات خدا قیام دارند از آن حیثیت که قیام حوادث را به ذات باری تعالی جایز میدانند و این طایفه که بر این و تیره سخن میرانند بصحت قیاس ثانی تصدیق دارند و تصحیح مینمایند و در کبرای قیاس اول قدح میجویند.

و گروه معتزله گویند کلام ایزد علام اصوات و حروف است چنانکه جماعت حنابله و کرامیه بر این عقیدت هستند اما میگویند این دو قائم بذات خداوند تعالی نیست بلکه خدای تعالی خلق فرموده است آنها را در غیر خودش مثل جبرئیل یا پیغمبر علیهما السلام و معنی اینکه میگویند خدای تعالی متکلم است این است که خداوند قادر کلام را در پاره اجساد خلق میفرماید و کلام حادث است چنانکه جماعت کرامیه بر حدوث آن معتقد میباشند پس جماعت معتزله نیز تصحیح قیاس ثانی را کرده اند لکن در صغرای قیاس اول قدح آورده اند.

و گروه اشاعره گویند کلام خدای تعالی از جنس اصوات و حروف نیست بلکه آن معنی میباشد که قائم بذات باری تعالی است و بکلام نفسی موسوم است و آن عبارت

از مدلول کلام لفظی مرکب از حروف است و آن قدیم است و اشاعره تصحیح قیاس اول و قدح در صغرای قیاس ثانی نموده اند .

و معتزله در این رأی و عقیدت و بیانی که ظاهر کرده اند متمسک بچند وجه شده اند اول اینکه میگویند محققاً بموجب ضرورت دین بموجب ضرورت دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم حتی عوام و کودکان دانسته اند که قرآن عبارت از همین کلام مؤلف منتظم ازین حروف مسموعه است که بتحمید افتتاح و باستعاده یعنی سوره فاتحه الكتاب وسورة الناس اختتام یافته است و اجماع سلف و اکثر خلف بر این معنی منعقد شده است.

دوم اینکه آنچه اشتهاار یافته و منص و اجماع از خواص قرآن ثابت شده اینست که بر این مؤلف یعنی این کتاب خدای تعالی که مولف از حروف است حادث صدق مینمایدنه قدیم یعنی دلالت این جمله حدوث قرآن را ثابت مینماید نه قدم قرآن را و این خواص بودن قرآن است ذکر چنانکه خدای تعالی میفرماید و هذا ذکر مبارک» و قول خدای تعالی وانه اذکر لك» و بسبب اینکه بزبان عربی میخوانی چنانکه خداوند میفرماید «انا انزلناه قرآنا عربياً» و این قرآن بشهادت نص همین آیه شریفه مذکوره و آیات دیگر که مانند آن است و اجماع امت بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمده است در حالیکه مقرو به السنه است للاجماع و مسموع باذان است للاجماع و بسبب قول خدای تعالی که میفرماید حتی یسمع کلام الله و مکتوب در مصاحف است للاجماع.

و اگر بگویند آنچه در مصاحف مکتوب و نوشته شده است همان صورتها و اشکال است نه لفظ و معنی میگوئیم بلکه لفظ است زیرا که کتابت عبارت از تصویر لفظ است بحروف هجای آن بلی آنچه در مصحف ثبوت گرفته همان صورت و اشکال است مقروناً بالتحدی لکونه معجزاً اجماعاً مفصلاً الی الصور و الآیات بواسطه قول خدای تعالی کتاب احکمت آیاته ثم فصلت چنانکه در فصول سابقه ترجمه و تفسیر شد و قابل است مرنسخ راو همین قبول نسخ از آیات حدوث است زیرا که یا عبارت از رفع و یا انتها است .

و ازین دو هیچ چیز متصور در قدیم نتواند بودجه هر چه قدمتش ثابت شد عدمش

امتناع دارد در حالیکه بر عقیب اراده تکوین وارد است چنانکه خدای تعالی میفرماید جز این نیست گفتن برای چیزی گاهی که اراده آن و ایجاد آن را کرده باشیم اینکه بگوئیم بر آن باش پس میباشد یعنی اراده چیزی را نمائیم بمحض اینکه بگوئیم باش میباشد پس قول خدای تعالی کن امر است و این يك قسم از کلام خدای است که از اراده واقعه در استقبال متأخر است بواسطه اینکه جز آن میباشد یعنی جزء اراده است .

و جواب هر دو این است که هیچ نزاعی در اطلاق اسم قرآن و کلام الله بطریق اشتراك براین مؤلف حادث نیست و این معنی نزد عامه و جماعت قراء و اصولیین و فقهاء متعارف است و آن خواص که از صفات حروف و سمات حدوث است بآن راجع است و علی مدلوله الذی هو القدیم و اطلاق این دو لفظ بر آن را نتوان مجرد آن قرار داد که کلام خدای قدیم است حتی اینکه اگر مخترع این الفاظ غیر از خداوند متعال باشد هر آینه این اطلاق بحال خود باقی خواهد ماند بلکه بعلت این است که برای آن اختصاصی دیگر است بخداوند متعال و آن این است که خدای قادر متعال اولاً- اشکال رادر لوح محفوظ ایجاد فرمود چنانکه میفرماید بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ واصوات را در زبان ملك و فرشته چنانکه میفرماید «انه لقول رسول کریم».

ثم اختلفوا فيه فقیل هما اسمان لهذا المؤلف المخصوص القائم باول لسان اخترعه الله تعالى فيه حتى ان ما يقرء لكل احد سواه بلسانه يكون مثله لـاعينه والاصح انه اسم له لا- من حيث تعین المحل فيكون واحداً بالنوع و يكون ما يقرؤه القاری های قارکان نفسه لامثله وهذا الحكم في كل شعر و کتاب ينسب الی مؤلفه.

بعد ازین مسائل و عقاید و مطالب مذکوره که در میان آورده اند در این باب اختلاف کردند بعضی بر آن عقیدت رفته اند که حروف و اصوات اسم هستند برای این مؤلف مخصوص قائم باول زبانی که خداوند تعالی اختراع فرمود آن را در آن حتی اینکه آنچه قرائت میشود برای احدی سوای او بلسان خودش مثل آن است نه عین آن واصح این است که مر آن را اسم باشد نه از حیثیت تعین محل و باین سبب واحد بالنوع باشد و آنچه را که قاری قرائت میکند هر قاری که باشد نفس اوست نه مثل او و این

حکم در هر شعری و کتابی است که منسوب بمؤلف آن و شاعر آن شعر است .

پس اگر گفته شود گاهی که اراده شود بکلام الله تعالی این الفاظی که منتظم از حروف مسموعه است بدون اعتبار تعیین محل پس هر يك از ما کلام الله تعالی را می‌شنود و همچنین اگر معنی ازلی را بآن اراده نمایند و سماع آن را عبارت از فهم آن اصوات مسموعه اراده کنند پس اختصاص موسی بن عمران علیه السلام باینکه کلیم خدای باشد چیست و بچه علت آنحضرت را کلیم الله گویند و در میان انبیاء علیهم السلام با این سمت مخصوص می‌باشد .

در جواب گوئیم در آن مسئله چند وجه است يك وجه که مختار حجة الاسلام غزالی است این است که حضرت موسی علیه السلام استماع کلام ازلی را مینمود بدون دستیاری صوت و حروف چنانکه ذات خدای تعالی را در سرای آخرت بلا کم و کیف می‌بینند و این عقیدت مطابق مذهب کسی است که تعلق رؤیت و سماع را بهر موجودی حتی ذات و صفات قائل است لکن سماع سوای صوت و حروف جز بطریق خرق عادت نمیتواند باشد.

وجه ثانی این است که موسی علیه السلام از جمیع الجهات استماع صوتی کرده باشد برخلاف آنچه عادت مقتضی آن است.

وجه سوم این است که موسی استماع کرده باشد صوتی را لکن بصوتی که مکتسب بندگان و طریقی که شأن و استطاعت سماع باشد نباشد و حاصل این بیانات این است که خداوند تعالی موسی علیه السلام را مکرم داشته است و کلام خود را بدو فهمانیده باشد بصوت تولی بخلقه من غیر کسب لأحد من خلقه شیخ ابو منصور مازیدی و استاد ابواسحق اسفراینی بر این عقیدت رفته اند و بر هر يك ازین دو تقدیر همانا قرار داده اند که اسم مجموع باشد بحیثیتی که صادق بر بعضی نباشد و گاهی قرار داده شده است که اسم باشد برای معنی کلی که صادق بر مجموع و علی کل بعض من ابعاضه باشد.

و بالجمله پس آنچه گفته میشود که مکتوب در هر مصحف و قرائت شده زبانی کلام الله تعالی است پس بموجب اعتبار وحدت نوعیه است و آنچه گفته میشود که وی حکایت از کلام الله تعالی و مماثل آن است و جز این نیست که این کلام عبارت از آن مخترع در زبان ملک و فرشته است پس بر حسب اعتبار وحدت شخصیه است و آنچه گفته

میشود که کلام خداوند تعالی بهیچ لسانی و هیچ قلبی قائم و حال در هیچ مصحفی یا لوحی نیست مراد از کلام حقیقی می باشد که صفت از لیه است و منع نموده اند از اینکه کلام خدای در صفحه زبانی یا پرده قلبی یا ورق مصحفی حلول پذیرد و اگر چه مراد همان لفظی هم باشد بجهت مراعات تادیب و احتراز کردن از اینکه وهم انسانی بسوی کلام حقیقی ازلی راه برگردد یعنی چنان انگارد که این کلام حقیقی ازلی است علاوه بر اینکه اطلاق اسم مدلول بردال خواهد بود.

و این کلمه اشارت بجواب دیگر و متعلق بجواب دو وجهی است که جماعت معتزله بآن قائل هستند چنانکه در صدر همین فصل مفصل گشت و هم چنین اجزاء صفات دال بر مدلول شایع و ذائع و منتشر است مثل اینکه گفته میشود «سمعت هذا المعنى من فلان وقراته في بعض الكتب وكتبته بیدی».

سوم این است که اگر کلام خدای تعالی ازلی باشد لازم میگردد که در اخبار خدای قائل بکذب شوند چه اخباریکه در قرآن و کتب آسمانی از ماضی و طریق گذشته وارد است بسیار است مثل دانا ارسلنا نوحاً وقال موسى و عصی فرعون الرسول و غیر ذالك و صدق آن مقتضی نسبت وقوع سبقت است و هرگز تصور نمیتوان نمود که چیزی برازل سبقت داشته باشد و چون چنین باشد بایستی قائل بکذب باشد و این حال بر خدای متعال محال است .

و جواب این است که کلام خدای تعالی در ازل متصف بماضی و حال و استقبال نمیباشد چه در آن حال زمان معدوم است «و انما يتصف بذلك فيما لا يزال بحسب المتعلقات و حدوث الازمنه والاقوات» و تحقیق این مسئله با قائل بودن باینکه ازلی مدلول لفظی است سخت دشوار است و همچنین قول باینکه متصف بمضی و غیرها همانا همان لفظ حادث است نه معنی قدیم .

چهارم این است که کلام خدای تعالی مشتمل بر امر و نهی و اخبار و استخبار و نداء و غیر ذالك است پس اگر کلام یزدان لم یزل ازلی بودی لازم میشد که امر بلا مأمور و نهی بلا منهی و اخبار بلا سامع و نداء و استخبار بلا مخاطب باشد و تمام این جمله



سفه و عبث است و هرگز نشاید روا باشد که حکیم علیم تعالی و تقدس را بچنین افعال و امور و اقوال منسوب داشت .

و عبد الله بن سعید قطان از این مسئله جواب باین وجه داده است که کلام خدای لم یزل در ازل امر ونهی و خبر و جز آن باشد «و انما یصیر احد هذه الاقسام فیما لا یزال» و اگر گفته شود وجود جنس بدون اینکه یکی از انواع باشد غیر معقول است و نیز تغییر بر قدیم محال است میگوئیم «هو اراد انه امر وأحد یعرض له النوع بحسب التعلقات الحادثة من غیر أن یتغیر هو فی نفسه» .

و پاره جواب داده اند که سفه و عبث وقتی لازم میشود که معدومی را مخاطب نمایند و در حال عدم او باو امر فرمایند و اما بر تقدیر وجودش این معنی که طلب فعل از آنکه موجود میشود باشد علامت سفه و عبث نیست چنانکه مردی را شخصی راست گوی و صادق القول خبر دهد که بزودی برای او فرزندی بادید آید و او بسبب اطمینانی که بقول و خبروی دارد فرزندش را موجود و حاضر بیند و در طلب تعلم او بر آید حمل بر سفاهت و کار بیهوده او نخواهد شد چنانکه پیغمبر بهر مولودی که تاقیامت متولد شود خطاب و تکلیف میفرماید و باو امر و نواهی خود مأمور و منهی میگرداند چه یقین دارد حتماً متولد میشوند با اینکه اختصاص خطابات آنحضرت باهل عصر خودو ثبوت حکم در غیر اهل عصر بر طریق قیاس جداً بعید است بلی اگر گفته شود خطاب حاضرین غائبین و معدومین ضمناً و تبعاً از سفاهت در چیزی نیست هر آینه چیزی است و این جواب در میان جمهور علماء مشهور است و کلام ایشان متردد است در اینکه معنای آن این است مأمور است در ازل باینکه امتثال امر نماید و یأتي بالفعل علی تقدیر الوجود و المعدوم لیس بمأمور فی الازل بلکه امر ازلی چون تازمان وجودش استمرار یافته است لهذا بعد از آنکه موجود شده است مأمور است .

پنجم این است که این امر فرمودن اگر ازلی باشد ابدی نیز خواهد بود زیرا که هر چه قدم آن ثابت شد عدمش ممتنع میشود و با این حال در دار الجزاء تکلیف باقی میماند و این امر اجماعاً باطل است .

ششم این است که اگر کلام ازلی باشد بایستی چنانکه در این فصل مذکور شد از لا وابتداً استمرار گیرد پس از چه روی مکالمه موسی علیه السلام بکوه طور اختصاص گرفت و این باطل است اجماعاً.

و جواب این دو مطلب این است که همانا کلام و اگرچه ازلی باشد لکن تعلقات آن باشخاص و افعال باراده از خدا و اختیار خدای تعالی حادث است پس امر بنماز کردن زید مثلاً متعلق به بعد از بلوغ اوست و چون زید بمیرد این امر از وی انقطاع میجوید و کلام بموسی علیه السلام در طور علاقه میگیرد و باین بیان جواب از وجه دیگری که برای ایشان موجود است بیرون میآید و آن این است که نسبت قدیم بسوی تمام آنچه تعلقش بآن صحت دارد مساوی است چنانکه در علم است پس تعلق میگیرد امر ونهی بهر فعلی حتی یكون المأمور منهيًا وبالعكس یعنی والمنهی مأموراً و لازم باطل است قطعاً و این وجه از ایشان بر جماعت اشاعره الزامی است چه ایشان لا یقولون بالحسن والقبح العقلین تا صحت تعلق امر را بآن چه متعلق بآن نهی و بالعکس منع نمایند.

و مصنف یعنی خواجه نصیر الحق والملة طوسی علیه الرحمه مذهب معتزله را اختیار کرده است و استدلال بر آن فرموده است بر اینکه خدای تعالی متکلم است یعنی قدرت الهی عام و شامل جمیع ممکنات و خلق حروف و اصوات داله بر معانی است.

و شارح میگوید هیچ شك در آن نمیروود که عدم تکلم از کسیکه انصافش بتکلم صحیح باشد نقص است و اتصاف خدا بعدم کلام نقص خواهد بود و این حال بر ایزد متعال محال است و اگر مناقشه در نقص بودن نمائیم یعنی بگوئیم عدم تکلم نقص برای خدای نیست خصوصاً با قدرت او بر کلام كما في السكوت اما خفائی در آن نیست که متکلم اکمل از غیر متکلم است و ممتنع است که مخلوق از خالق اکمل باشد.

راقم حروف گوید: جوارح و آلات داشتن از نداشتن اکمل و اشرف است پس اگر بگوئیم دارای آن است خداوند تعالی که جسم و مرکب نیست، ندارد بایستی بگوئیم مخلوق از خالق اکمل است و فرزند داشتن و فرزند آوردن از نداشتن و نیاوردن اکمل است و هولم یلد و لم یولد جای قیاس ندارد.

بالجمله اشاعره گویند متکلم کسی است که بدو کلام قیام گیرد نه کسیکه ایجاد کلام را نماید ولوفی محل آخر زیرا که موجد حرکت در جسم دیگر متحرك نامیده نمیشود و خداوند تعالی بسبب خلق اصوات مصوت خوانده نمیگردد و ما میدانیم که چون بشنویم که قانلی میگوید من ایستاده ام او را متکلم میخوانیم و اگرچه او را موجد او این کلام ندانیم و میدانیم که خداوند تعالی موجد آن است چنانکه اهل حق بر این رأی هستند.

و در این هنگام پس کلام قائم بذات باری تعالی جایز نیست که همان حسی یعنی منتظم از حروف مسموعه باشد زیرا که ضرورتاً حادث است و مر آن را ابتداء و انتهاء است و حروف دوم از هر کلمه مسبوق باول است مشروط با تقضای آن پس بناچار برای آن اولی است و با این حال حرف دوم قدیم نیست و حرف اول نیز چون بر آن انقضاء میباشد قدیم نخواهد بود زیرا که طریان عدم بر قدیم امتناع دارد پس مجموع مرکب ازین دو نیز قدیم نیست و آنچه حادث است قیام آن بذات باری تعالی ممتنع است.

پس معین گشت که معنی همان است چه ثالثی نیست که اسم کلام بر آن اطلاق شود و این همان است که موسوم بکلام نفسی است چه هر کس ایراد نماید صیغه امریانه یا نداء یا اخبار یا استخبار یا غیر ذلک را در نفس خود معانی مییابد که تعبیر میکند آنرا لفاظی که آنرا کلام حسی مینامیم پس آن معنی را که آن شخص مییابد در نفس خودش و در خلد او دوران مینماید و باختلاف عبارات بر حسب اوضاع و اصطلاحات مختلف نمیشود و قصد مینماید متکلم حصول آن را در نفس شنونده تا بر موجب جاری شود همان است که ما آن را کلام نفسی و حدیث نفس مینامیم.

اما مصنف یعنی محقق طوسی علیه الرحمه منکر آن است و میفرماید و النفسانی غیر معقول یعنی کلام نفسی معقول نیست و شرح آن در باب مسموعات مسطور است هر کسی بدانجا رجوع نماید مکشوف خواهد ساخت و بعد ازین بیانات نیز پاره عبارات دیگر از دیگران مینماید که با آنچه مسطور گردید چندان تفاوتی ندارد و

از نقل اقوال صاحبان مذاهب مختلفه مزید علمی حاصل میشود و علمای اعلام مثل حضرت قدسی آیت علامه حلی و مقدس اردبیلی و ملا عبدالرزاق لاهیجی و فخرالدین و آقا جمال و جلال الدین و ملا علی علیاری و ملا میرزا جان و سید صدرالدین رضوان الله تعالی علیهم بر این مبحث حواشی مبسوطه نوشته اند.

از جمله حضرت آیه الله علامه حلی قدس سره العزیز مرقوم فرموده اند که عموم مسلمانان بر آن عقیدت رفته اند که خداوند تعالی متکلم است اما در معنی این متکلم بودن اختلاف ورزیده اند .

جماعت معتزله بر آن رأی رفته اند که خداوند تعالی بقدرت کامله ایجاد حروفی و اصواتی در اجسام میفرماید که بر مراد دلالت دارد .

و گروه اشاعره گویند متکلمیت خداوند بمعنی این باشد که صفت تکلم و کلام قائم بذات خدای است یعنی غیر از علم و اراده است که عین ذات هستند و هم چنین بعضی صفات دیگر و عبارات بر این دلالت نمایند و آن کلام نفسانی است که در خود ایشان عبارت از معنی واحد است و امر ونهی و نه جز آن اسالیب کلام نیست و مصنف رضوان الله تعالی استدلال کرده است بر ثبوت کلام بمعنی اول بما تقدم من کونه تعالی قادراً علی کل مقدار و هیچ شکی نیست در امکان خلق اصوات در اجسام تادلالت بر مراد نماید .

و جماعت معتزله و اشاعره بر امکان این امر اتفاق نموده اند لکن اشاعره اثبات معنی دیگر مینمایند و معتزله نفی این معنی را میکنند چه غیر معقول است زیرا که ثبوت معنی غیر علمی که نه امر و نه نهی و نه استخبار و نه خبر باشد و آن قدیم باشد در عقل نمیگنجد و تصدیق موقوف بتصور است و این بیانات حکمت سمات از کتاب کشف المراد لتجريد الاعتقاد علامه حلی نقل شده است.

و مرحوم ملا عبدالرزاق لاهیجی حسنی علیه الرحمه در ذیل همان عبارت مسطور «وعمومیة قدرته يدل علی ثبوت الکلام» که علامه نیز بیان مسطور را فرموده میفرماید دانسته باش کلام در لغت عبارت از جنس ما یتکلم به است خواهقلیل خواه کثیر و آن

لفظی است که دال بر معنی باشد و تکلم در لغت مصدر قول تو است تکلمت بکذا و آن عبارت از حدوث فعل است در اثر کلام و چون این معنی و مطلب را شناختی میگوئیم در شرح تجرید وارد شده است نسبت کلام بخداوند علام و همچنین نسبت تکلم .

اما اول که نسبت کلام بحقتعالی باشد مثل این است که میگویند هذا کلام الله و اما ثانی که عبارت از نسبت تکلم به ذات لایزال باشد مثل این است که میگویند خداوند متکلم است و هیچ شکی در آن نیست که تکلم یعنی فعل کلام که نسبت بما داده شود موقوف بر قدرت و آلت میباشد و یزدان تعالی از آلات و ادوات بی نیاز است که در تمامت افعال خودش محتاج باین امور نیست .

پس تکلم نسبت بخدای تعالی بهمان قدرت فقط موقوف است و قدرت خدای تعالی قادر متعال در جمیع ممکنات عموم دارد و فعل کلام بدون آلت از ممکناتی است که برای خدای تعالی مقدور است پس عمومیت قدرت دلالت دارد بر مقدوریت کلام برای خداوند قادر علام نه بر عنوان ثبوت آن بلکه آن چیزی که دلالت بر ثبوت دارد همان شرع است پس در عبارت متن مسامحه ایست از حیث اطلاق خاص و اراده عام واللازم له و تو خبیر هستی باینکه چیزی ازین دو معنی کلام بمعنی مذکور و تکلم صفت متکلم نیست اما اول بواسطه اینکه مباین آن است .

و اما دوم بواسطه اینکه فعال است و مراد به صفت در اینجا آن چیزی است که حقیقة بموصوف قیام جوید و اینکه پاره گفته اند که مشتق آن چیزی است که مبدأ بان قیام گیرد مراد بان اعم از آن است که حقیقی باشد یا غیر حقیقی فلفظن و اگر متکلم از جمله اسماء الله تعالی دلیل و مستلزم اینستکه باید تکلم صفتی قائم بخداوند تعالی باشد نیست کما فی الوجود والخالق و سایر اشخاصی که مذکور نمودیم در حواشی که مرقوم نموده اند آخر الامر منتهی بحدوث و خلقت قرآن میشود و در عبارات ایشان بهر نحو که نگاشته اند جز این ملحوظ نخواهد بود .

ابو البقاء در کلیات مینویسد کلام بر قلیل و کثیر واقع میشود و جمله جز بر واحد

وقوع نمیگیرد ازین روی صحیح است که گفته شود جمیع قرآن کلام الله است اما صحیح نیست که بگویند جمله القرآن کلام الله و میگوئی کلام الله زیرا که کلام عام است و نمیگوئی قرآن الله بعلت این که قرآن خاص بکلام الله است و کلام مطابق قول بعضی از نحاة اسم و فعل و حرف است و بعضی گفته اند بمعنی حروف منظومه ایست که دلالت بر معنی نماید و این حد و تعریف در کلام الله تعالی استقامت نگیرد چه کلام الله صفت از لیه قائمه به ذات خداوند است و از جنس حروف و اصوات نیست و واحدی است غیر متجزی و عربی و عبرانی و سریانی نیست و عربیت و سریانیت و عبرانیت عباراتی از قرآن است و این عبارات حروف و اصواتی باشند و در محل خود محدث هستند و هي الألسنة و اللهوات .

محمد بن اسلم طوسی که از عرفای عهد است و ازین پیش در ذیل احوال حضرت امام رضا علیه السلام از مصاحبت او در خدمت آنحضرت حکایت رفت چنانکه در تذکرة الاولیاء مذکور است قرآن را مخلوق نمیدانست و بواسطه این مطلب دو سال او را حبس کردند و همچنان اقرار بمخلوقیت قرآن نمود .

سفیان ثوری میگفت هیچ و حیجز بزبان عرب نیامده است بعد از آنکه بعربیت نازل شد هر پیغمبری برای قوم خودش بلغت آنها ترجمه نمود و ازین روی قرآن نام یافت که برای ملاحظه معنی جمیع کلام الله است چه بآن تأدی میشود و کتابتی که دال بر آن است در مصاحف ما مکتوب و قرآن دال بر آن و مقرو "بالسنة والفاظ داله بر آن محفوظ در سینه های ما میباشد نه ذات آن چنانکه گفته میشود الله بر این کاغذ مکتوب است و ازین کلمه مراد این نیست که ذات وی در آن جلول کرده است بلکه مراد آن چیزی است که دلالت بردانش مینماید.

و محصل آن این است که آنچه قائم بذات خالق تعالی است قدیم است و خداوند در ازل متکلم بآن است در آنحالی که نه شنونده و نه مخاطبی بوده است و چنین چیزی بحدوث و نزول موصوف نمیشود و این چیزی است که در صلوة تلاوت میشود و در جماعت متأخرین پاره قائل بحدوث لفظ هستند و بعضی گفته اند لفظ قدیم است و هو المثلو" و

تلاوت حادث است و این مروی از سلف میباشد باینکه قرآن کلام الله قدیم محفوظ بصدور متلو بالسنه ما میباشد پس با این بیان وصف قرآن را بحدوث بر حسب نظر بسوی تعلقات و حدوث از منه است پس آنچه در قرآن بلفظ ماضی و خبر از گذشته آمده مقتضی تعلق و حدوثش مستلزم حدوث کلام نیست چنانکه در علم در علم هست.

و بعد ازین بیان بپاره بیانات مسطوره نیز اشارت کند و میگوید حاصل مطلب این است که کنه این صفت و همچنین سایر صفات الله تعالی مانند ذات مقدس الهی از حیز عقل و دریافت خرد محجوب است و هیچ کس را روا نیست که بعد از معرفت آنچه برای ذات و صفات ایزدی واجب است در کنه آن خوض نماید و در پایان بیانات خود میگوید فما نقل فيه من کلام المخلوقین مخلوق باعتبار الحیثیة الاولی و قدیم غیر مخلوق باعتبار الحیثیة الثانية و کونه من عند غیر الله موقوف علی الثبوت فی نفس الامر لیل هو ثابت باعجازه علی الاختلاف فی وجه الاعجاز .

و نیز ابوالبقاء در لغت قرآن میگوید بعضی از فضلا گفته اند قرآن در اصل در قرأت الشیء بمعنی جمعته یا قرئت الكتاب بمعنی تلوته است بعد از آن جماعت عرب نقل کرد این لفظ را بسوی مجموع مخصوصی و متلو مخصوصی که عبارت از کتاب خداوند تعالی است که بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و اهل اصول نقل کرده اند آنرا بسوی قدر مشترك بین الكل والجزء و از آن پس نقل نموده اند اهل کلام آنرا بسوی مدلول مقرو و هو الکلام الازلی القائم بذاته المنافی لل سکوت والافه.

و نیز میگوید والقرآن شایع الاستعمال فی اللفظ و کلام الله تعالی حقیقة فی المعنی النفسی و مجاز فی اللفظ الدال علیه و در لفظ قرآن اختلاف نموده اند بعضی گفته اند خداوند تعالی خلق کرده است آنرا در لوح محفوظ بدلیل اینکه میفرماید «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» .

و بعضی دیگر گفته اند قرآن لفظ جبرئیل است چه خدای تعالی میفرماید «انه لقول رسول کریم و بعضی دیگر گفته اند لفظ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است زیرا که حق تعالی میفرماید «نزل به الروح الامین علی قلبک» و نزول بر آنحضرت بر حسب معنی است پس

لفظش لفظ نبی علیه الصلوة والسلام است و بیان اول بکمال و عظمت اقرب و بکلام الله اولی است و همچنین بمعجز بودن آن و اینکه قرآن منزل و فرستاده شده میباشد نه آن است که از مکانی بمکانی انتقال یافته شده باشد چه این معنی متصور نیست بلکه معنای آن این است که آنچه را جبرئیل از کلام خداوند جلیل بالای هفت آسمان نزد سدرۃ المنتهی بفهمید تفهیم خود را برای جماعت انبیاء بصفحه زمین و بسیط غبراء فرود آورد .

و بعد از بیان پاره مطالب و اختلاف میان اهل سنت و امامیه در امر قرآن و حدوث و قدم و مخلوقیت و غیر مخلوقیت آن میگوید و القرآن ما کان لفظه و معناه من عند الله بالالهام او بالمنام و بعضی گفته اند قرآن لفظی است معجز و منزل بواسطه جبرئیل و حدیث قدسی معجز نیست و بدون واسطه است و چنین چیزی را حدیث قدسی و الهی و ربانی گویند .

و میگوید حاصل این است که قرآن و حدیث قدسی در این معنی متحد هستند که هر دو وحی منزل من عند الله میباشد بدلیل ان هو الا وحی یوحی و تفاوت و افتراق این دو در این مطلب است که قرآن برای اعجاز و تحدی بآن منزل است بخلاف حدیث قدسی و الفاظ قرآن در لوح محفوظ مکتوب است و جبرئیل و پیغمبر علیهما الصلوة والسلام را روا نیست که اصلا در آن تصرفی نمایند .

اما در احادیث احتمال دارد که آنچه بر جبرئیل نازل شده معنی صرف و خالص باشد و حله عبارت را بروی پوشش کرده باشد و رسول را بواسطه این عبارت مبین داشته باشد یا او را الهام نموده باشد و رسول برای اینکه روشن بگرداند بعبارتی اعراب نموده باشد و میگوید برحسب اختلاف قراءات ظاهر میگردد اختلاف در احکام و برای اختلاف قراءات و تنوع آن فواید متعدده است از آنجمله تهوین و تسهیل و تخفیف است مر امت را و دیگر اظهار فضل و شرف این امت است بر سایر امم چه بر سایر امتهاسوای این امت کتابی نازل نشده است که افزون از يك وجه داشته باشد و دیگر اظهار سر الله تعالی است فی کتابه و صیانت آن از تبدیل با اینکه دارای این وجوه عدیده است



و نیز غیر ذلک .

و اینکه فرموده است که قرآن بلسان عربی مبین نازل شده است نه آن است که مراد این باشد که قرآن بلغتی نازل گردیده است که آن لغت در اصل وضعش بزبان عرب باشد بلکه مراد این است که قرآن نازل شده است بزبانی که معنی آن بر هیچ کس از مردم عرب مخفی نیست و استعمال نشده است در این قرآن لغتی که عرب بآن تکلم نکرده باشد تا اتیان بمانندش برایشان دشوار باشد و چون چنین است و با اینکه بر زبان خودشان نازل شده است نمیتوانند مانندش را بیاورند همین عجز ایشان ازین کار معجزه قرآن است .

ابن الصلاح گفته است قرائت قرآن کرامتی است که خدای تعالی نوع بشر را بآن مکرم داشته است و در خبر وارد است که این عنایت با گروه ملائکه مبذول نگردیده است و ایشان حریص هستند که از بشر بشنوند :

در جلد جواهر و اعراض میفرماید مسئله ششم در باب کلام خداوند تعالی است بدانکه لفظ کلام در این ملفوظ مسموع مرکب از اصوات و حروف حقیقت است و گاهی اطلاق مینمایند و اراده تکلم میکنند یعنی قدرت بر القاء کلام بمعنی اول و این معنی دوم عبارت از صفت متکلم بآن است و کلام بمعنی اول هوما به التکلم و صفت متکلم وقائم باو نیست بلکه قائم بهوا میباشد زیراکه از جنس اصوات است چنانکه در مباحث اعراض مشروح است .

و این تکلم والقاء کلام در وجود ما بر آلت و جارحه توقف دارد لامحاله وجماعت انبیاء عظام علیهم السلام خبر داده اند که خداوند تعالی متکلم است و کلامی بیاورده اند و گفته اند کلام الله تعالی است و منقسم باخبار و امر و نهی است الی غیر ذالک من اقسام الکلام و معجزات باهره ایشان دلالت بر صدق کلام و خبر ایشان دارد و این امری است ممکن الوقوع چه این امر اگرچه در شخص خود ما متوقف بر وجود آلت است و بدون آلت نمیتواند ظاهر شود و صدورش بدون آلت از ما ممتنع است لکن این توقف در مادالالت بر آن ندارد که در حق خداوند تعالی نیز بدون آلت و جارحه امتناع داشته

ص: 306

باشد زیرا که خداوند دارای عموم قدرت تامه است و در وجود ماقدرت ناقصه نیز ضعیف است و هر چه را که جماعت انبیاء علیهم السلام خبر بدهند از خداوند تعالی از غیر ممکنات، واجب است که ایشان را در آن خبر تصدیق نمایند و تاویلی در آن روا دارند و از ظاهرش انصراف گیرند.

و این است معنی وعمومیه قدرته یدل علی ثبوت الکلام، یعنی بعد از ضم اخبار انبیاء علیهم السلام چنانکه دانستی پس کلامی که صفت خدای تعالی است بمعنی تکلم است چه متکلم آن کسی است که تکلم بدو قیام گیرد.

و این مطلبی است که جداً ظاهر است و جماعت اشاعره توهم نموده اند که صفت همان کلام است بمعنی ما به التکلم و متکلم همان کسی باشد که کلام بدو قیام گیرد باین معنی وقول را مطلق دانسته اند باینکه قرآن قدیم است و هر کس گوید قرآن مخلوق و حادث است مبدع بلکه کافر است و از آن پس چون نگران شدند که کلام باین معنی که حقیقت اوست جز اصوات و حروف حادثه نیست و نمیتواند قائم بذات باری تعالی باشد اختراع امری محال را نمودند و آن را کلام نفسی نامیدند و گفتند که وی همان مدلول کلام لفظی است و اراده کردند بآن غیر از علم بمدلولات الفاظ و غیر از اراده القاء کلام و غیر از قدرت بر این و غیر از حدیث نفس و گفتند که این امری است واحد فی نفسه نه خبر و نه امر است و نه نهی الی غیر ذلك و داخل نمیشود در آن ماضی و نه حال و نه استقبال و گفته اند بدرستی که کلام حقیقه جز این نیست و لفظی را بجهت اینکه دلالت بر این جمله دارد کلام نامیده اند.

و عمده آنچه بآن تمسک بسته اند در این بیان خود دو امر است: امر اول که امام ایشان در کتاب مفصل بر آن تکیه داده است این قول شاعر است:

ان الکلام لفی الفؤاد و إنما \*\*\* جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً

و عجب این است که این جماعت از کجا دانستند که مراد شاعر از ما فی الفؤاد همان امور مذکوره ایست که ایشان آنرا کلام نفسی نام کرده اند « مع انی لا اظن عاقلاً يحدث فی نفسه هذا الأمر المحال ونعم ما قال المصنف فی نقد المحصل » که مسئله قدم

کلام بدانجا رسید که علماء در این قول قیام جستند و بنشستند و خلفای عصر بزرگان علماء را که قائل باین مطلب بودند بضرب تازیانه بلکه شمشیر بنواختند «بنیته علی هذا البیت الّذی قاله الاخطل» و عجبتر این است که هر کس قائل باین امر محال میشد او را تکفیر میکردند.

شارح مقاصد میگوید بر این بحث و مناظره در ثبوت کلام نفسی و بودن کلام نفسی همان، قرآن سزاوار است که نامدت شش ماه مناظراتی را که ابوحنیفه و ابویوسف کرده اند حمل نمایند و از آن پس رأی هر دو تن بر آن استقرار گرفت که هر کس قائل بخلق قرآن شود کافر است انتهی امر دوم این است که ایشان میگویند متکلم کسی است که کلام بدو قیام گیرد نه آنکس متکلم است که ایجاد کلام را نمایند و لو فی محل آخر بجهت قطع باینکه موجد حرکت را در جسم دیگر متحرک نمی نامند.

و جواب همان است که گذشت که متکلم من قام به الکلام بمعنی تکلم است که عبارت از قدرت بر ایجاد کلام بمعنی ما به التکلم است و هو ما یلقیه المتکلم الی غیره لاطهار ما فی ضمیره اعنی الالفاظ الدالة علی المعانی بحسب الوضع و آنکس متکلم نیست که کلام بمعنی ما به التکلم بدو قیام گیرد و اگر چنین باشد لازم میشود که هو متکلم باشد زیرا که الفاظ بهوا قائم است «و حینئذ یكون الأمر فی صیغة الفاعل هیهنا و فی المتحرک و امثال ذلك علی سبیل واحد کما لا یخفی و اما تمسک این جماعت اشاعره در ثبوت کلام نفسی بان من یورد صیغة امر و نهی او اخبار او استخبار او غیر ذلك یجد فی نفسه معان ثم یعبر عنها بالالفاظ التي یسمیها الکلام الحسی پس این همان معنی است که در نفس خود مییابد و در خلدوی دوران میجوید و این همان است که نامش را کلام نفسی میگذارد و جواب آن در مبحث اصوات از اعراض در شرح این کلام مصنف ولا یعقل کلام غیره مبسوط است و حاصل آن منع بودن این معانی است که آن را در می یابد که بیرون از طریق اراده و طلب و علم است و هر کس تفصیل جواب و تحقیق آنرا بخواهد باید به آن محبت رجوع فرماید چه با عاده آن و بطلان کلام نفسی حاجت بتطویل کلام در اینجا نیست و همین است که مصنف بطلانش اشارت کرده و میفرماید و النفسانی غیر

معقول، چنانکه در این فصل از کتاب شرح تجرید مرقوم گردید . حکیم فاضل علی الاطلاق ملا عبدالرزاق لاهیجی علیه الرحمة در کتاب گوهر مراد در بیان اوصاف الهیجل اسمه میفرماید و دیگر تکلم است و آن راجع بقدرت بر ایجاد کلام میشود و جز الفاظ مسموعه و مقروء، کلام نیست و آن لامحاله حادث است اگرچه قدرت بر ایجاد آن قدیم و عین ذات است و اشاعره کلام را دو قسم دانند کلام لفظی و کلام نفسی و کلام لفظی را حادث و نفسی را صفتی قدیم قائم بذات واجب تعالی دانند چون سایر صفات و این معقول نیست چه کلام نفسی یا عبارت است از تخیل الفاظ که حدیث نفسی گویند و این درباره واجب تعالی روانیست و یا عبارت است از علم بمدلولات و معانی الفاظ و عبارات و این جزعین صفت علم نمیباشد.

و فاضل گیلانی در انسان کامل در باب نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور تمام ممکنات موجودات هر دو عالم از پرتو این نور همایون و بیان قلم اعلی و لوح محفوظ و معانی آنها و روح القدس و سدرۃ المنتهی و امثال این مطالب بیاناتی دارد که خلقت قرآن کریم را و حدویش را بواجبی تعبیر میتوان نمود اگر به این جمله رجوع نمایند استنباط این مطلب را خواهند فرمود.

در کتاب میزان الموازین در رد کتاب میزان الحق مینویسد ذات صانع را که بهمه جهات کامل دانستیم بحکم بدهت عقل نتوانیم گفت که چیزی از آن ذات قدیم خارج شود یا چیزی بر آن والج و داخل گردد اگرچه این دخول و خروج بغیر اطوار جسمانی یا بطور اعلی و اشرف باشد بحدیکه در امکان برتر و اشرف از آن چیزی نباشد.

بعلت اینکه اولاً ولوج و خروج مطلقاً از صفات امکان است و گفته شد که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق ممتنع است.

ثانیاً مغایر صفت کمال است زیراکه بسیط از مرکب اکمل است.

ثالثاً تصور این مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است و قیام مرکب به اجزاء و قیام اجزاء به مرکب بطور نیاز است و خداوند بر حق غنی مطلق است .

رابعاً انداخل و خارج شوند. اگر عین ذات است پس تعددی نیست و این سخن

را مصداقی پیدا نتوانیم کرد و اگر غیر ذات است پس هرگاه مخلوق و حادث است ذات خداوند کبریا مدخل و مخرج مخلوق نتواند شد و اگر قدیم و خالق است خالق قدیمی کم غیر از خداوند کریم باشد شناخته نداریم و اگر فرضاً با اینکه غلط و محال خواهد بود موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود و یا خارج گردد و در صورت غیریت مناسبتی هم با هم نخواهند داشت و گذشته از عدم دخول با هم جنگ و نزاع نیز خواهند کرد بدلیل «لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا» خدای تعالی ازین توهمات باطله منزه است تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً.

خامساً این دخول و خروج مستلزم تغیر احوال و منافی تنزه خدای تعالی از تغیر و تبدیل است زیراکه بالبدییه حال دخول چیزی بر آن ذات غیر از حال عدم دخول است و حال خروج چیزی از آن غیر از حال عدم خروج است و هر متغیری حادث می باشد.

و ازین کلمات که با تمام اهل اسلام موافقت دارد، معلوم میشود چنانکه سابقاً نیز یاد کردیم اگر قرآن کریم قدیم بودی از ذات قدیم خارج و منفصل و با حادث پیوسته نمیشد با اینکه شأن و مقام بنده در بندگی بدانجا میرسد که خدای میفرماید عبدی اطعني اجعلک مثلی خدای را اطاعت کن تا مظهر اوصاف الهی شوی مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی خدای را بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است و اسماء و صفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته کتاب خود را بخوان و بکار خلقت خود برس « اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبک .

فانت الكتاب المبين الذي \*\*\* با حرفه يظهر المظهر

خدای متعال که جامع صفات کمال است باقتضای ربوبیت و قدرت وجود خود انسانی را که آیت معرفت و صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید و هر چه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت و او را مرآت یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید در توریه نوشت که خدای فرمود انسان را بصورت خود بیافرینم او را مشابه و مانند خود سازم تا اینکه بر ماهیان دریا و مرغان

هوا و حیوانات و تمامت زمین و جمله جنبندگان که در روی زمین اندر است سلطنت و حکومت کند .

خلق الله آدم علی صورته آن انسانرا که حقیقت انسان است بمقامات نازل و مراتب سافله آورد که او را چنانکه کامل بود مکمل گرداند و چنانکه خود را شناسانیده بود برای مخلوقات خود را نیز بر او بشناساند و آن انسان کامل با این مشاعر و مدارك عنصری مدرک نخواهد شد مگر بعد از تصفیه تمام و تحصیل مناسبت.

و چنانکه مذکور است هر مدرکی را با مدرک از وجود مناسبتی ناچار است و این انسان ظاهری را با آن مقام عالی بجز استعداد مظهریت و شایسته بودن بر اینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست و چنانکه در این مقام شاعری این شعر را گفته است این انسان لباس و قالب حقیقت است :

اینکه می بینی خلاف آدمند \*\*\* نیستند آدم غلاف آدمند

پس انسان جمادی و ترابی که در نهایت و پایان مقامات است حامل و مظهر انسان حقیقی که مراتب عالی و جمال معنی آن مذکور شد تواند بود و آن انسان حقیقی از منازل عالی که آمده بود به بازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است مأمور گردید و این جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی بطفیل روح مقدور و آن قدس نورانی خودش مظهر صفات الهیه اش خواهد فرمود ، هر گاه آن انسان حقیقی در هنگام بروز و ظهور در این عالم تولد جسمانی خلقت اولی را تغییر نداده و در فطرت اصلیه باقی است و در این دنیا نیز تغییری بدو نداد معادش در همین عالم دنیائی حاصل و قیامتش قایم و بموت اختیاری مرده است من مات فقد قامت قیامته و هر کس خواهد قیامت را نگران آید در وجود آن کامل مطلق خواهد دید و اطوار قیامت را در آن اندام و قامت بطور اجمال خواهد فهمید .

هر که گوید کو قیامت ای صنم \*\*\* خویش بنما که قیامت لك منم

مرحوم فیض اعلی الله مقامه در کلمات مکنونه میگوید امیرالمؤمنین علیه السلام

میفرماید لوکشف الغطا ما ازددت یقیناً فثوابهم عین عملهم اعبدوا الله لا لرغبة ولا لرهبة بل لانه اهل لان یعبدوانی اهل لان اعبد فلا انتظار لهم للقیامة والبعث و الثواب بل هم عین القیمة و البعث و الثواب هیئنا بعثت انا و الساعة کهاتین و جمع بین سبا بتیه بل هم فی الجنة من حیث المحل وان یكونوا فیها من حیث الصورة و ذالک لقیامهم بذوا تهم الفانیة عن أنفاسها الباقیة :

زاده ثانی است احمد در جهان \*\*\* صد قیامت بود اندرا عیان

زو قیامت را همی پرسیده اند \*\*\* ای قیامت تا قیامت راه چند

با زبان حال میگفتی بسی \*\*\* که ز محشر حشر را پرسد کسی

بهر آن گفت آنرسول خوش پیام \*\*\* رمز موتوا قبل موتوا با کرام

همچنانکه مرده ام من قبل موت \*\*\* زا نظرف آورده ام این چیست صوت

پس قیامت شو قیامت را ببین \*\*\* دیدن هر چیز را شرط است این

بالجمله میگوید این انسانها بر حسب مراتب کمال و کاملیت و مقامات مظهریتی که دارند چون بشر را داعی و هادی و مبشر و منذر و یادآورنده از عوالم بالا و نجات دهندگان جهانیان هستند ازین روی این جماعت را انبیاء و رسل و اوصیاء و اولیاء و نقباء و علما و مانند اینها گفته اند و تکمیل مقامات انسانی در مواضع خود مذکور است .

و پس از بیانات مسطوره نمیتوانیم ذات خداوند کبریا را میده مخلوقات بشماریم لاجرم برای مبدئیت اشیاء مگر فعل الهی که آن فعل واحد بسیط است بر جای نمی ماند اما بموجب وحدت و بساطت امکانیه و آن فعل امر خدا است و مشیت خدا و محبت خدا میباشد و چون بادراك مستقیم و عقل دراك و باتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان و ملل و بمنطوق تمامت کتب آسمانی و دلالت آیات آفاقی و انفسی تدبیر کردیم آفرینش آفریننده کامل را عز و جل اولین مخلوق دانستیم که او واحد است و یکتا و اثر واحدیت و یکتائی صانع است، زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست و اثر مشابه صفت مؤثر

است « قل کل یعمل علی شاکلته ».

تصور کن کتابت که از همه آثار آن قیه خورد تر است که شخص کاتب بیک حرکت دست يك الف بیشتر ننویسد و گفتم که خداوند جهان جمله موجودات برای معرفت و شناسائی خود آفرید پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جمله صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد و از مساوی و نواقص منزه و مبرا باشد تا دلیل کمال صانع، گردد اقتضای قدرت نامه و صفات کمال مطلقه صانع تعالی از علم و حکمت و غنا و کبریا و کرم وجود فیاض او همان است که آن چنان مخلوق محبوب خود را در کمال کاملیت اندر آورد و از هر چه ناقص است او را عاری و بری گرداند که اگر جز این گونه آفرینش از صانع کل معلوم گردد دلالت بر عجز یا جهل و یا بخل و یا مانند اینها خواهد بود.

یا اینکه اینگونه مخلوقی که مقام اکملیت را بحد کمال نداشته و نیافته باشد متعلق خاص و خواست الهی نتواند بشود و چون فرض هیچکدام جایز نیست آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل و تمامت کمالات مبدیه فیاض را حایز و حامل است مع ذلك آن کامل بیمانند که ستوده و منتخب از تمامت موجودات است و در مبدیه فیاض ایستاده واسطه ایصال فیوضات بر مراتب نازله امکان و اکوان در تمامت اطوار و ادوار و جمله اطوار و اکوار است و پیغامات وجود و بقای کاینات و حکایت تمامی اسماء و صفات انباء شرع وجودی وجود شرعی در جمله عوالم و مقامات و هرچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعیین است .

وجود مقدس او را در حضرت ازل تعالی فقر محض و نیاز مندی صرف باید بدانیم بعلت اینکه جهت مخلوقیت او را وجوداً هرگز فراموش نمیتوان کرد و چون پای مصنوعیت در میان آید سرا پای وجود مصنوع نیاز و احتیاج بصانع است اگر چه نسبت بعوالم سفلیه و در مقام حکایت از صانع همه غنا و ربوبیت است و فضل او بر سایرین مانند فضل صانع است بر او زیرا که وی اول عدد است و واحد است چنانکه صانع احد است.



و فرقی در میان این دو تعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست و واحد داخل در شمار است و نسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است بر اولاد و مانند کلی است برای افراد.

زاده او است این ولود و ولد \*\*\* ورنه حق لم یلد و لم یولد

احد و احمد و محمد اوست \*\*\* سر توحید و نقش سرمد او است

روی و موی تو کرد این شب و روز

اگرچه تعبیرات مذکوره بجز در يك مقامی جایز نیست و آن مخلوق اول را مقامی من حیث التفرّد هست که در آنجا اعداد و افراد را ذکر می‌نماید، نه نبی مرسل را در آنجا راه و نه ملک مقرب را در آنجا روی است جبرائیل و میکائیل را در آنجا بار نباشد و نام روح القدس در آنجا برده نشود، ذهنی مستقیم و پاک و دلی هوشمند و با ادراک

باید که مطلب را قدری روشن تر بیاورم و دل‌های آگاه را با نوار غیبیه منور سازم.

حاصل اینکه مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم خدای را بمثال میتوان شناخت نه بجدا و اینگونه مطالب حالیه در عالم محسوسات جسمانی بجز از راه محسوسات نزدیک بفهم نشود و آیات و علامات خدا شناسی را صانع مطلق مهربان در آفاق و در انفس ما برای ما نموده است لهذا مثالی در این مقام بیاوریم و از آنجا پی بمقصود بریم و مثل را از جهت تشبیه مقرب دانیم و از جهت دیگر مبعّد .

پس اگر گویند زید مانند شیر است از حیثیت شجاعت او است بشجاعت شیرنه از دیگر اوصاف و جهات و هیئت ولله المثل الاعلی .

تمثل ربانی: ذات ظاهره خدای را مانند ظهور صورت انسان بصورت مرآئی در مظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است تمامی ظهورات و اوصافی که در حین مقابله و اشراق انطباق آن ممکن است متجلی بدانیم و چون آن مظهر را مانند آینه و جامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی در آن ظاهر است و چون آنمقام به مقام بساطت و وحدت است ظهور و آینه و مظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم و آنچه در

آنجا از تعبیرات که موهم کثرت و تعدد است بیاوریم برای تنگی میدان الفاظ و بجهت تعبیر و تفهیم دانیم پس صانع موصوف بصفات کمالیه بتمام بروز و ظهور اشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد بطوریکه اگر کسی در مقام برداشتن پرده‌های اشارات بر آن مظهر از جهت انیت آن بر آید و بعبارت دیگر آن ظاهر را قطع نظر از ملاحظات اطوار ظهور و مظهر نظر کرده به بیند خواهد گفت صانع ازل را دیدم در خودمان به بینیم زید در آینه بزرگ بدن نمائی خو در امینماید بطوریکه خود زید را غیر مرئی دانیم مگر از راه اشراق و ظهور در آینه که بدیدن عکس در آینه توانیم گفت زید را دیدیم زید را از این تجلی و اشراق در آینه تغییری در ذات حادث نگردد و زید من حیث الذات ربطی بآینه و ظهور ندارد و بلا- کیف ظاهر گردد و آن مظهر که آینه است تمامی اور ابقدر یکه ممکن است در آینه نمودار آید حاکی و نماینده است.

مقام مظهر را بازید مقابل ملاحظه و معلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض و نیاز صرف مالک بر چیزی نیست و هیچگاه جهت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید که در هر آئی محتاج بامداد و ابقای زید متجلی است و اگر زید خود را از مقابله بازگیرد آنصورتی که در آینه ظاهر است معدوم گردد اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها - بدیهی است اینگونه بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام وگرنه سخن باریک و جهان تاریک و این بحر بیکران را در ظرف الفاظ گنجاندن از حیز تصور بیرون است بلی -

معانی هرگز اندر حرف ناید \*\*\* که بحر قلمز اندر ظرف ناید

اگر صورت زید که در آینه اندر است بگوید من در ذات زید بودم و در آن پنهان بودم از آنجا آمده ام بغلط سخن کرده است و اگر گوید وی پدر من است و از آن متولد شده ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده و براو پیوستم خطا کرده است چه مبدأ صورت مرآتی چنانکه باز نموده شد ذات زید نتواند بود بلی تجلی کلی که فعل او است مبداء آن است و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیزذاتاً مبداء نیست زیرا اگر هزار آینه در برا برزید بگذاری وجهی و شعبه فعلا از آن کلی در هر کدام از مرا یا ظاهر شود و چیزی از

آن کلی نیز کم نگردد و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق کلی نیز تغییر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبیحی و عکسی است منفصل از شبیحی که منفصل از صورت متصله بزید مقابل است .

اگر در این تمثیل ربانی تدبیری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خداشناسی و دیگر مطالب دینی بر ما روشن گردد عمران صبایی که از متکلمین صابئه بود در زمان مأمون الرشید برای مباحثه و مناظره در امور دینی به بغداد آمد و در انجمن خلیفه که گروهی از دانایان حضور داشتند از رئیس اسلام که عالم ناسش خطاب میکرد در ضمن سئوالات خود پرسید اهو فی الخلق ام الخلق فیه آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا است. فرمود اخبرني عن المرأة انت فيها ام هی فیک خبرده با من از آئینه آیا تو در آئی یا او در تو است عمران را راه جواب مسدود شد و آخر الامر چنانکه مذکور نمودیم ایمان آورد.

چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بلکه ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است بشناختی بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب بامحسوب و بزم انس الهی است عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام که در آنجا نه ملک گنجد نه نبی نه روح نه نفس و آنمقام را از اطوار ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید تقدیس و تنزیه باید نمود مع ذلک آن مقام الهی را در همه جای آشکار و هویدا باید دید ولی پرده ها را باید برداشت و بیگانگی را به یگانگی رساند .

ای حبیب خداوندی که عالمیان را رحمتی و بر دوستان خود رحیم و بارآفتی از روی خود پرده افکن که یگانه و بیگانه جمال از ل را مشاهده نمایند و از رشك و انکار بگذرند لا والله هرگز آینه بیگانه جمال ترا نمی تواند نمود .

پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند \*\*\*\* تو بزرگی و در آینه کوچک نمائی

ببدهت ادراك و ضرورت عقل در اک روشن شد که صانع ازل و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است و کمال الهیت اورا چه شایسته بود و

حد ممکن مخلوق تا کجا است.

اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیک تأمل کنیم و منشاء اسباب این کثرات را دریابیم و حدود خود را بشناسیم و تجاوز از آنرا جایز نشماریم تا رحمت الهی را مظهر شویم و تکلیف و ماموریت خود را در کار بازگشت بسوی او بجای آوریم و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم و از مشقات و کربتهای غربت باز رهیم و بتأسی و تبعیت به حبیب خدا محبوب خدا شویم و مصداق حدیث قدسی گردیم که میفرماید « فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها »

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله و عامه خود مخلوقات را برحسب درجات و طبقات کامل مطلق بیافرید یعنی فیض الهی بریک منوال در مراتب موجودات جاری شد مانند سیلی که از کوه آید و در وادیها و بیابانها سیلان یا بد و هر یک از آن وادیها بدانچه توانند از آن آب دریابند که این اختلاف در کمی و زیادتی آبها در وادیها از قصور و بخل آب نیست بلکه بعلت اختلاف قوایل در وادیها است که مر خلق رحمن را تفاوتی نخواهی دید «قسالت اودیه بقدرها».

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدای را بجز او صنع و مصنوعی نیست و سراپای عالم فاحبیت ان اعرف او است جمال مطلق ازل است و نور کلی حضرت لم یزل و ظهور کامل و تام او عز و جل است و مرآة نماینده تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات اوست بطور اتم و اکمل بدیهی است که اگر آن نور کلی را نیز نوری باشد و آن ظهور مطلق را ظهوری یقیناً دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود که هر قدر ملک کامل باشد دلیل بر کمال مالک است.

و همچنین است اگر آن نور دوم را نیز نوری باشد و جمال ثانوی را جمالی باشد تا بحدیکه عالم کثرت را گنجایش نمایندگی از آن تجلی شود و آن وادیهای طولانی را یارای تحمل و ظرفیت از آن سیلهای ربانی گردد مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی بداریم یعنی دو میرا با اولی و سومی را با دومی و چهارمی را با سومی

و همچنین تا بآنجائی که مطلوب و مقدور است برسد تمام آن آئینهازید را مینماید لکن وسایط را نیز خواهند نمود و هر قدر مرا یا بیشتر گردد کثرت بیشتر پدید آید.

آینه بزرگی را در مقابل خویش بگذار و عکس خود را در آن بنمای از آن پس آینه دیگر را بآن آینه برابر بدار بآنطور که عکس تو را از آن آینه بنماید نه از مقابله تو باوی پس بنگر که در آینه دومی سه چیز موجود گردد خود آینه و عکس آینه اولی و عکس تو و در آینه سومی که در مقابل آینه دوم بیاوریم چهار چیز پیدا گردد.

اینها که گفته میشود بر حسب ظاهر تمثیل است و برای اشارت بر نوع مطلب نمودن است و گرنه امن اشراقات الهیه بسی عظیم است و کثرتها که از تعدد مرا یا است و کثرتها بر حسب کلیات است و اگر جهات اوضح و قراءات و ارتباطات را با تمامت اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد تناهی و احصا خواهد بود چون مثال آینه را در مراتب خلقت بدرستی و دقت ملاحظه کنند امر آفرینش را خوب بفهم آورند هرگاه در مقابل آینه اولی که بجز یکی نیست و ما صدر من الواحد الا الواحد را مصداق است آینه های چند بگذاریم همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند و با این تعدد وجه زید را و جمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نگردد چنانکه گفته اند.

وما الوجه الا واحد غیر انه \*\*\* اذا انت عددت المرایا تعددا

این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایش آورند حکایت عرضیه نام کنند بسکون راء مهمله یعنی وجود آنها را ترتب ذاتی بر همدیگر نیست و نسبت علیت و معلولیت با هم ندارند و نسبت اینها را بمرآت اولی که نسبت علیت و معلولیت و اثر و مؤثر است حکایت طولیه گویند .

و حکایتی دیگر از قبیل حکایت پسر از پدر است و مانند نسبت قشر است بر لب و پوست بر مغز و مثل این است که چراغی را از چراغی روشن کنی و آنگونه حکایت را طول در عرض گویند و تمامت موجودات در خارج بیرون این سه گونه نسبت و حکایت نتوانند بود و بیان تفصیل این مقامات در مواضع خود مسطور است و اهل حق را در اظهار و بیان این

مطالب تحقیقات عجیبه است طالبان حقیقت بایشان رجوع نمایند. چون ایزد متعال بمفاد کنت کنزاً مخفیاً فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف دوست همی داشت که مخلوقات را بیافریند و خود را بشناساند و اول مخلوق را که صادر اول است بیافرید و آن نخستین آفریده شده متعلق محبت و دوستی کلیه صانع مطلق گردید و محبوب و حبیب خدای متعال آمد و اطوار اسماء و صفات الهیه را مظهر شد و همان طور که محبوب خدا بود محب خدا گردید و او را حبیب گفتند یعنی محبوب چه فعلیل بمعنی فاعل و مفعول میآید.

آن مخلوق نخستین که در مبدأ اول از مصدر ازلی صادر است واسطه کلیه کبری و نبی مطلق الهی است و هر آنچه از بدو خلقت تا نهایت امکان واقع گردد بوساطت اوست بلکه از اشعه آن نور مطلق است که در میان او و حضرت خلاق متعال هیچ چیز فاصله و واسطه نیست نزاعی در تعیین شخص آن واسطه کبری و نبی مطلق خداوند تعالی با همدیگر لازم ندانیم اگر مناسبت ادراک آن عالم باک را پیدا کردیم و پرده جهل و کوری از پیش روی چشم بصیرت ماها برداشته شد او را خواهیم دانست و خواهیم شناخت و ما را معلوم میشود که این گونه نزاع و مجادله از جهالت و نادانی خیزد.

نام آن واسطه و مظهر کل را تو میخواهی عیسی بگذار و بگذار و آن یکی موسی و آندیگری ابراهیم و آندیگر آدم بگذار « لا تفرق بین احد من رسله » مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطه کبری حکایت جماعت کورها و فیل است که هر کدامی معرفت ناقصه بیک عضوی از اعضای فیل بهم رسانیده اند و چون خواهند سخن از فیل گویند و فیل را شناسند اوصاف پای و گوش یا گردن و خرطوم فیل را بشمار آورند و چنان دانند که فیل را شناخته اند و فیل را شناسانیده اند، ذالک مبلغهم من العلم.

پس از دانستن مراتب و مقامات در مخلوق اول و آگاهی از تعینات ذاتیه او که در حضرتش نسبت اولاد دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعدد تام و کامل باید باشد ظهورات او را در مرتبه دوم اشراقی در آینههای چند ملاحظه کردیم که آن آینه ها در عالم اجسام انبیاء و رسل و هادیان اهم نامیده شدند تجلیات او در مرتبه دوم باختلاف

قوابل و تفاوت مقابلات با آن مرآت الهیة در مظاهر و مرا با ظاهر آمده و باقتضای وضع حکمت الهیة و بجهت اتمام نعمت و رحمت برجسمانیها یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شده است.

آئینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست نمودند و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال را از مرآت نخستین اخذ کرده و نمودند ولی مدارک و افهام اهل آنزمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بود و نتوانستند آنها را بشایستگی بشناسند، در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی علیهما السلام افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدائی خواندند.

باده ناصافتان مجنون کند \*\*\* صاف اگر باشد ندانم چون کند

این است که اگر کسی پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم را تصدیق نماید حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خود را پیش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او مذکور دارند که با آن همه آثار و اطوار الهیه که در وجود همایونش موجود است بندگی او را فراموش نکنند و بگویند اشهدان محمدا عبده و رسوله نخست بعبودیت آنحضرت بعد از آن برسالتش گواهی دهند و چون بروز این اطوار و آثار الهیه در دیگر پیغمبران مرسل هزار یکش نمودار نبود محتاج باین ذکر و تقدم عبودیت نبودند.

و خلاصه کلام اینکه چون تعیین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خداوند نیز بود خواست که بوحدانیت بشریت در هیکل خاص جسمانی ظاهر شود از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم علیه السلام گردیده بود اصطفا و اختیار کرده او را بذات خود اختصاص داد و او را مختار و مصطفی و صادق و امین و به جمله نامهای نیکو بخواند.

چون بفهم سلیم و نظر دقیق بنگرند معلوم میشود که آن واسطه اولی را باشراق و تجلیات خود در تمامت مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه میباید و در هرچه بنگری شواهد وجود و نمایندگان جمال و جلال و مریای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق اوست و صانعیست خدای را بتمامی ذرات تبلیغ کند و نفرستاده است او را جز

برای رحمت برعالمیان نفرستاده است والحمد لله رب العالمین میگوید این حمد که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریح مشتقات به احمد و محمد و محمود و حمید و حامد خوانده میشود .

لله رب العالمین که لام الله برای تملیک است و لام اختصاص است چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهائی که در عوالم ظاهر گردیده است بجز او نیست میتوان گفت که آنخداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است و سلطان اقالیم دهر و زمان و جز او در سریر ملك ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالک گاه و افسری نیست.

ما في الديار سواه لابس مغفر \*\*\* وهو الحمى والحى مع فلواتها

یوحنا وصی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و بروی شهادت داد و بدینگونه سخن کرد که در آسمان سواری را بر اسبی سفید دیدم که او را امین و صادق گفتندی و حکومت باستقامت میکرد و جنگ مینمود چشمهای او مانند شعله آتش بودی و بر سر اندر تاجهای بسیار داشت و يك نام مکتوبی داشت که بجز از وی کسی دیگر آن نام را نمیدانست .

او را لباس جبه خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند و گروه آسمانیان با لباسهای سفید و بسیار لطیف سوار بر اسبهای سفید شده در پشت سر او میرفتند و برای زدن طوایف شمشیرهای برنده از دهان او بیرون آمده با عصای آهنین حکومت خواهد کرد و تنکه قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار خواهد داد و در جبهه و پهلوئی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك و رب الارباب و تفسیر این فقرات مزبوره یوحنا در کتاب انجیل مذکور است.

غریب این است که اشخاصی که عیسی علیه السلام را بخداوندی میپر میپرستند هنوز عیسی و مقامات عالیه او را نشناخته اند و حکایات او را که از اسماء حسنی و صفات کمالیه الهیه داشت ندانسته و مفاخر و مزایائی را که آنحضرت دارا میباشد در عین عبودیت آنحضرت نفهمیده اند و او را ابن الله گفتند و او را در ذات خدا گفتند و خدایش خواندند مواقع قدح و مدح را ندانسته حرمتش را رعایت نکردند .



در پس پرده نهانستی و قومی بجهالت \*\*\* حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدائی

این مردم جاهل چنان دانند که احیاء اموات و ابراء اکمه و ابرص و مانند اینها کار بسیار بزرگی است و هر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا و یا زاده خدا است و نمی دانند که خدای قادر بر همه کار آنگونه آثار را از يك عضو گاو بنی اسرائیل که بر مرده زنند و زنده شود ظاهر تواند کرد .

اگر از مقامات خاصان درگاه الهی و یا از عیسی سخن در میان آید و ید و بلطافت گفته شود این اشخاص عیسی پرست حیرت کنند و بدانند که ما خدا و عیسی را بهتر شناخته ایم و جز اهل اسلام تابع حقیقی او نیستند اگر از شئون حضرت صادر اول و نور نخست و جلوه نخستین شمه باندازه فهم خود سخن سازیم و پرده از چهره شاهد غیب براندازیم تمام عیسی پرستان محمد پرست شوند و عیسی را یکی از بندگان وی دانند .

و چون چشم حقیقت بین برگشایند و بمدد انوار غیبیه اندکی اسرار لاریبیه شئونات و مقامات الهیه را دریابند و قلوب ایشان از پرتو تجلی ازلی اندک فروغی دریابد بر ایشان معلوم شود که خواجه لولاک در پهنه ما عرفناك چه سخن کند و آواز «كفی لی فخراً ان اکون لك عبداً، او تمام عرصه آفرینش را من الازل الی الابد من تمام الجهات و غیر الجهات فرو گرفته است و ندای عبدی عبدی حضرت صانع کل و خالق هر مخلوق نسبت باعزاز و اکرام و افتخار آنحضرت از حضرت مالک الملوک حی لا یموت عالم قادر خالق رازق قاهر غالب مرید ، موجد از آن هنگام که مشیتش بر خلقت مخلوقات و ایجاد ممکنات علاقه گرفت الی ابد الابدین که پایانی برایش نیست اسماع اصقاع را پرداخته است .

پس همه دردهائی که از پاره دانستنیهای ناقص داریم از ندانستن و نشناختن کامل میباشد هر وقت از تفصیلات الهیه و لمعات انوار ربوبیه بیک اندازه دانائی و شناسائی موفق شدیم رفع تمام این شبهات میشود و خالق از مخلوق ممتاز میگردد و رنج کفر و زحمت شرك و محنت جهل و صدمت ضلالت از میان میرود و آنکسی را که امروز با اینکه

از صد هزار يك مقامات عاليه و شئونات ساميه او بي خبريم از عين بي خبري خدا يا پسر خدا ميشماريم فردا كه از مقامات و شئونات او باخبر شديم يكي از بندگان ضعيف خداوندي كه لطيف است ميشماريم .

و تا در اين عالم ناسوت ، دچاره وای نفس اماره هستيم و روح شريف را در اين قالب كثيف اسير داريم و بتازيانه رياضات اسباب راحت و پروازش را فراهم نكنيم آسوده و بينا و بر آنچه لازم است دانا نشويم هر بلا و محنتي كه بما ميرسد از ما بر ما وارد ميشود دشمن ماتن ما و عدوي ما اين نمايش روي و موي ما و باعث كدورت آب زلال ما بوي ما و اسباب قطع تعلق ما علاقه ما ميشود.

دشمن جان تن است خارش دار \*\*\* كعبه حق دل است پاكش دار

و نيك دانسته باش كه بدون راهبري كه از جانب يزدان باشد بمقصود نرسي و اين راه باريك را در اين شب تاريك بدون نور هدايت هاديان راه حق باخر نميرساني و اين زنگهاي آلايش عالم ناسوت را بدون دست آويز بشفاعت شفيعي از آئينه دل نميتواني برز دود و طريق نجات و راه مقامات عاليه قدسيه نميتواني پيمود اگر دچار آلايش اين مركز آب و آتش نبودي همانكه از نخست بودي و آنچه نبايد بود نبودي .

مگر نه آن است كه در بدانيت امر براي مقصود بزرگ الهي آفريده شدي و بچه مرتبه پاكي و درجه طهارت و كمال و قدرت بودي و چگونه مظهرت اسماء و صفات ربوبيت را دارا شدي و قادر بر حكومت در عوالم سفليه ايجاد شدي تو ملك بودي و فردوس برين جايت بود .

و خداوند قادر براي اتمام قدرت خود و نمودن عوالم سفليه خود را بمخلوق مكرم خود و شناسائي آفريندگان خود را بدو و آنچه را كه بالقوه دروي بود بالفعل نمايد لهذا او را از مقام جبروت و ملكوت در مقامات و مراتب سافله تنزل داد و اين مخلوق مكرم در عوالم كثيره سير نمود و همي فرود آمد تا بعالم اجسام و مقام نقش و ارتسام رسيد كه آخر منزل او و ازين منزل ببعده نوبت بازگشت بمقام اول است چه در اين عوالم بسيار كه سير و سفر كرد داراي عوالم و معالم و معلومات لازمه شد تا گاهي كه بعالم عناصر پيوست

و این مقام آخرین مرتبه نزول وی بود و ازین مقام ندای بازگشت « انا لله وانا اليه راجعون » و هم چنین یا ايتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك و نیز كل شیء یرجع الی اصله بلند .

نو مرغ بهشتی بگلخن چرائی \*\*\* بهر که زعرشت بیاید ندائی

توئی برتر از گوهر هر چه جز تو \*\*\* اطاعت بکن چون مثل از خدائی

در آینه عکست گرفته عجب نی \*\*\* توای بی خبر آینه حق نمائی

بحق گر بری فقر خودشاه گردی \*\*\* بشه گربری حاجت را گدائی

نیابی بدوران عالم مسلم \*\*\* بقا در بقا جز فنا در فنائی

گل آلوده کردی تو خود آب صافت \*\*\* ولی تشنه جرعه با صفائی

بهشتی چنان از خداوند خواهی \*\*\* نکرده بعهد خدائی وفائی

زمین با همه پستی است از تور نجه \*\*\* عجیبا که از ساکنان سمائی

تو تازر خود پاک ناری و خالص \*\*\* بمحنت گذاری و در ابتلائی

شوی خالص از اوستاد نخستین \*\*\* ازیرا که از حضرت کبریائی

چو خالص بگردی بخالص بگروی \*\*\* بصد آزمایش دچار عنائی

در این رنج خانه حوادث اسیری \*\*\* دچار فشار دبور و صبائی

گهی از هجوم غوا در ظلامی \*\*\* گهی از ظهور هدی در ضیائی

بدینگونه اندر سپنجی برنجی \*\*\* بصورت فنائی بمعنی بقائی

ازین رنجه هرگز مشوز امتحانت \*\*\* که در آسمان حقیقت سنائی

گرت نیست مکنت مشوزار و نومید \*\*\* که در حضرت کبریا بانوائی

تو خود قیمت خود ندانی زغفلت \*\*\* چوزین دکه بیرون شدی پر بهائی

تورا گوهر عقل در سر نهادند \*\*\* ندارد چنین گوهری پادشائی

خود این گوهر از عرش زی فرش آمد \*\*\* هم آخر شود سوی عرش خدائی

در این عالم از حکمت حق بیامد \*\*\* وگرنه کجا با تو باش آشنائی  
بمغزت درون بهر توحید حق شد \*\*\* موحد بشو تا بعرش اندر آئی

ص: 324

وگرنه ز تاریکنای ضلالت \*\*\* بود تا زمین و سما در نیائی

موالید بهر فدای تو باشد \*\*\* موالید را از چه باشی فدائی

ترقی و تکمیل نفس اربجویی \*\*\* بجوی از هواهای نفسی جدائی

هوای خدا جز هواهای نفس است \*\*\* مجو در هوای خدائی هوائی

صاحب میزان الموازین در پایان کتاب خود میگوید: ترا با قرآن و اختلاف قرآنتهای آن یا سخن ضعیفی که برخی از مسلمانان در کم کردن آن گفتند چکار قرآن را تحریف نتوان کرد اگر توانستند کرد مانندش توانستند آورد ( لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ترا با امی بودن خاتم پیغمبران و واسطه ایجاد لوح و قلم چه مناسبت که چون شنیدی آنحضرت امی بود چنان دانستی که از خطوط و نقوش والسنه و لغات بایستی آگاه نباشد.

کائن اول و موجود نخستین که گوید کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين در هنگام تولد جسمانی دارای تمامت علوم و خطوط بود و مالک ملک و ملکوت و عالم بر تمامت اشیاء و کل ذرات است چگونه میشود معطی چیزی فاقد آن باشد و چگونه تواند شد که معلولات از علت پنهان شوند چگونه میشود که روشنائی و اشعه چراغ از شعله غایب گردند .

از نام های آنسوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاکش را کرد و در پیراهن خون آلود او که نام آن را کلام الله گویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است « انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذله و سراجاً منیراً » جهان ایجاد از پاره جود اوست شاهد وجود و آفرینش موجودات وجود مقدس اوست علم لوح و قلم جزوی از علوم آن مدینه علم و حکمت خداوند است یعنی هر چه هست از اوست .

فان من جودك الدنيا وضررتها \*\*\* و من علومك علم اللوح والقلم

اگر گفتند وی امی بود یعنی نخوانده میدانست و نوشته میخواند و خدای تعالی

چیزهایی را باین حبیب خود عطا فرمود که مسیح علیه السلام هنگام بشارت از مقدم مبارکش فرمود سلطان این جهان میآید و آنچه او دارد من ندارم و با اینکه من کلمة الله و روح الله و رسول اولی العزم و حامل عرش الله اعظم و رکن اقوای در این جهانم چون کمالات من با آنحضرت موازنه شود مالک بر چیزی نیستم .

راقم حروف گوید : شاید يك سبب امی بودن آنحضرت این باشد که هیچکس را نبایستی حقی بر آنحضرت باشد چنانکه یتیم شدن آنحضرت بهمین لحاظ بودو حال آنکه آنحضرت خود پدر آفرینش و حاسب روز برانگیزش و نماینده هرگونه نگارش و گذارنده هر نوع گذارش است و قیام تمام موجودات بقیام او بذات باری تعالی عز وجل است و در این مقام پاره مطالب دقیق است که محول با فهم زکیه اهل تحقیق است و برخی را صاحب میزان الموازین در دنباله همین مطالب مذکوره یاد کرده است و ما را بنگارش آن در این مقام حاجتی نیست چه مطلب نزد اهلش روشن تر از آن است که محتاج بشرح و بیان باشد و ازین جمله که در این مقام مذکور شد اگرچه در نظر مطالعه کنندگان مورد مناسبی ندارد لکن از دو حیثیت مسطور شد :

یکی اینکه این مطالب عالییه که راجع بتوحید الهی و شئونات سامیه رسالت پناهی است دقیق و لطیف و مطابق ذوق اهل فهم و ادراک لطیف است دیگر اینکه از کیفیات خلقت و مخلوق نخست و کلمات یوحنا در باب کلام و پیراهن آتشین آنحضرت و باعث ایجاد لوح و قلم که «انه في لوح محفوظ معلوم شد که معنی کلام و تکلم و متکلم چیست و کلام الله مجید را چه مقام و حالت است و مخلوقیت و حدوث آن بر طبق احادیث و اخبار و تحقیقات اهل تحقیق محقق و مکشوف میآید رسول خدای مظهر تمام ظهورات و تجلیات است .

ظهور تو بمن است و وجود من از تو \*\*\* ولست تظهر لولای لم اکن لولاک

نبودم من ظهورت بود مخفی \*\*\* وگر لطفت نبودی من نبودم

ظهورت چون بمن تقدیر کردی \*\*\* چو خود را خواستی ظاهر ببودم همانا هر مدرکی را آلت ادراک و دریافتن از سنخ مدرک باید باشد که میان مدرک

و مدرک از وجود مناسبی ناچار است و چون خدای متعال را از جهت ذات با مخلوقات نسبت ارتباط و مقارنت و علاقه و مشابهت نتواند بود پس ذات الهی را احدی از مخلوقات او نتواند ادراک و احاطه نماید و چنانکه بالجمله مخلوق هستیم عقول و افنده و تمییزات و ادراکات وافهام و تصورات و تفکرات ما نیز مخلوق هستند و هرگز نمیشاید که بر ذات الهی چیزی جاری و واقع گردد که خداوندش در مخلوقات جاری ساخته است چه اگر چنین باشد بایستی خدای تعالی محاط و مدرک شود تعالی الله عن ذالک علواً کبیراً. پس هر چه را بتوانی ادراک نمائی و به تفهیم ناقص خود اندر آوری یقیناً خدا نخواهد بود

این همانا زاده فهم تو است \*\*\* نیست یزدان بنده و هم تو است

و آنچه با درک و فهم نارسای تو اندر آید مخلوقی است مانند تو و مردود است بسوی تو کلما میز تموه با و هام کم فهو مخلوق لکم و مردود الیکم زیرا که لا تحیط به الا و هام

وجود واجب را بجهت خلق و صفات مصنوع نمیشاید شناخت و ذات الهی را بهیچ وجه ادراک نمیتوان نمود و بهیچ طوری از اطوار امکان و اکوان دریافت آن محال است از قبیل عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و بطور کل و کلی بودن و جزء و جزئی بودن شناخته نخواهد شد بلفظ و بمعنی و کم و کیف و برتبت و جهت و بوضع و اضافت و با ارتباط و نسبت و در وقت و در مکان و نه بودن بر بالای چیزی یا بودن چیزی در او و نه از چیزی و نه بروز یافتن از چیزی و هیچ چیز مشابه ذات او نیست و چیزی مخالف با او نباشد و تمامی اوصاف و جهات و صور و امثال و مانند آنها از آنچه ممکن است فرض کردن آن یا تمیز و تعیین آن یا ابهام آن همه آنها غیر از ذات واجب تعالی است و شناخته نخواهد شد هرگز نه بآنچه مذکور شد و نه بغير آنها و نه بصد آنها و ابدأ مدرک نخواهد شد هرگز بآنچه مذکور شد و نه بغير آنها و نه بعد آنها و ابدأ مدرک نخواهد گشت بآنچه در پنهان و آشکار است لا ندرکه الا و هام و هو یدرک الا و هام .

و هر چیزی که در مخلوق ممکن است و در مصنوع میتواند شد در خالق آن ممتنع میباشد و هرگز نخواهد شد .

ندارد ممکن از واجب نمونه \*\*\* چگونه داندش آخر چگونه

اگر موری همه دریا سپارد \*\*\* و گر خار همه دنیا شمارد

تواند عقل تو دریافت ذاتش \*\*\* تواند فهم تو درك صفاتش

تو ای ذره کجا و آفتاب \*\*\* اگر چه ز آفتاب آب و تاب

نمایش گرچه زان تابش ترا هست \*\*\* ولی گر بر ز حد گردی شوی پست

اگرچه زو بود این فر و اقبال \*\*\* ادب گر بشکنی سوزد پروبال

فروغت از فروز شمس باشد \*\*\* ز حد گر بگذری از هم پباشد

چون ذات پاک الهی را منزله از جهات و صفاتی که در خور مخلوق است بدانیم بلکه ازین تنزیه و تقدیس ناقص خود که در خور افهام و ادراک های نارسای خودتان است متزهش دانیم .

ای برون از فهم و قال و قیل من \*\*\* خاک بر فرق من و تمثیل من

و آنچه را که از صفات آورده شود محض تعبیر و تفهیم بجای آوریم و از قبیل توحید نمله که غایت ادراکش این است که خدای را چون خودش ذوقرین شمارد فهمیدیم چه در اینای جنس خود آن را صفت کمال میدانند و «کل حزب بما لدیهم فرحون وکل یعمل علی شاکلته». پس ما نیز آنچه را که در خود صفت کمال میبینیم حضرت احدیت را که جهات تعدد و کثرت در آنجا راه نتواند داشت و ورود اسماء و وقوع الفاظ را بر آن حضرت جایز نتوانیم انگاشت با همان اوصاف کمالیه امکانیه با اذن خاص که بتوسط مقربان در گاه او بما رسیده است او را میخوانیم وگرنه مستی خاک را با آن عالم پاک چه مناسبتی تواند بود

ما للتراب ورب الارباب .

بود ذاتش منزله از چه و چون \*\*\* صفاتش از حد وصف است بیرون

بهر چت کان بوهم آید جز آن است \*\*\* بوهم اندر نیاید فرد بیچون

این است که انبیاء عظام و اولیای فحام با آن ارواح عالیه و نفوس سامیه و قلوب دانا و عیون بینا و امتیاز کاملی که از تمام جرگه آفرینش و روشنی تامی که نسبت باین عرصه ظلمانی دارند در این مقام بعجز و بیچارگی و تحیر و در ماندگی خود اعتراف و معارف خود را در هر قدمی صد هزاران قدم بعید می بینند تفاوتی که در کار است این است



که ایشان را خدای تعالی رتبت و لطافت و روح قدسی عطا فرموده که لایق قرب بمبدأ و مستعد ظهور کلی صانع بیچون است قیودات امکانیه را بتفضیل خالق کون و مکان و امکان از خود مسلوب ساخته و حروف اسماء و صفات را در حقایق و ذوات مبارکه خودشان بنخط واضح و جلی از قلم صنع ازلی نگاشته دیده اند و کتابهای تکوینیه الهیه شده اند .

ای کتاب مبین بین خود را \*\*\* بازدان از یکی تو این صدرا

این است که این زمره برگزیدگان حضرت کردگار و باریافتگان پیشگاه خداوند تعالی از جها و نقصان و تغییر سالم مانده‌اند و مانند کتب تدوینیه محرف نشده اند و سلام علی المرسلین و چون راه وصول بر آن مقام لاهوت را مسدود دیدیم و طلب و خواستاری رسیدن بآن ذات را ، مردود، یافتیم پس بناچار بیایست بعالم خود رجوع نمائیم و حد و رتبت خود را بدانیم خود را بشناسیم و اگرچه نخواهیم شناخت تاشناسائی بشناسائی او رسانیم چنانکه در انجیل میفرماید ای انسان بشناس خود را تا خدای خود را بشناسی ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم « من عرف نفسه فقد عرف ربه » - « خلقتم للبقاء لا للفناء »

و ازین جمله معلوم شد که خدای را از جهت ذات امکان ادراک نیست پس بناچار بایست از آیات و علامات او که در ذوات و حقایق آفاقی و انفسی است او را بشناسیم و بعد از آنکه آثارش در یا بیم در خدائی او و اثبات صفات کمالیه بر آن ذات پاك اقرار و اعتراف آوریم و آن ذات مقدس را داری تمامت صفات کمالیه شماریم و قادر مطلق و غنی مطلق و حکیم مطلق و عالم مطلق و فیاض مطلق و همچنین صانع مطلق بخوانیم .

بر این وجه است تمامت صفات کمالیه او و از آثار او پی بذاتش بریم یعنی همیتقدر بدانیم اثر بی مؤثر نتواند بود اما این مؤثر را چه حال وجه کیفیت است هیچکس نداند بلکه اگر بنظر تأمل بنگریم اثر را نیز من حیث الذات نتوانیم شناخت تمام جهان اگر گرد آیند يك پر کاه را از روی حقیقت ندانند و نشناسند چه اگر بشناسند مؤثر را هم خواهند شناخت.

مثلاً طور نمودن اثر مؤثر را در حروف بنگریم کاتب حرف الف را مستقیماً نوشت این الف راستی و استقامت را در وجهی که تعلق بر آن دارد مینماید و بالفعل بشهادت حالیه میگوید که آنحرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است و مؤثر خود را با اسم «یا مستقیم» ندا مینماید و اگر در مقام توحیدش برآید خواهد گفت

یا استقامت او منزله است از استقامتی که در من دیده شد و خواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده و چیزی از آن خارج نگردیده است .

اینجاست جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خداشناسی در اینجا خطا کرده اند - اگر درست به بینیمها خطا اینجاست - و ازین صراط الهی که باریکتر از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند پس هر اثری مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر و هیچ اثر از ذات مؤثر تولد نتواند شد و در آنجا مسجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند گردید و این سخنان در نزد خداشناسان و صاحبان فطرت سلیمه و اذواق مستقیمه از بدیهیات است و برای هیچ خردمندی محل اعتراض نیست .

و از اینجا و این بیانات دقیقه لطیفه معلوم شد حالت کلام و تکلم و معنی متکلم بودن خداوند چیست و جز ذات ایزدی و صفت علم و قدرت یا هر صفتی که عین ذات استقدیم نتواند بود و چون چنین است و معلوم شد اول مخلوق و تعین اول و صادر اول حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم و آن نور مبارک و درخش همایون است که بواسطه ایجاد تمامت اشیاء حتی لوح و قلم و نگارنده و رقم است مکشوف میآید قرآن نیز که کلام الله و نازل بر آنحضرت است مخلوق و حادث است و آنچه عین ذات باری تعالی است حالت انفصال و تنزل ندارد بلکه علم و قدرت است که اسباب ایجاد عموم موجودات و نمایش مخلوقات است .

سیوطی در شرح الفیه ابن مالک در باب شرح کلام میگوید کلامنا لفظ یعنی صوت يعتمد علی مقطع الفم فیخرج به ماليس بلفظ الی آخرها و در حاشیه بعضی مینویسند الصوت عن اهل الحق كيفية قائمة بالهواء حاصله بمحض خلق الله تعالى وعند الحكماء كيفية حاصله بسبب تموج الهواء بواسطة القرع الذي هو مساس عنيف والقلع الذي هو تفريق عنيف

سید فاضل نبیل سید علیخان علیہ الرحمہ در شرح صمدیہ میفرماید تعریف لفظ با نہ صوت مشتمل علی بعض الحروف الہجائیہ مشہور است لکن چون مشتمل لفظ بسیط نیست این عبارت را در تعریفش اختیار کرده اند صوت معتمد علی مقطع الفم حقیقہً أو حکماً فالاول کزید والثانی کالمنوی "فی قم المقدر بانت تا آخر عبارت .

مرحوم فیض افاض اللہ تعالیٰ علی رسمہ الشریف رشحات الرحمة در کلمات مکنونہ و بیان حال مقامات انسان کامل و اسماء حسنی بیانات شافیہ و میفرماید: مما ورد ان اللہ قال علی لسان عبده سمع اللہ لمن حمدہ و چنانکہ ازین پیش در ذیل احوال حضرت صادق علیہ السلام سبقت نگارش گرفت روزی در اثناء نماز بیهوش بيفتاد سببش را پرسیدند فرمود همواره این آیه یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین را قرائت کردم تا گاهی کہ این را از قائلش شنیدم و در ذیل کلمہ دیگر میگوید فیہا اشارۃ إلى ان المقتضى لظهور الحق في المظاهر انما هو الاسماء الالهية وأن مظهر اسم الله هو الانسان الكامل .

اهل معرفت گویند حضرت حق سبحانہ بذات خود مستغنی است از عالم و عالمیان اما اسمای نامتناهی الہی مقتضی آن است کہ ہر یک را مظهری باشد تا اثر آنہم در آن مظهر بظہور رسد و مسمی کہ ذات او تعالیٰ شانہ است در آن مظهر بر نظر موحد جلوہ کند .

مثلاً الرحمن الرزاق القہار ہر یک اسمی از اسماء حق سبحانہ و تعالیٰ و ظہور آن بہ راحم و مرحوم و رازق و مرزوق و قاهر و مقہور تواند بود کہ تا در خارج راحمی و مرحومی نباشد رحمانیت و رازقیت و قاہریت ظاہر نگردد و جمیع اسماء را این چنین میباید و ہمہ اسماء در تحت حیطہ اسم اللہ است کہ جامع جمیع اسماء است و بہمہ محیط است و او نیز اقتضای مظهر کل دارد کہ آن مظهر را از راہ جامعیت مناسبتی با اسم جامع باشد تا خلیفۃ اللہ باشد در رسانیدن فیض و کمالات از اسم اللہ بماسواء و آن مظهر جامع انسان کامل است کہ مخزن انوار الہی و ممکن فیوض نامتناهی است بل مخزن کل وجود و مفتاح جمیع خزاین جود است .

چہ مہر بود کہ بسرشت دوست در گل من \*\*\* چہ گنج بود کہ بنہاد یار در دل من

بدست خویش چهل صبح باغبان ازل \*\*\* نماند تخم گلی تا نکشت در گل من

و نیز در طی کلمه طیه دیگر میفرماید: تبین ان السبب في ايجاد الانسان هو مظهره للكل و جامعته للكون و در جای دیگر میفرماید: ان الانسان الكامل له الاولیة والاخریة والظاهرية والباطنية والعبودية والربوبية و در جای دیگر میگوید: ان الانسان الكامل هو المدير للعالم بالاسماء الالهية وانه الواسطة في وصول الحق الى الخلق .

و در ذیل کلمه دیگر فرماید ان الانسان الكامل كتاب الحق و صورته و در ذیل عبارتی دیگر گوید ان الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجموع صور العالمين و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ و هي الشاهد على كل غائب و نیز در طی همین عبارات میفرماید: ان الله خلق آدم على صورته یعنی خلقه علی صفتة حیاً عالماً مریداً قادراً سمیعاً بصیراً متکلماً .

و هم در جای دیگر فرماید خراب الدنيا انما هو بخلوها عن الانسان الكامل و عمارة الآخرة بوجوده فيها وازین مضامین و اخبار و آیات و بیانات حکما و عرفا در این مبحث در آن کتاب با تقاسیر و تأویل رشیکه مذکور و مبسوط است و چون اهل هوش و ادراک بنگرند و شئونات انسان کامل و ودایع جلیله ایزد جمال را در این وجود مبارک و کتاب مبین دریابند میدانند بر تمام موجودات مقدم است و اول مخلوق و کلام نخست و سر نخست و نمایش نخست و مقدم بر لوح و قلم و ما یعلم و غیر ما یعلم است و هر چه جز اوست در تحت خلقت و بعد از خلقت او است و اسماء حسنی نیز خود اوست و قرآن کریم کلام خداوند قدیم ، است قدیم نیست و مخلوق و حادث است و چنانکه ذات واجب مرئی و مسموع نگردد هر صفتی هم در عین ذات باشد همین حکم را دارد .

حکیم دانشمند خبیر ملا عبدالرزاق در رساله سرمایه ایمان میفرماید بدانکه واجب الوجود را دوگونه صفات هست که زبان شرع بآن ناطق است و عقل نیز بر آن دلالت کرده قسم اول صفات ثبوتیه حقیقیه که مفهوم آنها سبب و اضافه بغیر نیست اگر چه تواند عارض شد بغیر بعضی آنها مانند قدرت و ارادت و مشیت و اختیار و سمع

و بصروحیات و کلام و بعد از شرح معانی این صفات هشتمگانه میگوید. و اما مراد از کلام قدرتی است متعلق بایجاد الفاظ و حروف که دلالت کند بر معانی که مقصود باشد القای آن معانی بسوی مخاطب نه نفس الفاظ و حروف که در لغت و عرف کلام عبارت از آن است چه الفاظ و حروف صوتی است قائم بهوا و نه معانی الفاظ که قائم باشند آن معانی بنفس چه گاه باشد که معانی الفاظ قائم باشند بنفس کسیکه تکلم نتواند کرد و لامحاله او را متکلم نتوان گفت.

پس این الفاظ و این حروف قرآن مجید مثلاً کلام خدا است لیکن نه کلامی که یکی از صفات واجب تعالی است بلکه کلامی که یکی از صفات واجب است بمعنی متکلم است و تکلم بمعنی قدرت بر ایجاد و الفاظ مذکوره و الفاظ کلام است بمعنی متکلم به یعنی الفاظ مذکوره غیر صفت آنست چه الفاظ مذکوره بالبدیهه حادث اند هم بالنوع وهم بالشخص اما بالنوع در وقت نزول و اما بالشخص در وقت تلاوت و صفت واجب الوجود بالاتفاق حادث نتواند بود پس بطریق شکل اول گوئیم کلام بمعنی الفاظ حادث است و هیچ حادث صفت خدا نتواند بود نتیجه آن میشود که کلام بمعنی الفاظ صفت خدا نتواند بود الی آخر بیاناته الرشیده.

شیخ جلیل و نحریر نبیل شیخ احمد احسائی رضی الله تعالی عنه در جوامع الکلم در جواب سئوالی که ملا فتحعلی خان از وی کرده است که قرآن افضل است یا کعبه مینویسد ان الكعبة انما جعلت في الارض مثابة للناس وامناً أى مرجعاً للناس اذا تفرقوا عنه أبوالیه و بعد از شرحیکه در فضیلت کعبه معظمه مذکور میدارد: میگوید بیت الحرام از بیت المعمور بحسب رتبت و شرف فرودتر و حالت تنزل بیت المعمور از عرش معین و معلوم است استوی الرحمن علی العرش بالقرآن فافهم الاشارة الی ذالك في قوله صلى الله عليه وآله وسلم انی مخلف فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی مبني کل منهما علی صاحبه لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

پس آنچه‌ی یعنی قرآنی که قرین محمد و آل آن حضرت علیهم السلام باشد چگونه شایسته و نیکو تواند بود که با کعبه مقایسه شود در ظاهر نیز قرآن بمراتب کثیره بیرون

از شمار از کعبه افضل است و اگر کعبه را در حال نماز قبله بگردانند و استقبال و استدبارش را در خلاء حرام بدانند و همچنین امثال این مستلزم آن نمیشود که افضل از قرآن باشد چه اگر در بعضی چیزها خواصی باشد لازم نیست که از آنکه این خواص در آن نیست افضل باشد چه بسا که در دیگری خواص و خصایصی باشد که اعظم از آن است چنانکه از آن پیش توجه مردمان در حال نماز بسوی بیت المقدس بود و برای مصلحتی تبدیل بکعبه شد و کعبه افضل از بیت المقدس است چه مأوی شریک قرآن گردید و کعبه محصور است بخلاف قرآن چه قرآن را ایزد سبحان بسوی بندگانش متوجه ساخت و بجهتی دون جهتی اختصاص ندارد که از آنجهت مخصوص بسویش روی آوردند بلکه تمام جهات بجملة جهات آن است علاوه بر اینکه وجوب استقبال در نماز و تحریم استقبال و استدبار در خلاء برای ملاحظه عین کعبه نیست بلکه برای این است که قبله است احتراماً لجهة الصلوة.

و کعبه را با قرآن هیچ جهت مشارکت و مشابهتی نیست فانه طبق العالم التكوين وفيه تفصيل كلشيء وهو الثقل الاكبر وكتاب الله وآية محمد صلى الله عليه وآله وسلم و معجزه الباقي الى آخر الدهور والنور الذي يهدي الله به من يشاء الى غير ذلك من المزايا التي لا تحصى وليس في الكعبة منها شيء. و اضافه بر این جمله هر گونه شرافتی برای کعبه مقرر شده است از نتایج و احکام قرآن است و احترامات مقرر قرآن مستغنی از بیان است و از همه برتر شریک معصوم علیه السلام واقع شده و شرافت کعبه بانتساب بمعصوم است و بالجمله شکی در افضلیت قرآن نیست .

و در این سؤال و جواب و اظهار فضایل و شرف و جلالت شأن قرآن ثابت میشود که هیچ کدام قرآن را قدیم و غیر مخلوق نمیدانستند و اگر میدانستند محتاج بسؤال و جواب نبودند بلکه همان قدم بر همه چیز قدمتش مسلم بود و آنکه اگر حادث و مخلوق بود در دست مخلوق از چه بود و متروک پیغمبر چگونه میگشت و بادلیل عقل و سنت و اجماع از چه روی ردیف گردید .

در کتاب زبدة المعارف مرحوم فاضل اصفهانی اعلی الله درجاته مسطور است بعد از نگارش نود و نه اسم همایون ایزد بیچون مینویسد مراد از اسم باری تعالی چیزی است که دلالت کند بر ذات باعتبار صفتی، مثلاً لفظ رحمن دلالت میکند بر ذات مبهمی با صفت رحمت بالغه و چون این دلالت در الفاظ بحسب وضع است پس اطلاق اسم متبادر بذهن لفظ دال بر ذات باصفت میشود لکن منحصر بدان اسم باری را در لفظ بلکه اسم الهی هر آنچیزی است که از مشاهده آن علم بذات یا ملاحظه صفتی از صفات حاصل شود.

پس اگر عینی از اعیان را ملاحظه نمائیم و از ملاحظه آن بخالق ملتفت شویم آن اسم الهی خواهد بود زیرا که بر مبدأ و مدیر دلالت کرد با صفت علم و قدرت بلکه دلالت این عین از اعیان قوی تر است از دلالت لفظی از الفاظ زیرا که دلالت لفظ بر وضع است و تخلف مدلول احتمال می‌رود و دلالت عین بدلالت عقل است و تخلف از مدلول محال است.

پس اگر بگوئیم هر موجودی از موجودات اسمی است از اسماء الهی جای تعجب ندارد در هر چه بنگرم نوپدیدار بوده، امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله فیهِ» پس انسان در میان اصناف موجودات از همه تمامتر است چه نسخه جامعه عالم کبیر است و اگر چه بصورت صغیر است اما بر حسب باطن عالم کبیر دروئی مندرج است چنانکه رسول خدای فرمود: من رأی فقد رأی الحق.

روا باشد انا الحق از درختی \*\*\* چرا نبود روا از نیک بختی

و این عبارت نه از راه قبول حلول است و اگر پاره گفتند انا الحق اراده همین معنی را کردند و جمعی بدیگر معنی که کفر صرف است تاویل نمودند چون امیر المؤمنین علیه السلام بر سر مرقد مطهر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود: روحه نسخه الاحدیة فی اللاهوت وجسده صورة معالی الملك والملکوت وحلیه خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت.

و این کلمات در ناسخ التواریخ در مجلد احوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پدرم جنت

مکان میرزا محمدتقی سپهر لسان الملک طاب ثراه در قلم آورده با قدری تفاوت رقم شده. ، است پس اگر لفظ رحمن دلالت وصفی باعتبار صفت رحمت بر ذات نمود و بر صفت قهاریت و سلطنت و عزت و غیر ذلك دلالت نداشت مشاهده جمال باکمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر وجود واجب الوجود بالذات جامع جمیع کمالات و مستجمع تمامت محامد و حسنات و خالی از کل نقایص و عدمات دلالت نمود .

پس اگر لفظ رحمن خداوند سبحان را بجهت دلالت بر ذات اسم باشد باعتبار يك صفت شایسته میباشد که حضرت مصطفوی اسم اعظم خداوند عظیم باشد باعتبار جامعیت کمالات که هر کمالی بر کمال حق و تمامیت حق شاهد است در آن صفت کمال .

پس اگر گویند که انوار مقدسه الهیه علیهم الصلوٰة والسلام خویشان را اسم اعظم و اسماء حسنی خدائی شمرد هاند و اسماء حسنی مفصلاً در جلد نوزدهم بحار الانوار از حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم مروی است بالجمله فرمودند مائیم اسماء حسنی خدای تبارک و تعالی، جای توحش و رمیدن و در عجب شدن ندارد زیرا که در حقیقت اسم خدا آن موجودی است از موجودات که خداوند تبارک و تعالی باعتبار صفتی از صفات در آن موجود تجلی فرموده و آن موجود مظهر حق گردیده و این الفاظ هم اسم میباشند.

وازین تحقیق معنی کلام امیر المؤمنین صلوات الله علیه انا کلام الله الناطق معلوم گردید زیرا که کلام معرب و معبر عما فی الضمیر است و آیات قرآنی و سور آسمانی که نازل شده است بواسطه ناموس در دلالت بر علوم و اسرار الهی دلالت وضعی لفظی است و ابهام دارد و محتاج به مبین است و جوهر قدسی ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام علم الهی بود باسرار و دقایق غیر متناهی بوجه تفصیل و تبیین که محتاج بغیر نبود.

پس افضلیت و اعظمت آنحضرت بر قرآن بمعنی نقوش الفاظ ما بین دفتین بقدر افضلیت جواهر مجردة قدسیه الهیه بر الفاظ و نقوش مرتسمه برالواح و دفاتر عنصریه مادیه ترکیبیه ظاهر شد چنانکه ازین پیش نیز در این فصول اشارت رفت نباید چنان گمان کرد که چون رسول خدا در بعضی احادیث که از ثقلین مذکور فرمود و قرآن را ثقل اکبر و اهل بیت را ثقل اصغر خواند بر خلاف مطلب معهود باشد زیرا که اکبر باعتبار



ابهام و کلیت است چنانکه در قیاسات منطقیه کبری را کبری گویند باعتبار اشتغال بر سور کلی و صغری را صغری خوانند باعتبار ظهور و جزئیت .

پس اگر نقش بر کاغذ اشعار دارد بر حسب الفاظ و الفاظ قالب معانی است ، نفس قدسی مبارك حضرت ولی الهی علیه السلام حامل علوم ربانی است بلکه میان نفس و علم اتحاد است پس محل نقوش مداد مترکب و متعظم است بواسطه اینکه حامل نقش و لازم الاحترام است چه از الفاظ حکایت میکند و الفاظ عظمت دارند باعتبار اینکه حامل معنی شدند بر حسب حمل وضعی و ارتباط از جهت واضح پس بچندین واسطه از میان دفتین تا بمعنی میرسد و جوهر ذات قدسی ولایت پناهی خود حامل علوم و معانی بود و اگر بدون وضوء نبایستی دست بر نقش قرآن گذاشت که لایمسه الا المطهرون ، تعظیم شعایر الهی را تا چه اندازه باید منظور داشت البته شنیده اید که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم که عین وضوء و طهارت است اسم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام را بدون وضوء بر زبان مبارك نمی آورد « ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب » .

و مؤید این مطلب است این خبر که در تفسیر برهان و غیر از آن میباشد که رسول خدای گاهی که فرمود ای تارک فیکم الثقلین و بیان فرمود تا آنجا که میفرماید لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کاصبعی هاتین بعد از آن دو انگشت سبا به خود را بهم آورد و جمع کرد و فرمود لا اقول کھاتین و جمع بین سبابتہ والوسطی تا اینکه یکی را بر آن دیگر تقضیل داده باشد و از اینجا میتوان استنباط مطلب مذکور را نمود .

همانا حقایق اسماء الهی از تغیر و تبدل متعالی و مقدس هستند چه جواهر قدسیه و انوار الهیه میباشد و این الفاظ و تراکیب نامهای آن اسماء هستند و خدای را عوالمی چند است در ملکوت و جبروت و لاهوت و هر عالمی از این عوالم تجلی از تجلیات حق و ظهور الوهیت در آن نشأه است و در شرع مقدس بعبارات چند وارد شده است و بسراذقات و حجب و ستر هم تعبیر گردیده و نیز وارد شده است که خدای را هفتاد هزار حجاب هست که اگر یکی از آن حجب برداشته شود سبحات جلال و کبریای خداوندی هر چه در زمین است میسوزاند .

و بعضی از اهل تدقیق گفته اند مراد از حجب وسایط فیض الهی میباشند که اول همه نور مقدس محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود که در میان آن نور و نور الانوار واسطه نبود بلکه او واسطه فیض بود و بطفیل وجود مبارکش هر موجودی از کتم عدم بعرضه وجود و ظهور آمد و حدیث مشهور شریف اول ما خلق الله نوری و لولاک لما خلقت الافلاک بر آنچه مذکور شد تصریح دارد و واسطه هر چه بیشتر کثرت و تعدد بیشتر و هر چه کمتر میباشد قرب بحضرت حق بیشتر و وحدت بیشتر میباشد زیرا که عالم الوهیت عالم وحدت است باملاحظه صفات الوهیت و فوق این مرتبه وحدت غیبیه است صرفاً که هیچ صفتی در این مرتبه ملحوظ نیست نه نعت و نه منوعات و نه وصف و نه موصوف و نه اسم و نه رسم.

در احادیث معراجیه مآثور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بمقامی رسیدم که از کثرت میرا بود نه ملکی نه صدای تسبیحی گویا کل عالم مرده بودند و حجابها از پیش نظر قلب برداشته شد و هیچ حجابی جز حجاب نفس محمد صلی الله علیه و آله وسلم نماند تا آخر آنچه خواهد آمد که مظهر اسم الله است و الله اسم ذات مقدس واجب الوجود بالذات است جامع جمیع کمالات و باعتبار ملاحظه هر کمالی خداوند تعالی لفظی را خلق فرمود که بواسطه آن لفظ منتقل بآن صفت بشود و آن وسیله ایست مربنده را برای خواندن خداوند و رسیدن بمقاصد و حاجات بترکیب آن لفظ و آن لفظ مظهر است آن اسمی را که در آن عوالم واسطه است مرفیض فیاض را بر صفحات ممکنات هر يك بقدر قابلیت واستعداد.

در حدیث وارد است که اگر این خلق بمعصیت خدا نمی گزیندند خلفی را خلق می فرمود که عصیان بیشتر کنند و ایشان را عفو بفرماید تا اسم غفاریت بعلمه ظهور آید و آنچه در ادعیه وارد شده است اسئلك باسمك الذي خلقت به العرش والكرسى والشمس والقمر واللیل والنهار، اشارت بهمین مطالب مذکوره است .

در همین کتاب مذکور از حضرت صادق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مآثور است ان الله خلق نور محمد صلی الله علیه و آله وسلم قبل ان یخلق المخلوقات باربعة وعشرين الف سنة وخلق معه

اثنی عشر حجاباً والحجب الائمة الاثنی عشر علیهم السلام فهم الكلمة التي تكلم بها وأبدا منها ساير الكلام والنعمة التي أنعمها وافاض منها ساير النعم والامة التي اخرجها و اخرج منها ساير الامم .

بدرستی که خداوند متعال خلق کرد نور محمد را بیست و چهار هزار سال قبل از آفرینش تمام آفریدگان و خلق نمود با آن نور دوازده حجاب را و حجابها مراد ائمه هدی علیهم السلام میباشند پس ایشان کلمه بودند که خدای تعالی تکلم نمود بآن و ساير کلمات را از آن ظاهر کرد و نعمتی بودند که از حق بظهور رسید و ساير نعمتها از این نعمت پدیدار شد و امتی بودند که بیرون آورد ایشان را بعرصه ظهور و وجود و ساير امم را از آن و بسبب ایشان ظاهر فرمود و ازین قبیل اخبار در کتب و آثار بسیار است که خداوند تعالی از نور آنحضرت عرش و کرسی و حمل کنندگان و خازنان کرسی را بیافرید .

و از حدیث مذکور که ایشان کلمه بودند که خدای بان تکلم کرد و ساير کلمات را از آن آشکار آورد معلوم میشود که ایشان تقدم بر قرآن دارند و ایشان کلمه نخست هستند معذالك مخلوق میباشند و قدیم نیستند اگر چه نسبت بماسوی الله قدیم باشند و با این حالت قرآن که کلام الله و کتاب الله است در درجه دوم حدوث است .

و در ذیل اخبار متعدده که در فضایل انوار مقدسه ماثور است پاره کلمات لطیفه مذکور است چنانکه در طی کتب ائمه هدی علیهم السلام بسیار رقم شده است ، از آنجمله في قوله تعالى والله الاسماء الحسنی فادعوه بها قال الصادق علیه السلام نحن لا والله الاسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً الا بطاعتنا و معرفتنا و ان الله خلقنا فاحسن صورنا و جعلنا حجة على عباده ولسانه الناطق في خلقه - واز آنجمله فکان نوری محیطاً بالعظمة و نور علی محیطاً بالقدرة ثم خلق العرش واللوح والقمر وضوء النهار و نور الابصار والعقل و المعرفة، و در این حدیث میفرماید: ونحن كلمة الله ونحن معدن التنزيل ومعنى التأويل ونحن كلمة التقوى والمثل الاعلى والحجة العظمی.

و از آنجمله حدیث حضرت کاظم علیه السلام است ان الله خلق نور محمد صلى الله عليه وسلم من نور ابتدعه من نور عظمته و جلاله وهو نور لا هوتیه الذي بدا و تجلی لموسى بن عمران

في طور سيناء فما استقر الجبل ومناطق رؤيته وكان ذلك النور عمداً وعلياً ولم يخلق من ذلك النور غير هما كما قال صلى الله عليه وآله وسلم انا وعلى من شجرة واحدة وخلق الناس من اشجار شتى خلقها بيده ونفخ فيها من نفسه لنفسه.

و در اين جمله ميفرمايد واطلعتها على الغيب وجعل احدهما نفسه والآخر روحه لانه لا يقوم احدهما بدون صاحبه ظاهرهما بشرية وباطنهما لاهوتية حتى ظهر على الخلايق على هياكل ناسوتية بحيث يطيقون رؤيتهما فهما مقامى رب العالمين و حجابى خالق الخلايق اجمعين فيهما بدء الخلق وبهما يختم مقادير الخلايق الى آخرها .

و چون معلوم شد كه ائمه هدى صلوات الله عليهم اسماء حسنى الهى و لسان ناطق خدائى و نور مباركشان محيط بر عظمت و قدرت و خلقت عرش و لوحى كه در باره قرآن ميفرمايد في لوح محفوظ وساير مخلوقات بعد از ايشان است و ايشان كلمة الله و كلمه تقوى و مثل اعلى و حجج عظمى و نور لاهوتيه و ساير مقامات و مراتب عاليه هستند البته تقدم ايشان بر هر موجودى و بر قرآن معلوم ميشود پس قرآن قديم و غير مخلوق نيست و اگر قديم باشد بمعنى و نسبتهاى ديگر است .

جناب فخر الحكماء المتقدمين والمتأخرين صدر المتألهين اعلى الله مقامه در شرح اصول كافى در كتاب توحيد در تفسير حديثى كه از اين پيش در كتاب حضرت كاظم عليه السلام مذکور نموديم كه در حضرتش عرض كردند هشام بن حكيم چنان گمان ميكند كه خداوند تعالى جسمى است كه ليس كمثله شىء عالم سميع بصير قادر متكلم ناطق والكلام والقدرة والعلم يجرى مجرى واحد ليس شىء منها مخلوقاً، فرمود: قاتله الله اما علم ان الجسم محدود والكلام غير المتكلم معاذ الله و ابرء الى الله من هذا القول لاجسم ولا صورة ولا تحديد وكلشيء سواه مخلوق انما يكون الاشياء بارادته ومشيته من غير كلام ولا تردد في نفس ولا نطق بلسان .

مى گوید غلطی که از هشام در اینجا منقول است در دو چیز است یکی اینکه خدای را تعالی الله عن ذلك جسم دانسته و دیگر اینکه کلام و قدرت و علم را در يك مجرى جارى شمرده است و اینکه فرمود مگر نمى دانست كه جسم محدود است اشاره بابطال

غلط اول هشام است که ابطال جسمیت را میفرماید و اینکه فرمود کلام غیر از متکلم است اشارت با بطلان غلط دوم اوست چه علم میتواند عین عالم باشد و همچنین قدرت صحیح است که عین قادر باشد بخلاف کلام خواه نفسی باشد یا خارجی غیر از متکلم است پس جاری مجرای علم و قدرت نتواند بود و جز مخلوق نخواهد بود .

و اینکه امام فرمود پناه میبرم و برائت میجویم بخدای یعنی از اینکه بگویم خدای تعالی جسم است و اینکه کلام خدای عین ذات اوست و اینکه فرمود نه جسم است و نه صورت و نه تحدید است بنفی اول که جسمیت است نظر دارد و اینکه فرمود هر چه که سوای ذات باری تعالی است مخلوق است نظر بنفی ثانی دارد که کلام و علم و قدرت در يك حد باشند و کلام عین ذات باشد چه مخلوق عین ذات نتواند بود.

و اینکه فرمود بدرستیکه بروز و وجود اشیاء باراده و مشیت خداوند است من غیر کلام اشارت بدفع شبهتی است که از قول خدای انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون ناشی شده است و آن این است که اگر کلام مخلوق متکون باشد بایستی بکلامی دیگر مسبوق باشد و آن لفظ کن است که در قول خداوند تعالی است و اینوقت تسلسل لازم میآید و جواب این است که مراد از آن اراده و مشیت ایزد سبحان است قال الزمخشري: في معني قوله كن انه مجاز من الكلام : تمثيل لانه لا يمتنع عليه شيء من المكونات واته بمنزلة المأمور المطيع اذا ورد عليه امر من الأمر المطاع و اینکه فرمود ولا تردد في نفس ولا نطق اشارت بدوقسم کلام نفسی و لسانی است .

راقم حروف گوید: در اینجا ثابت شد خلقت کلام و مخلوقیت آن و تقدم و اصالت اراده و مشیت الهی بر آن بلکه عدم احتیاج بآن و دیگر در ذیل شرح این حدیث شریف که ابو بصیر گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم میفرمود لم یزل الله عز وجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر و القدره ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشياء وكان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم والسمع على المسموع و البصر على المبصر والقدره على المقدور میگوید عرض کردم پس خداوند

تعالی همیشه متحرک بود فرمود تعالی الله عن ذلك بدرستیکه حرکت صفتی محدثه بفعل است عرض کردم پس خداوند همیشه متکلم بود فرمود: ان الکلام صفة محدثة لیست باذلیة کان الله عزوجل و لا متکلم بدرستیکه کلام صفتی که حادث شده است و حادث از لی نتواند بود خداوند عزوجل بود گاهی که متکلمی موجود نبود.

میفرماید این حدیث مبارک مشتمل بر سه مقصد است. اول اینکه صفات حقیقه الهیه عین ذات الهی است دوم بودن این صفات حقیقه است در ازل پیش از اینکه متعلقات آنها موجود شود. سوم اینکه کلام الله مخلوق است اما در مقصد اول میگوئیم که صفات بر سه قسم است یکی سلویه محضه است مثل قدوست و فردیت دوم صفات اضافیه محضه است مثل مبدأیت و رزاقیت، سوم صفات حقیقه است خواه ذات اضافه باشد مثل عالمیت و قادریت یا مضاف نباشد مثل حیوة و بقاء

و هیچ شکی در این نمیروود که سلوب و اضافات زاید بر ذات هستند و زیادت بودن آنها نه موجب انفعال است و نه موجب تکثر زیرا که اعتبار مسلوب عنها و مضاف الیها میباشد لکن واجب است که دانسته شود که سلوب عنه تعالی کلها راجعة الی سلب الامکان زیرا که در سلب امکان مندرج میشود سلب جوهریه و سلب جسمیت و سلب مکان و حیز و شریک و نقص و عجز و آفت و سلب امثال اینها و اضافات درباره حق تعالی بتمامت راجع میشود بموجدیتی که مصحح جمیع اضافات است مثل را از قیت و خالقیت و عالمیت و قادریت و کرم و جود و رحمت و غفران، ولولم یکن له تعالی اضافه واحده اتحدت فیها جمیع الاضافات الالیقة به لادی تخالف حیثیاتها الی اختلاف حیثیات فی الذات الأحدیة و اگر خداوند تعالی را اضافه واحده نبود که تمامت اضافاتی که لایق بدوست در آن اضافه واحده متحد میگردد هر آینه تخالف حیثیات آن اضافات مؤدی باختلاف حیثیات در ذات میگشت.

و اما صفات حقیقه همه زاید بر ذات باری تعالی هستند و معنی عینیت و عدم زیادت صفات مجرد نفی کردن اضداد آن صفات را از خداوند تعالی نیست تا اینکه بگوئیم معنی علم خدا عبارت از نفی جهل و معنی قدرت خدا عبارت از نفی عجز و بر

همین قیاس در سمیع و بصیر و غیرهما تأویل نمائیم تا مستلزم تعطیل گردد .

و همچنین معنی بودن خداوند تعالی عالم یا قادر این نیست که مترتب بر مجرد ذات خدای تعالی شود آنچه مترتب بر ذات مع الصفة میشود باینکه ذات او نایب مناب این صفات آید تا مستلزم آن گردد که اطلاق علم و قدرت و غیرهما بریزدان تعالی بر سیل حقیقت نبوده باشد و خداوند مجازاً عالم وقادر وحی و سمیع و بصیر باشد و چون مجازی باشد سلب این صفات از ذات کبریا صحیح باشد لانه علامة المجاز ولازمه .

صدر المتألهین بعد از این بیانات میفرماید پس اگر بگوئی و ایراد آوری اگر چنین است که میگوئی معنی کلام معجزار تسام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چیست کمال التوحید نفی الصفات عنه و ما این کلام مبارک را ازین پیش با بقیه خطبه مبارکه در طی کتب سابقه یاد کردیم .

بالجمله میفرماید در جواب میگویم معنی این عبارت نفی کردن بودن این صفات است صفات عارضه موجوده بوجود زاید بر ذات مثل عالم وقادر در مخلوقات چه علم در وجود ما صفتی است که زاید بر ذات ما میباشد و همچنین قدرت در ما وقادر بودن ما کیفیتی نفسانیه است و همچنین صفات دیگر و مراد این است که این مفهومات نیست صفات خداوند تعالی بلکه صفات او ذات او وذات و صفات اوست نه اینکه چنین فرض کنیم که در آنجا یک شیء است که ذات است و شیء دیگر است که صفت باشد تا اینکه بایستی در ذات باری تعالی - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً - قائل به ترکیب گردید همانا ذات خداوند باری وجود و علم و قدرت و حیوة و اراده و سمع و بصر است و خدای تعالی نیز موجود عالم قادر حی مرید سمیع بصیر است.

پس اگر بگوئی موجود آن است که وجود بعد قیام گیرد و عالم کسی است که علم بدو قیام پذیرد و همچنین است معنی در سایر مشتقات میگوئیم چنین نیست بلکه این متعارف اهل لغت است که چون دیدند بیشتر آنچه اسم مشتق بر آن اطلاق میشود ناچار در آن صفتی زاید بر ذات هست مثلاً بیض و کاتب و ضاحک و غیر از اینها حکم بر آن نموده اند که مطلقاً مشتق چیزی است که مبدأ بر آن قیام گیرد و تحقیق واستقراء موجب

خلاف آن است چه ما اگر فرض کنیم بیاض را که قائم بنفس خود باشد لقلنا انه مفرق للبصر وانه ابيض فكذا الحال في ما سواء من العالم والقادر بس عالم ما ثبت له العلم است سواء كان بثبوت عينه او بثبوت غيره .

و اگر بگوئی کنه ذات خداوند برای ما مجهول است و مفهوم علم برای ما معلوم است و با این حال که یکی مجهول و دیگری معلوم است چگونه یکی از این دو عین آن یکی دیگر است در جواب میگویم آنچه از علم برای ما معلوم است مفهوم کلی آن است که مشترك مقول بالتشکیک علی افراده الموجوده بوجودات مختلفه است و آنچه آن ذات باری است همانا فرد خاص از آن است و این فرد بواسطه شدت نوریت و فرط ظهورش بما مجهول مینماید و از عقول ما محتجب است و از ابصار ما پوشیده است و هم چنین است قیاس در سایر صفات پس مفهومات مشترکه ای صفات معلوم است و وجود قدسی واجبی آنها مجهول است .

و بالجمله وجود معنی مشترك است چون نسبت بواجب دهند واجب میشود و چون نسبت بممکن دهند ممکن است و در جوهر جوهر و در عرض عرض است و علم و قدرت و نظایر اینها کمالاتی است برای وجود وللاشیاء بما هی موجوده و هر کمالی که بواسطه وجود ملحق باشیاء گردد فهو للوجود التام الالهی اولا و بالذات پس خدای تعالی حی قیوم علیم قدیر مرید سمیع بصیر است بذاته نه بمعنی صفت زاید بر آن ذات مقدس متعال چنانکه صفاتیون بر آن قائل هستند چه اگر جز این بگوئیم و بدانیم لازم می آید که خداوند تعالی در افاضه این کمالات از ذات کبریایش بحیوة و علم و قدرت و اراده دیگر نیازمند و مفتقر باشد اذلا یمكن أفاضتها الا من الشيء الموصوف بها .

و اما مقصد دوم تحقیقش در نهایت غموض و دقت است چه علم و قدرت و سماع و بصر از صفات حقیقیه ایست که اضافه لازم آن است و ترا معلوم افتاد که اضافاته تعالی بتمامت راجع باضافه قیومیت است و با این حال چگونه تصور علمی بلا معلوم و قدرتی بلا مقدور و سماع و بصری بلا مسموع و بلا مبصر و قیومی بلا متقوم به میتوان نمود .

و این مسئله نیز بعینها همان مسئله ربط حادث بقدم است که افکار علماء نظار



در تصور آن متحیر است و نتوانسته اند در تحقیق آن چیزی مفید مذکور دارند لکن واجب است بدانی که برای هر چیزی نحوی از وجود هست که از آن انفکاک ندارد پس از جمله اشیاء چیزی است که وجودش تجددی است مثل حرکت و زمانی که مقدار آن حرکت است فوجود الحركة ليس الاتجدد امر و تقضیه فذالك الامر نحو وجوده الخاص حدوث و تجدد فیکون ثباته عين التجدد و بقاءه عين التبدل و الاقضاء .

و چون این معنی را بدانستی پس بدانکه تجدد و حرکت همانطور که در این وضع و کم و کیف جاری میشود در جوهر نیز جاری میگردد و جمهور حکمای عظام را در نفی حرکت از جوهر برهانی مسلم نیست و اگر در نفی آن چیزی مذکور داشته باشند مقدوح و مدفوع است و ما براهین لامعه برای اثبات حرکت ذاتیه برای جواهر جسمانی و اینکه طبایع اجسام فلکیه و عنصریه بتمامت حادثه الذوات متجدده الهویات و وجود آنها جز بر نحو و طریق حدوث امکان ندارد اقامت کرده ایم .

پس عالم جسمانی وجودش حدوث اوست لا غیر پس مفیض قدیم است و فیض حادث است و المعیة ثابتة بینهما کما بین الذاتین اللذین هما معا متضایفان زیرا که قدم نفس ذات اول و حدوث نفس ذات ثانی است و این مطلب را اگر در طی مثل آوریم مانند معیت قطره است با دریاچه بواسطه عظم و بزرگی دریا و کوچکی آندیگر که قطره است اقتضای مفارقت این دو را دارد.

و اما مقصد سوم میگوئیم تکلم جز انشاء نمودن چیزی را که بر ضمیر متکلم دلالت دارد نیست پس دال عبارت از کلام و مدلول همان معانی است و منشی ما یدل علیها همان متکلم است و متکلمیت این انشاء است پس اگر اراده بشود بلفظ کلام معنی مصدری آن یعنی متکلمیت از باب اضافات خواهد بود و از صفات اضافیه است و اگر اراده بشود بآن دلالت بر معنی را از قبیل افعال خواهد بود و اگر اراده بشود بآن بودن ذات را بحی که آنچه دلالت بر معنی مینماید از آن ناشی میشود از صفاتی خواهد بود که درباره حق تعالی غیر از زائد بر ذات است .

لکن ظاهر از کلام امام علیه السلام چنان است که کلام را بمعنی متکلمیت و از صفات اضافیه مقرر فرموده است در آنجا که میفرماید ان الکلام صفة محدثة لیست باذلیة زیرا که اضافه تعالی جز با وجود فعل موجود نمیشود و فعل حادث است و اضافه حادث است و باین جهت فرمود کان الله عز وجل ولا متکلم یعنی موصوف بفعل باضافه متکلمیت و با این شرح و بیان نیز حدوث کلام و مخلوقیت آن ثابت شد .

و ازین پیش در طی کتب سابقه و نیز در این فصول حالیه اقوال غزالی را در باب قرآن و عظمت آن و عقیدت اور اکراراً یاد کرده ایم از جمله در باب سوم که در اعمال باطن در تلاوت قرآن مذکور میدارد مسئله نخست فهم کردن عظمت کلام خدا و علوان و فضل الهی و لطف خداوندی است نسبت بخلق خودش که قرآن را از عرش جلال خود بدرجه افهام مخلوق خودش نازل کرده است پس نیک بنگر چگونه خدای تعالی در حق مخلوقش لطف نموده است در ایضاح معانی کلام خود که صفت قدیم قائم بذات کبریای خداوندی است تا بمقامی که فهم خلق بدان دست یابد و چگونه تجلی داده است برای مخلوقات خود این صفت را در طی حروفی و اصواتی که صفات بشر است.

چه اگر تجلی باین حروف و اصوات نمی نمود بشر از وصول بسوی افهام صفات الله عزوجل جز بوسیله صفات نفس عاجز بود و اگر به آن بودی که کنه کلام خود و جلال آن را بکسوت حروف مستتر میداشت برای سماع این کلام نه عرش و نه ثری ثابت نتوانست ماند و بواسطه عظمت سلطان و سبحات نورش آنچه در میان عرش و فرش بود متلاشی میگشت و هر حرفی از کلام الله عزوجل در لوح محفوظ عظیم تر از کوه قاف است و تمام فرشتگان اگر فراهم شوند تا یک حرف را از جای برآورند طاقت ندارند و اسرافیل که ملک لوح است پیامه و باذن و قدرت الهی و رحمت خداوندی این کلام مبارک را از جای برگرفت تا آخر بیانات غزالی و بیان اصوات و حروف که نموده است و مذکور داشته ایم .

و در خود این بیانات که نموده است و عرش و لوح را ظرف کلام الله و اسرافیل را قالع آن خوانده است چون بدقت بنگرند صفت قدیم قائم بذات نخواهد بود چه

انفصال قدیم از قدیم چنانکه مسطور شد نمیشاید و جز حادث مظروف و ظرف نمیگردد و اگر بایستی نقل اقوال راسند بدانیم نقل اقوال امام علیه السلام را که لسان و کلام ناطق الهی هستند و امثال صدر المتألهین و کمترین حکمان عرفا و علمای الهی که البته بر غزالی بسی برتری و شرف دارند و افتخار و اعتبار ایشان این است که ما مترجم کلمات ائمه هدی علیهم السلام علی قدر مراتب افهامنا هستیم اولی و انسب و ارفع و انفع و اشرف و الطف است و ایشان کسانی هستند که اقوال و کلمات ایشان مانند کلام خداوند تعالی و دارای ظاهر و باطن و محکم و متشابه و جز آن است .

در بحر الجواهر مذکور است که در حدیث وارد است سوگند باخدای اگر ابوذر بداند آنچه را که در قلب سلمان است هر آینه او را میکشد و حال اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم در میان این دو صحابه عظیم الشأن عقد اخوت بست و سلمان علیه السلام کسی است که در اخبار رسیده است که از جبرائیل افضل است و جبرائیل حامل وحی الهی و قرآن کریم است بر رسول خدا و در جلالت ائمه وارد است که آن نوری که بر کوه طور تابید و بر هم پاشید از انوار شیعیان خاص است.

اما خداوند تعالی حضرت موسی را در یکصد و بیست هزار کلمه مخاطب و به نزول توریة معززداشت و در ارکان وجودش ترلزلی نرسید و اگر عین ذات و قدیم بود ذات مخلوق حادث طاقت استماع و حملش را نتوانست آورد چه این دو ضد و نامجانس همدیگر هستند بالجمله چنانکه سبقت نگارش نیز یافته است در بحر الجواهر از ابن عباس مروی است که گفت شبی در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصحبت اندر بودم تا روز شرح باه بسم الله را فرمود و خویشتن را در حضرتش مانند سبئی پیش دریائی بزرگ دیدم.

و هم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود اگر از برگزیدگان و اخیار شما فراهم آیند و من برای شما از صبح تا شام آنچه را که از دهان مبارک حضرت ابی القاسم صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام حدیث نمایم هر آینه از نزد من بیرون شوید و همی گوئید علی از اکذب کاذبین و افسق فاسقین است و نیز میفرمود اگر تفسیر الله الذي خلق سبع سموات

ومن الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن را برای شما بگویم شما مرا سنگسار میکنید و میفرمود در سینه من علمی است که اگر برای شما اظهارش را نمایم بر خود بلرزد چنانکه ریسمان در از در چاه

و میفرمود اگر خواسته باشم هفتاد شتر را پر بار سازم از تفسیر سوره فاتحة الكتاب و امام زین العابدین علیه السلام چنانکه در کتاب احوال آنحضرت سبقت نگارش گرفت میفرمود بها جوهر علمی که اگر آن را فاش و آشکارا نمایم هر آینه مردم جاهل گویند توبت پرستی و مسلمانان ریختن خون مرا حلال می‌شمرند .

حضرت باقر علیه السلام میفرماید خدای تعالی ولایة الله را پوشیده بجزئیل فرموده و جبرئیل پوشیده برسول خدای عرض کرد و رسول خدای پوشیده بامیر المؤمنین فرمود و امیر المؤمنین بهر کس خواست پوشیده بفرمود الی آخرها و این حدیث صریح است در اینکه ولایت علم باطن و حقیقت است نه علم ظاهر و شریعت زیرا که علم شریعت اظهارش بر خدا و رسول و علی علیه السلام بلکه بر هر کس که تواند واجب و لازم است.

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودان امر ناسر و سر مستتر فی سر لا یفیده الأسر و سر علی سر مقنع بسر علوم ماسری است پوشیده و سری است پوشیده شده در سر که افاده نمیکند آن را مگر سروسری است مقنع بسر یعنی پوشش آن نیز سر است و نیک معلوم است که چنین سری اندر سر جز از علوم باطنیه و حقیقیه نیست.

و هم از آن حضرت مروی است که فرمود «ان سرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر مستتر و سر مقنع بسر» همانا سر ما حق است و حق حق است و او ظاهر است و باطن ظاهر است و باطن باطن است و آن سر است و سر پوشیده است و سرقناع آویخته شده به سراسر است .

حذیفة الیمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از علم باطن پرسید فرمود : علم بین الله عز وجل و بین اولیائه لم یطلع علیه ملك مقرب فهذا العلم علم الولاية و خصوصية المعرفة التي خصر الله تعالى لها اقواماً من عباده فاخذ ذلك عن الله سرّاً والهاماً من غیر واسطة ولا وسیلة تفضلاً منه و موهبة ولم ینل اهل الولاية هذه الرتبة من سایر الناس بكثره الصوم و

لا بكثرة الصلوة ولكن فضلوا بشيء كان في اسرارهم ولهذا العلم المستفاد من الغيب ظاهر وللظاهر باطن وللباطن سر وللسر "خبر".

اما ظاهر علم الغيب فهو ما أخبر الله تعالى في كتابه من عجائب الآخرة التي يتعلق بها الايمان واما باطن علم الغيب فهو ما انكشف لقلوب العارفين بنعت اليقين واما باطن الغيب فهو ما يبرز لعقول المقربين من انوار المشاهد .

واما خبر ذلك السر فهو الذي الهمة الله تعالى الى الروح الروحانية من خصائص علم نفسه جل اسمه وما كشف لها من عزة ذاته وسنائصاته ولصاحب هذه الاسرار خطر عظيم في جميع معانيه حتى لو انه التفت الى ما حصل له من اسرار الحق لسقط من درجته في حاله.

فافهم ان لكل كشف من مكاشفة اهل صفوة الحق سراً لاهله والاعبار عن ذلك تعد "وظلم لان الله تعالى في قلوب انبيائه واوليائه وعلمائه وحكمائه من خصائص اسراره ما الاخطر على قلوب الخلائق اجمعين .

وذلك امانات الله تعالى اودعها الى خاصة احبته من النبيين والمرسلين والمقربين والعارفين واطلعهم على بعض مكنون اسراره وكشف لهم عن حقيقة سره ونبههم لخدفي مكتوم انبائه فلم يطبقوا ان ينطقوا به عند غير اهل أو أن يعبروا به عن مشكلات دقايقه ورموز حقايقه على اي وجه كانوا ولو ظهر بعض اسرار الله تعالى عند الخلق لكفروا كلهم

و يسقطون بسبب افشائهم عن سر الحق عن درجاتهم وقوله عليه السلام امرنا صعب اشارة الى هذا الامر.

كار منظوران بغايت مشكل است. از اين حديث مبارك معلوم شد كه علم ولايت و خصوصيت معرفتي كه خداوند تعالى اقوامی از بندگان خاص را بدان اختصاص داده و اين علمی است كه در میان خدا و اوليای او است و هيچ ملك مقربى را بر آن مطلع نداشته علم باطن است و اين جماعت اين علم را بطور پوشيده والهام از خدای تعالى اخذ کرده اند و واسطه ووسيله در اين كار بغير از تفضل و موهبت الهی در كار نبوده و اهل ولايت بواسطه كثررت روزه داشتن و نماز خواندن بادرارك اين رتبت و منزلت از میان ديگر مردمان

نائل نشده اند بلکه بسبب چیزیکه در اسرار و نهانخانه ایشان بوده است دارای این فضیلت شده اند .

و مر این علم مستفاد از غیب را ظاهری و برای آن ظاهر باطنی و برای این باطن سری و مر این سر را خبری است اما ظاهر علم غیب آن علم غیبی است که خداوند تعالی در کتاب خودش قرآن از عجایب اخرویه که ایمان بدان تعلق دارد خبر داده است .

واما باطن علم غیب همانا آن چیزی است که در مرآت حق شناسی وحدت، اساس قلوب عارفین بنعت و صفت یقین منکشف داشته است و اما سر باطن غیب همانا آن چیزی است که در عقول مقربین از انوار مشاهده بارز و مشهود میگردد و اما خبر این سر همانا آن را یزدان تعالی بسوی روح روحانیت از خصایص علم نفس خودش جلد اسمه و آنچه را که مکشوف میدارد برای این روح از عزت ذات کبریا و سناء و فروغ صفات خودش الهام میفرماید.

و صاحب این اسرار را خطرهای عظیم است در جمیع معانی آن حتی لطافت کار و نزاکت امر و نظافت مطلب بجائی میرسد که اگر صاحب این سر التفات خورا از جهت حق بآنچه برای او از اسرار حق حاصل و بدان کرامت بزرگ نایل شده است جزئی توجهی دهد و غیر از حق را بخاطر بگذراند در همان حال که او راست از درجه و مرتبه خود ساقط میشود .

پس نیک باید فهمید که برای هر کشفی از مکاشفه اهل صفوت و خلاصه حق سری است که برای اهل آن و شایسته ایشان است و خبر دادن از آن تعدی از حد و ظلم است چه خدای تعالی را در قلوب انبیاء و اولیاء و علما و حکمای خودش سری است از خصایص اسرارش که بر قلوب تمامت خلائق با سرها خطور نکرده و جلوه گر نیامده است و این اسرار اماناتی است از خداوند تعالی که در خواص دوستان و محبان خودش از جماعت پیغمبران و رسولان و مقربان و عارفان بودیمت نهاده است و ایشان را بر پاره مکنون اسرار خودش آگاهی داده است و برای ایشان از سر خبر خود مکشوف ساخته و از اخبار و انباء مکتوم مخفی خود متنبه ساخته است.

وایشان اگر بخواهند از آن اسرار و اخبار بر زبان آورند جز نزد اهل آن تنطق نمیکنند و از مشکلات دقیق و رموز حقایقش بر هر وجهی که باشند تغییر نمی نمایند و اگر بازه از اسرار خداوند تعالی نزد مخلوق مکشوف و ظاهر گردد بجمله کافر میشوند و این صاحبان سر نیز بواسطه افشای سر حق از درجات خودشان ساقط میگردند و اینکه امام علیه السلام فرمود: امرنا صعب کار ما دشوار است و رام و هموار نیست اشارت باین مطلب است .

و از ترتیب این خبر و عبارات معلوم شد قرآن و کتاب خدا حامل ظاهر علم غیب است و باطن علم غیب و سر باطن علم غیب و خبر این سر را اوعیه گنجهای دیگر است که اعلی و ارفع است و چنانکه ازین پیش در کتاب احوال حضرت باقر و کتب احوال ائمه هدی علیهم السلام مکر و یاد شده است در خبر وارد است که امرنا صعب مستصحب لا یحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسط ولا عبد امتحن الله قلبه للإیمان بدون لفظ استثناء و این امر را که نه ملکی مقرب و نه نبی مرسل و نه عبدی ممتحن که دلش را بنور اسلام خداوند تعالی بیازموده است حمل نتواند کرد بولانت تعبیر نموده اند و اگر بمعنی دیگر هم باشد تجاوز از مقصود نخواهد کرد.

اما باید نیک و دقیق و باد یک نگر و لطیف نظر گشت که امری را که صاحبان اسرار و علوم باطنیه غیبیه که مذکور نمودیم نتوانند حمل کرد با اینکه حامل و صاحب اسراری و علوم غیبیه و اخباری هستند که قرآن را نباشد چیست و ملائکه شامل جمیع فرشتگان و ملک مقرب راجع بخواص ملائکه است مثل جبرئیل و سایر مقربین و جبرئیل حامل وحی و قرآن و در بعضی مواقع مفسر و مبین آن در حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم است اما حامل این امر نیست و این قلوب و اوعیه و صدور سامیه صاحب این اسرار و این جبرئیل و ملائکه مقربین و آنکس که صاحب رتبت و ولایت و نبوت خاصه مطلقه است بعد از آنکه مخلوق باشد بلکه پاره از همین اسرار و علوم بر حسب ترتیب مراتب مخلوق باشند چگونه باید منکر خلقت و حدوث کلام الله گردید .

و چون در کتب حکما بلکه اخبار و احادیث مرویه از مخدوم و مطاع و پیشوای

حکما عليهم السلام که در فرق میان اسماء و صفات حق تعالی نگران شوند چنانکه صدر الحکماء والمحققین میفرماید الفرق بین الذات والصفة والاسم ان الذات عبارة عن هوية شيء ونحو وجوده الخاص به وهو حقيقته المخصوصة تا آنجا که میفرماید فالذات الاحدية مع صفة معينة من صفاته أو باعتبار تجلی خاص من تجلياته الذاتية والافعالية يسمى باسم من الاسماء وهذه الاسماء الملقوطة هي اسماء الاسماء .

و من هیئنا یعلم ان المراد بكون الاسم هو عين المسمى ما هو واز خبر یکه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند اسم چیست فرمود صفة الموصوف و هم چنین معلوم گردید که صفات حق غیر ذات است باین مقصد و مقصود که اندر هستیم دست یابند.

و هم صاحب بحر الجواهر در ذیل بیان صفات حقیقیه واجب چون سمع و بصر که حقتعالی سمیع و بصیر و اتصاف باری تعالی بسمع و بصر از ضروریات دین اسلام است بدون اینکه این اطلاق نسبت بحضرت کبیرا بمعنی ادراک بحواس باشد چه حقتعالی از آلات و حواس و ادوات منزله باشد بلکه سمع و بصر عبارت از علم و داخل است در اثبات علم مبدأ بهمه اشیاء کلیات و جزئیات بنحو کلی و جزئی چنانکه معلوم گردید و چون کلام و اتصاف حق سبحانه و تعالی بتکلم از ضروریات دین اسلام و اکثر ادیان سابقه است و مراد بتکلم صدور کلام است از متکلم و بفعل او بلا واسطه ترتب بر معاشر اقرب و کلام و یا حروف و اصوات معلومه مرکبه باشد یا معنی کلمات حاصله در مشاعر و هیچیک ازین دو صفت مبدأ را نباشد .

و تکلم بمعنی صدور بالفعل از صفات حقیقیه واجب نمیتواند بود چه هر چه موجود بالفعل از کلام لفظی است حادث باشد و حدوث تکلم منافی بودن آن است از صفات حقیقیه و صدور معنی کلام را معنی معقول نباشد مگر ظاهر ساختن انکشافی و آنچه صفت تواند بود در اینجا علم به منکشف است و مبدئیت انکشاف و منکشف را علم نگویند مگر بر طریق مسامحه و صفت منکشف علیه نباشد و مبدأ آیت انکشاف مبدأ چون لذاته نباشد مرجعش بعلم بود

و اگر تکلم را حمل نمایند بر صحت صدور کلام مرجعش بقدرت باشد پس تکلم



هر يك مرجعش بعلم باشد و بر تقدیر دیگر بقدرت، صاحب بحر الجواهر چون سخن را باین مقام میرساند میگوید پس آنچه فاضل لاهیجی گفته است که مرجع تکلم بقدرت است مطلقاً صحیح نیست پس اگر از کلام الفاظ مسموعه مقروءه خواهند لامحاله حادث است و اگر علم و قدرت بر ایجاد را خواهند قدیم و عین ذات باشد.

و میگوید جماعت اشاعره چنانکه در این مباحث نیز اشارت کردیم کلام را دو قسم دانند کلام لفظی و کلام نفسی و اول را حادث دانند و دوم را غیر حادث قدیم قائم بذات و واجب چون سایر صفات و این معقول نیست و ازین پیش در طی همین مسطورات که از شرح تجرید پاره مطالب مذکور میشد مسطور گردید و النفسانی غیر معقول زیرا که کلام نفسی یا عبارت است از تخیل الفاظی که او را حدیث نفس گویند و این در باره واجب جایز نیست و یا عبارت است از علم بمدلولات و معانی الفاظ و عبارات و این جز عین صفت علم نیست.

بعد ازین بیانات و تحقیقات کثیره باین تلویح صدر المتألهین در شرح اصول کافی در تفسیر و ترجمه این حدیث مبارک مأثور از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که تصریح بر حدوث کلام و رد قول کسیکه میگوید کلام قدیم است اشارت مینمائیم امام علیه السلام فرمود اسم الله غیره وکلشیء وقع علیه اسم فهو مخلوق ما خلا الله فاما ما عبرته الالسن او عملته الایدی فهو مخلوق تا آنجا که میفرماید و انما عرف الله من عرفه بالله فمن لم يعرفه به فليس يعرفه انما يعرف غیره لیس بین الخالق والمخلوق شیء والله خالق الأشياء لا من شیء والله یسمى باسمائه وهو غیر اسمائه واسماؤه غیره .

شارح میفرماید در این حدیث شریفه چندین مسائل ربوبیه است یکی این است که اسم خدا غیر از خداوند است خواه اراده بشود باین لفظ یا کتابت یا مفهوم اما لفظ و کتابت ظاهر است اما معنی مفهوم همانا امری است کلی و کلی در وجودش و تعقل نمودنش محتاج است بغير خودش .

دوم این است که هر چیزی که واقع شود بر آن اسم چیزی خواه وجوداً یا مهیة یا ذاتاً با صفة یا اسماء خواه برای خدای تعالی یا غیر از خداوند مخلوق است سواى

خدای تعالی یعنی سوای ذات احدیت که مسمی باسم الله است پس بدرستی که سوای او و اگر چه اسماء خدای تعالی یا معانی برای اسماء باشد مخلوق است ای تابع سواء کان صادراً مجعولاً او لازماً غیر مجعول .

سوم این است که آنچه را که زبانها از آن تعبیر نمایند و السن معبر آن باشند مثل اسماء ملفوظه با دستها آن را بکار آورد مثل اسماء مکتوبه مخلوق است و در این کلام مبارك اشارت است برد مذهب کسیکه گمان کند قرآن قدیم است حتی مقروء، و مکتوبه و همچنین رد مذهب کسیکه چنان پندار میکند که کلام عین متکلم است تا آنجا که میگوید و اما الکبری فلان کل ما عرض له امر ففیه ترکیب من امر بالقوه و امر بالفعل وکل مرکب مصنوع مخلوق الی آخر البیانات .

و نیز مرحوم صدر المتألهین طاب ثراه در کتاب مفاتیح الغیب در مفتاح اول که در اسرار حکمیه متعلق بقرآن و مشتمل بر فواتح عدیده است در فاتحه چهارم میفرماید: این فاتحه در تحقیق کلام معجزات تسام امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود جمیع القرآن فی باء بسم الله وانا نقطه تحت الباء میگوید از جمله مقاماتی که برای سیرکننده بدرگاه حضرت احدیت بقدم عبودیت حاصل میشود مقامی است که چون برای کسی بدست آید میبیند بمشاهده عینیه تمام قرآن بلکه جمیع صحف منزله را در زیر نقطه باء بسم الله بلکه تمامت موجودات را زیر نقطه می نگرد.

مثال این مطلب این است که چون تو بگوئی «لله ما فی السموات والارض» همانا تمامت آنچه را که در آسمانها و زمین است در کلمه واحده جمع نموده باشی و اگر ذکر آنرا یکی یکی بتفصیل بخواهی باز نمائی محتاج بنگارش کتابها و مجلدات کثیره گردی پس قیاس کن بر نسبت لفظ بلفظ نسبت معنی را بسوی معنی علاوه بر اینکه فسحت عالم معانی و تفاوت بین افرادش از آن جمله چیزهایی است که بفسحه عالم الفاظ و تفاوت در میان این دو قیاس نمیشود.

و اگر اتفاق بیفتد برای کسی که بیرون شود ازین وجود خارجی مجاری حسی

بتحقیق بوجود یقینی عقلی و متصل گردد بدایره ملکوت روحانی تا مشاهدت کند معنی «والله بكل شیء محیط» را و ذات خود را محاط بآن و مقهور بر آن بنگرد پس در این وقت وجود خود را در نقطه که در زیر بقاء است مشاهدت مینماید و این بانی را که در بسم الله است هر زمان و هر کجا که تجلی نماید عظمت و جلالت قدرش معاینه میکند و می بیند که چگونه دانش بر عاکفین در حظیره قدس از تحت نقطه که آن نقطه تحت آن است ظاهر میشود.

هیئات و افسوس که ما و امثال ما مشاهدت نمیکنیم حرفی از حروف قرآن مگر سواد آن را چه مادر عالم ظلمت و سوادیم و ما حدث من مدالمداد اعنی مادة الاضداد و المدرك لا يدرك شيئاً الا بما حصل لقوة ادراکه فان المدرك دائماً من جنس واحد فالبصر لا يدرك الا الالوان والحس لا ينال الا المحسوسات و الخيال لا يتصور الا المتخیلات و العقل لا يعرف الا المعقولات فکذالك النور لا يدرك لاحد الا بالنور و من لم يجعل الله نوراً فماله من نور پس ما بسبب سواد این عین و تاریکی و ظلمت این وجود ظلمانی کجا میتوانیم جز سوادی از قرآن دریابیم .

اما بعد از آنکه ازین وجود مجازی و القرية الظالم اهلها کوس کوچ بکوفتیم و به پیشگاه نورانیت دستگاه خدای و رسول خدا بشتافتیم و دولت موت و نعمت مرگ ازین نشانه صوریه حسیه جسمانیه و خیالیه و وهمیه و عقلیه عملیه ما را ادراک نمود و ما بوجود خودمان در وجود کلام الله تعالی محو شدیم و از آن پس از آنحال محوبه اثبات بیرون جستیم و باثبات ابدی پیوستیم و از موت بآن زندگانی ثانویه ابدی رسیدیم از آن پس دیگر اصلاً از قرآن سواد تنگیم مگر بیاض صرف را و نور محض را تحقیقاً لقوله تعالی ولكن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا و در این هنگام از نسخه اصل و من عنده علم الكتاب قرائت آیات مینمائیم .

آخوند ملاصدرا لا يزال متصداً في صدر الاعلى في غرفات جنة المأوى بعد از این بیانات میفرماید ايمردهما نا قرآن با هزاران پرده و حجاب نازل شده است تا کسانیکه ضعیف العقل و کم بینش هستند بتوانند از پس آن حجابها فهم مطلبی نمایند پس اگر بقاء

بسم الله را با آن عظمتی که او را است بسوی عرش عظیم نازل گرداند عرش آب و گداخته میشود و مضمحل میگردد و در این قول خدای تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله باین اشارت مینساید چنانکه پاره اهل علم و کشف گفته اند هر حرفی که در لوح محفوظ است از کوه قاف بزرگتر است قال الله تعالی انه لقرآن کریم فی لوح محفوظ .

و این قاف رمزی است بسوی آنچه در قول خداوندی ق و القرآن المجید است چه قرآن اگرچه حقیقت واحده است لکن برای آن در نزول مراتب کثیره و اسامی آن بر حسب آن مراتب مختلف میباشد پس در هر عالمی و نشئه باسمی که مناسب مقام خاص قرآن و منزل معین آن است با سمی نامیده میشود چنانکه انسان کامل حقیقت واحده است و هر آن را اطوار و مقامات و درجات کثیره ایست و قیود و اسامی مختلفه ایست و مراورا بر حسب هر طور و مقامی اسمی است خاص چنانکه قرآن را در عالمی مجید و در عالمی دیگر عزیز و در عالمی دیگر علی حکیم و در عالمی دیگر کریم و در عالمی دیگر مبین و در عالمی دیگر حکیم و غیر از آن گویند.

و تمام این اسامی مذکوره بعلاوه نور و غیره در قرآن مذکور است و هم قرآن را هزاران هزار نام است که شنیدن آن با گوشهای ظاهری ممکن نیست و اگر تو را گوش باطنی در عالم عشق حقیقی و محبت الهیه بودی در زمره کسانی مندرج میشدی که بشنوی اسمای آنرا و مشاهدت کنی اطوارش را .

در طرائق الحقایق از سری سقطی مذکور است که فرمود روزی حسن جرجانی با من گفت اگر نه آن بودی که خداوند عزوجل عقیم نموده بود از فهم قرآن زارع کشت نکردی و تاجر سوداگری ننمودی و مردم را در راه نیاوردندی، آنگاه برفت و مرا گریستن در ربود .

و هم در ذیل احوال سری سقطی مسطور است که در معنی تصوف چنانکه مذکور شد فرمود دوم اینکه سخنی از راه باطن بر زبان نیاورد که ظاهر کتاب حق بر خلاف آن باشد و در واقع چون سنجیده شود سیر باطنی کتاب وجود انسانی با میزان حقیقی که

فرقان مجید و امام مبین است اگر تفاوتی ظاهر نیاید حکم بصحت آن سیر باطن توان نمود والاحکم بفساد نماید که السلام علی میزان الاعمال و مراد بقرآن به همان نقوش الفاظ میباشد بلکه کتاب صامت و ناطق است که لن یفترقا -

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد \*\*\* که دار الملک ایمان را مجرد سازد از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی \*\*\* که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

بدانکه اختلاف صور موجودات و تباین صفات و تضاد احوال آن صور آیات عظیمه ایست برای معرفت بطون قرآن و انوار جمال و اشعه آیات قرآن و می آموزد اسماء الله و صفات الله را این قول خدای تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و در این آیه واجب فرموده است خدای تعالی علم حکمت و توحید و معرفت آفاق و انفس و علم اسماء و مشاهده مظاهر و مربوبات را بر بندگان خودش ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لایات لأولی الالباب و این باب از معرفت از با بهائی است که جماعت عرفای الهیون و حکمای قدمون سالک آن شده اند و این جماعت هستند که باین مذهب و طریقت رفته اند که این صور متخالفه صور اسماء الله تعالی و ظلال و مثل و مظاهر است هر آنچه در این عالم یافت و موجود میشود در عالمی از عوالم اعلی بر وجه اعلی و اشرف از آن یافت میشود و ماعند الله خیر للابرار.

و اهل علم و فضلالی عصر را در این بیانات مسطوره تحقیقات کثیره و حواشی مبسوطه است که در کتاب مفاتیح الغیب متعرض شده اند هر کس لازم بدانند رجوع خواهد نمود و در ضمن فاتحه پنجم میفرماید این فاتحه در فرق میان تکلم و کتابت است .

پاره اهل کشف و شهود میفرمایند کلام خدا غیر از کتاب خدا است و در میان این دو بدینگونه فرق نهاده اند باینکه یکی از این دو که عبارت از کلام باشد بسیط است و آندیگر که

کتاب باشد مرکب است و باینکه کلام امری دفعی است و کتاب خلقی تدریجی و عالم امر از تضاد و تکثر و تجدد و تغیر خالی است لقوله تعالی و ما أمرنا الا واحده کلمح بالبصر و قول خدای تعالی انما امر نالشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و عالم خلق بر تضاد و تکثر اشتمال دارد و لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین.

جناب آخوند طیب الله محتده میفرماید میرسد تا کسی بگوید کلام و کتاب من حیث الذات یکی هستند و من حیث الاضافه متغایر میباشند و کشف این مطلب بر حسب اقامت مثالی است تا شاهد ما یقال گردد و هو الانسان لکونه علی مثال الرحمن چه انسان هر وقت بکلامی تکلم نماید و کتابی در قلم آورد معنی کتابت بر کلامش و معنی کلام بر کتابتش صدق میکند.

بیان این مسئله این است که چون کسی سخن کند و شروع نماید در تصویر الفاظ در هوای خارج از جوف خودش و باطنش بر حسب استدعای باطنی نفسانی تنفس میکند و این هوا متنفس میشود و این همان است که مسمی بنفس انسانی میباشد که این نفس بازاء نفس رحمانی است که عبارت از وجود انبساطی منبعث از باری تعالی بر حسب اراده ذاتیه بر حسب اقتضای رحمانی برای فیض سبحانی است و تصور صور حروف بیست و هشت گانه و آنچه از این حروف انشاء و ایجاد میگردد از وجود انبساطی صور حقایق و وجودات مقیده است و این همان فیض وجودی است که نزد اکابر صوفیه به الحق المخلوق به والوجود المطلق نامیده میگردد و این غیر از وجود مقید و غیر از وجود حق مسمی بهوایة الاحدیه تعالی عن الشرك و الشبهه است و چون این مطلب مقرر گردید میگوئیم صورالفاظ را نسبتی است بفاعل یعنی آنچه از فاعل صادر میشود و نسبتی است بسوی قابلای ما حصلت فیه پس این صور بیکی از دو اعتبار مذکور کتابت است و به اعتبار دیگر کلام است.

پس صور لفظیه که بلوح هواء خارج از باطن قیام دارد چون اضافه بشود بر آن صور بر طریق اضافه صورت بسوی ماده قابله است واخذت بهذا الاعتبار کان الماخوذ بهذا الاعتبار بالقیاس الیه کتابة و در این هنگام محتاج بمصدری و ناقشی است از

القابل شانه القوه و الاستعداد پس بناچار محتاج میشود بفاعلی که او را از قوه بمقام فعل رساند مثل نفس ناطقه در همین مثال.

حسب این اعتبار متکلم باین حروف و الفاظ را کاتب خوانند و نفس

پس بر هوایی لوحی بسیط باشد و این حروف و الفاظ ارقامی کتابت و نقوش و صوری مبصره باشند که به بصر مشاهد گردند و چون اضافه شود بسوی آن اعتبار اضافه صورت بسوی فاعل قدیم که حافظ آن است و اخذت بهذا الاعتبار كان المأخوذ بهذا كلاماً والهواء المأخوذ كذلك شخصاً متکلماً ناطقاً بعلت استقلال او بتصویر حقایق بدون فاعلی که از آن مبین الذات باشد زیرا که جهات فاعلیت و قابلیت اذا کانت علی ترتیب طولی کان مرجعها امرا واحداً بر خلاف دو جهت فعل و قبول تجددی که این هر دو لامحاله مختلف هستند چنانکه در مقام خودش تحقیق شده است الی آخر البیانات.

و صدر المتألهین در این فاتحه و فاتحه ششم و هفتم و هشتم در متمام این بیانات و در باب کلام و کتابت و تکلم و متکلم و کیفیت نزول وحی از جانب خدا بر قلب پیغمبر که این جمله همه در آن آئینه سراپا نمای حقایق الهیه منقش میگردد بلکه در بدایت خلقتش انتقالش داده است بیانات رشیکه دارد و نیز محققین علماء و فضلاء و عرفا و حکما در حواشی مسطورات دقیقه دارند که آخر الامر بما نحن فیه راجع و و از حدوث و خلقت قرآن حکایت میشود و نیز در فاتحه نهم و بیان فرق کتابت مخلوق با کتابت خالق شرحی مسطور نموده است و در فاتحه دهم که در تحقیق قول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم : ان للقرآن ظهراً و بطناً و حداً و مطلعاً میفرماید قرآن مانند انسان است که منقسم بسر و علن و هر یکی ازین دورا ظهری و بطنی و برای بطن او بطنی دیگر است چندانکه خدای تعالی مقدارش را میداند.

و هم در حدیث وارد است ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الی سبعة ابطن و این مانند مراتب باطن انسان است از نفس و قلب و روح و عقل و سر و خفی و اخی اما ظاهر علنی آن همانا مصحفی است محسوس ممسوس و رقیم منقوش ملموس و اما باطن علنی قرآن فهوما یدرکه الحس الباطن و تثبته القراء و الحفاظ فی خزانه مدرکاتهم

كالخيال ونحوه والحس الباطن لا يدركه المعنى صرفاً بل خلطاً مع عوارض جسمانية الا انه يستثنيه بعد زوال المحسوس عن حضوره فان الوهم والخيال كالحس الظاهر لا يحضران في الباطن المعنى الصرف المطلق كالانسانية المطلقة بل على نحو ما يناله الحس من خارج مخلوقاً بزوايد وغواشي منكم وكيف ووضع وأين فاذا حاول احدهما ان يتمثل له الصورة الانسانية المطلقة بلا زيادة اخرى لم يمكنه ذلك بل انما يمكنه استتبات الصورة المقيده بالعلايق المأخوذة عن ايدى الحواس المحسوس بخلاف الحس فانه لا يمكنه ذلك فهاتان المرتبتان من القرآن دنياويتان اوليتان مما يدركه كل انسان.

وأما باطن وسرقرآن همانا دو مرتبه اخرويه هستند كه براى هر يك درجاتى است فالاولى منهما ما يدركه الروح الانسانية التي يتمكن من تصور المعنى بحدده وحقيقته منفوضاً عنه اللواحق الغريبة مأخوذاً من المبادئ العقلية من حيث تشرك فيه الكثرة وتجتمع عنده الاعداد في الوحده ويضمحل فيه التعاند والتضاد ويتصالح عليه الاحاد ومثل هذا الأمر لا يدركه الروح الانسانية مالم يتجرد عن مقام الخلق ولم ينتقض عنه تراب الحواس ولم يرجع الى مقام الأمر .

اذليس من شأن المحسوس من حيث انه ان يعقل كما ليس من شأنه ان يحس بألة جسمانية فان المتصور في الحس مقيد مخصوص بوضع ومكان وكيف وكم والحقيقة العقلية لا- يتقرر في منقسم مشاراليه بالحس بل الروح الانسانية يتلقى المعارف بجوهر عقلي من عالم الأمر ليس بمتحيز في جسم ولا متصور داخل فيحس او وهم .

ثم لما كان الحس وما يجري مجراه او تصرفه فيما هو عالم الخلق والعقل تصرفه فيما هو من عالم الامر فما هو فوق الخلق والامر جميعاً فهو محجوب عن الحس والعقل جميعاً قال الله تعالى في صفة القرآن انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون تنزيل من رب العالمين، فذكر له اوصافاً متعددة بحسب مراتب ومقامات له اعلاها اكرامه عند الله و ادناها التنزيل الى العالمين .

و هيچ شك و شبهتی نیست كه كلام الله از آن حیثیت كه كلام خداوند است قبل از نزول آن بعالم امر كه لوح محفوظ است و قبل از نزول آن بعالم آسمان دنيا كه عبارت



از لوح محو و اثبات است نزول و به عالم خلق و تقدیر دارای مرتبه و درجه سامیه ایست که فوق این مراتب است و هیچیک از انبیاء ادراک آن را نتوانند نمود مگر در مقام وحدت در حالتیکه از کونین مجرد و بقاب قوسین او ادنی بالغ شده باشند و از دو عالم خلق و امر تجاوز کرده باشند چنانکه خاتم انبیاء صلی الله علیه وسلم میفرماید لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل همانا صاحب این مرتبه را این آیه شریفه بتلقی قرآن بحسب این مقام اختصاص میدهد دوما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و قول خدای سبحان « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه ».

و در حدیث شریف ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله تعالی و اشاره فرموده است بسوی مقام قلب و حس باطن آن باین آیه کریمه ان فی ذلك لذكری لمن كان له قلب او القی السمع و هو شهید ، و بالجمله قرآن را درجات و منازلی است چنانکه انسان را مراتب و مقاماتی است و ادنی مراتب قرآن مانند ادنی مراتب انسان است و قرآن در جلد و غلاف است چنانکه ادنی درجات انسان پوست او و بشره اوست یعنی محبس روح انسانی پوست و بشره او است و برای هر درجه از آن درجات حمله هستند که حافظ آن هستند و آنرا مینویسند و جز با طهارت مس آنرا نمیکنند و انسان که قشر صرف باشد جز سواد قرآن و صورت محسوسه آن را نایل نتواند شد لکن انسان قشری از ظاهر آیه جز معانی قشریه را درک نتواند کرد و اما روح و لب و سر قرآن را جز اولوالالباب درک نکنند و بعلوم مکتسبه از حیثیت تعلم و تفکر نایل نشوند بلکه ادراک آن بعلوم لدنیه و علوم لدنیه و اثبات آن بطریق برهان در مقام خود مذکور است و الله اعلم . در کتب تفاسیر از امیر المؤمنین علیه الصلوٰة و السلام مروی است « نزلت فاتحة الكتاب بمكة من کنز تحت العرش » سوره فاتحة الكتاب از گنجهای زیر عرش بمکه شرف نزول یافته است و ازین کلام مبارک معلوم میشود که این سوره مبارکه را شأنی عالی و حکم جمیع قرآن را دارد که ام القرآن و ام الكتابش گویند.

وسابقاً مذکور شد که علی علیه السلام فرمود جمیع قرآن در باء بسم الله و من نقطه تحت باء هستم و بسم الله یکی از هفت آیه این سوره شریفه است و یکی از گنجهای زیر عرش میباشد و البته عرش و کنوز عرش مخلوق و حادث است و چون ظرف مخلوق باشد مطروف هم مخلوق و محدود است یکی از اسامی این سوره مبارکه کنز است و این سوره پیش از جمیع قرآن نازل شده است و این سوره اصل قرآن و جامع مقاصد آن است .

و هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مروی است که این سوره شریفه شریف ترین گنجهای عرش است .

و هم در ذیل خبری است که هر که فاتحة الكتاب را بخواند چنان است که صد و چهار کتاب الهی را خوانده باشد و هر کس بمعنی آن باز رسد چنان است که معانی تمام آن کتابها را دانسته باشد ازین است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اگر تمامت معانی و حقایق فاتحة الكتاب را بنویسم هفتاد شترگران بار نمایم و هم مذکور شد که یکشب تا بصبح تفسیر فاتحة الكتاب را میفرمود و هنوز از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود انا نقطة تحت الباء من نقطه زیر باء هستم یعنی نقطه مرکز علم اولین و آخرین میباشم .

در تفسیر صافی در ذیل سوره مبارکه قلم مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود نون اسم ملکی است که بقلم میرساند و ملك قلم است و قلم بسوی لوح میرساند و لوح ملك است و لوح باسرافیل میرساند و اسرافیل بسوی میکائیل میرساند و میکائیل به جبرئیل میرساند و جبرئیل به پیغمبران و فرستادگان میرساند و در خبر است که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس از آن با قلم فرمود بنویس و قلم ما کان وما هو کائن الی یوم القیمه را بنوشت بالجمله ارباب تفاسیر و اهل کتب حکمت و عرفان در باب قرآن بیانات و تحقیقات مفصله دارند که نگارش آن جمله کتابی مخصوص خواهد و آنچه مذکور شد برای ادراک مقصود و افهام مطلوب کافی است .

در بحر الجواهر مسطور است که واجب الوجود از جمیع الجهات و الحیثیات

بسيط الحقيقه است و بهیچ وجه من الوجوه کثرتی در او نیست و هرچه چنین باشد فعلش نیز متکثر نتواند بود پس باید واحد باشد همچنانکه فرموده است در قرآن «وما امرنا الا واحده و ما يوجد منه انما يوجد بما هو هو لا بما هو غير ذاته و ما يفيض منه فانما ينبعث عن صريح ذاته و حاق حقيقته من غير صفة زائدة لتعالیه عنها و تقدسه فالصادر الاول هو الحقيقه المحمدية صلى الله عليه وآله وسلم المسماة بالفيض الانبساطی و النفس الرحمانی و الحق المخلوق به و التعین الاول و الرحمة الكلية و الكاف المستديرة الى غير ذلك من الاسامي المذكوره في بعض الكتب .

و این حقیقه محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم واسطه در افاضه خیرات است و اگر آن نبودی آسمانها را گردش نبودی و این همان حقیقت است که بتوسط نورش تمام حقایق جوهرش و عرضش خلق شد و معلومات امریه و خلقیه با آن کثرت طبقات آن مرتباً من الاشرف فالاشرف حاصل گردید الی مالا اخس منه فی دایره الوجود فینقطع عنده السلسله النزولیه. ثم يأخذ في الصعود فلا يزال يترقى من الارذل الی الافضل الی أن ينتهی الی الذي لا افضل منه فی هذه السلسله الصعودیه فیکون هو بازاء ما بدء منه فی النزول كما اشیر الیه بقوله تعالی «یدبر الأمر من السماء الی الأرض ثم يعرج الیه» فالوجودات العالیه ابتدأت فكانت عقلاً ثم نفساً ثم صورة ثم مادة فعدت متعکسه کانها دارت علی نفسها جسماً مصوراً ثم حیواناً ثم إنساناً ذاعقل فابتدء الوجود من العقل و انتهی الی العقل .

و شرف و کمال انسانی بر حسب نزدیکی اوست به حضرت خداوند متعال پس در بدو امر هر چند تقدم یافته اختصاصش وافرتر میشود چه به بساطت و وحدت نزدیکتر و از ترکیب و اختلاف و کثرت دورتر است و در حالت عود و بازگشتن هر قدر مؤخرتر باشد مکانش برتر است فما فی المرتبة الأولى لا یفتقر فی تقومه ولا فی شیء من صفاته و افعاله الی شیء سوى مبدعه و یسمى اهل تلك المرتبة علی اختلاف درجاتهم بالعقول المجردة و الارواح و الملائكة المقربین .

و آنچه در مرتبه ثانیه است و اگرچه در تقوم خودش احتیاج بسوی غیر مافوقش نداشته باشد لکن در صفاتش و افعالش بمادون خودش نیازمند باشد آنها را بر حسب

اقدار آنها بنفوس و ملائکه مدبرین مینامند و آنچه در مرتبه ثالثه نیز در تقومش محتاج بسوی پست تر از خودش باشد صور و طبایع نامیده میشود و آنچه در مرتبه چهارم است برای او حیثیتی سوای حیثیت امکان وقوة، واللاشیئیه له فی ذاته متحصله الا قبول الاشیاء نباشد مسمی بماده و ماء و هباء و هیولی اولی میگردد و این نهایت تدبیر الامر است پس بازگشت و عود شروع مینماید.

پس اول چیزیکه در آن حاصل میشود مرکب از ماده و صورت است که مسمی بجسم است پس تخصص جسم است بصورة اعلی و اشرف که بآن واسطه صاحب اغتذاء و نمو میگردد و نبات نامیده میشود پس تخصص آن بصورت دیگر که اعلی از نخستین است زیادت میپذیرد و بآن صورت دیگر صاحب حس و حرکت میشود و حیوان خوانده میشود بعد از آن تخصص آن بصورتی اعلی و افضل از ماقبل میشود و بآن واسطه صاحب نطق میگردد و انسان نامیده میشود و برای انسان مراتب کثیره است تا گاهی که بر حسب ترقیات و کمالات صاحب عقل مستفاد میشود .

پس چون باین مقام پیوست دایره وجود تمامیت گیرد و ینتهی سلسله الخیر والوجود و بعد از این بیانات که واجب الوجود بسیط الحقیقه من جمیع الجهات است و در مقام خود ثابت است که از واحد حقیقی صادر نتواند شد بالذات جز معلول واحد و آن در میان معلولات ممکنه جوهر عقلی تواند بود فقط و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید: اول ما خلق الله عقلی و بروایتی روحی و بروایتی نوری و بهر روایتی و تفسیری و بیانی که آمده است اشارت بحقیقت واحد است که حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که تعبیر از آن بفیض انبساطی و حق مخلوق به شده است .

پس روح و عقل و قلم و نور و امثال آن همه بمعانی و حقایق مختلفه بخود آنحضرت بازگشت چه صادر اول و واسطه اول و مخلوق نخستین و تعیین اول او است و قرآن که نیز نور و کلام الله و کتاب الله و قول الله و دارای اسامی دیگر است خارج از آن نیست و مخلوق است و اگر مخلوق نبود بایستی بر صادر اول و مخلوق نخستین مقدم باشد و برای خالق

قدیم شریک قائل شویم و بتعدد آلهه و قدماء اعتراف نمائیم « تعالی الله عن ذالك علواً کبیراً ».

اکنون متمم و مؤید این بیانات و تحقیقات و آیات و اخبار واحادیث و تلویحات را باین بیان علامه مجلسی اعلی الله مقامه که از تمام محدثین و اهل خبر و تحقیق اعلم و ابصر و در دیانت و قدس اتقن و اقدس است و در حق یقین رقم فرموده است مقرر و مذکور میداریم بعد از اثبات و اقامت برهان قاطع براینکه حق متعال و مهیمن بی شبهه و مثال قدیم و ازلی و ابدی است و عدم بروی محال است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود و اگر حادث باشد و فناء و عدم بر او روا باشد بناچار بصانع دیگر محتاج خواهد بود و واجب الوجود صانع عالم نخواهد بود و وجود او واجب و لازم ذات اوست و انفکاکش از خالق آب و خاک محال و محل اتفاق ارباب ملل مختلفه است که وجود واجب کامل از جمیع الجهات است عجز و نقص و فنا بر او محال و یگانه و بی انباز و بدون شریک و بدون انجام و آغاز و در خلق و در خداوندی و الوهیت و الاهییت کوس و وحدت و تفرد و انحصار بوجود و اجبش اُسماع سموات و ارضین را مملو ساخته است .

میفرماید خداوند تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسم بدون اینکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانکه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت فرمود و حضرت موسی علیه السلام بشنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی میآورند یا ایجاد نقوش در الواح آسمان میفرماید و ملائکه میخوانند و وحی میآورند و ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذات هستند .

و این صفات را از آنروی جدا مذکور نموده اند که بنای بعثت انبیاء و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدائی که در قرآن است و همچنین در سایر کتب آسمانی همه حادثند و علم خداوند سبحان بآنها

قدیم است و این غیر کلام است و کلام نفسی که جماعت اشاعره بآن قائل میباشند باطل است .

راقم حروف گوید: ایجاد کلام منحصر بآنچه مذکور شد نیست بلکه تصرف نبی و ولی نیز سوسمار و سنگ ریزه و جمجمه و اموات را بسخن میآورد یا در اسماع حاضران تصرف میفرماید که از آنها چنان میشنوند و چشمهای آنها آنچه نباید و متداول نیست میبیند و در این مقام مطلب دقیق میشود و بهر حال بقدرت کامله الهیه راجع است باید دانست صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قائم بذات مقدسش باشد بلکه ذات والاصفایش قائم مقام جمیع صفات است چنانکه در ماذانی و صفت قدرت موجودی است که عارض آن ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس او قائم مقام آن صفت است.

و همچنین در سایر صفات کمالیه خداوندی ذات قائم مقام همه میباشد و بعد از ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است از آنجا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بخیر از خداوند قدیم نمیشد و در این حال آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است و برهان قاطعش ثابت است و نیز لازم میشود که ایزد متعال در کمال خود محتاج بغير باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانکه در کلام امیر المؤمنین علیه السلام من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاء و من جزاء فقد جهله .

و در همین خطبه میفرماید و کمال التوحید نفی الصفات عنه و ازین کلمه جامعه استنباطات کثیره میتوان نمود چنانکه میفرماید بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة . و از این پیش در کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام در ذیل حدیث آنحضرت ان الله تعالی خلق اسماء بالحروف غیر متصوت مطالب عالییه مناسب طبق صعود مذکور شده است.

و در باب حدوث اسماء از کتاب کافی میفرماید هر که وصف نماید خدای را بصفات زانده همانا مقارن ساخته است خدای را با صفات دهر و هر کس وصف نمود خدای را با صفات دهر اعتقاد بدو خداوند کرده خواهد بود یا دوئیت و دوئی در ذات خدا قائل گردیده و هر کس بر این اعتقاد باشد خدای را صاحب اجزاء دانسته است و هر کس چنین اعتقاد کند خدای را نشناخته است.

و نیز میفرماید اول دین شناختن خداوند است و کمال شناختن خدا یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او آن است که صفات زایده را از خداوند نفی نماید و در عدد صفات خداوند تعالی اختلاف کرده اند بعضی گفته اند علم و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سماع و بصر و کلام و صدق و ازللی بودن و ابدی بودن است و بعضی ازین دو صفت تعبیر به سرمد کرده اند .

پس باید دانست که حق تعالی عالم وقادر و مختار وحی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازللی و ابدی است و چون برخی ازین صفات بیعضی دیگر بر میگردد و بعضی صفات تنزیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بآنچه مذکور شد باز میگردد .

و اینکه گوئیم خدا سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است از آوازهها و آنچه دیدنی است بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش باشد یا آلت دیدن و چشمی باشد چه اگر باینها حاجتمند باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن میگردد و در کمال خود محتاج بغیر میشود و او کامل بذات خود است و علم او براینها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میدانند بآن طور که در وقت وجود آنها میدانند و این دو صفت علم بر میگردد و چون خدای تعالی خود را باین دو صفت ستوده است و جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش این باشد که در ضمن اینها رد بر اقوال و عقاید حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند.

و اینکه میگویند خداوند حی است یعنی زنده است مراد از حیات صفتی است که

از آن توانائی و دانائی باشد و چون معلوم شد که حق سبحان عالم و قادر است پس صفت حیات او را، نیز میباید اما حیات نسبت بممکنات عبارت از عروض صفتی میباید بدو و نسبت بذات کبریای الهی او بذات خود زنده است بدون اینکه صفت موجودی عارض ذات او گردد در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد چنانکه متکلمین امامیه میگویند اراده نیز بعلم بر میگردد و علم با صلح اراده است و در احادیث وارد است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است.

و در اینجا سخن بسیار است و برای مکلف همین قدر کافی است که بداند که افعالی که از حق تعالی صادر میشود باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت است و در آن افعال مجبور نیست و باید دانست که علم خداوند تعالی ازلی و ابدی است و نیز باید دانست که خدای تعالی را در قدیم بودن شریکی نیست و هر چه سوای ذات مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل براین معنی اتفاق کرده اند و آنچه غیر از حق تعالی میباید حادث و خودش ازلی نیست .

و جناب صدر المتألهین در شرح اصول کافی در ذیل حدیث حضرت صادق علیه السلام اسم الله غیره که بصدر این خبر اشارت کردیم میفرماید صانع اشیاء غیر موصوف بحدی است مسمی یعنی حقیقت الهیه چیزی است غیر از اسماء خودش و صفات خودش و برای صانع اشیاء حدی متصور نمیشود و هر اسم و صفتی محدود است لاجرم صانع اشیاء غیر از اسماء و صفاتش باشد و وجود محض را حدی و جزئی نیست و هر صفتی و اسمی در تحت جنسی از عوالی اجناس است و صفات اضافیه واقع در تحت مقوله مضاف است و صفات حقیقیه نیز مانند علم و قدرت مفهوماتش در تحت مقوله کیف واقع است و هر چه را جنسی است مر او را فصلی است و هر چه را جنسی و فصلی است مر آن را حدی است پس جمیع اسماء و صفات موصوف بحدی و هر آن را اسمی است پس خداوند تعالی که بذات خود صانع اشیاء است غیر از هر اسم و صفتی است و اولیت خدای تعالی عین آخریت است .



و این کلام که در حدیث دیگر از آنحضرت مروی است برای این است که دلالت بر آن نماید که قدیم بودن خدای بمعنی قدم زمانی نیست و حدوث بروی واقع نمیشود چه هر زمان و زمانی و اگرچه نوبدایت نباشد حادث است چه هر آنی از وجودش مسبوق بعدم سابق است و خداوند تعالی خالق زمان و دهر است و وجودش قبل از زمان و قبلیت او بذات است نه زمان والا تقدم زمان بر نفسش لازم آید و این محال است و خداوند بود گاهی که زمان و حرکت و تغییری اصلاً نبود فهو الله تعالی اول بما هو آخر و آخر بما هو اول و نسبت آن وجود واجب بسوی آزال و آباد نسبت واحده و معیت فیومیه غیر زمانیه است .

و نیز در جای خود و حدیث راجع بآیه نور ثابت است که نور حقیقت بسیطه است که نه جنسی است برای آن و نه فصلی است برای آن و نه ماده ایست برای آن و نه صورتی است و چون چنین باشد حدی برای آن بلکه معرفی برای آن مطلقاً نیست زیرا که آنچه کاشف چیزی باشد ناچار باید از آن چیز اظهر باشد و از حقیقت نور هیچ چیز ظاهر تر نباشد و بسا باشد که شدت ظهورش سبب خفایش باشد.

و چون ثابت شد که نور بسیط است و حدی برای آن نیست و معرفی ندارد پس تفاوت در میان اقسامش به فصول و مشخصات زائده نیست چه در وجود خودش که عین ظهور اوست محتاج بفصول و مشخصات نیست بلکه وجود و نور حقیقت واحده هستند و اعتبار مختلف است و اعتبار بین انوار از حیثیت شدت و ضعف است و نهایت شدنش ان یكون نور الانوار والنور الغنی و کمال ضعفش این است چه ظلی و ضوئی محسوس باشد بلکه میگوئیم نور نیز مانند وجود است منقسم الی نور لنفسه و نور لغيره کنور الاجسام سواء كان عرضاً لازماً کنور الشمس و نور النار او عرضاً مفارقاً کنور القمر و نور الارض و سواء كان محسوساً کالامثلة المذكورة او غیر محسوس کادراکات القوی الحسیة والخیالیة و العقلیة فان کل صورة ادراکیة او علمیه هی ظاهرة بذاتها مظهره لغيرها وهي المدركات الخارجیة والنور لنفسه مالا یكون كذلك .

ثم النور لنفسه اما نور لنفسه کواجب الوجود او نور لنفسه بغيره کما سواه

من الانوار القاهرة والمدیرات النقلیة والنفسیة فنور الانوار هو تور فی نفسه لنفسه بنفسه وأما ماسواه من الانوار سواء كانت انواراً لآ نفسها كالجواهر النوریة او كالعلوم والادراکات والانوار الحسیة فلیس شیء منها نوراً بنفسه بل کلها بنور الانوار وكانت الانوار بمعنی ان ذواتها النوریة فایضه منه تعالی مجعولة جعلاً بسیطاً و شدة نوریتها علی ترتیب الاقرب الی آخر البیانات .

وازین بیانات معلوم شد نور الانوار مطلق منحصر بحق و مخصوص بذات حق است وسایر انوار ازین نور همایون حضرت بیچون نمایش و ظهور و فروغ گیرند و بجملة حادث باشند قرآن نیز نور است و اول آفرید آفریدگار نور مبارک مختار و ائمه اطهار علیهم الصلوه والسلام است و سایر انوار از اشعه این انوار مبارکه مخلوق خداوند تعالی است.

و چون ازین بیانات و مباحث و عناوین مفصّله مبسوطه که بجملة اشارت بمقصود و مخلوقیت و حدوث قرآن دارد پیرداختیم بر طریق خلاصه میگوئیم اینکه خداوند تعالی قدیم و بدون شریک و بدون بدایت و نهایت و وجود واجب الوجود از تمام جهات و حیثیات بسیط الحقیقه است و من حیث الوجود کثرت پذیر نیست و نور بسا ظل دارد و واجب تعالی غیر از اسماء و صفات است، حدوث کلمات قرآنی ثابت است و کلام امیر المؤمنین علیه السلام انا نقطه تحت باء بسم الله و اینکه رسول خدا ده اسم دارد پنج اسم در قرآن است و پنج اسم نیست و خدای داندر کدام است که ازین کتاب مستور تر است و اینکه صحف آسمانی و کتب آسمانی سوای قرآن بسیار است و قرآن جامع جمیع مطالب آنهاست .

و اینکه قرآن را بطون و ظواهر است و اینکه قرآن در قیامت بصورت شخصی خوش روی نمایش میگیرد و اینکه در قرآن آیات ناسخ و منسوخ بسیار است و کلام رسول خدا در حدیث انی تارک فیکم الثقلین و خطبة امیر المؤمنین و اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در باب قرآن و اینکه ولایت ما اهل بیت قطب قرآن است و اینکه حقیقت و معنویت و علوم باطنیه و اسرار مکتومه قرآن مجید نزد ائمه هدی سلام الله علیهم

است و اینکه مصحف فاطمه علیها السلام سه چندان قرآن شما است و اینکه اعتقاد بانفصال علم از قدیم کفر است .

و اینکه فرموده اند امر ما صعب است و هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل و عبدی ممتحن حملش را نتواند کرد بیانش مسطور شد و اینکه روح قرآن و ملک است و معنی حمله بودن ائمه معصومین قرآن را بسبب علمیه مادیه و صوریه و فاعلیه و غایتیه است و قرآن عرش تدوینی است و خبر نحن صنایع الله والخلق بعد صنایعنا.

و در اینکه علم خدا بجمیع اشیاء حقیقت واحده است و کلام صدوق علیه الرحمه در مخلوقیت قرآن و عقاید صاحبان ادیان مختلفه در باب قرآن و عقاید پاره مصنفین و مؤلفین درباره قرآن و معنی ام الكتاب و معنی قدم و بیانات شارح تجرید و عقاید بعضی از طبقات اسلامی و در اینکه کلام خدای تعالی ازلی نیست و عقیده خواجه نصیر الدین در خلق قرآن و اینکه کلام خدا ضروره حادث است.

و کلمات علامه حلی و ملا عبدالرزاق لاهیجی حکیم جلیل در حدوث و خلق قرآن و بیانات شارح جواهر و اعراض در حدوث و خلقت قرآن و بیانات دیگران در عدم جواز خروج از قدیم و شئون صادر اول و عدم امکان شناخت و اجب و بیان صفات ثبوتیه و سلویه و معنی مراد از کلام و کلمات شیخ المشایخ احسانی در مخلوقیت قرآن و در باب اسماء حسنی و معنی انا کلام الله الناطق و حقایق الهیه و کلمات صدر المتالهین در باب کلام و قرآن و قول کسانیکه قرآن را قدیم میدانند و اثبات حدوث قرآن .

و در باب اقسام صفات خداوندی و صفات منسوب بخدا و وجود آنها در ازل قبل از ایجاد متعلقات آن و کلمات پاره حکمای دیگر در خلقت و حدوث قرآن و در باب کلام و تکلم و معنی آن و اینکه قرآن در کنوز عرش و فاتحة الكتاب اشرف آنچه در کنوز عرش است و اینکه با سنت مترادف میشود و میگویند باید بآنچه در کتاب خدا و سنت است عمل کرد.

و اینکه رسول خدای فرمود تقلین کتاب الله و عترت من هستند و آنوقت فرمود مثل

این دو انگشت سبابه من و هر دو را جمع فرموده اینکه یکی را سبابه وسطی بیاورد تا یکی بر دیگری تفضیل داده شود و اینکه در کتب اخبار و تفاسیر از حضرت صادق و ائمه برحق علیهم السلام مروی است که مفضل بن عمر از حضرت صادق سؤال کرد عرش و کرسی چیست فرمود العرش فی وجهه هو جملة الخلق والكرسى وعاده وفي وجه آخر العرش هو العلم الذي اطلع الله عليه أنبياءه ورسله وحججه والكرسى هو العلم الذي لم يطلع عليه احد من انبيائه ورسله وحججه عليهم السلام.

و چون در حدیث سابق مذکور شد که قرآن یا فاتحه الكتاب اشرف از هر چه در کنوز عرش است میباشد. و در این حدیث معلوم گردید که عرش عبارت از آن علمی است که خدای تعالی پیغمبران و فرستادگان و حجج خود را بر آن مطلع ساخته است و کرسی آن علمی است که هیچکس از ایشانرا بر آن اطلاع نداده است و هم در اخبار متعدده است که قرآن از عرش نازل شده معلوم میشود که آن علم که عبارت از کرسی است برتر و مستورتر از علمی است که عبارت از عرش است چنانکه در اخبار دیگر وارد است که خداوند تعالی اول قلم اعلی را و بعد از آن لوح را بیافرید و قرآن در لوح محفوظ است و مخلوقیت لوح ثابت است .

دیگر اینکه در دعای معروف سحر که در سحرهای ماه رمضان قرائت میشود عرض میکند اللهم اني اسئلك من منك باقدمه وکل منک قدیم و ازین کلام معلوم شد که در قدیم نیز درجات است و اقدم هم دارد و بر تمامت این قدیمها و اقدمها ذات کامل الصفات از لی خداوند پیشی دارد و هیچ چیزی بر وی نتواند تقدیم و تقدم داشته باشد چنانکه برهاناً ثابت است پس اگر قرآن یا غیر قرآن را قدیم بخوانند نسبت بمادون خود دارد و از وی نیز قدیمتر و از قدیم تر نیز اقدم هست و چون چنین شد درجه دوم نسبت باول و اول نسبت باول تر حادث است تا بجائی که خدای تعالی بخواهد و خود کرسی که ظرف عرش و تمام مخلوقات است مخلوق و حادث میباشد و چهار ملک حامل آن و هر محمولی بنا چار حادث است تا بمظروف چه رسد.

و نیز در دعای سحر است «اللهم انی اسئلك من کلماتک باتمها وکل کلماتک تامه»

و در این مقام نفرموده است با قدم بها وکل کلماتك قدیمه و در مشیت میفرماید کل مشیتك ماضیه و در قدرت میفرماید بالقدره التي استطلت بها علی کل شیء وکل قدرتك مستطیله و در مقام علم میفرماید انی اسئلك من علمك با نفعه وکل علمك نافذ ودر قول دیگر میفرماید اسئلك من قولك بارضاء وکل قولك رضی".

و چون در این جمله بنگرند مکشوف میافتد که مشیت و قدرت و استطالت مشیت و بقای قدرت و نفوذ علم بر تمام صفات قدمت و ریاست دارد بلکه اسباب ایجاد و بروز سایر صفات است، قول را نسبت برضا و کلمات را نسبت بتامه داده و سلطان را نسبت بدوام داده و اسئلك من سلطانك با دومه فرموده است و برای دوام نیز درجات معین فرموده است و چون اهل فطانت بنگرند برایشان مکشوف خواهد شد .

در دعای صباح است یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسه مخلوقاته و جل عن ملائمة کیفیاته و این کلمات کاشف تمام مطالب است و نیز در ادعیه شریفه است یا قدیم الاحسان و در حدیث است قرآن در قبر مونس است و یکدفعه از عرش در ماه رمضان بآسمان دنیا و از آن پس در مدت بیست و سه سال رسول خدای بطریق وحی

جبرئیل متدرجاً و نجومماً نازل شد و در قرآن است که قرآن شفاء و رحمت است .

و هم در خبر معصوم است فی هذه الدفتین و هم فرموده اند علینا نزل قبل الناس و تأویلش را جزراسخون فی العلم نمیدانند و میفرمایند اور ثنا الكتاب و هر موروثی محدود و هر محدودی مخلوق است و میفرمایند فضل کبیر قرآن است و جز مطهرون مس قرآن را نکنند و هر ممسوسی مخلوق است و میفرماید قرآن عظیم قائم علیه السلام است قرآن عظیم پیغمبر و علی صلوات الله علیهم است و اغلب آیات بخود ائمه علیهم السلام تأویل میشود و کلمات خدای تعالی ائمه هدی هستند و قرآن در قیامت شکایت میکند و قرآن حرم است .

و میفرمایند علم الكتاب کله عندنا و ولایت اهل بیت قطب قرآن است و میفرمایند مثانی و اسماء حسنی مائیم و ازین کلمه مطلبی دقیق بر می آید چه اسامی حسنی هر یک مظهر امری است و چون ائمه صلوات الله علیهم مثالی و اسماء حسنی باشند معلوم شود که تمام تجلیات خالق ارضین و سموات که راجع بایجاد موجودات میباشد ائمه هدی

هستند و این است که میفرماید ما مظاهر خداوند هستیم چه معنی مظهر این است که دارای صفات کامله خلاقیه و رزاقیه و رحمانیه و قادریه و عالمیه و غیرها باشد و چون اهل بصیرت در این عبارت تأمل نمایند مطالب مطلوبه دقیقه در یابند .

چنانکه صدرالمتالهین در شرح اصول کافی در باب حدوث اسماء الله تعالی میفرماید صادر اول از میان تمام ممکنات بسبب نهایت قربی که بحق تعالی دارد و دارای مظهریت تمام صفات است پس بیک اعتبار اسم جامع است و باعتبار دیگر مظهر اسم الله است و جز برای صادر اول این جامعیت مراسم را نمیباشد و چون بیاناتی که در باب مراتب ثلاثه اشیاء فی الموجودیه نموده اند و صدرالمتالهین مذکور فرموده و در وجود واجب تحقیق نموده اند بنگرند مکشوف میشود که جز آنوجود واجب خالق و قدیم نتواند بود .

جلال الدین سیوطی در آغاز کتاب اتمام الدرایة میگوید اصول الدین علمی است که در آنچه اعتقادش واجب است سخن مینماید و میگوید عالم حادث است و صانع خداوند یگانه قدیم است که نه او را بدایتی و نهایی در وجود است یعنی این قدمت و حدانیت و حدوث و مصنوعیت بطوری مدلل است که اقامت هیچ برهانی لازم نیست و در این حیثیت با سایر ذوات مخالفت دارد و صفات خدای تعالی حیات و اراده و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام قائم بذات اوست که تعبیر میشود از آن بقرآن که مکتوب است در مصاحف و محفوظ است در صدور و مقرو است در السنه و در آخر الزمان بالا برده

میشود و اعتقاد باین مطلب از اصول دین است .

وسیوطی که از اعیان علمای اهل سنت و جماعت و ائمه ایشان است ، در این کلماتش تصریح بمخلوقیت و حدوث قرآن مینماید چه آنچه قائم بذات باری تعالی است البته مخلوق است و اگر مخلوق نباشد چگونه در پایان روزگار باآسمان برده میشود ما بتوقائیم چه توقائیم بذات و در مقدمه و علم تفسیر میگوید ثم منه فاصل وهو کلام الله فی نفسه و مفصول وهو کلامه تعالی فی غیره.

و نیز در باب آیاتی که در امر قرآن در این کتاب اقامه شد و احادیث و اخباریکه مذکور گشت و در مقامات مناسبه اشارت بمقصود نمود و اینکه اگر قرآن قدیم بود بر مطالب آتیه و اغلب افعال و اعمال یومیه از غزوات و اعمال رسول خدا و سایر انبیاء صلی الله علیه وسلم و اسامی شهرها و اماکن و مقامات مستحدثه و حالات وارده و حوادث صادره و اسامی دیگران مثل زید و ابولهب و دیگران و به ناسخ و منسوخ و امثال این مطالب از چه روی اشتغال داشت و از چه روی در لوح محفوظ است و بدست مردم از چیست اگر قدیم بود بدست حادث چراقرائت میشود و چگونه از احادیث ائمه هدی سلام الله علیهم مستفاد می شود که علوم و اسراری را حامل اند که اضافه بر قرآن است و می فرماید اسماء حسنی ما ئیم.

آنچه از کلیه بیانات مفصله مستفاد میشود این قرآن باین لباس و این حروف مکتوبه و معانی ملفوظه که بدست اندر است البته جز مخلوق و حادث نیست و اگر قدیم و غیر مخلوق بود این ارواح و عقول و نفوس را بادراك آن راهی نبود و اگر فی نفس الامر چیزی دیگر باشد که ترتیبی دیگر را دارا باشد خداوند سبحان وراسخان فی العلم بهتر دانند و اینکه در هر آیتی از آیات و اخبار مسطوره هر کجا مناسب بوده کجا مناسب بوده است اشارتی با مر حدوث و مخلوقیت قرآن شده است تجدیدش را در این مقام لازم ندید کسانیکه مطالعه میکنند از آن موارد استدراك خواهند فرمود .

و البته ایراد خواهند نمود که در این کتاب که متعلق باحوال حضرت امام عباد محمد جواد علیه السلام است این چند متفرقه نگاری و شرح و بسط مطالب خارج از ما نحن فیه چیست با کمال خضوع و استدعای عفو و اغماض جسارت مینماید اولاً این مسئله قرآن کریم که بسی خطیر و عظیم است حقیر و سبک نمیتوان شمرد امری است بزرگ و سالها در حال اجمال باقیمانده و هیچکس پرده را چنانکه باید و شایسته است از این مستور مکتوم برنیفکننده و براغلب مطالعه کنندگان حالت تردید و شك باقی بود .

و این عبد حقیر در ذیل این کتاب مستطاب از برکت جود حضرت جواد صلوات الله علیه باین اندازه توفیق و تدقیق که تاکنون در هیچ کتابی از اصناف کتب مبسوطه نشده و کشف حجاب نگردیده موفق شد و اگر لازم میدانست حمد خدای را آنچند بضاعت و

استطاعت داشت که چند برابر این مرقومات رقم، نماید اما عدم مجال و تقاضای حال ما باین منوال قانع ساخت و نگارش بقیه مطالب و معضلات و تدقیقات را بر عهده همت اهل همت و دارایان بضاعت علم و خبر حوالت بلکه ذمه ایشان را بادای آن مدیون می‌شمارد .

دوم اینکه آنچه در متفرقه نویسی بنگرند چون بتأمل نظر نمایند از مقصود خارج نخواهند دید و تحمل تمام این زحمات برای ادراک مقصود و اثبات مطلوب است.

سوم اینکه این مسائل مسطوره بجمله مطالب عالیه توحیدیه و راجع باسما و صفات و حیثیات مقامات و کیفیات خداشناسی و اثبات صانع و امثال آن است که مطالعه و استدراک آن برای عموم مطالعه کنندگان علی اقدار مراتب افهامهم و عقولهم بسی مفید و موجب تصفیه قلب و روح و مزید بصیرت و قوت توحید و اطلاع بر عظمت مقامات عالیه صادر اول و اولیا و خلفای او صلوات الله و سلامه علیهم است.

چهارم اینکه قاریان قرآن بدانند چگونه کتابی عظیم الشان را قرائت میکنند و کلام خداوند غلام را با چه رتبت و منزلتی در دست دارند که لا یمسه الا المطهرون.

پنجم اینکه معلوم نمایند که در کتاب خدای چه مقدار آیه در شأن خود این کتاب کریم نازل است و تفسیر و تأویل آن چیست چه تاکنون باین جامعیت و ترتیب در هیچ کتابی مسطور نشده است .

و در خاتمه این بیانات باین یک چیز که در فضل قرآن وارد است کفایت و بقیه فضائل و ثواب قرائت قرآن کریم را بکتب تفاسیر و حکمت و مفاتیح الغیب و بحار الانوار و غیرها محول مینماید .

در منهج الصادقین از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود هر که قرآن خوانده گویا نبوت در میان هر دو پهلوی او مندرج شده است و برتبت پیغمبری رسیده الا اینکه وحی بدونازل نشده است و ازین کلام نبوت ارتسام جلالت مقلّم و فوائد معنویه علمیه و معارف حکمیه و توحیدیه و سیاسیه ناموسیّه و نورانیّه و رحمانیه و افاضاتیّه ظاهریّه و باطنیه و اخلاقیّه قرآن معلوم میشود چه معانی و شئوناتی که برای



انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم باید در این کتاب مبین موجود است و از این است که فرموده اند فی کتاب مبین یعنی امام مبین و ازین است که باسنت توامان مذکور میشوند چه شامل تمامت مطالب و مصالح معاشیه و معادیه و غیرها و نوری روشن برای راه هدایت و تقرب بحضرت احدیت و نجات از ظلمت کده جهل و غفلت و ادراک طرق مستقیمه رستگاری دنیا و آخرت و امثال آن است.

حمد خدای را که این بنده حقیر عباسقلی سپهر مشیر افخم وزیر تالیفات در این ساعت عصر چهارشنبه هجدهم رمضان المبارک که از لیالی متبرکه احیاء است مطابق بیست و ششم برج سرطان سال یکهزار و سیصد و سی و چهارم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از نگارش این مسائل قرآنیه فراغت یافت و بجمله از برکت وجود مبارک حضرت جواد سلام الله تعالی علیه است و این تحریرات شریفه در خلوت سرپوشیده در عمارت شخصی بنده حقیر که در محله چاله میدان از محلات دارالخلافه تهران است سمت اختتام گرفت و اینک بعون حضرت معبود بمحل مقصود معاودت میشود .

و هم درپاره اخبار یکه از حضرت جواد علیه السلام در تفسیر بعضی آیات قرآنی مسطور خواهد شد پاره بیانات دیگر نیز در متمم ما سبق رقم خواهد شد و چنانکه ازین پیش در جلد اول احوال حضرت صادق در ذیل احادیثی که راجع بمخلوقیت و حدوث قرآن مذکور و وعده نهادم که در کتاب احوال حضرت جواد علیه السلام مبسوط نگاشته می آید حمد خدای را که بعد از سالها موفق بوفای آنچه میعاد نهاده بودیم شدیم . و الله الحمد فی الاول والاخر .

## بیان تفسیر بعضی از آیات شریفه که در کتب عدیده از حضرت جواد علیه السلام و ارداست بعلاوه بعضی از بیانات

در مجلد نوزدهم بحار الانوار از جناب عبدالعظیم حسنی مروی است که فرمود از حضرت ابی جعفر ثانی صلوات الله علیهم از تفسیر این قول خدای عزوجل « اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی یفرماید بعداً لك من خیر الدنیا وبعداً لك من خیر الاخره: یعنی از خیر دنیا و آخرت محروم و دور باشی در تفسیر صافی در معنی این آیه شریفه میگوید اولی لك یعنی ویل لك و ثم اولی لك یعنی این ویل و وای بر تو مکرر باد ویتکرر علیك مره بعد اخری .

و بعد از آن بهمین معنی که در عیون از حضرت جواد علیه السلام مروی است اشارت میکند و میگوید سبب نزول این آیه وافی دلالة این بود که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم مردمان را در روز غدیر خم به بیعت علی بن ابیطالب علیه السلام بخواند و چون ابلاغ آنچه میخواست بمردم بفرمود در کار علی علیه السلام ایشان را مخبر ساخت مردمان مراجعت نمودند و معویه بر مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری تکیه کرده و پای کشان بجانب اهل و کسان خود روان بود و همی گفت هرگز بولایت علی اقرار نکنیم و مقاله تمرا تصدیق ننمائیم پس خداوند تعالی این آیه مبارکه را نازل فرمود فلا صدق ولاصلی تا آخر آیات .

پس رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر بر شد و همی خواست از معویه برائت بجوید و خداوند تعالی این آیه مبارکه را نازل فرمود لا تحرك به لسانك لتعجل به ای محمد حرکت مده زبان خود را بقرآن قبل از اتمام وحی تا تعجیل کنی بآن، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سکوت فرمود و نام او را نیاورد.

و در خبر است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول این آیه شریفه ابوجهل را در بطحا بدید و جامه اش یادستش را بگرفت و فرمود « اولی لك فأولی ثم اولی لك فاولی » ابوجهل عرض کرد بچه چیز مرا تهدید مینمائی؟ حقا که تو و پروردگار تو هیچ کاری

نمیتوانید با من بکنید چه من عزیزترین اهل این وادی یعنی مکه معظمه هستم و در روایت تفسیر صافی این است که بعد از آنکه پیغمبر آنکلمه را یعنی اولی لك فاولی را با ابوجهل بفرمود خداوند سبحان این کلمه را همانطور که رسول خدای گفت نازل فرمود .

و در اعراب این کلمه نوشته اند اولی فعل ماضی است اصلش اولاك الله ما تکرهها یا اینکه اولالك الله البعد من الخیر او الهلاك بمعنی وليك است پس فاعل و مفعول ثانی حذف شده است و لام زائد بر مفعول اول داخل شده است برای افاده تأکید یا بمعنی قرب الله منك الهلاك یا قرب منك الهلاك یا بمعنی ارجمك الله الی الهلاك است از باب آل يؤول مقلوباً یا بمعنی اهلك الله من الویل اكلمة اولی افعال تفضیل است بمعنی احرى ای احرى لك النار او الهلاك او للعن یعنی شایسته تر است برای تو هلاکت یا آتش دوزخ یا لعن یا اینکه بمعنی اقرب است پس مبتدا حذف شده است یا کلمه اولی افعال از لفظ ویل است و بعد از قلب است بمعنی ویل لك او شدة الویل لك چه اولی فعلی از آل يؤول است بمعنی مرجعك النار است (1)

ص: 379

1- معنی آیه شریفه چنانکه در احادیث اهل بیت وارد شده و نمونه آن در حدیث عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام ملاحظه شد و رای این فلسفه بافی مفسرین وادباست اگر آیه شریفه را از نظر سیاق مورد مذاقه قرار دهیم معنائی بس لطیف از آن استنباط میشود و خلاصه کلام اینست که شخصی از صناید قریش بخدمت رسول اکرم آمده و گفت: شعرت را بخوان به بینم ، حضرت فرمود سخن خدا است شعر نیست، گفت هرچه داری بخوان به بینم حضرت سوده از سوره های حامیم را قرائت فرمود: آن مرد، از استماع قرآن کریم اظهار کسالت کرد، گویا که معانی این کلمات را نمیفهمد و از سخن الهی چیزی سر در نمیآورد یعنی مانند سخنان بعضی وعاظ که گیرا و دلپذیر نیست و باعث چرت مستمعین میشود، سخنان تو هم که آنرا کلام خدا میدانی نامفهوم و کسالت آور است ، ولذا بنای دهن دره و کشیدن خمیازه و کش واکش (تمطی) گذاشت و قبل از ختم سخن برخاسته بجانب منزلش و خانواده اش رهسپار شد . البته این بالاترین توهین بقرآن و جسارت بشخص پیغمبر اکرم بود، چنانکه اگر کسی از واعظی درخواست موعظه کند و بعد از شروع وعظ با اینکه تنها مستمع اوست در مقابل روی واعظ بنای چرت زدن بگذارد بالاترین توهین را با او روا داشته است ، لذا قرآن کریم هم طبق روال وسیر که در صدر اسلام برای کوبیدن صناید قریش داشت و جسارتهای آنان را با حفظ نزاکت و ادب پاسخ میداد، در اینجا هم بمقابله پرداخته و فرمود: اولی لك فاولی ، ثم اولی لك فاولی: یعنی : ای گول نادان تراچه باستماع حکمت و دانش تراچه با معارف و حقائق تو شایسته همانی که چون خمودان چرت بزنی و خمیازه بکشی؟ تولايق مجلس زنان و گفتگو و منازلۀ با آنانی برو کنارزن و بچه ات با آنها بنشین و بگو، و بشنو و بخور و بخواب و .. در این صورت کلمۀ اولی در همان معنی واقعی خود استعمال شده ، و صحبت از دوزخ و آتش و ویل وای نیست، زیرا کسیکه بحشر و معاد اعتقادی ندارد حواله دادن دوزخ و ویلو وای قیامت پاسخ توهین او نخواهد بود.

و علی ای تقدیر این کلمه مذکوره کلمه تهدید است که از قبیل امثال واقع شده است هرگز تغییر نکند و محذوف مقدر نگردد و خداوند تعالی چهار مرتبه تکرار این لفظ را فرمود برای مبالغه و اصل کلام چنین است الذم اولی لك من تركه وحذف مبتدا وصله را در این کلام لازم دانسته اند و آنرا در مقام ویللك کلمه عذاب استعمال کرده اند وصاحب تفسیر بیضاوی میگوید اولی لك بمعنی ویل لك است و لام زاید است چنانکه در ردف لكم و بعضی اینطور تفسیر کرده اند : اوليك الشرف في الدنيا وليك ثم وليك الشرف في الاخرة وليك يا بعداً لك من خيرات الدنيا وبعداً لك من خيرات الاخرة .

و دیگر در نوزدهم بحار الانوار از کتاب طریق النجاة از حضرت امام همام محمد جواد علیه السلام مأثور است من قرء سورة القدر في كل يوم وليلة ستاً و سبعين مرة خلق الله له الفملك يكتبون ثوابها ستة وثلاثين الف عام و يضاعف الله استغفارهم له الفی مرة وتوظيف ذلك في سبعة اوقات الاول بعد طلوع الفجر وقبل صلوة الصبح سبعاً ليصلی علیه الملائكة ستة ايام الثاني بعد صلوة الغداة عشرراً ليكون في ضمان الله الى المساء الثالث اذازالت الشمس قبل النافلة عشرراً لينظر الله إليه ويفتح له أبواب السماء .

الرابع بعد نوافل الزوال احدى وعشرين ليخلق الله تعالى له فيها بيتاً طوله ثمانون

ذراعاً وكذا عرضه وستون ذراعاً سمكه وحشوه ملائكة يستغفرون له الى يوم القيمة و يضاعف الله استغفارهم الفى سنة الف مرة .

الخامس بعد العصر عشراً لتمر على مثل اعمال الخلائق يوماً السادس بعد العشاء سبعاً ليكون في ضمان الله الى ان يصبح السابع حين يأوى الى فراشه احدى عشر ليخلق الله منها ملكاً راحته اكبر من سبع سموات و سبع ارضين في موضع كل ذرة من جسده شعرة ينطق بكل شعرة بقوة الثقلين يستغفرون لقاريها الى يوم القيمة .

هر كس سوره مبارکه انا انزلنا في ليلة القدر را در هر روزوشبی هفتاد و شش دفعه قرائت نماید خداوند تعالی هزار فرشته برای او بیافریند تا در مدت سی و شش هزار سال از بهر او ثواب بنویسند یعنی آن مثابه ثواب دارد که این چند ملائکه در این چند مدت برای او نگارش ثواب دهند و خداوند تعالی استغفار این ملائکه را در حق وی دو هزار مره مضاعف گرداند و توظیف این یعنی وظیفه تقسیم این هفتاد و شش دفعه قرائت این سوره مبارکه در هفت وقت است نوبت اول بعد از طلوع فجر و قبل از نماز صبح است هفت مرتنا ملائکه شش روز بروی صلوات بفرستند.

دوم بعد از نماز بامداد میباشد ده دفعه تا از آنوقت تا هنگام عشاء در ضمان خدا باشد.

سوم هنگام زوال شمس است یعنی در نماز ظهر قبل از ادای نماز نافله ده دفعه یعنی بعد از آنکه نماز ظهر را بگذاشت ده دفعه سوره قدر را بخواند بعد از آن بنماز نافله مشغول شود تا خداوند تعالی نظر رحمت و عنایت بدو برگشاید و درهای آسمان را بروی گشاده گرداند.

چهارم بعد از ادای نوافل زوال است بیست و یکبار و چون چنین کند خداوند تعالی در ثواب او واجر و مزد او خانه در بهشت از بهرش بیافریند که هشتاد ندع طوله و هشتادندع عرض و شصت ذرع ارتفاع و بلندی آن باشد و حشو و قضای آن و جوف آن مملو از فرشته باشد که تا قیامت برای او استغفار نمایند و خداوند استغفار این ملائکه را در حق او مضاعف گرداند بدو هزار سال هزار مره و در این عبارت قدری در نظر

غرابت پیدا میشود چه بعد از آنکه فرمود تا قیامت استغفار نمایند دو هزار سال را معنی چه خواهد بود؟ ممکن است که معنی این باشد که سوای این ملائکه مذکوره خداوند تعالی بدستگیری ملائکه دیگر و در مدت دو هزار سال هزار مره مضاعف میفرماید یا آن مقدار ثوابی را که برای استغفار این ملائکه تا قیامت هست باین چنین مدت و این شمار مضاعف میفرماید .

پنجم بعد از نماز عصر ده مره است تا باندازه ثواب مخلوق در يك روز نایل شود .

ششم بعد از نماز عشاء هفت مره قرائت نماید تا اینکه تا صبحگاه در ضمان خداوند باشد .

هفتم هنگامی که برختخواب اندر میشود یازده دفعه این سوره مبارکه را تلاوت نماید تا خدای تعالی در ثواب عمل او فرشته را بیافریند که مقدار کف دست او از هفت آسمان و هفت طبقه زمین بزرگتر باشد و در هر ذره از جسد او موئی باشد و بهر موئی بقوت جن و انس نطق نماید و برای قاری این سوره شریفه تا روز قیامت استغفار کند .

و شبیه باین حدیث در همان کتاب از حضرت باقر علیه السلام مروی است که هر کس این سوره مبارکه را هزار دفعه روز دوشنبه و هزار مرتبه روز پنجشنبه بخواند خداوند تعالی ازین سوره ملکی بیافریند که او را قوی خوانند و از هفت آسمان و هفت زمین بزرگتر باشد و هزار بار هزار موی در جسدش خلق کند و در هر موئی هزار زبان بیافریند که هر زبانی بقوت ثقلین یعنی جن و انس تنطق نمایند و ممکن است معنی این باشد که باندازه وقوت نطقی که در تمام جن و انس هست هر زبانی نطق نماید و برای قاری این سوره استغفار نماید و خداوند تعالی مضاعف گرداند استغفار ایشان را هزار بار هزار دفعه .

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که آن نوری که در پیش روی مؤمنان تا قیامت شتابان است نور انا انزلناه است.

معلوم باد در این اخبار و امثال آن که در مسائل ثواب قاری و عامل و امثال ایشان وارد است اگر چه محل استعجاب کامل است در عجب نشاید بود چنانکه در جامع الاخبار صدوق علیه الرحمه در فصل بیست و یکم در باب قرآن در ضمن خبری که از رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسطور است مرقوم است که فرمود چون مؤمن قرائت قرآن نماید خداوند تعالی بنظر رحمت بدو بنگرد و بواسطه هر آیتی هزار حوری بدو عطا فرماید و در ازای هر حرفی نوری برای صراط بدو بدهد و چون قرآن را ختم کند خداوند ثواب سیصد و سیزده تن پیغمبر که تبلیغ رسالات پروردگار خود را کرده اند بدو عطا کند و گویا این قاری هر کتابی را که خدای تعالی نازل فرموده است برای انبیای خودش خوانده باشد یعنی ثواب چنین قرائتی بدو عاید گردد و خداوند جسد او را بر آتش حرام گرداند و از جای خود هنوز برنخاسته است که خدای تعالی گناهان او و پدر و مادرش را بیمارزد و به عدد سوره های قرآن مجید شهری در بهشت فردوس با عطا کند که هر شهری از دره سفید در اندرون هر شهری هزار سرای در هر سرایی صد هزار حجره و در هر حجره صد هزار خانه از نور و بر هر خانه صد هزار باب از رحمت و بر هر بابی صد هزار دربان و بدست هر دربانی هدیه از لون دیگر و برسر هر دربانی مندیلی از استبرق که بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است میباشد و در هر بیتی صد هزار دکانی که از عنبر است و وسعت هر دکانی باندازه ما بین مشرق و مغرب و بالای هر دکانی صد هزار سریر و بر هر سریری صد هزار فراش و جامه خواب از هر فراش تا فراش هزار نوع و بالای هر فراش حورای عیناء (1) که استدار و گردی کفل او هزار ذراع و بر آن حورا صد هزار حله است که مخ دو ساق او از پشت صد هزار جامه دیده میشود و بر سر او تاجی است از عنبر مکلل "بدر" و یاقوت و بر سر او شصت هزار گیسو از عنبر و غالیه و در دو گوش او دو گوشواره و در گردنش هزار گردن بند گوهر فاصله میان هر دو گردن بندی هزار ذراع .

و در پیش روی هر حورایی هزار خادم و بدست هر خادمی جامی از طلا در هر کاسه صد هزار لون و نوع شراب که هیچ يك باپاره دیگر مانند نیست و در هر بیتی صد هزار مانده و در هر مانده و خوانی صد هزار قدح و در هر قصعه صد هزار نوع و رنگ از طعام که شبیه نیست بعضی ببعضی و ولی خدا و دوست حضرت کبریا از هر لونی صد هزار

ص: 383

و هم در جامع الاخبار در ذیل خبری از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردند که پهنای جویهای بهشت چه مقدار است فرمود پهنای هر نهری پانصد سال راه است در تحت قصرها میگردد و امواجش تغنی و تسبیح میکند و در بیشتر بطرب می آورد چنانکه مردمان در دنیا طرب مینمایند و در جمله این خبر میفرماید برای هر مردمی از اهل بهشت برابر هفتاد هزار دنیا میباشد و او را هفتاد هزار قبه و هفتاد هزار قصر یا هفتاد هزار حجله و هفتاد هزار اکلیل و هفتاد هزار حله و هفتاد هزار حوراء و هفتاد هزار خادم و هفتاد هزار خادمه و بر سر هر خادمه هفتاد هزار گیسو و چهل هزار تاج و هفتاد هزار حله است در کفش ابریقی است که زبانش از رحمت گوشش از لؤلؤ انفش از ذهب برگردنش مندیلی است که طول آن پانصد سال و عرضش دویست سال راه و اعلامش از نوری است که مشیک بذهب و خدای را تسبیح کند.

و هم چنین در آن کتاب در تفسیر سوره قاف مسطور است که از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم از کوه قاف و آنچه از پشت آن است سؤال کردند فرمود پشت کوه قاف هفتاد زمین از طلا و هفتاد زمین از نقره و هفتاد زمین است که ساکنان آن ملائکه هستند و در آن زمین نه گرم و نه سرد است و طول هر زمینی ده هزار سال راه است عرض کردند عقب ملائکه چیست فرمود حجابی است از ظلمت عرض کردند خلف آن چیست فرمود حجابی است از باد عرض کردند دنبال آن چیست فرمود ماری است که بتمام دنیا احاطه کرده و خدای را تا قیامت تسبیح مینماید، و این مار ملکه تمام مارها است.

عرض کردند پشت سر این مار چیست فرمود حجابی است از آتش عرض کردند خلف آن چیست فرمود علم و قضای خداوند تعالی عرض کردند عرض و طول کوه قاف و استداره آن چه مقدار است فرمود : مسیره عرض الفسنة من یاقوت أحمر تا آخر خبر.

و در روایتی که در بدایع الدجود از کعب الاخبار مروی است که در خلف کوه قاف هفتاد هزار زمین از نقره و بهمین مقدار از آهن و بهمین میزان از مشك و آن مشرف بنور و ساکنانش ملائکه و در آنجا ماهی و خورشیدی و گرمائی و سرمایی نمی بینند طول



هر زمینی ده هزار سال است و پشت این جمله دریاها از ظلمت و پشت آنها حجابی از باد و پشت آن ماری بزرگ محیط بجمیع دنیا مییابد که تا قیامت خدا را تسبیح میکند.

و هم از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که فرمود خداوند تعالی زمینی سفید مانند تفره بیافرید که سی برابر این دنیا است و در این زمین امتهای بسیارند که بقدر چشم بر هم زدنی معصیت خدای را نمیکند صحابه عرض کردند یا رسول الله آیا ایشان از فرزندان آدم هستند فرمود جز خداوند تعالی عالم بآنها نیست و ایشان را علمی بآدم نباشد عرض کردند یا رسول الله پس ابلیس از ایشان بکجا اندر است فرمود علمی با ابلیس ندارند پس از آن این آیه شریفه را قرائت فرمود و یخلق ما لا یعلمون .

وازین اخبار که راجع باسما و زمین و آن مدتها و آن مقادیرها که نگارش رفت برای این بود که اگر کسی بخواهد از روی فهم و عقل و ادراک و مستدرکات و مسموعات و مبصرات و تصورات و تخیلات خود صحت معانی آن را در یاد هرگز نتواند چه در خبر است که بهشت در چارمین آسمان است و بعد از آنکه فلان ملک را کف دست باندازه هفت آسمان و زمین باشد یا منازل و محافل بهشت و اهل بهشت چنین و چنان باشد و برای هر ثوابی آن چند مقام و منزل و قصر و باغ و عمارات و خدام و زوجات و مصاحبات و غیرها بخشند هرگز نمیتوان با بهشتی که در آسمان است بسنجید چه از آغاز اسلام تا قیامت هر قاری قرآنی که رتب ایمان داشته باشد و قرآن بخواند و این مقدار عطا یابد به بینیم تصور آن چگونه است .

یا مثلاً فلان ملک سی هزار سال در بهشت پرواز کرد و هنوز از حد قصر مؤمنی بیرون نرفته بود و کذلک غیر ذلک هرگز فرض و خیال آن را نتوانیم کرد و هم چنین در زمین که محدود است کیفیاتی که از کوه قاف و پشت آن جزیره الخضراء و آن شهرها که مذکور است یا جابلسا و جابلقا و امثال این حکایات و روایات که در دست اندر است و غالب آن را با هیچ میزانی که بفهم ما اندر آید نمیتوانیم سنجد. و از آن طرف خبر پیغمبر و امام معصوم را نمیتوان بکذب منسوب داشت خصوصاً

حکایاتی که از اخبار قرآنی است مثل «عرضها كعرض السموات والارض ويوم مقدره خمسين الف سنه» و اوصافی از بهشت و دوزخ شده است که مؤید اخبار است و آنچه در اصلاح اینگونه مطالب و تشکیل پاره مشکلات در نظر میآید این است که در اخبار وارد است که عظمت خلاقیت و خلقت خدای قادر علیم از آن برتر است که چیزی در نظر و خیال بندگان او بگذرد و در حیز مخلوقیت نباشد چه اگر مقام خلقت نیافته بود در پهنه خیال هم نمیآمد .

و چون کسی این معنی را تصور نماید که غیر از آنچه ممتنع و محال است مثل شريك باری تعالی هر چه در آینه تصور نقش پذیر میشود در مرآت آفرینش نیز انتقاش دارد باید از روی تأمل و تفکر بسنجید که از بدایت عالم و خلقت مخلوقات تا قیامت در هر ساعتی از ساعات هر حیوانی ناطق که دارای قوه تصور و تعقل و تفکر و تخیل است چه آسمانها و عرشها و کرسیها و شمسها و کارکنان دوزخ و هم چنین شهرها و صحراها و دریاها و کوهها و رودخانه ها و اشجار و اثمار و حیوانات بحریه و بریه و مطعومات و مشروبات و منکوحات و ملبوسات و ملموسات و مرکوبات و صنایع و اشیاء نفیسه و غیرها و گنجها و جواهر و معادن و امثال اینها در نظر تصور خود می آورد که با آنچه دیگری غیر از وی تصور کرده است غالباً مخالفت و مابینت دارد «کل حزب بما لدیهم فرحون» هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش .

چه اگر تمام آنچه در تصورات هر يك از اهل تصور درآمده است خارج از عرصه امکان باشد چگونه در تصور او میرسد اگر خارج نیست به بینیم محل و مکان و موقع و مورد و میزان آن کجا و چگونه است و این استعداد و بضاعت و استطاعت در دایره امکان چگونه خواهد بود .

تمام این جمله را که بعظمت و قدرت حضرت قادر مطلق راجع نمودیم کارها آسان میشود زیرا که هر کس که تو را این قوم متصوره داده است قادر بر آن است که آنچه را که در تصور اندر آید صورت وجود بخشد خواه بالفعل خواه بالمآل ما را نمیشاید که آنچه را که نمیدانیم یا از کمال ضعف خودمان وجودش را قائل نمیشویم ، چنان پندار

نمائیم که خالق گفتار و کردار و پندار را نیز این قدرت نیست « تعالی الله عن ذالك علواً كبيراً » .

هر چه بر بیچارگی خود حمل کنیم و عجز خود را مانع بعضی چیزها شماریم بایستی بالعکس چون پای قدرت و علم آن قادر قهاری که این قوه تخیل و تصور را در وجود ضعیف ما نهاده در میان آید سهل و آسان شماریم چه اگر در تعقل و تصور ما نیاید نباید منکر وجود آن بشویم آن کسی مالک موت و حیات و عقل و فکر و ذکر و تصور و تخیل است قادر بر همه چیز هست منتهای امر این است که عدم وجدان ما دلالت بر عدم وجود ندارد.

و بعد از آنکه ابعاد را متناهی و خالق عباد و بلاد را بمفاد «کل یوم هو فی شأن» همیشه در حال خلاقیت و خلقت شماریم و این فضای بی ابتداء و انتهای عالم خلقت را بدایتی و نهایتی از بهرش فرض نتوانیم دیگر چه جای تأمل و تردید است مگر اخبار و آیا تیکه در باب عرش و عرشیان و عظمت و وسعت آن و قنادیل بالای عرش که در طی این کتب و کتاب تلبیس الایلیس مذکور نمودیم هیچگونه در عالم تصور ما می آید.

مگر آیات آسمانی و نجوم و کواکب مشهود را که بر طبق کتب هیأت و نجوم حالیه علمای فرنگ معلوم کرده اند مثلاً میگویند خورشید مقابل دو میلیون و دویست و هشتاد هزار برابر حجم زمین است آنوقت این خورشید با این عظمت که مرئی ما میباشد در این فضای بزرگ که آسمانش میخوانیم و از کرورها قسمتش یکی را نمی بینیم پدیدار است بیش از یک حلقه بس کوچکی نیست که نسبت بتمام کره خاک بدهیم و حال اینکه هر قدر برتر شوند و بکرات دیگر روند فضا زیادتر و وسعت آن صد هزاران درجه پیش از فرودتر است .

و اینکه چنانکه سابقاً نیز یاد کرده ایم عرض بهشت باندازه آن است که تمام طبقات آسمانها و زمینها را چندان نازک سازند که از هر کاغذ نازکی نازکتر شود و آنوقت این اوراق را با هم متصل سازند اینوقت پهنای بهشت خواهد بود و چون طولش از حیز حوصله و حساب بیرون است خداوند تعالی آن اشارت فرمود حالا بنگریم و تفکر کنیم

که این بهشت با این عظمت و وسعت در آسمان چهارم است هرگز به تصور ما بیرون نمیآید با اینکه آیه شریفه «عرضها كعرض السموات والأرض» تصریح بر آن مینماید .

ما چه دانیم خداوند را چه شمارها آسمانها و کرات و حجب و عوالم و مخلوقات است ما هنوز نتوانسته ایم با تمام این همه زحمات که در مساحت زمین کشیده اند معلوم داریم این کره باین صغارت چه مقدار است هر سالی تجدید نجومی و تشخیص علمی و مساحتی و سیاحتی در کار است معذک پاره اراضی و براری و بحار و جبال و جزایر و اماکن بدست میآورند که در سال گذشته از آن بی خبر بودند مگر از عوالم خواب و عالم مثال باید بی خبر بود و باعوالم جسمانیه یکسان دانست نه گردش روح را اندازه و مقداری تصور میتوان کرد و ته گردشگاهش را میزانی و بدایت و نهایتی است چون چنین است دیگر چه جای سخن است.

مگر در عالم خواب که روح انسانی را يك اندازه رستگاری ازین قالب آخشیجی حاصل است و در پاره افضیه مسافرتی و گردش است چه چیزها در نظر می آید که ابدأ در عالم بیداری در عرصه خیال نمیرسد و غریب این است که آنچه دیده است بسامیشود که پس از سالها و مدتها در عالم یقظه بعینه میبند بازگویی این چه حال و چه عالم است اگر میتوانی منکر شوی منکر چیزهایی که پاره از آنها را در این عالم شهود مشهود میکنی میتوان شد .

پس آن عوالم جز این عالم و آن حالات جز این احوال است و قدرت خداوند قادر بر همه چیز از آن برتر است که آدمی را راه تأمل و تفکر و تعقل باشد هر چه را دانست و فهمید خوب و هر چه را نتوانست بداند و ادراک نماید برضعف علم و عقل و فهم و ادراک خود حمل نمودن صدهزار درجه از آن برتر و بهتر است که دانش خود را میزان شناس آفرینش قرار بدهد و چون در مراتب عالیه قصور پیدا کند از راه انکار در آید و فهم خود را سند گرداند و در ظلمات ضلالت بهلاکت رسد .

و یکی از معالجات بزرگ این امر مداومت بتلاوت قرآن است چه آنچه

هر کس بخواند در این کتاب همایون و کلام مستطاب حضرت بیچون موجود است چنانکه

در تفسیر آیه شریفه « ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً » نوشته حکمت معرفت بقرآن است .

در خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه است: ثم انزل علیه الكتاب نوراً لانطفأ مصابیحہ وسراجاً لا یخبو توقد. وبحراً لا یدرک قعره ومنها جالا یضل نهجه و شعاعاً لا یظلم ضووه وفرقاناً لا یخمد برهانه الی آخر الخطبه اگر بنگرند فواید و منافع و محاسن و محامد و عوالم و فضایل و جلال و براهین و عظمت این کتاب مبین آشکار میشود و معلوم میگردد که برای هر قصدی و مقصودی و تعلیم و تعلمی و هر چه در دنیا و آخرت بخواهند ازین کتاب مبارک ادراک مینمایند و برای طی ظلمات بی بدایت و نهایت و دردهای جسمانی و روحانی هر دو جهانی هیچ نوری و شفائی و دوائی و پیشوائی از قرآن برتر نیست و مقام و عظمتش بانجا میرسد که فرموده اند القرآن افضل کلشیء دون الله عز وجل فمن قر القرآن وقر الله ومن لم یقر القرآن فقد استخف بحرمة الله و فرموده اند القرآن غنی لاغنی دونه ولا فقر بعده .

و این کلمات را اگر بلطایفش حمل نمایند و غنی و فقر را بهر عنوان و رسم که باشد تعبیر کنند آنوقت شأن قرآن را بدانند که تمام توانگریهای دنیوی و اخروی در اوست و چاره هر گونه فقر و فاقت بهر حیثیت و بهر وجه که در دنیا و آخرت برای مخلوق حاصل است از اوست هر کسی در هر حرفه و هر کار و هر صنعت باشد و هر گونه علم و عمل و هر نوع اخلاق و هر چه انسان را لازم است چون بقرآن رجوع نماید آنچه میخواهد در یابد لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین تمام علوم در قرآن است تمام آداب و تادیبات و تعلیمات در قرآن است شفای همه دردهای جسمانی و روحانی در قرآن است نور دنیا و آخرت در قرآن است برآوردن انواع حاجات دنیا و آخرت در قرآن است نجات از انواع سیئات و برخورداری باقسام حسنات و تمام حکم و معارف الهیه و آنچه برای تکمیل و ترقی نفس انسانی لازم است در قرآن است و اصلاح هر امری در هر موقعی در قرآن است و كذلك غیر ذالك .

پس اگر در شأن و جلالت قرآن اخبار و روایاتی و آیاتی باین رتبت و منزلت نازل شده است ازین حیثیات است و در حقیقت مظهر و صفات کامله خدای تعالی است و ازین است که بسیاری اتفاق افتاده است که اگر کسی را مهمی پیش آمده است که علاجش را از دست بیرون دانسته چون بقرآن متوسل گردیده چاره شده است و چه کسان از برکت قرآن از دام شرك و کفر و ضلالت بیرون جسته و بجاده هدایت و درایت پیوسته اند .

در اغلب کتب معقول و منقول در فضایل و مناقب کتاب خدای شرح مفصله مسطور است هر کسی بخواهد ادراک مینماید و نیز از کتب تفاسیر معلوم میگردداند. هر عالمی و حکیمی و فقیه و دانشمندی و ذیفنی و ذی فنونی هر چه بخواهد و او را بکار باشد از این کتاب کریم حاصل میشود بلکه اغلب علوم و کتب علمیه مأخذش ازین کتاب مبارک است .

در رساله جواهر القرآن مسطور است ان القرآن هو البحر المحيط وینطوی علی اصناف الجواهر و النفایس و منه ینشعب علم الأولین و الآخرین الی آخر العبارات .

صا الله ابو حامد غزالی در تفسیر سوره مبارکه یوسف علیه السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرمود هر کسی يك ثلث قرآن را قرائت نماید فقد اوتي ثلث النبوة و هرکس نصف قرآن را قرائت کند فقد اوتي نصف النبوة و هر کسی دو ثلث قرآن را قرائت نماید فقد اوتي ثلثی النبوة و هرکس همه قرآن را قرائت نماید فقد اوتي النبوة كلها الا انه لم یوح الیه و میفرماید و القرآن بحر عمیق لا یدرک قعره احد ولا یبلغ منتهاه.

خلق بسی در شده در این بحر عمیق \*\*\* کس را باید پدید هیچکران و کنار

هر قدر بیشتر تعمق نمایند جواهر زواهر و درر عالیه اش بیشتر مشهود و هر کس را بقدر ظرفیت و استعداد مرزوق میشود و اینکه فرموده اند هر کس تمام قرآن را قرائت نماید تمام نبوت نایل است و فرق او با نبی باین است که بدو وحی نمیشود شاید یکی از جهاتش این باشد که نبوت انبیاء علیهم السلام بموجب شئون رسالتیه و تبلیغ احکام الهیه است و قرآن جامع آن است و از قرآن باید استفاده شود و هر پیغمبری اگرچه از سایر کتب آسمانی استدرک فرماید در قرآن مندرج است .

چنانکه بسم الله الرحمن الرحيم قبل از ظهور قرآن به سلیمان علیه السلام رسید انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم وقرآن جامع جمیع صحف وکتب آسمانی و حاوی علوم سبحانی است و در هر عصری هر صحیفه و کتابی شرف صدور یافته از انوار اسرار ام الكتاب است و این نامه مبارك و کتاب سعادت آیت است که عجایب هرگز فانی و غرایب هیچوقت بالی نمیگردد، گنجینه اسرار و مخزن انوار حضرت کردگار است .

ابو حامد غزالی در تفسیر سوره مبارکه یوسف علیه السلام چنانکه اشارت شد میگوید اصمعی حکایت کرده است که وقتی در بادیه شخصی اعرابی را بدیدم که شمشیری کشیده و از غلاف بیرون جهیده بدست اندر داشت گمان کردم مست طافح و از خود بیخبر است یا من گفت لباسهای خود را از تن بیرون کن و بمن بسپار و خانه خود را بمردن خودت ویران مساز یعنی اگر بیرون نیاوری جان از تنت بیرون کنم گفتم هیچ میدانی من کیستم گفت برای مردم راهزن در حق احدی معرفت و شناسائی نباشد فرضاً اگر تو را بشناسم هم در این موقع ناشناخته میخوانم .

گفتم آیا نمیدانی خداوند تعالی در این کار که بجای میآوری مطالبه و مؤاخذه میفرماید گفت من از داشتن و خوردن رزق چاره ندارم اگر خدای مرا بکردار من مطالبه نماید من نیز رزق خود را از خدای مطالبه میکنم گفتم گویا رزق خود را از زمین میطلبی گفت از کجا طلب کنم گفتم مگر این کلام خدای تعالی را نشنیده که میفرماید «و في السماء رزقكم وما توعدون».

اصمعی میگوید چون این سخن بشنید که خدای میفرماید رزق و روزی شما و آنچه را که به شما وعده داده اند در آسمان است شمشیرش را از دست بیفکند و گفت استغفر الله روزی من در آسمان است و من در زمین طلب میکنم و هنوز آنکلامش تمام نگشته بود که دو گرده نان گرم و يك قدح آبگوشت گرم در حضورش حاضر شد و این حال از بابت حسن یقین و صدق نیت او بود.

میگوید بعد از آن اعرابی روی با من آورد و گفت خداوندت هدایت فرماید چنانکه تو مرا بروزی راهنمایی ، کردی من در شأن و حال او تعجب کردم و بازگردیدم

در حالتیکه از آن شأن و مقام او که بقدرت خداوند عزوجلی پدید شد میگریستم با اینکه هیچ عجب نباید کرد چه خدای تعالی بر هر کاری توانا و قادر است.

و چون سال دیگر در آن موسم رسید اقامت حج کرده بمکه در آمدم و او را ملاقات نمودم و از آن پس اور اور طواف نگران شدم وی را بشناخت و با من گفت تو همان کس نیستی که با من در بادیه مصاحبت ورزیدی گفتم آری گفت نامت چیست گفتم اصمعی هستم گفت ای اصمعی از همان وقت تاکنون در هر شبی برای من دو گرده نان و یک قطعه آبگوشت گرم میرسد و چون بخوردم آن قدح نزد من بجای می ماند و من از همان زمان مشغول عبادت شده ام و میل و رغبتم بعبادت در هر شب تا بحال فزوده شده است و چون با مداد نمایم. قصعه از نقره نزد خود حاضر می بینم و اینک قدحهای بسیار نزد من موجود است.

گفتم پس از چه روی این اقدام و قصیعات نقره را در کار اهل و عیالت بانفاق نمیرسانی گفت از همان هنگام در حضرت خدای تعالی عهد کرده ام که جز بامر خدای تعالی هیچ کاری نکنم و خداوند تعالی مرا بکاری و چیزی امر نفرموده است ، بعد از آن با من گفت ای اصمعی از آن شعر که بر من خواندی بیفزای گفتم و یحک ای برادر عرب این شعر نیست این کلام الله تعالی است پس از آن این شریفه را قرائت کردم «فورب" السماء والارض انه لحق» تا آخر آیه .

چون اعرابی این آیه وافی هدایه را بشنید رنگ دیدارش دیگرگون شد و استخوانهای پهلویش بلرزه در آمد و گفت کدام کس کریم را بقسم ملجاء میدارد تا سوگند بخورد یعنی در این آیه خدا سوگند خورده است و از آن پس بروی بیفتاد او را حرکت دادم و مرده یافتم و در این حال صدای هاتقی بلند شد آگاه باشید هرکس میخواهد برولی از اولیاء الله تعالی نماز گذارد ببااید براین بدوی نماز بسپارد پس ما او را غسل دادیم و کفن کردیم و دفن نمودیم و چون یک هفته برگذشت اعرابی را در خواب با هیئتی نیکو بدیدم گفتم از چه روی و کار و کردار باین منزلت رسیدی ؟ گفت سبب شنیدن قرائت قرآن را از تو و بواسطه یقین صادق خودم.

از حفص بن غیاث مروی است که گفت مردی در همسایگی من بمرد و از اهل



فسق و فجور بود و من او را در عالم خواب بدیدم گویا در بهشت بود گفتم خداوند با تو چکرد؟ گفت مرا پیامرزید گفتم بچه چیز ترا پیامرزید آیا تو فاسق و خطا کار نبودی گفت خاموش باش قاری قرآن خاطی نیست و فاسق نباشد گفتم مگر نه چنان است که تو قرآن را نیکو نمیدانستی گفت سوره یسین و دخان را خوب میدانستم و میخواندم و بواسطه سوره یسین بجنان جاویدان رسیدم و از برکت سوره دخان از نیران آسوده شدم.

و هم از جنید بن محمد علیه الرحمه مروی است که گفت دو همسایگی من مردی شرطی وزندان بان و صاحب زندان بود چون بمرد جنازه اش را بدرج مسجد من بیاوردند تا بروی نماز گذارم و من ازین امر و نماز بر او سر بر تافتم پس او را ببردند و بروی نماز گذاشتند و بخاکش بسپردند از آن پس او را در خواب بدیدم که در قبه سبز منزل دارد گفتم بچه کار باین منزلت شدی و بچه وسیله از آتش دوزخ رستگار ماندی گفت به سبب کثرت قرائت قل هو الله احد و بعلت اینکه تو از من روی برگردانیدی خدای بر من روی آورد و فرمود من قابل مطرو دین هستم .

با محمد بن سماک گفتند کدام درجه برترین درجات است گفت درجه اهل قرآن چه بدرجه انبیاء عظام علیهم السلام میرسد گفتند از چه راه این معنی را بدانستی گفت اوستاد خود را در عالم خواب بدیدم که در گنبدی سبز جای داشت و او را جامهای حریر سبز برتن بود بروی سلام کردم و گفتم ای اوستاد من بکجا اندری گفت در قبه فاتحه الکتاب و جامه های سوره واقعه بر تن دارم و عمامه من سوره اخلاص است و زینت این جمله است گفتم آیا تو جمیع قرآن را قرائت نمیکردی گفت اگر تمام قرآن را از روی اخلاص قرائت مینمودم در عوض هر سوره خلعتی دریافتم لکن این دوسوره مبارکه را در هر شبی هنگام سحرگاه در جائی که جز خداوند هیچکس از من نمیشنید قرائت مینمودم اما سایر سوره های قرآنی را که میخواندم دوست میداشتم که از من بشنوند یعنی در قرائت سایر سور مبارکه کار با خلاص نمی نهادم.

سائلی در مسجد محمد بن السماک علیه الرحمه در بغداد پپای خاست و در همی بر سبیل صدقه بخواست شیخ فرمود آیا از قرآن چیزی را نیکو میتوانی و میداننی گفت آری

فاتحة الكتاب را از بردارم گفت بر من قرائت کن چون بخواند گفت ثواب این را بمن بفروش گفت بچه مبلغ بفروشم گفت آنچه مالک آن هستم از عقار و ثياب و دنانیر، سائل من برای آن نزد تو آمدم که در همی از راه افتقار و حاجت از تو خواستار شوم و بر آن نیامدم تا کلام خداوند جبار را بچیزی بفروشم این بگفت و راه بر گرفت و در آنحال که در قبرستان راه میسپرد ابری برخاست و تگرگی بیاریدا این شخص در یکی از حجرات گورستانی اندر شد.

در همان حال سواری را بدید که جامه های سبز بر تن دارد و بدره در همی برزین نهاده است آنگاه با سائل گفت تو همان کسی باشی که از بیع فاتحة الكتاب سر برتافتی گفتم آری و او را بدره در دست بود گفت این بدره را بگیر که ده هزار در هم در آن است بر یکطرف دراهم قل هو الله احدر انگاشته و بر طرف دیگرش فاتحة الكتاب این دراهم را اتفاق کن و چون جمله را بمصرف رسانیدی بهمین نحو بتو میرسانیم سائل گفت تو کیستی گفت من یقین صادق توهستم بعد از آن از نزد من بازگشت و ازین قبیل کرامات و معجزات قرآنی در زمانی روی نهاده است چنانکه مردی از فساق و فجار بمرد و در گورش معذب و عذابش مشهود شد چون در مراجعت بگور او رسیدند آن عذاب و آثار عذاب را مرتفع دیدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه در خبری در نظر دارم سبب عذاب و تسکین آن را بپرسید خطاب آمد که این بنده در دار دنیا بمعصیت روز میسپرد و چون بمرد در گورش معذب و باتش عذاب گرفتار شد طفلی داشت که مادرش او را بدبستان برده بود و بقرائت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شد من شرم نمودم که پدر او را معذب دارم با اینکه پسرش نام مرا که رحمن و رحیم است بر زبان میگذراند لاجرم عذاب از وی برگرفتم و همچنین در استخاره ها و تفولاتی که از کلام الله تعالی نموده اند چه اثرها و امور عجیبه مشهود شده است و در سوگندهایی که بقر آن خورده اند و بدروغ بوده است چه اثرهای فوری دیده اند و بهلاکت و بلاها مبتلا شده اند و از مداومت باین کتاب مبارك و قرائت آیات شریفه چه فواید عظیمه یافته و بعضی از علماء بر آن عقیدت هستند که در قرآن ناسخ و منسوخ نیست

وسببش را در کتب خود یاد کرده اند .

در کافی در باب حدوث اسماء از ابراهیم بن عمر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت مینماید که فرمود : ان الله تعالى خلق اسماً بالحروف غیر متصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبيه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منفی عنه الافطار متباعد عند الحدود ومحجوب عند حس كل متوهم مستتر غير مسطور فجعله كلمة تامه على اربعة اجزاء معا ليس منها واحد قبل الاخر الى آخره .

و این حدیث مبارک را که از احادیث مشکله غامضه است در کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام رقم کرده ایم و شارحین شرحها نوشته اند و مرحوم شیخ المشایخ احسانی در کتاب جوامع الکلم باین حدیث مبارک اشارت کرده است و میگوید فرزند روحانی من شیخ علی بن مقدس شیخ صالح بن یوسف اعلی الله رتبه و رفع در جته از من خواستار شد که در شرح این حدیث آنچه مرا در بیان آن بخاطر رسید در قلم آورم و این حدیث شریف و غور در آن از آن ابعده است که بتوان بیاطنش مطلع شد لکن باندازه که اشارتش ممکن باشد اشارت میروم و چون در کتاب آنحضرت مذکور و مشروح است تجدیدش در این مقام لازم نیست اما در این حدیث مبارک از بابت اسماء حسنی و قرآن کریم مطالب عالیه مذکوره است هر کس طالب است در محلش نظر خواهد کرد.

و در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود : قد ولدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و انا اعلم کتاب الله تا آخر خبر که در کتاب آنحضرت مسطور شد و در این حدیث شریف مراتب جامعیت و کمال قرآن و شاملیت بر ماکان و ما یکون و فضیلت آنحضرت مشهود میشود .

و هم در آن کتاب مستطاب از ابوهاشم جعفری مسطور است که از ابو جعفر ثانی محمد بن علی علیهم السلام پرسیدم معنی واحد چیست؟ فرمود : المجتمع علیه جميع الانس بالوحدانية آنکس را واحد بگویند که تمامت زبانهای خلق بر وحدانیت او مجتمع و متفق باشند .

## فهرست جزء دوم ناسخ التواریخ احوالات حضرت جواد علیه الصلاة والسلام

علوم فاخره و آداب باهره و اخلاق ساطعه آن سرور 2

داستان غلام امام صادق علیه السلام و مرد خراسانی 3

سؤال معتصم خلیفه از حضرت جواد راجع به قطع ید سارق و پاسخ آنحضرت 9

آداب آنحضرت در باره سفره طعام 11

بیان خطبه شریفه آنحضرت هنگام تزویج ام الفضل دختر مأمون 12

آداب نکاح و خطبه آن بنا بر مذهب اهل بیت علیهم السلام 15

برخی از احادیث وارده از حضرت جواد علیه السلام 17

◇ ◇ ◇

صل بیان وقایع سال دویست و پانزدهم هجری مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم 18

حرکت مأمون بجانب روم بعزم جهاد و نامه او بامام جواد علیه السلام 19

سایر وقایع جزئیة این سال 20

برخی از حوادث و سوانح سال دویست و پانزدهم هجری و فوت بعضی از اعیان 21

شرح حال ابوسلیمان دارانی زاهد و برخی از کلمات او 23-32

شرح حال ابوسعید اصمعی و برخی از نوادر حالات و اشعار و حکایات او 32-56

ص: 396

علت حرکت فرمودن امام محمد جواد (ع) با ام الفضل بجانب مدینه 57

شرح حمله کردن مأمون بامام جواد در حال مستی و ضرر نیافتن آنحضرت بخاطر حرز معروف 60

سخنان صاحب کشف الغمه پیرامون این حدیث و پاسخ آن 67

انزجار طبع مبارك آنحضرت از بغداد و مراجعت بمدینه طیبه 68

وقایع سال دویست و شانزدهم هجری و حرکت مأمون بجانب روم 73

حوادث سال دویست و شانزدهم و فوت برخی از اعیان 74

وقایع سال دویست و هفدهم هجری و محکومیت و قتل علی بن هشام 77

نامه توفیل پادشاه روم و پاسخ مأمون 80

حوادث سال دویست و هفدهم هجری و فوت جماعتی از اعیان 83

متن نامه مأمون باستاندار بغداد، و دستور تفتیش عقائد دائر به خلق قرآن 84

ترجمه نامه مزبور 86

شرح گزارش استاندار بغداد و پاسخ مأمون و تأکید در امر تفتیش عقائد 91

جمع آوردن علما و فقهاء بوسیله اسحاق بن ابراهیم استاندار بغداد و شرح مکالمات آنان 96

گزارش مجدد استاندار بمأمون و توضیح عقائد فقهاء و محدثین و پاسخ مأمون 100

ترجمه نامه مزبور 103

سخن مؤلف (عباسقلی سپهر) پیرامون قضیه خلق قرآن و تفتیش عقائد 109

گسیل داشتن استاندار بغداد جماعتی از فقهاء را بسوی مأمون 111

ص: 397

بحث مؤلف پیرامون مسئله خلق قرآن طبق آیات و روایات

نقل آیات کریمه قرآنی که دلالت بر خلق و حدوث قرآن دارند 113

بحثی در پیرامون حروف مقطعه اوائل سور 125

دنباله آیات کریمه قرآنی و دلالت آنها بر خلق قرآن 131

استناد بحديث « اول ما خلق الله نوری » مبنی بر اینکه قرآن صادر اول نیست 139

سایر آیات شریفه قرآنی و دلالت مضامین آنها بر خلق قرآن 141

استشهاد بآیه « ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث » 163

تمه آیات منقوله و دلالت آنها بر خلق قرآن مجید 202

برخی از حوادث زندگی مؤلف و معرفی جمعی از رجال و معاریف قاجاریه 203-218

◇ ◇ ◇

ذکر احادیث و اخبار وارده بر خلق و حدوث قرآن مجید 218

شرح خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن و اوصاف آن 221

خطبه دیگر از امیر المؤمنین علی علیه السلام و شرح آن 224

نقل خطبه دیگر از آن سرور و شرح آن 228

سائر احادیث وارده دائر بر خلق قرآن و حدوث آن 234

بیان علم و اطلاع ائمه اطهار علیهم السلام بقرآن کریم و سایر کتب آسمانی 443

بحثی از مصحف فاطمه علیها السلام و جفر جامع و پاسخ اشکالات وارده 243

نقل برخی از مطالب کتاب شرح الزیارة تألیف شیخ احمد أحساوی 249

تمه بحث اخبار و احادیث شریفه در خلق و حدوث قرآن 259

نقل پاره مطالب از کتاب شرح الزیارة واستشهاد بر خلق قرآن 260

نقل احادیثی از بحار الانوار باب خلق القرآن و حدوثه و شرح احادیث 268

نقل توجیه شیخ صدوق در حدیث « القرآن غیر مخلوق » 172

ص: 398

کلامی از محشی در معنی حدیث « القرآن حادث غیر مخلوق » 272

دنباله احادیث و اخبار دالله بر خلق قرآن 275

نقل عقائد فرق اهل سنت و متکلمین آنان 276

نقل عقائد عرفا و متصوفه در خلق قرآن از کتاب انسان کامل 279

نقل سخنانی از امام محی الدین اعرابی 282

نقل عقائد متکلمین از شرح تجرید قوشچی 291

پیرامون عقائد اشاعره دائر بر کلام نفسی و پاسخ آن 307

بیانات مؤلف مبنی بر اینکه قرآن صادر اول نیست 311

بحثی در صادر اول و معنی انسان کامل و جلوه های او 323

نقل برخی از مطالب کلمات مکنونه فیض کاشانی درباره انسان کامل 331

سخنان ملا عبدالرزاق در رساله سرمایه ایمان 332

کلامی از شیخ أحمد أحسانی در اسماء و صفات الهی 334

برخی احادیث وارده در صادر اول و معنی اسماء حسنی 339

بیانات صدر المتألهین شیرازی در باره حدیث هشام ( شرح اصول کافی ) 340

در صفات ذات و صفات سلب 342

سخنان غزالی درباره قرآن و کلام نفسی و لفظی 346

نقل کلمات صاحب بحر الجواهر در بیان صفات حقیقیه واجب تعالی 352

سخنان صدر المتألهین در تفسیر « اسم الله غیره » شرح اصول کافی 353

بیانات آخوند ملا صدرا در معنی کلام و کتاب الهی 357

فذلکة بحث و خلاصه بیانات گذشته علما و حکما درباره قرآن مجید 371



تفسیر بعضی از آیات شریفه که از حضرت امام جواد علیه السلام رسیده است 378

تفسیر قول خدای تعالی : « أولی لك فأولی ثم أولی لك فأولی » 379

ص: 399

ثواب قراءت سورة أنا انزلناه في ليلة القدر وكيفيت آن 380

بیانات مؤلف در پیرامون عظمت خلقت و رفع اشکالات حدیث 385

نقل خطبه از علي بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام در باره عظمت قرآن 389

ثواب قراءت قرآن مجید و شأن و مقام حاملین آن 390

نقل داستانی از اصمعی راجع بآیه «وفی السماء رزقکم وما توعدون» 392

نقل کلمات عرفا و متصوفه در باره قرآن و ارزش قراءت آن 393

□

ص: 400

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

